جلد اول

شریفه صراط النجاة در ترجمة

وسیلة النجاة

اوی حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین أعلم

ناد الفقهاء والمجتهدین ناصر الملة و الدین آیة الله

تعالی فی العالمین العلامة الثانی

آقا سید ابو الحسن

اصفهانی

الی ومتع الله الاسلام والمسلمین

بطول بقائه آمین

اصفهان

چاپخانه اصفهان

صورت حساب مخارج رمضان از ماه شوال

بسم الله

الرحمن الرحیم

رساله شریفهٔ صراط النجاة

در ترجمهٔ وسیلة النجاة

مطابق بافتاوی حضرت مستطاب

حجة الاسلام والمسلمین اعلم العلماء العاملین

استاد الفقهاء والمجتهدین ناصر الملة والدین آیة الله تعالی

فی العالمین العلامة الثانی

(آقای آقا سید ابو الحسن اصفهانی)

ادام ظله العالی و متع الله الاسلام و المسلمین

بطول بقائه آمین

در چاپخانه اخگر در اصفهان طبع گردید

و الحمد لله رب العالمین

رساله شریفه صراط النجاة

مطابق با فتوای حضرت حجة الاسلام
والمسلمین استاد الفقهاء و المجتهدین اعلم
العلماء العالمین آیة الله العظمی فی العالمین
آقای آقا سید ابو الحسن اصفهانی
ادام الله ظله علی رؤس الاعلام وحفظ
بوجوده شریعة جده سید الانام

بسم الله
الرحمن الرحیم
عمل باین رساله
صحیح و مجزیست
انشاءالله تعالی
الاحقر ابوالحسن
الموسوی الاصفهانی
مهر
ابوالحسن الموسوی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین و بعد چنین گوید مذنب جانی ابوالقاسم الموسوی الاصفهانی عفی عنه بعد از انتشار فتاوای حضرت مستطاب استاد الفقهاء والمجتهدین حجة الاسلام والمسلمین رئیس الملة والدین آیة الله فی العالمین العلامة الثانی سیدنا و مولانا آقای آقا سید ابو الحسن الموسوی الاصفهانی متعنا الله تعالی بطول بقائه در اطراف عالم واشاعة رساله های عملیه فارسیه وعربیة ایشان در بلاد اسلامیه برخوردم بر رساله مبارکة وسیلة النجاة که این اوقات از قلم مبارک خودشان صادر ودر نهایت جودت وحسن اسلوب وسهل التناول ومرغوب مشتمل بر مهمات مسائل دینیه و متضمن فروع کثیرة الابتلاء که غالب مکلفین بآن محتاج میباشند ولی چون آن کتاب مستطاب بلغت عربیه بود واغلب برادران ایمانی فارسی زبانانرا از آن بهرهٔ نبود حسب الاشاره خود آن بزرگوار شروع مینمائیم بترجمه آن تا انشاءالله تعالی نفعش عام وذخیره آخرت این کثیر الاثام باشد و از خداوند منان جل شانه توفیق انجام واتمام آنرا مسئلت واز حضرت ولی الله امام عصر عجل الله فرجه استمداد می نمایم ونامیدم آنرا به (صراط النجاة)

وترتیب داده شد بر یك مقدمه وچند کتاب والله موفق للصواب مقدمه در مسائل متعلقه بتقلید مسئله غیر مجتهد از مکلفین باید در عبادات ومعاملات بلکه در تمام کارهای خود حتی در مباحات تقلید کند مجتهدی را یا عمل باحتیاط نماید در صورتیکه موارد احتیاط و کیفیت آنرا بداند ودانستن آن بسیار مشکل است پس تصحیح عمل عامی غالباً متوقف بر تقلید است وبدون تقلید عملش فاسد است مسئله عمل باحتیاط جایز است هرچند مستلزم تکرار عمل باشد بنا بر اقوی مسئله معنی تقلید التزام بفتوی مجتهد معین است و این معنی متحقق میشود بمجرد یاد گرفتن فتوای او برای عمل هر چند هنوز بان عمل نکرده باشد بلی در جواز بقاء بر تقلید میت وعدم جواز عدول از تقلید مجتهد زنده بمجتهد دیگر شرط است که بفتوای مجتهد اول عمل نموده باشد مسئله شرط است در مرجع تقلید اجتهاد وعدالت وورع مسئله بعد از تحقق تقلید وعمل بر طبق آن جایز نیست از او عدول کند مگر بکسیکه اعلم از او باشد وعدول بمساوی جایز نیست مگر آنکه هنوز بفتوای اول عمل نکرده باشد مسئله واجبست تقلید اعلم بنا بر احوط در صورت امکان وباید فحص کند تا اعلم را پیدا کند واگر دو مجتهد در علم مساوی باشند مخیر است تقلید هر کدام نماید مگر آنکه احدهما اعدل یا اورع باشد که باید اختیار او نماید وهمچنین است اگر احدهما محتمل الاعلمیه باشد دون دیگری مسئله اگر اعلم مردد باشد بین دو نفر و نتواند اورا تشخیص دهد باید اخذ کند قول هر کدام را که احوط است بالامکان والا مخیر است میان تقلید آندو نفر مسئله در خصوص مسئله تقلید اعلم باید تقلید اعلم کند که اگر فتوی دهد بوجوب رجوع باعلم در سایر مسائل نیز باید باو رجوع کند واگر فتوای او جواز تقلید غیر اعلم باشد در باقی مسائل مخیر است بین تقلید اعلم وغیر او بخلاف آنکه غیر اعلم فتوی دهد بجواز تقلید غیر اعلم که اخذ بآن فتوی جایز نیست بلی اگر فتوای او وجوب تقلید اعلم باشد میتواند اخذ بآن کند زیرا که موافق با احتیاط است مسئله اگر دستش با علم نرسد ودو مجتهد مساوی در علم باشند میتواند بهر کدام رجوع کند در تمام مسائل

بلکه تبعیض هم جائزاست که بعض مسائل را از یك کدام بگیرد وبعضی را از دیگری مسئله اوقاتیکه فحص میکند که مجتهد یا اعلم را پیدا کند متعین است بر او عمل باحتیاط مسئله در مسائلیکه فتوای غیر اعلم با اعلم موافق باشد عامی میتواند بهر کدام رجوع کند بلکه هم چنین است در مسائلیکه نداند مخالفت فتوای اورا بافتوای اعلم مسئله اگر اعلم در مسئلهٔ فتوی نداشته باشد در آن مسئله تقلید غیراعلم جایزاست بارعایت الاعلم فالاعلم بنا بر احوط مسئله اگر کسی تقلید کند غیر مجتهد را خطأ بعد از التفات باید عدول از او کند بمجتهد چنانچه اگر تقلید کند غیر اعلم را باید عدول کند باعلم وهمچنین است اگر تقلید کرده اعلم را وبعد دیگری از او اعلم شود مسئله تقلید میت ابتداءً جائز نیست بلی اگر مجتهدش وفات کرد در مسائلیکه از او تقلید کرده وبان عمل نموده میتواند بتقلید او باقی بماند ومیتواند رجوع کند بمجتهد زنده واحوط رجوع است وبعد از رجوع باو جایز نیست دو باره برگردد بقول میت وشرط است در جواز بقاء بر تقلید میت آنکه در این مسئله مجتهد حی اعلم فتوای بجواز دهد وکفایت نمیکند فتوای مجتهدش که وفات نموده بجواز بقاء پس اگر اکتفا بان نمود عمل او در حکم عمل بی تقلیداست مسئله اگر تقلید کرد مجتهدیرا واو فوت شد بعد تقلید دیگری نمود او نیز وفات نمود پس تقلید کرد کسی را که بقاء بر تقلید میت را واجب میداند باید بر گردد بفتوای مجتهد اول واگر بقارا جایز میداند میتواند باقی بماند بتقلید مجتهد دوم بنا بر اظهر مسئله مأذون ووکیل مجتهد در تصرف موقوفات ووصایا واموال قاصرین بفوت آن مجتهد منعزل میشود واما کسی را که مجتهد منصب تولیت اوقاف و یا ولایت وقیمومت بر قاصرین داده آیا بفوت مجتهد از این منصب منعزل میشود یا نه محل اشکالست احوط آنستکه از مجتهد زنده تحصیل منصب نماید مسئله هر گاه مقلد بفتوای مجتهد عملی بجا آورد از عبادت یا عقد یا ایقاع وآن مجتهد فوت شود بعد از او تقلید کند کسی را که آن عمل را باطل داند میتواند بنا بر صحت انعمل گذارد واعاده یا قضاء آن واجب

نیست بلی در آینده باید بفتوای مجتهد دوم عمل نماید مسئله اگر مجتهدیرا بدون فحص یا با قطع بانکه جامع الشرائطاست تقلید نمود بعد شك کرد در جامعیت او باید فحص کند تا حالش منکشف شود بخلاف آنکه جامعیت اورا بطریق شرعی احراز کرده باشد وشك نماید در زوال بعض شرائط آن مثل عدالت یااجتهاد او که فحص بر او واجب نیست ومیتواند بنا گذارد بر بقاء حالت سابقه که جامعیت او بوده مسئله اگر حالتی عارض مجتهد شود که موجب فقد بعض شرائط باشد مثل فسق یا جنون یا نسیان واجبست بر مقلد که عدول کند از او بمجتهد جامع الشرائط ونمیتواند بتقلید او باقی بماند وهمچنین است اگر از اول فاقد الشرائط بوده ومدتی عامی موافق قول او عمل نموده که بحکم کسی است که بدون تقلید عمل نموده مسئله اجتهاد کسی ثابت میشود با ختبار وشیاعی که مفید علم باشد و بشهادت طرق چنانکه دو عادل وسایر طرق اثبات اعلمیت نیز اینها است و کسیکه اجتهادش معلوم نباشد جایز نیست تقلید او هرچند از اهل علم باشد و واجب است بر کسیکه برتبه اجتهاد نرسیده باشد تقلید کند یاعمل باحتیاط نماید اگر چه قریب الاجتهاد باشد مسئله عمل جاهل مقصر ملتفت باطل است اگر چه مطابق واقع بعمل آورد بخلاف عمل جاهل قاصر یامقصر غافل که عمل او اگر موافق باشد بافتوای مجتهدیکه تقلیدش میکند صحیح است زیراکه قصد قربت از او متمشی میشود مسئله طریق یاد گرفتن فتوای مجتهد بر سه نحو است اول شنیدن ازخود مجتهد دوم نقل عدلین یاعدل واحد بلکه ظاهر کفایت نقل ثقه است اگر چه عدالتش معلوم نباشد سوم رجوع برساله او که مأمون از غلط باشد مسئله اگردو نفر بر خلاف یکدیگر فتوای مجتهد را نقل کنند قول اوثق مقدم است واگر دروثاقت مساوی باشد قول هر دو ساقط میشود پس باید از مجتهد بپرسد یا رجوع کند برسالهٔ اویا عمل کند باحوط از آن دونقل یاعمل کند باحتیاط مسئله واجب است یاد گرفتن مسائل شکیات و سهویات ونحو انها که غالبا محل ابتلا میشود وهمچنین است یاد گرفتن اجزاء

عبادات و شرایط وموانع ومقدمات آنها ولی اگر بداند اجمالا که عمل او
دارای جمیع اجزاء وشرایط وخالی از موانع است صحیح است اگر چه تفصیلا
آنها را بداند مسئله ـ اگر بداند مدتی عبادات او بی تقلید بوده ومقدار مدترا
نداند پس اگر بداند بچه کیفیت بعمل آورده وموافق بوده با فتوای مجتهدیکه باو
رجوع کرده محکوم بصحت است والا احوط آنستکه آنقدر اعمال خود را
قضا کند تا یقین کند بفراغت ذمه خود مسئله ـ اگر میداند اعمال گذشته اش با
تقلید بوده ولکن نداند بتقلید صحیح بوده یانه بنا بر صحت گذارد مسئله ـ اگر
مدتی از بلوغ او گذشته وبعد شك کند که اعمال او مستند بتقلید صحیح بوده
یانه بنا را بر صحت گذارد و لکن برای اعمال بعد باید تقلید صحیح
نماید مسئله ـ عدالت شرط است در مفتی وقاضی وثابت میشود عدالت ایشان
بشهادت عدلین یا بمعاشرت با او که مطمئن شود بعدالت او یا بشیاعیکه مفید
علم باشد مسئله ـ عدالت عبارت است از ملکه راسخه که باعث شود بر ملازمت
تقوی بترك محرمات وفعل واجبات وکاشف آن حسن ظاهر است بمراقبت شرعیات
وحضور جماعات ونحوان مسئله ـ عدالت زایل میشود بارتکاب گناها ن
کبیره یا باصرار بر صغیره وبر میگردد عدالت بتوبه کردن اگر ملکهٔ
راسخه باقی باشد مسئله ـ اگر کسی فتوای مجتهدیرا اشتباها بر خلاف واقع نقل
کرده واجبست بر او اعلام کند متعلمین را بر اشتباه خود مسئله ـ اگر دربین
نماز مسئلهٔ عارض شود که حکم آنرا نداند وممکن نباشد در آن حال
استعلام باشاره ونحو آن که نمازش باطل نشود باید بنا گذارد بر یکطرف
احتمال ونمازرا تمام کند بقصد آنکه بعد از نماز حکم آنرا بپرسد اگر
عمل او بر خلاف واقع بوده اعاده کند واگر موافق بوده صحیح است مسئله
کسیکه وکیل دیگری باشد در عمل مثل اجراء عقد یا ایقاع یا اداء خمس
یا زکوة یا کفاره ونحوانها باید عمل را موافق تقلید موکل بجا آورد
نه باقتضاء تقلید خودش بر فرض اختلاف بخلاف وصی که باید باقتضا ی
تقلید خود نماز برای میت استیجار کند نه بفتوی مجتهد میت وهمچنین است
ولی پس فرقاست بین وکیل وبین وصی وولی مسئله ـ اگر معامله واقع

شود میا ن دو نفر که یکی از آنها مقلد کسی است که آن معامله را
صحیح میداند ودیگری مقلد کسی است که باطل میداند باید هر کدام
بمقتضای فتوای مجتهدشان عمل کنند واگر ما بین آنها نزا ع واقع شود
مرافعه کنند نزد یکی از آن دومجتهد یا مجتهد دیگر و او حکم میکند
بر طبق فتوای خود وحکمش بر طرفین نافذ خوا هد بود وهمچنین است
اگر ایقاعی واقع شود که متعلق بدونفر باشد مثل طلاق وعتق ونحوانهها
مسئله ـ احتیاط مطلق آنستکه در مقام فتوی ذکر شود بدو ن آنکه مسبو ق
یا ملحوق بفتوی بر خلاف آن باشد واحتیاط مستحبی آنستکه مسبوق
باشد بفتوی بر خلا ف مثل آنکه بعد از فتوی در مسئله گو یند اگر چه
احوط آنستکه چنا ن کند یا ملحو ق باشد بفتو ی بر خلاف مثل آنکه
گوید احوط چنین است اگر چه اقوی چنان است یا آنکه مقرون باشد بقرینه
بر خلاف مثل آنکه گوید اولی واحوط آنستکه چنین کند که در این
سه حال ترك احتیاط جایز است بخلاف احتیاط مطلق که ترك آن جایز نیست بلکه
باید یا احتیاط کند ویا در آن مسئله رجوع کند بمجتهد دیگر با رعایت الاعلم فالاعلم

کتاب الطهارة

در اقسام آبها و احکام آنها

ودر آن چند فصل است فصل اول در اقسام آبها واحکام آنها بدانکه آب یا مطلق
است یا مضاف وآب مطلق آنستکه در عرف ابش گویند بدون قید واضافه
بخلاف مضاف که مایعی است که از فشردن اجسام دیگر خارج شود مثل آب
هندوانه وآب انار ویا بممزوج شدن آب با جسم دیگری مثل آب قند وآب نمك
ویا از بخار آب با جسم دیگری حاصل شود مثل گلاب ونحو آنها وآب مطلق
بر چند قسم است اول آب جاری دویم آبیکه از زمین بیرون آید بدون جریان سیم آب
چاه چهارم آب باران پنجم آب راکد واحکام آنها ذکر میشود درضمن مسائلی
مسئله آب مضاف پاکست لکن نه مطهر حدث است ونه خبث وبملاقات نجاست
نجس میشود هر چند بقدر هزار کر باشد بلی در صورتیکه از بالا بریزند به
پائین مثل آنکه گلاب پاش را سرازیر کنند بدست کافری بریزند آنچه ملاقات

دست او نموده نجس است وسرایت ببالا نمیکند مسئله آب مطلق را اگر بجوشانند
وبخار آنرا بگیرند از اطلاق بیرون نمیرود پس عرق آب مطلق آب مطلق است
بلی اگر باچیز دیگری مثل گل ونحو آن مخلوط کنند و بجوشانند مضاف میشود
چنانچه اگر از گلاب عرق گیرند مضاف است مسئله اگر مایعی معلوم نباشد که
آب مطلق است یامضاف وحالت سابقهٔ آن معلوم باشد که مطلق بوده بحکم مطلق
است واگر مضاف بوده بحکم مضاف است و اگر حال سابق آن معلوم نباشد
رفع حدث وخبث نمینماید و کمتر از کر آن بملاقات نجاست نجس میشود و کثیر
آن ظاهراً محکوم بطهارت است مسئله آب مطلق بتمام اقسام ان بملاقات نجاست
نجس میشود درصورتیکه رنك یاطعم یابوی ان متغیر شود بخلاف انکه اوصاف
ان بدون ملاقات بمحض مجاورت متغیر شود که نجس نمیشود بلی اگر جیفهٔ کنار
اب افتاده وجزئی ازان در اب باشد وبوی اب متغیر شود بسبب مجموع داخل
و خارج ان اب نجس است مسئله شرط است در تنجس اب متغیر انکه باوصاف
نجاست متغیر شده باشد نه باوصاف متنجس پس اگر رنك اب کر یا جاری
ونحوانها بیقم متنجس سرخ شود نجس نمیشود زیراکه باوصاف نجس متغیر نشده
مسئله مناط در نجس شدن اب بتغییر انستکه طعم یا رنك یا بوی ان بملاقات
نجاست متغیر شود اگر چه تغییر آن بغیر سنخ وصف نجس باشد پس اگر مثلا
خون بریزد در آب ورنك آب زرد شود نجس میشود مسئله اگر آب متنجس
متغیر بمینه مثلا بریزد در آب کر ونحو آن وبوی کر را متغیر نماید نجس میشود
بنا بر اقوی مسئله آب جاری که از چشمه بیرون اید باجریان و متصل بماده
باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود اگرچه کمتر از کر باشد وآبیکه از چشمه
بیرون آمده وجریان ندارد بحکم جاریست وهمچنین است آب چاه بنا براقوی
که نجس نمیشود مگر بتغییر بنحویکه مذکور شد مسئله آب ایستاده که متصل
باشد باب جاری بحکم جاریست پس آب گودال که بواسطه ساقیه ونحوان
متصل به نهر باشد مثل نهر است وهمچنین است ابهای اطراف نهر اگرچه ایستاده
باشد مسئله اب جاری وآبیکه بحکم جاری باشد اگر بتغیر نجس شود وتغیرش
زایل شود بملاج یابدون آن پاك میشود مسئله آب ایستاده که ماده نداشته باشد

و کمتر از کر باشد بملاقات نجاست نجس میشود خواه آب وارد شود بر نجاست
یا نجاست وارد شود بر آب وپاك میشود بمجرد اتصال بآب کر یاجاری و
باران اگر چه ممزوج به آنها نشود بنا بر اقوی مسئله آب قلیل که نداند ماده
دارد یا نه اگر قبل از این ماده داشته وشك شود که منقطع شده ازماده یانه
بحکم جاری است واگر سابقا ماده نداشته بملاقات نجاست نجس میشود مسئله
آبیکه بقدر کر باشد بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه متغیر بنجس شود
ودرصورتیکه بعض آن متغیر شود وتتمه کمتر از کر نباشد باقی پاك ومقدار
متغیر نجس است واگر تغییر آن زایل شود بمجرد اتصالیکه بکر دارد پاك میشود
ومحتاج بامتزاج نیست بنابر اقوی بخلاف آنکه تتمه کمتر از کر باشد که آنهم
نجس میشود مسئله مقدار کر بحسب وزن هزار و دویست رطل عراقیست که
بحقه کربلا ونجف که نهصدو سی وسه مثقال وثلث مثقال صیرفی است وهشتاد
وپنج حقه ویك ربع ونیم ودومثقال و نیم صیر نیست وبحقه اسلامبول که
دویست وهشتاد مثقال است دویست ونودودوحقه ونیم است و بحساب من
شاهی متداول ایران که هزارو دویست وهشتاد مثقال است شصت وچهارمن
الا بیست مثقال وبمن تبریزی که نصف من شاهی است یکصدو بیست وهشت
من الا بیست مثقال است وبحساب من بمبئی که چهل سیر است و هر سیری هفتاد
مثقال است بیست و نه من وربع من و بحسب مساحت مقداری است که حاصل
ضرب هریك از طول و عرض وعمق آن دریکدیگر بسی وشش وجب برسد
بنابر احوط هر چند اقوی کفایت رسیدن بیست وهفت وجب است مسئله آبیکه
معلوم نباشد بقدر کر است یانه هر گاه حالت سابقهٔ آن کریت بوده محکوم بکریت
است واگر سابقاً کمتر از کر بوده محکوم بقلت است وهر گاه حالت سابقهٔ آن
معلوم نباشد اقوی آنستکه آن آب بملاقات نجاست نجس نمیشود هرچند سایر
احکام کر بر آن جاری نیست مسئله آبیکه کمتر از کر بود وبعد بقدر کر شد
وملاقات نجاست نموده وندانی که قبل از کر شدن ملاقات نموده یا بعد از آن
محکوم بطهارت است مگر درصورتیکه وقت ملاقات معلوم باشد و وقت کریت
معلوم نباشد که نجس است واما آب کر که از آن برداشتند تا کمتر از کر باقی ماند

در آب کر

در مقدار کر

در آب جاری

درآب باران

وبدانیم ملاقات نجاست کرده وندانیم ملاقات پیش از قلت شده یا بعد از آن محکوم است بطهارت مطلقا هرچند وقتیکه قلیل شد معلوم باشد **مسئله** آب باران وقت باریدن از آسمان بحکم جاری است که قلیل آنهم بملاقات نجاست نجس نمیشود مادامی که متغیر نشود واحوط آنستکه باران بمقداری ببارد که بر زمین سخت کمی جاری شود اگر چه کفایت مقداریکه صادق باران کند بر آن خالی ازقوت نیست **مسئله** مراد به آب باران که نجس نمیشود مگر بتغیر قطره هائیست که از آسمان نازل شود یا آنچه جمع شده باشد در زیر باران در حالیکه قطرات بر آن ببارد یا آبی که متصل باشد بآبیکه باران بر آن تقاطر کند پس آبیکه از ناودان جاری شود بزیر سقف در وقت باریدن بحکم آبیستکه روی سطح جمع شده و باران بر آن ببارد **مسئله** باران پاك میکند هر متنجسی را که قابل تطهیر باشد از آب وزمین و فرش وظرف که نجس شده باشند و در تطهیر آب نجس محتاج نیست بامتزاج بنابر اقوی چنانچه در فرش محتاج بفشار و تعدد نیست بلکه در ظرف نیز محتاج بتعدد نیست بلی ظرفیکه بولوغ سك نجس شده باشد تطهیر ان بدون تعفیر مشکل است پس احوط آنستکه اول آنرا تعفیر کند بعد از آن زیر باران گذارند و در اینحال بمجرد باریدن بران پاك میشود بدون حاجت بتعدد **مسئله** باران اگر ببارد برفرش نجس وبتمام جاهای ان برسد ونفوذ کند به باطن آن ظاهر وباطن پاك میشود واگر باران ببعض ان برسد همانقدر پاك میشود چنانکه اگر بروی فرش ببارد ونفوذ نکند در باطن آن همان رورا پاك میکند **مسئله** اگر سطح نجس باشد و باران بر آن ببارد ونفوذ کند در آن ووقت باریدن از زیر سقف تقاطر کند پاك است اگرچه برروی سطح عین نجاست موجود باشد وآب متقاطر برنجس مرور کرده باشد وهمچنین است آبیکه بعد از قطع باران میچکد باحتمال انکه آب در خلال سقف از وقت باریدن محبوس بوده ویا محتمل باشد که آن آب مرور برنجس نکرده بعد از انقطاع باران بلی اگر معلوم باشد که بعد از انقطاع ملاقات نجاست کرده نجس است **مسئله** اینکه ایستاده و نجس باشد پاك میشود بباریدن باران بر آن وهمچنین بمجرد اتصال بکر یا جاری اگر چه ممزوج نشود بآن بنابر اقوی ومعتبر نیست در تطهیر باتصال کیفیت خاصی

هرچند بواسطه ساقیه یا سوراخی متصل باشد کفایت میکند چنانچه معتبر نیست که سطح آب معتصم عالی یا مساوی باشد با آب نجس بلکه کافی است اتصال باسفل نیز بلی اگر بطوری آب نجس عالی باشد که سرازیر بریزد بر آب معتصم ظاهر آنستکه در تطهیر آب فوقانی مجرد اتصال کافی نباشد **مسئله** آب مستعمل در وضوء بی اشکال طاهر ومطهر حدث وخبث است چنانکه اشکالی نیست که مستعمل در رفع حدث اکبر نیز طاهر ومطهر خبث است و آیا مطهر حدث هم هست یانه مشکل است احوط آنستکه باوجود آب دیگر آن آب را در رفع حدث استعمال نکنند وبا انحصار بآن جمع کنند بین وضو یاغسل بان وبین تیمم **مسئله** آب مستعمل در رفع خبث که غساله اش گویند در جائیکه محتاج نباشد بتعدد ودر غسلهٔ اخیره بافرض اعتبار تعدد طاهر است ودر غسله اولی احوط اجتنابست **مسئله** آب استنجاء بول وغایط پاك است اگر یکی از اوصاف ثلثه او متغیر نشده باشد واجزاء متمیزهٔ غایط در آن نباشد ونجاست از جای خود تعدی فاحش نکرده باشد بنحویکه آب آنرا آب استنجاء بگویند واز خارج نجاستی بان نرسیده باشد والا نجس است پس اگر با بول یا با غایط خون نیز بیرون بیاید آب مستعمل در آن نجس است بلی خونیکه جزء بول یا غایط محسوب باشد ضرر ندارد **مسئله** شرط نیست در پاك بودن آب استنجاء آنکه اول آب بریزد بر محل وبعد دست بر آن گذارد اگر چه احوط است **مسئله** اگر نجس مشتبه شود بین اطراف محصوره مثل انکه یك ظرف نجس در ده ظرف پاك مشتبه شود از تمام آنها باید اجتناب نمود لکن اگر چیزی بایکی از اطراف ملاقات کند محکوم بنجاست نیست مگر آنکه حالت سابقه ملاقی نجاست باشد که در اینصورت احوط بلکه اقوی نجاست ملاقی است اگر آب یکی از دو ظرف مشتبه را بریزد کفایت نمیکند بلکه اجتناب از دیگری لازم است

فصل دوم در احکام تخلی

مسئله در حال تخلی وغیر ان واجب است پوشانیدن عورت از ناظر محترم مرد

باشد بازن حتی از مجنون وطفل ممیز چنانچه حرامست نظر کردن بعورت دیگری اگر چه منظور مجنون یا طفل ممیز باشد بلی بوشاندن عورت از طفل غیر ممیز واجب نیست چنانچه حرام نیست نظر کردن بعورت او وهمچنین بوشانیدن عورت واجب نیست بر هر کدام از زن و شوهر بانظر کردن دیگری وهمچنین است بین کنیز ومالك او چنانچه نظر کردن اوهم بر عورت مالك حرام نیست ولکن نظر کردن زن بعورت غلام خود وبعکس زن حرامست بلکه نظر کردن آنها بسایر بدن یکدیگر نیز علی الاظهر حرامست وعورت زن قبل ودبر است و عورت مرد قبل ودبر وبیضتان است وران والیتان وعانه وعجان که فاصله بین دبر و بیضتین است ازعورت نیست بلی احوط اجتناب از نظر کردن بموهائی است که اطراف عورت است ومستحب است بوشانیدن بین ناف تازانو بلکه تا میان ساق مسئله کفایت میکند در ساتر هر چه مانع از دیدن ناظر باشد هرچند بدست خود یابدست زوجه اش باشد مسئله نظر کردن بعورت دیگری از عقب شیشه جایز نیست وهمچنین است نظر بان در آئینه یا آب صافی مسئله اگر مضطر شود بنظر کردن بعورت دیگری برای معالجه ونحوان احوط آنستکه در آئینه نظر کند اگر رفع اضطراب بان بشود والاضرر ندارد مسئله در حال تخلی حرام است بشت بقبله یارو بقبله باشد بمقادیم بدن که عبارت است از سینه وشکم ودو زانو اگرچه عورت خود را از قبله منحرف نماید واحوط ترك استقبال بعورت تنها است اگرچه مقادیم بدن او رو بقبله نباشد واقوی آنستکه در حال استبراء واستنجاء روبقبله بودن حرام نیست اگرچه خلاف احتیاط است بخصوص در استبراء واگر امرش دایر شود در حال تخلی بسبب اضطرار بین استقبال واستدبا ومخیر است هر کدام را اختیار کند واحوط اختیار استدبار است و اگر امر او دایر شود میان یکی از استدبار واستقبال وبین ترك ستر از ناظر محترم اختیار ستر کند واگر مشتبه باشد قبله بین جهات مخیر است میان جهات و دور نیست و جوب عمل بظن

فصل در احکام استنجاء است

مسئله واجب است شستن مخرج بول را دو مرتبه بنا بر احوط وسه مرتبه افضل

است وبغیر آب تطهیر نمیشود ودر تطهیر مخرج غایط مخیر است میان شستن باب یامسح کردن بچیزیکه نجاست را از محل پاك کند مثل سنگریزه و پارچه کهنه ونحوانها وافضل شستن باب است واکمل جمع بین مسح وغسل است و در شستن تعدد معتبر نیست بلکه آنقدریکه محل از نجاست پاك کند کافی است ودر مسح لابداست ازسه مرتبه هرچند بکمتر از آن نقاء حاصل شود واگر بسه مسح نقاء حاصل نشود مکرر کند تانقاء حاصل شود وکفایت میکند مسح بسه طرف یك پارچه سنك یا کهنه اگرچه احوط آنستکه بسه پارچه جدا باشد وباید آن پارچه پاك باشد پس اگر نجس باشد کافی نیست واگر متنجس شده باشد نیز کافی نیست مگر آنکه آنرا تطهیر کند پس بان مسح کند ومعتبر است در پارچه ونحو آن آنکه رطوبت مسریه نداشته باشد پس کفایت نمیکند مسح بگل یاپارچه کهنه تر بلی بارطوبت کمی که سرایت نکند ضرر ندارد مسئله در شستن باب باید آنقدر بشوید که عین نجاست واثر آنرا ازاله کند یعنی اجزاء ریزه باقی مانده را که دیده نمیشود نیز برطرف کند ودر مسح کفایت میکند ازاله عین فقط وباقی ماندن اثر ضرر ندارد مسئله در استنجاء غایط وقتی میشود اکتفاء بمسحات نمود که از مقدار متعارف بیشتر نجاست تعدی باطراف آن نکرده باشد بطوریکه صدق استنجاء بر آن نکند وشرط دیگر آنکه درمحل آن نجاست دیگر از خارج بغیر غایط نباشد حتی مثل خون که همراه غایط خارج شود والا متعین است شستن باب مسئله استنجاء نمودن بچیزهای محترم حرام است وهمچنین استنجاء باستخوان وبشکل بنابراحوط ولکن اگر بمذکورات استنجاء نمود محل پاك میشود بنابر اقوی مسئله در استنجاء بول واجب نیست دست مالیدن هر چند احتمال دهد که بابول مذی ازاو خارج شده اگر چه احوط در اینصورت دست مالیدن است

فصل در استبراء است

وکیفیت آن اینستکه مابین مقعد وبیخ ذکررا سه مرتبه بقوت مسح نماید پس انگشت سبابه را زیر آلت وابهام را بالای آن گذارده وسه مرتبه آنرا

بفشارد تا زیر حشفه بعد از آن سه مرتبه سرحشفه را فشار دهد برای آنکه
اگر چیزی از بول در مجری باقی مانده باین مسحات بیرون آید پس هر
گاه بعد از این کیفیت استبراء رطوبت مشتبه از او بیرون آید که نداند
بول است یا چیز دیگر آن رطوبت محکوم بطهارت است واگر پیش ازخروج
آن رطوبت وضوء گرفته باشد باین رطوبت وضویش باطل نمیشود بخلاف
آنکه اگر استبراء نکرده باشد ورطوبت مشتبه بیرون آید که حکم میشود
بنجاست و ناقضیت آن اینست فائده استبراء بلی هر گاه استبراء نکرده لکن
مدتی طول بکشد یابسیار حرکت کند بقدریکه یقین کند که اگر بقیهٔ از
بول درمجرا بود خارج شده بود بعد ازآن رطوبتی مشتبه از بالا بیرون آید
محکوم است بپاکی وناقض نبودن بنابر اقوی مسئله دراستبراء شرط نیست
که خود مباشر باشد و کفایت میکند مباشرت غیر مثل زوجه یا کنیز او مسئله
اگر شك کند که استبراء کرده یا نه بنا گذارد که نکرده اگر چه مدتی
گذشته باشد و بحسب عادت استبراء مینموده بلی اگر بداند که استبراء کرده
وشك کند بوجه صحیح کرده یانه بنابرصحت گذارد مسئله کسیکه استبراء
نکرده اگر شك کند که آیا رطوبتی از او بیرون آمده یا نه بنا گذارد
که بیرون نیامده پس اگر بعد از این و طوبتی در لباس خود به بیند
ونداند که ازمخرج بیرون آمده یا از خارج بلباس اورسیده محکوم است
بپاکی وباطل نشدن وضوء بآن مسئله اگر بداند که مذی ازاو خارج شد
وشك کند که همراه آن بول بوده یانه محکوم است بطهارت وناقض نبودن
مگر آنکه صدق کند برآن رطوبت مشتبه ببول مثل آنکه شك کند که
آیا رطوبت مفروضه تمام مذی است یامرکب است ازمذی وبول مسئله اگر بول
کند و وضوء بگیرد وبعد رطوبتی ازاو بیرون آید مردد بین بول ومنی پس
اگر بعد از بول استبراء کرده واجب است بر او احتیاط کند بجمع بین وضوء
وغسل بلکه همچنین است اگر استبراء نکرده بنابر وجهی که خالی ازقوت
نیست وهر گاه رطوبت مشتبه ازاو بیرون آید پیش ازوضوء اکتفاء کند بوضوء
تنها وغسل بر او واجب نیست خواه بعد از بول استبراء کرده باشد یا نه

فصل در وضوء است

و کلام در واجبات وشرائط وموجبات وغایات وضوء واحکام خلل درآنست
مسئله واجب است در وضوء شستن رو ودودست ومسح سر ودوقدم و مراد از
رو بطول صورت ازرستنگاه مو است تا طرف ذقن وبعرض آنچه فرا گیرد
بین ابهام وانگشت میان دست که شستن آن واجب است وزیاده از حدود
مذکوره شستن آن واجب نیست مگر مقداری از اطراف آن تا یقین کند که
تمام آنچه واجبست شسته شده مسئله واجبست در شستن رو که از بالا بپائین
شسته شود نه بعکس بلی اگر دست را ازپائین ببالا بکشد وبر گرداند ونیت
او این باشد که از بالا بپائین بقصد وضوء شسته شود جایز است مسئله واجب
نیست شستن آنچه از ریش از ذقن پائین تراست بلکه مقدار واجب در شستن
ریش همان است که داخل حد مذکور است از صورت و کفایت میکند شستن
ریش که بر بشره صورت احاطه کرده وشستن موهای زیران وبشرهٔ که
مو روی آنرا گرفته واجب نیست خواه ریش او پر توپ و کثیف باشد
یا سست وخفیف اگر چه احوط دوریش خفیف تخلیل بشستن زیر آن است
ودر شستن دستها واجب است از مرفق بشوید تااطراف انگشتان وباید قدری
از استخوان بازورا هم بشوید تا یقین کند که تمام مرفق شسته شده چنانچه
در صورت ذکر شد پس تمام رو و دو دست باید شسته شود و هیچ چیز
از آن نشسته نماند اگر چه بمقدار سر موئی باشد مسئله واجب نیست شستن
چیزی از باطن صورت مثل داخل چشم ودماغ ودهن مگر از باب مقدمه
علمیه که یقین کند تمام ظاهر شسته شده ومقداری از دو لب که در حال
انطباق ظاهر نباشد شستن آن واجب نیست چنانچه واجب نیست شستن باطن
سوراخی که در دماغ باشد برای حلقه یا خزامه اگر چه فعلا حلقه دران
نباشد مسئله چرك زیر ناخنها ازالهٔ آن واجب نیست مگر وقتیکه زیر چرك
از ظاهر دست شمرده شود بلی اگر بعد از گرفتن ناخنها زیر آن ظاهر
شود ازاله چرك وشستن آنچه ظاهر شده از بشره واجب میشود مسئله اگر

قدری از گوشت در دست یا صورت جدا شده شستن آنچه ظاهر شده بعد از قطع واجب است واگر هنوز گوشت جدا نشده هرچند بپوست نازك متصل باشد شستن آن گوشت هم واجب است مسئله اگر بسبب سرما ترکیده باشد بنحویکه داخل آن دیده میشود از ظاهر محسوب است وباید شسته شود بخلاف آنکه داخل آن دیده نشود که شستن آن واجب نیست مسئله دانه هائیکه در دست و صورت با بله و نحو آن عارض شود اگر هنوز نترکیده شستن روی آن کافی است و اگر ترکیده باشد نیز واجب نیست رساندن آب زیر پوست آن بلکه اگر بعض پوست آن جدا شده و بعض دیگر متصل است آنرا بشوید و کندن آن واجب نیست و اگر تمام زیر آن پوست ظاهر شده ولی پوست آن ازاو جدا نشده شستن زیر آن واجب است واگر پوست بند شده چسبیده ومانع از رسیدن آب بزیر آن باشد باید رفع مانع کند یا پوست را قطع کند مسئله شستن صورت ودست بارتماس نیز کفایت میکند باینکه زیر آب برد بقصد شستن آن با مراعات الاعلی فالاعلی وبیرون آورد لکن در خصوص شستن دست چپ بارتماس باید وقت بیرون آوردن قصد شستن کند تاآنکه مسح پای چپ بآب جدید نشود بلکه در شستن دست راست نیز چنین کند مگر در صورتیکه دروقت فرو بردن دست چپ زیر آب قصد شستن تمام آن نکند وبعد ازبیرون آوردن آن بدست راست باقیمانده را بشوید تاآنکه بتواند به تتمهٔ رطوبت آن مسح کند مسئله واجب است رفع مانع که از مواضع وضوء مثل انگشتر و نحوان یاحرکت دهد آنرا وقت شستن تاآب بزیر آن برسد واگر شك کند دروجود حاجب اعتنا نکند در صورتیکه احتمال وجود آن منشأ عقلائی نداشته باشد واگر شك کند در چیزی که آیا حاجب است یانه باید ازاله کند آنرا یا آب بزیر آن برساند مسئله جراحتیکه درمواضع وضوء باشد بعد ازخشکیدن که روی آن مثل پوستی حادث میشود کندن پوست واجب نیست وکفایت میکند شستن ظاهر آن اگر چه کندن آن سهل باشد وامادوائیکه برآن گذارده اند اگر منجمد شود پس مادامیکه جدا کردن آن ممکن نباشد

بمنزله جبیره است وشستن روی آن کافی است واگر کندن آن آسان باشد باید آنرا بکند مسئله چرك بشره اگر جرم مرئی نباشد ازاله آن واجب نیست اگر چه بمالیدن کیسه چرك بر آن جمع شود ومادامیکه در عرف صدق کند که بشره را شسته وهمچنین است مثل سفیدی که باقی میماند بعد ازشستن دست ازگچ یا آهك ونحوانها بلی اگر شك کند که آن سفیدی حاجب است یانه ازاله آن واجب است واما مسح سر پس واجب مسح مقداری از پیش روی سر واحوط آنستکه کمتر از عرض یك انگشت نباشد واحوط از آن مسح بقدر عرض سه انگشت متصل است بلکه اولی آنستکه به انگشت مسح نماید وزن دراین حکم مثل مرد است مسئله واجب نیست مسح بر بشره سر بلکه کفایت میکند مسح روی موئیکه در مقدم سر روئیده بلی اگر موی مقدم سر طولانی باشد که بکشیدن آن حد ازمحل مسح میگذرد کفایت نمیکند مسح نمودن بر مقدار متجاوز از حد خواه موها مجتمع باشد درمقدم سر یا نه مسئله واجب است مسح سر نمودن بباطن کف دست و احوط مسح نمودن بدست راست است بلکه بهتر مسح بانگشتان است و باید مسح بباقی مانده از رطوبت آب وضوء باشد نه بآب دیگر مسئله باید ممسوح که سر وپاها است خشك باشد بنحویکه رطوبت از او منتقل نشود بدست واما مسح قدمین پس واجب است مسح روی پاها بطول ازسر انگشتان تا مفصل ساق بنابر احوط واز عرض بقدر مسمی وافضل بلکه احوط آنستکه بتمام کف دست مسح کند وآنچه ذکر شد در خشك بودن سر واینکه مسح بباقیمانده رطوبت وضوء باشد در پاها نیز جاری است مسئله اگر متعذر باشد مسح بباطن دست مسح کند بپشت آن واگر آن هم ممکن نباشد مسح کند بذراع دست خود مسئله اگر رطوبت کف دست خشك شود دست خود را بمالد بسایر مواضع وضوء از ابرو ویا ریش یاغیر آنها تارطوبت بگیرد ومسح کند بآن واگر ممکن نباشد گرفتن رطوبت از آنها وضوء را اعاده کند واگر از شدت حرارت هوا یا حرارت بدن هر چه وضوء بگیرد رطوبت دستش تمام میشود احتیاط کند بمسح نمودن بدست خشك وبعد از آن مسح بآب جدید وبعد از آن تیمم نماید مسئله

در مسح باید دست را بکشد بر ممسوح نه بعکس والا کافی نیست ولی اگر
در حال مسح ممسوح کمی حرکت کند ضرر ندارد **مسئله** در مسح پاها انگشتان
دست را بگذارد بر انگشتان پا و بکشد بالا تا بمفصل بلکه مجزی است تمام
کف دست را بگذارد بر روی پا و قدری بکشد بالا بمقداریکه صدق مسح
کند تا بحد مزبور **مسئله** جایز است مسح نمودن بر روی قناع و چکمه و جوراب
در مقام ضرورت مثل شدت سرما یا ترس از درنده یا دشمن یا بسبب تقیه و
و نحو اینها که اگر بخواهد رفع حائل کند از ضرر آن بترسد و معتبر است
در مسح بر حائل آنچه معتبر است در مسح بر بشره که باید بکف و برطوبت
وضو باشد

فصل

در شرایط وضوء است

شرایط وضو چند چیز است پاک بودن آب وضو و مطلق بودن و مباح بودن آن و
پاک بودن مواضع وضو و رفع حاجب از آن و اباحه مکان وضو گیرنده که
عبارت از فضائی که غسل و مسح در آن واقع میشود و اباحه محل ریختن آب
وضو و ظرف آن و مانع نداشتن از استعمال آب مثل مرض یا عطش و نحو اینها
که تکلیفش باستعمال تیمم باشد و در اینحال اگر وضو گرفت باطل است **مسئله**
آبیکه نجس باشد بعینه یا مشتبه محصور بحکم آب نجس است که جایز نیست وضو
بآن و اگر منحصر باشد آب بمشتبه باید تیمم کند برای نماز لکن اگر ممکن باشد
بیکی از آن دو آب وضوء بگیرد و نماز کند و بعد از آن محل وضوء را با آب دیگر
بشوید و وضوء بگیرد بآن و نمازش را اعاده کند اقوی صحت وضوء است اگرچه
احوط ضم تیمم است بآن **مسئله** اگر منحصر شود آب بآبیکه نداند مطلق است
یا مضاف پس هرگاه سابقاً مطلق بوده باید وضوء گیرد بآن و اگر مضاف بوده
تیمم کند و اگر حالت سابقه آن معلوم نباشد واجب است احتیاط که بجمع بین
وضوء بآن و تیمم **مسئله** اگر آب مطلق مشتبه شود بمضاف بشبهه محصوره با نبودن
آب دیگر احتیاط کند بتکرار وضوء بنحویکه یقین کند یک وضوء با آب مطلق بعمل
آمده پس اگر یکی از دو ظرف مضاف باشد بهردو وضوء بگیرد و اگر یکی

از سه ظرف مضاف شد دو وضو کافیست و ضابط آنستکه عدد وضوها زیادتر
باشد از عدد مضاف معلوم بیکی تا یقین کند بیک وضوء صحیح بجا آورده
مسئله مباح مشتبه بغصب بحکم غصب است که جایز نیست وضو بآن و اگر
آب او منحصر شود بمشتبه بغصب متعین است تیمم **مسئله** پاک بودن و مطلق بودن
آب شرط واقعی صحت وضوء است که عالم و جاهل در آن یکسان است بخلاف
اباحهٔ آب پس اگر وضوء گیرد بآب غصبی با جهل بغصبیت یا نسیان آن وضویش
صحیح است حتی اگر در اثناء وضو ملتفت شود بغصبیت آن آنچه گذشته صحیح است
و تتمه را باید بآب مباح بعمل آورد و اگر بعد از شستن دست چپ ملتفت بغصبیت شود
آیا جایز است مسح کند برطوبتی که در دست او باقی است یا نه دو وجه است
بلکه دو قول است و عدم جواز موافق بااحتیاط بلکه خالی از قوت نیست و همچنین
است حال در صورتیکه بر محل وضوء رطوبتی باشد از آب غصبی و بخواهد قبل از
خشکیدن آن وضوء گیرد بآب مباح **مسئله** جایز است وضو گرفتن و آشامیدن
و سایر تصرفات یسیره در آب نمودن که عادت بر آن جاریست مثل نهرهای بزرگ
که از قنوات و نهران جاری باشد اگرچه رضای مالکین آن معلوم نباشد بلکه
اگرچه بین مالکین صغار و مجانین باشد بلی با نهی مالکین یا بعضی آنها جواز
آن مشکل است و اگر کسی نهر را غصب کرده بر غاصب مطلقا جایز نیست **مسئله**
اگر آب مباح در ظرف مغصوب باشد وضوء از تمامی آن جایز نیست مطلقه و جایز
نیست دست در آن کرده آب بگیرد برای وضوء و متعین است تیمم با انحصار ظرف
بآن بلی اگر بریزد آنرا از ظرف مغصوب در ظرف مباح وضوء بآن صحیح است
چنانچه با عدم انحصار بآن ظرف وضوء گرفتن باغتراف نیز صحیح است اگرچه بتصرف
در ظرف غصبی فعل حرام بعمل آورده **مسئله** وضوء زیر خیمه غصبی صحیح است
بلکه همچنین است در خانه که سقف و دیوارهای آن غصبی باشد در صورتیکه
زمین آن مباح باشد **مسئله** وضوء گرفتن از حوض مساجد و مدارس و نحو آنها
ضرر ندارد اگر نداند که واقف شرط کرده که بجز کسیکه در آن مسجد نماز بخواند
یا در آن مدرسه ساکن باشد از حوض آنها وضو نگیرد اگر مزاحم مصلین و
طلبه ها نباشد خصوصاً اگر سیرت بر این جاری شده که دیگران هم از آن حوض بدون

مانع وضوء میگیرد مسئله وضو گرفتن از ظرف طلا و نقره مثل وضو در ظرف
غصبی است که وضوء لو تماسی در آن باطل است مطلقاً و وضوء باغتراف
از آن یا انحصار آب باطل است چنانچه گذشت و اگر جهلا یا نسیاناً بلکه
باشک در انکه ان ظرف طلا یا نقره است وضوء گرفت صحیح است هرچند
بارتماس یا باغتراف باشد یا انحصار مسئله اگر شک کند در وجود حاجب
پیش از شروع وضوء یا در اثناء ان واجب نیست فحص از حاجب کند
مگر درصورتیکه احتمال حاجب منشأ عقلائی داشته باشد که دراینحال باید فحص
[illegible] تا مطمئن شود بنبودن حاجب و اگر بعد از فراغ از وضو شک کند که حاجب
بوده یا نه بنا گذارد که نبوده و وضویش صحیح است و همچنین است اگر موجود
بوده و پیش از وضو ملتفت آن بوده و بعد از وضو شک کند که در وقت وضو
ازاله حاجب نموده یا آب زیر آن رسانده یا نه که صحیح است و همچنین است اگر بعد از
وضو بداند که حاجب موجود است و شک داشته باشد که وقت وضوء بوده
یا بعد طاری شده که در جمیع صور حکم میشود بصحت وضو بلی اگر بداند
که درحال وضو مثلا انگشتر در دست او بوده که ممکن است آب بزیر
آن رسیده باشد و ممکن است نرسیده باشد و بداند که در وقت شستن دست
ملتفت آن نبوده یا انکه بداند حرکتش نداده و شک کند که آیا من باب الاتفاق
آب زیر انگشتر رسیده یا نه مشکل است حکم بصحت وضو بلکه ظاهر وجوب
عده است مسئله اگر بعض اعضاء وضو نجس بوده و وضو گرفت و بعد از آن
شک کرد که آیا پیش از وضو محل نجس را شسته یا نه حکم میشود بصحت وضو
و بنا میگذارد بر نجاست محل پس باید آنرا بشوید برای اعمال آتیه و از جمله
شرائط وضوء مباشرت است درحال اختیار که خود وضوء بگیرد و با اضطرار
جایز است دیگری او را وضوء دهد بلکه واجب است استنابه و استعانه بغیر
لکن خودش نیت وضو کند و احوط آنستکه وضوء دهنده نیز نیت کند و مسح باید
بدست منوب عنه باشد که نایب دست او را گرفته بکشد بمحل مسح و اگر ممکن
نباشد نایب رطوبت دست منوب عنه را بگیرد و بدست خود بر محل مسح او
بکشد و احوط آنستکه تیمم نیز کند بالامکان و از شرائط وضوء ترتیب است در

اعضاء ان که باید تمام صورت را اول بشوید و بعد دست راست را و بعد دست
چپ را و بعد مسح سر و بعد مسح پاها که در پاها ترتیبی نیست بلی احوط
آنستکه مسح پای چپ را مقدم ندارد بر مسح پای راست و از شرائط وضو
موالاتست بین اعضاء یعنی باید پی در پی بعمل آورد و اقلا شستن عضو متأخر
را تأخیر نیندازد که جمیع اعضاء سابقه خشک شود بسبب تأخیر مسئله وقتی
خشکیدن اعضاء سابقه مضر بموالاتست که بسبب تأخیر عضو لاحق یا بطول
زمان خشک شود والا اگر عرفاً پی در پی بعمل آورده ولی بسبب حرارت هوا
یا غیر آن خشکیده وضویش باطل نیست مسئله اگر موالات عرفی بعمل نیامده
ولکن بسبب رطوبت و برودت هوا یا اینطول مدت اعضاء سابقه نخشکیده
که اگر هوا معتدل بود خشک میشد وضو باطل نیست پس موالات در وضو
متحقق میشود بیکی از دو چیز یا ببقاء رطوبت وضو در اعضاء حساً یا متابعت
عرفیه مسئله اگر موالات ترک شود نسیاناً وضویش باطلست و همچنین اگر
اعتقاد کند که اعضاء سابقه نخشکیده و خلاف آن ظاهر شود مسئله اگر در اعضاء
وضو رطوبت باقی نمانده مگر در مقدار از ریش که پائین تر از ذقن است در کفایت
ان برای مسح اشکالست و از شرائط وضو نیت است که قصد کند که وضو را
بعنوان امتثال امر خداوند متعال جل شأنه بعمل آورد و مراد بقصد قربت همین
است و معتبر است در ان اخلاص پس هرچه منافی خلوص باشد ضم بان شود
عمل باطلست خصوصاً ریاء که بهر وجهی داخل در عمل شود موجب فساد آن
است و غیر ریاء از ضمایم بر فرض رجحان آن ضرر ندارد مگر انکه مقصود اصلی
همان ضمیمه (راجحه) و قصد امتثال امر بوضوء تابع باشد یا انکه هر دو باهم داعی شود
بنحویکه هر کدام از دو مقصود جزء داعی باشد که در ان دو صورت وضوء
باطلست و همچنین است اگر ضمیمه مباح باشد مثل خنک شدن مگر در صورتی که
مقصود اصلی از وضو و خنک شدن بالتبع باشد مسئله معتبر نیست در نیت تلفظ
و نه خطور دادن بدل بلکه کفایت میکند در نیت اراده اجمالیه که در نفس او
مرتکز است که اگر (از) کار او بپرسند بگوید وضو میگیرم و اینست که اسم آنرا
داعی میگویند و [illegible] است بلی اگر شروع کند در عمل و خطوری از عمل [illegible]

شود بالمره که اگر از او بپرسد چه میکنی متحیر ماند و نداند چه میکند عمل او بدون نیت و باطل است **مسئله** چنانکه نیت در اول عمل معتبر است استدامهٔ نیت تا آخر آن لازم است پس اگر در اثناء عمل مردد شود یا نیت عدم کند و در اثناء عمل را تمام کند باطل است بلی اگر بر گردد به نیت اولی پیش از فوت موالات آنچه بدون نیت بعمل آمده بعد آورد صحیح است **مسئله** کفایت میکند در نیت قصد نیت چنانچه ذکر شد و واجب نیست در آن نیت وجوب یا ندب یا قصد وصف ... وضوء واجب میکنیم بقصد قربت که وضو چون واجب است بجا ... که اگر اشتباهاً نیت وجوب کند بجای ندب یا بعکس یا قصد امتثال ... و صحیح است پس اگر بعد از دخول وقت قصد وجوب کند در وضو ... قصد ندب کند و خلاف آن معین شود کافی است **مسئله** معتبر ... در صحت وضوء نیت رفع حدث و نه نیت مباح شدن نماز و غیر آن از ... پس اگر بخیال اینکه وضو دارد وضو بگیرد بقصد تجدید و معلوم شود که محدث بوده صحیح است و همچنین آن مثلا جایز است و کفایت میکند نیت وضوء از اسباب متعدده اگر چه در اثنای اسباب متعدده را منظور نداشته باشد بلکه اگر قصد کند در وضوء رفع حدث معین را تمام احداث مرتفع میشود بان

فصل در موجبات و غایات وضوء است

مسئله مبطلات وضوء چند چیز است اول و دوم خروج بول و آنچه بحکم بول است مثل بلل مشتبه پیش از استبراء و خروج غایط از محل طبیعی یا از غیر آن باعتیاد شدن مخرج طبیعی یا بدون آن غایط زیاد بیرون آید یا کمی هر چند بمصاحبت کرم یا مثلا خارج شود سیم خروج باد از دبر که از معده بیرون آید چه با صدا و بد بو چه بدون آن و معتبر نیست بادیکه از قبل زن خارج شود و نه بادیکه از معده نباشد مثل آنکه از خارج فرجی داخل شود و بر گردد چهارم خوابیکه غالب باشد بر گوش و چشم پنجم آنچه عقل را زایل کند مثل جنون و بیهوشی و مستی و نحو آن ششم استحاضهٔ قلیله و اما متوسطه و کثیره نیز مبطل است لکن آنها موجب غسل هم هستند چنانکه بیاید **مسئله** اگر آب اماله خارج شود و همراه آن چیزی از غایط نبوده باشد ناقض وضوء نیست و همچنین باشد در آنکه چیزی با ... خارج ... اگر شک کند که با کرم یا ... که بیرون آمده غایط

در موجبات وضوء است

همراه او بوده یا نه **مسئله** کسیکه مرضی دارد که بول از او میچکد که او را مسلوس گویند یا بی اختیار از او غایط خارج میشود که او را مبطون گویند بر سه قسم است اول آنکه در اوایل وقت نماز یا اواسط یا اواخر آن قدری مهلت میدهد که بتواند نماز را با طهارت بجا آورد پس واجب است وضوء بعمل آورد باید در همان وقت نماز را بخواند پس اگر اول وقت است مبادرت کند بنماز و اگر در اواسط یا اواخر وقت است صبر کند تا در همان وقت نماز را بعمل آورد دوم کسی که وقت معین ندارد و مهلت هم نمیدهد ولی در هر نمازی ... دو یا سه مرتبه بیشتر از او خارج نمیشود پس چنین کس باید ... وضوء را نزدیک خود گذارد و بعد از وضوء شروع کند بنماز و بمجرد خروج حدث هر جای از نماز باشد قطع کند بدون استدبار و نحو آن و وضوء بگیرد و از همان جای نماز که قطع کرده بقیه را بجا بیاورد و همچنین در مرتبه ... سیم اگر برای او حرج و مشقت باشد بعمل آورد نماز تمام شود و احوط آنستکه ... وضوء بعمل آورد اگر چه در بین نماز مکرر محدث شود بلکه ... در ... سیم آنکه حدث او بنحوی ... است که عمل بنحو مذکور ممکن نباشد یا آنکه عمل مزبور حرج و مشقت داشته باشد ... وضو بگیرد و نماز بجا آورد بنحو متعارف و آنچه حدث باشد معفو است و همچنین برای هر نمازی یک وضو بگیرد و جایز نیست دو نماز را بیک وضو بخواند خواه هر دو مرتبه باشد یا نه ... مستحاضه ... آنست کسیکه بی اختیار باد از او خارج میشود ملحق باشد بسلس البول در تفصیلی که ذکر شد **مسئله** واجب است بر مسلوس تحفظ نماید از تعدی بول ببدن او و جامهٔ او بانکه کیسه همراه داشته باشد که قدری پنبه یا نحو آن در آن باشد و ظاهر آنستکه واجب باشد تبدیل کیسه یا تطهیر آن برای هر نماز بلی احوط تطهیر حشفه است اگر ممکن باشد بدون حرج برای هر نمازی و واجب است بر مبطون نیز تحفظ نماید بنحو ممکن باشد چنانچه احوط در آن نیز تطهیر مخرج است با امکان بدون حرج **مسئله** واجب نیست بر مسلوس و مبطون بعد از برء آن مرض اینکه قضا کند نمازها را که بدستور مذکور بجا آورده بلی در صورت دوم و سیم اگر ...

را بجای آورده بعد از آن بره حاصل شود وبقدر نماز با طهارت وقت باقی باشد ظاهر وجوب اعاده آن است

فصل در غایات وضوء

بدانکه وضوء بر چند قسم است یا شرط صحت عمل است مثل نماز یا شرط جواز وعدم حرمت عمل است مثل مس کتابت قرآن یا شرط کمال عمل است مثل قرائت قرآن یا مشروع است برای رفع کراهت کاری مثل چیز خوردن در حال جنب که مکروه هست و کراهت آن مرتفع میشود بوضوء اما قسم اول که وضوء شرط صحت آن باشد پس بدانکه وضوء شرط نماز است خواه فریضه باشد یا مندوبه [illegible] یا قضاء آنچه از او فوت شده یا از دیگری و شرط است برای اجزاء فراموش شده از نماز مثل قضاء سجده وتشهد بلکه برای سجده سهو نیز بنا بر احوط و همچنین شرط صحت طوافی است که جزء حج یا عمرة واجب ومندوب باشد و اما قسم دوم پس وضو شرط است برای جواز مس کتابت قرآن که حرام است بر محدث و فرق نیست بین آیات و کلمات بلکه حروف ومد وتشدید واعراب قرآن وملحق است بان اسماء الله وصفات خاصه او و اما اسماء انبیاء وائمه علیهم السلام وملائکه پس در الحاق آنها بقرآن تامل واشکال است واحوط تجنب است خصوص اسماء انبیاء و ائمة علیهم السلام مسئله فرق نیست در حرمت مس بین اجزاء بدن ظاهر آن و باطن آن بلی دور نیست جواز مس با بدن مو چنانچه فرق نیست در حرمت آن بین انواع خطها حتی خطیکه در این زمان مهجور شده مثل خط کوفی و همچنین بین انواع کتابت که بقلم نوشته باشند یا بطبع یا غیر آنها و اما قسم سیم اقسام کثیره دارد که ذکر آنها مناسب این مختصر نیست بکتابهای مفصله رجوع نمایند واقوی آنستکه وضوء مستقلا از اعمال مستحبه است مثل باقی مستحبات نفسیه پس صحیح است وضوء بکیرد بقصد قربت هرچند قصد یکی از غایاترا نداشته باشد مثل سایر عبادات مسئله مستحب است بر کسیکه وضوء دارد که وضوی خودرا تجدید نماید و ظاهر جواز آنست در مرتبه سیم وچهارم وزیاده از آن واگر معلوم شود که در واقع محدث بوده حدث او مرتفع میشود بوضوی تجدیدی

بنا بر اقوی ونباید دو باره وضوء بکیرد

فصل در خلل وضو است

در خلل وضوء

مسئله اگر یقین کند که محدث بوده وشک کند که وضوء گرفته یا نه یا مظنه دارد که وضوء گرفته باید وضوء بکیرد واگر در اثناء نماز مثلا شک کند که وضوء گرفته یا نه باید نمازرا قطع کند ووضوء بکیرد واحوط اتمام نماز واستیناف آن است با وضوی تازه و اگر بعد از نماز شک کند که وضوء داشته یا نه بنا بگذارد بر صحت نماز ولی برای نماز بعد وضوء بکیرد واگر یقین دارد که وضو گرفته و شک کند که محدث شده یا نه اعتنا نمیکند واگر یقین دارد وضوء گرفته وحدث هم ازو صادر شده ونداند کدام مؤخر بوده باید وضوء بکیرد مگر در صورتیکه تاریخ وضو معلوم باشد وتاریخ حدث معلوم نباشد که در اینصورت بنا بگذارد بر اینکه وضوء او باقیست بنا بر اقوی واگر یقین کند بعد از وضوء که یکی از اجزاء وضورا ترک کرده باید آن جزء را با اجزائیکه بعد از آنست بعمل آورد اگر موالات آن بهم نخورده ومفسد دیگر حاصل نیامده باشد والا از سر گیرد واگر شک کند پیش از فراغ از وضو در فعلی از افعال وضوء که بجا آورده یا نه باید فعل مشکوک را با افعال مترتبه بر آن بجا آورد ومظنه در وضوء بحکم شک است وعبرتی نیست بشک کثیر الشک چنانچه عبرتی نیست بشک بعد از فراغ از آن خواه شک او در فعلی از افعال وضوء باشد یا در شرطی از شروط آن مسئله اگر وضوء گرفته وبعد وضوء را تجدید نموده ونماز بعمل آورد واجمالا یقین کرد بطلان یکی از آن دو وضو این علم اجمالی اثر شرعی ندارد نه در نمازیکه بعمل آورده ونه در نمازهائیکه بعد بجا میاورد واما اگر بعد از هر کدام از دو وضو نمازی خوانده بعد یقین کرد ببطلان یکی از دو وضوء پس نماز دوم صحیح است قطعا چنانچه نمازهائیکه بعد بجا میاورد پیش از [illegible] صحیح است بلکه نماز اولی نیز دور نیست حکم بصحت آن اگر چه احوط اعاده آنست

مسئله اگر دو وضوء گرفت و بعد از وضوی دوم نماز خواند و بعد از آن یقین کرد که بعد از یکی از آن دو وضو حدثی واقع شده نمازیکه خوانده محکوم بصحت است و برای نماز های بعد باید وضوء بگیرد و اگر بعد از هر وضوئی نمازی خوانده و بعد از آن یقین کند بوقوع حدث بعد از یکی از آن دو وضو پیش از نماز باید هر دو نماز را اعاده کند بلی اگر آن دو نماز در عدد رکعات متفق باشند مثل ظهر وعصر ظاهر کفایت بجا آوردن یك چهار رکعتی است بقصد آنچه بر ذمهٔ او است اگرچه احوط در این صورت نیز اعاده هر دو نماز است

فصل در وضوء جبیره

مسئله کسیکه بر بعض اعضاء وضوء او جبیره باشد پس اگر ممکن باشد کندن جبیره باید اورا بردارد و زیر آنرا بشوید یا مسح نماید واگر کندن آن ممکن نباشد پس اگر در محل مسح باشد روی جبیره را مسح کند واگر در محل غسل باشد وممکن باشد رسانیدن آب به بشره که مسمای غسل حاصل آید واجبست چنین کند والا مسح نماید روی جبیره را مسئله باید مسح که تمام روی جبیره را که در محل غسل است لکن لازم نیست مسح آنچه را که متعذر یا متعسر است مسح آن مثل میانه خیوط جبیره در محل مسح در قدر و کیفیت بحکم محل مسح است که باید مسح آن بدست و رطوبت دست باشد بخلاف جبیره در محل غسل که جائز است مسح آن با آب خارج مسئله اگر جبیره روی تمام کف دو یا تمام اعضای وضو را اگر فته و ... بدون ... ممکن باشد احتیاط جمع بین جبیره و تیمم ترك نشود خصوصاً در صورت دوم بلی اگر بر اعضاء تیمم نیز حائل باشد و تیمم بر بشره ممکن نباشد متعین است وضو بر جبیره در هر دو صورت مسئله اگر جبیره مقداری از اطراف صحیحه را گرفته پس مقداریکه بر حسب متعارف لازمه بستن جبیره است ضرر ندارد باید بر روی آن مسح نماید واگر زیاد تر از مقدار متعارف باشد و رفع آن از محل صحیح ممکن باشد رفع کند و بشوید و اگر امکان آن بر روی آن مسح نماید لکن احتیاط جمع بین آن و تیمم ترك نشود مسئله اگر مسح بر جبیره ممکن نباشد ... بواسطه نجس بودن آن باید پارچه پاکی بر روی آن

گذارد بنحویکه جزء جبیره محسوب شود و مسح بر آن نماید مسئله جراحتیکه روی آن باز باشد و شستن آن ممکن باشد میتوان شستن اطراف آنرا اکتفا کرد هر چند احوط آنستکه چیزی بر روی جراحت گذارد و بر آن مسح کند مسئله اگر استعمال آب ضرر داشته باشد بر عضو بدون آنکه جروحی یا قروحی یا شکستگی بر آن باشد باید تیمم کند وهمچنین است اگر جراحت یا شکستگی در غیر مواضع وضو باشد لکن استعمال آب وضو برای آن مضر باشد مسئله در رمدیکه وضو برای آن مضر باشد متعین است تیمم مسئله اگر چیزی مثل قیر بر بشره چسبیده که ازاله آن ممکن نباشد اکتفا میشود بمسح بر آن واحوط آنستکه جمع بین غسل بعمل آید واحوط از آن ضم تیمم است مسئله وضوی جبیره رافع حدث است نه مجرد استباحه نماز مسئله کسیکه بر بعض اعضاء او جبیره باشد و غسل بر او واجب شود باید موضع جبیره را مسح کند و باقی بدن را بشوید بهمان نحو که در وضوی جبیره ذکر شد واحوط آنستکه غسل ترتیبی ... مسئله کسیکه تکلیف او تیمم باشد و در موضع او جبیره باشد که رفع آن ممکن نباشد تیمم کند بمسح بر جبیره وهمچنین است در صورتیکه بر موضع تیمم چیزی چسبیده باشد که ازاله آن ممکن نباشد مسئله اگر عذر صاحب جبیره مرتفع شود اعاده یا قضاء نمازهای گذشته او واجب نیست بلکه بوضوئیکه قبل از رفع عذر گرفته ظاهر آنستکه بتواند بعد نماز کند مسئله صاحب جبیره اگر مأیوس باشد از زوال عذر تا آخر وقت میتواند اول وقت ... کند و لا احوط ... است

فصل در اغسال است

بدانکه اغسال واجبه شش است غسل جنابت وحیض واستحاضه ونفاس ومس میت وغسل دادن میت

فصل در غسل جنابت است

وکلام در سه مقام است سبب جنابت واحکام جنب وواجبات غسل مسئله سبب جنابت دو چیز است اول خروج منی وآنچه بحکم آنست از مثل ... استبراء ببول چنانچه بیاید ومعتبر است در تحقق جنابت آمدن منی از مجری

در غسل جنابت

بخارج پس بمجرد حرکت منی از محل خود اکتفا نمیشود و موجب جنابت نیست چنانکه معتبر است اینکه منی خود او باشد پس اگر از غسل بعد منی مرد از زن بیرون آید موجب جنابت او نمیشود مگر آنکه یقین کند که منی خود او مخلوط با آن است و منی بودن رطوبتی اگر معلوم باشد اشکالی نیست والا شناخته میشود منی برای غیر مریض باینکه جمع باشد در آن جهیدن و شهوت و سست شدن جسد و برای مریض و زن بجمع بودن شهوت و سستی و کفایت میکند یکی از سه علامت مزبوره لکن احوط با عدم اجتماع این سه علامت جمع بین غسل و وضوء است برای کسیکه مسبوق بحدث اصغر بوده و غسل تنها است با سبق طهارت دویم جماع هرچند انزال منی نشود و جماع متحقق میشود بدخول حشفه یا بقدر آن از مقطوع الحشفه در قبل یا دبر که هر دو جنب میشوند بدون فرق بین صغیر و مجنون و غیر آنها اگرچه غسل بر آنها واجب نشود مگر بعد از حصول شرائط تکلیف و غسل صحیح است از صبی ممیز و جنابت او بغسل مرتفع میشود **مسئله** اگر در لباس خود منی ببیند و بداند از او است و روز بعد از او غسل نکرده هر نمازی را که بداند بعد از حصول جنابت کرده باید قضاء کند بخلاف نمازهائی را که احتمال دهد که پیش از آن بوده که قضاء آنها واجب نیست و اگر بداند که منی از او است ولکن نداند که از جنابتی است که غسل از آن کرده یا از جنابت دیگر است که از آن غسل نکرده ظاهر آنستکه غسل بر او واجب نباشد اگرچه احوط است **مسئله** اگر منی از محل خود در خواب یا بیداری حرکت کرده و بیرون نیامده غسل واجب نیست چنانکه گذشت و اگر بعد از دخول وقت باشد و برای غسل آب نداشته باشد واجب نیست حبس آن از بیرون آمدن پس اگر آمد تیمم کند برای نماز ملی اگر خاک و حوائن نداشته باشد که تیمم کند ممکن دور نیست وجوب حبس آن مگر آنکه متضرر شود بحبس آن و همچنین است کسیکه خود را بعد از دخول وقت جنب کند که برای کسیکه آب غسل نداشته باشد و خاک هم داشته باشد جائز است و اگر خاک هم نداشته باشد جائز نیست

فصل در احکام مجنب

در احکام جنب

متوقف است بر غسل جنابت چند چیز که شرط صحت آنها غسل جنابت است

اول برای نماز باقسام آن ماعدای نماز میت و برای اجزاء منسیه نماز بلکه برای سجده سهو نیز بنابر احوط دویم برای طواف واجب نه مندوب سیم برای روزه ماه رمضان و قضاء آن که باقی ماندن بجنابت تا صبح عمداً یا نسیاناً موجب بطلان آنها است و غیر اینها از اقسام روزه باطل نمیشود بان اگر چه احوط در روزه‌های واجب ترک تعمد بان است بلی جنابت عمدیه در اثناء روز مبطل تمام اقسام روزه است حتی روزه مندوبه بخلاف جنابت غیر عمدیه مثل احتلام که ضرر بهیچ روزه ندارد حتی روزه رمضان

فصل

محرمات جنب

حرام است بر جنب چند کار اول مس کتابت قرآن بتفصیلی که در وضوء گذشت و همچنین مس اسم جلاله خدا و سایر اسماء و صفات مختصه باو جل شانه و همچنین مس اسماء انبیاء و ائمه علیهم السلام بنابر احوط دویم دخول مسجد الحرام و مسجد نبی ص هرچند برای عبور باشد سیم درنگ نمودن در سایر مساجد ماعدای مسجدین بلکه دخول در آنها نیز جایز نیست مگر آنکه برای مرور باشد باینکه از دری داخل شود و از در دیگر خارج شود یا اینکه داخل شود برای برداشتن چیزی از آنها و مشاهد مشرفه ملحق بسایر مساجد است بنابر احوط و احوط الحاق آنها بمسجدین است چنانچه احوط الحاق رواق است بروضه مشرفه چهارم گذاردن چیزی در مساجد اگر چه از خارج یا در حال عبور بگذارد پنجم قرائت سوره های سجده که چهار سوره است سوره اقرأ و النجم و الم تنزیل و حم سجده اگر چه ماعدای آیات سجده باشد حتی بسمله به قصد یکی از آنها **مسئله** اگر محتلم شود در مسجد الحرام یا مسجد پیغمبر یا آنکه در حال جنابت داخل آنها شود عمداً یا سهواً یا جهلاً باید برای بیرون آمدن از آنها تیمم کند مگر در صورتیکه زمان خروج کمتر باشد از مکث برای تیمم یا مساوی باشد که باید بدون تیمم بیرون آید

اقوی **مسئله** اگر جنب شود و آب در مسجد باشد باید تیمم کند و داخل مسجد شود برای برداشتن آب و باطل نمیشود تیمم باین وجدان آب مگر بعد از بیرون رفتن از مسجد یا آب یا بعد از غسل و آیا باین تیمم مباح میشود غیر از دخول مسجد و مکث در آن بقدر حاجت یانه تامل و اشکالست

فصل

در کارهائیکه بر جنب مکروهست و آن چند چیز است اول خوردن و آشامیدن و کراهت مرتفع میشود بیکی از سه کار بوضوی کامل و آن اکمل است یا شستن دست و صورت و مضمضه یا شستن دست تنها دوم قرائت قران زیادتر از هفت آیه ماعدای سورههای سجده و کراهت شدید میشود بقرائت زیاد تر از هفتاد آیه سیم مس قرآن غیر از نوشته آن از جلد و کاغذ و حاشیه و مابین سطور آن چهارم خواب و کراهت آن مرتفع میشود بوضوء و اگر آب نباشد تیمم کند بدل از غسل پنجم خضاب کردن چنانچه مکروهست بر کسیکه خضاب کرده خود را جنب کند پیش از آنکه رنگ گرفته باشد ششم جماع کردن اگر با حتلام جنب شده باشد هفتم حمل قران و بخود اویختن آن

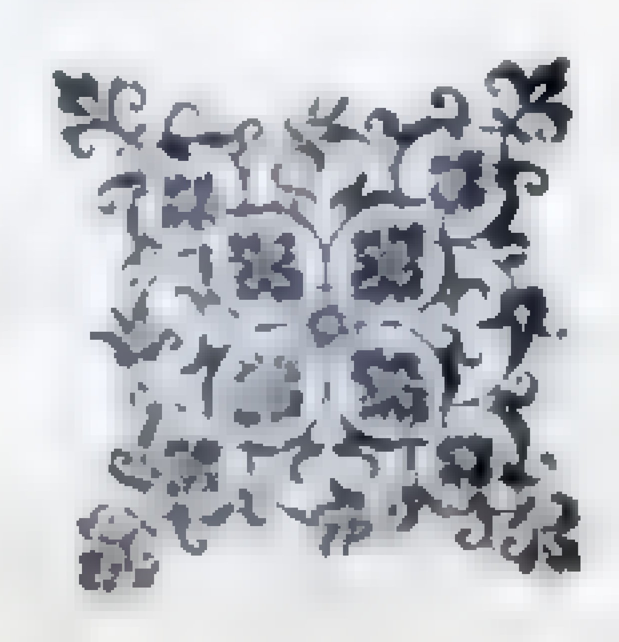

فصل در واجبات غسل است

و آن چند چیز است اول نیت و معتبر است در آن اخلاص و لابد است از استدامهٔ حکم نیت چنانچه در وضوء گذشت **مسئله** اگر حمام برود بقصد غسل کردن پس اگر داعی اول در نفس او باقی بماند تا وقت غسل و فرورفتن در آب بنحویکه اگر سؤال کنند از او چه میکنی جواب گوید غسل میکنم غسل او صحیح است زیرا که با نیت واقع شده بخلاف آنکه بالمره غافل شود که اگر از او بپرسند متحیر بماند که در اینصورت باطل است بلکه غسل بعمل نیامده **مسئله** اگر بحمام رود بقصد غسل و بعد از بیرون آمدن از آن شک کند که غسل کرده یا نه اگر دارد که اگر کرده واگر بداند غسل کرده و نداند که بر وجه صحیح بجا آورده یا نه بنا بر صحت گذارد دویم شستن ظاهر تمام بشره است و کفایت نمیکند شستن غیر بشره و اگر حاجبی باشد واجبست رفع آن و واجب است رسانیدن آب به بشره بدست مالیدن و نحو آن اگر بدون آن به بشره نرسد و واجب نیست شستن باطن چشم و دماغ و گوش و غیر آن حتی سوراخ گوش محل گوشواره و سوراخ دماغ محل حلقه و خزامه مگر انکه سوراخ انها بقدری گشاد باشد که از ظاهر محسوب باشد و اگر در محلی شك کند که از ظاهر است یا باطن احوط آنستکه انرا بشوید **مسئله** شستن مو در غسل واجب نیست بلکه شستن بشره زیر آن واجب است بلی شستن موهای نازك که از توابع بشره است لازم است سیم ترتیب در غسل ترتیبی که افضل است از ارتماسی و آن عبارتست از فرو بردن بدن زیر آب که مقرون بنیت باشد و کیفیت میکند در مقارن استمرار قصد و ترتیب عبارتست از انکه تمام سر و گردن را بشوید و قدری از بدن را که اطراف گردن است از باب مقدمهٔ علمیه بشوید تا یقین کند که تمام سر و گردن شسته شده و بعد از آن تمام نصف راست بدن را بشوید با قدری از اطراف آن من باب المقدمه بعد از آن تمام نصف چپ بدن را بشوید با قدری از اطراف آن من باب المقدمه و عورت و ناف را

نیز تنصیف کند نصف راست انها را با طرف راست و نصف چپ را باطرف چپ بدن بشوید و بهتر آنستکه تمام آنهارا باهر دو جانب به شویدوبایدتمام این سه عضو شسته شود اگرچه بآب ریختن زیاد یا بمالیدن و نحو آنها که چیزی از بدن نشسته نماند **مسئله** ترتیبی در شستن هر کدام از اعضاء نیست وجایز است شستن آن از پائین ببالا و بعکس اگرچه اولی ابتدا باعلی فالاعلی است چنانچه کیفیت مخصوص برای شستن نیست و کفایت میکند بقدری که مسمای شستن تمام متحقق شود پس حاصل میشود بریختن آب برآن یا بفرورفتن زیر آب اولا بقصد غسل سرو گردن و بعد بقصد طرف راست و بعد بقصد طرف چپ و کافی است تبعیض در غسل که بعض اعضا را بشوید بریختن آب وبعضی را بارتماس بلکه اگر تمام بدن زیر آب باشد و خود را حرکت دهد بقصد غسل سرو گردن به نحویکه آب برآن جاری شود و همچنین برای طرف راست و چپ کافی است و محتاج نیست ببیرون آوردن اعضاء از آب و فرو بردن در آن **مسئله** در غسل ارتماسی باید تمام بدن دریك آن زیر آب باشد اگرچه فرو رفتن بدن بزیر آب بتدریج متحقق میشود وهرگاه بعض بدن خارج شود از آب پیش از انکه بعض دیگر بدن فرو رود در آب که تمام بدن در زمان واحد زیر اب نباشد غسل ارتماسی نمیشود و اگر پای اودر گل فرورودتوقتیکه باقی بدن در آب فرورودووقتی که گلهارا ازپا پاك کرده باقی بدن بیرون باشد غسل ارتماسی نشده پس غسل ارتماسی در نهرها که زیر آن گل ولجن باشد مشکل است و علاجی نیست بجز غسل ترتیبی به انحکه سرو گردن را بشوید بعد از آن از طرف راست قدری را که داخل گل نشده بشوید و گلهای پای راست را ازاله کند وشوید و بعد از تمام شدن طرف راست شروع کند بغسل طرف چپ تا تمام شود **مسئله** اگر بعد ازغسل ارتماسی یقین کند که قدری ازبدن نشسته باقی مانده باید غسلرا اعاده نماید و اما درغسل ترتیبی پس اگر باقی مانده ازطرف

چپ باشد کفایت میکند شستن باقی مانده ولازم نیست شستن انچه شسته شده ازطرف چپ اگرچه خشك شده باشدواگر باقی مانده ازطرف راست باشدباید انرا بشویدوبعد غسل طرف چپ را اعاده نماید و همچنین است اگر باقی مانده از سرو گردن باشد باید خصوص انرا بشوید بعد ازآن غسل طرفین ر بترتیب اعاده نماید **مسئله** واجب نیست موالات در غسل ترتیبی پس اگر مثلا سر وگردن را اول روز غسل دهد وطرف راست و وسط روز وطرف چپ را آخر روز صحیح است **مسئله** جایز است غسل کردن زیر باران باناودان بنحو ترتیب نه بارتماس چهارم از واجبات غسل مطلق بودن وپاك بودن آب واباحهٔ جای غسل واباحهٔ محل ریختن آب و اباحه ظرف آب است و اینکه در حال اختیار خودش مباشر غسل باشد واینکه مانعی از استعمال آب نداشته باشد مثل مرض و نحو آن چنانچه دروضو گذشت واینکه عضویکه میخواهد آب غسل بر آن جاری کند طاهر باشد پس اگر نجس باشد اول باید انرا بشوید تا پاك شود بعد بقصد غسل آب بر آن جاری کند **مسئله** اگر کسی برای غسل بحمام رود و قصدش این باشد که اجرت حمامی را ندهد یا انکه از مال حرام بدهد یا انکه اجرت او نسیه باشد بدون احراز رضای حمامی غسل او باطلست هر چند بعد از غسل اورا راضی کند **مسئله** وضو یا غسل با آبیکه برای آشامیدن سبیل کنند مشکل است مگر باعلم بعموم اباحهٔ مالك آن **مسئله** ظاهر آنست که آب غسل زن از جنابت و حیض و نفاس و اجرت گرم کردن آب اگر محتاج بان باشد بر شوهر باشد زیرا که از نفقهٔ او محسوب است به خصوص آب غسل جنابت **مسئله** در نهار رمضان بروزه دار معین است که غسل ترتیبی بعمل آورد پس اگر غسل ارتماسی کند عمداً غسل و روزه اش هردو باطلست بلی با نسیان هردوصحیح است **مسئله** اگر کسی شك کند در چیزی از اجزاء غسل باید مشکوکرا تدارك کند اگرچه شك او بعد از دخول در جزء دیگر باشد مادامیکه از آن فارغ نشده

مثل وضو مسئله سزاوار است استبراء ببول برای جنب پیش از غسل ولی شرط صحت غسل نیست وفائده استبراء اینستکه هرگاه بعد از استبراء وغسل بلل مشتبهی از او خارج شود غسل را اعاده نمیکند بخلاف انکه بدون استبراء غسل کرده وبعد از ان بلل مشتبه خارج شود که بحکم منی است چه استبراء بخرطات کرده باشد بسبب تعذر بول یا نه مسئله کسیکه بانزال جنب شده اگر غسل کند وبعد بلل مشتبهی از او بیرون آید که مردد باشد بین منی وبول پس اگر استبراء ببول نکرده ان بلل بحکم منی است وواجبست غسل کند و اگر استبراء ببول کرده ولی بعد از آن استبراء بخرطات نکرده پس ان رطوبت بحکم بول است که باید وضوء بگیرد و در این دو صورت فرق نیست که مذی بودن یا وذی بودن آن رطوبت نیز محتمل باشد یا نه و واگر استبراء کرده ببول وبخرطات بعد از آن واحتمال دهد که آن رطوبت غیر بول ومنی باشد واجب نیست بر آن نه غسل و نه وضوء بلکه محکوم بطهارت است واگر آن رطوبت مردد باشد بین بول و منی واحتمال دیگری ندهد پس اگر استبراء ببول وخرطات پیش از غسل بعمل آمده و خروج بلل مشتبه بعد از غسل بوده باید احتیاط کند بجمع بین غسل ووضوء واگر دو استبراء بعد از غسل واقع شده وبعد از آن رطوبت مشتبه خارج شده وضوء تنها کافیست مسئله اگر بعد از غسل از جنابت بانزال رطوبتی خارج شود مشتبه بین منی وغیر آن وشك داشته باشد که پیش از غسل استبراء ببول کرده یا نه بنا گذارد که نکرده وباید غسل کند وبا احتمال بولیت آن احوط ضم وضوء است نیز مسئله اگر در اثنای غسل محدث شود بحدث اصغر غسل او باطل نمیشود بنابر اقوی لکن باید بعد از اتمام غسل وضوء بگیرد اگر چه احوط استیناف غسل است بقصد آنچه بر او واجب است از تمام یا اتمام وبعد از آن هم وضوء بگیرد مسئله اگر در وقت ورود زیر آب بقصد غسل وشك كند که نیت غسل ارتماسی کرده تا فارغ باشد از غسل یا نیت ترتیبی کرده وارتماس او برای سر و گردن تنها بوده وغسل طرفین بر او لازم است باید غسل را از سر گیرد ولی کفایت میکند غسل طرفین بعنوان

احتیاط مسئله اگر کسیکه جنب بوده نماز کند بعد از فراغ شك کند که آیا غسل جنابت کرده یا نه بنا گذارد بر صحت نمازش لکن برای نمازهای بعد نحو آن واجبست غسل کند واگر شك در اثناء نماز باشد باطل میشود ولکن احوط اتمام واعادهٔ آن است با غسل مسئله اگر جمع شود بر او غسلهای متعدده از واجب یا مندوب یا مختلف پس اگر نیت جمیع را کرده یك غسل کفایت میکند از جمیع مطلقا واگر مابین آنها غسل جنابت بوده حاجت بوضوء نیست والا باید پیش از غسل یا بعد از آن وضوء بگیرد وهمچنین کفایت میکند از جمیع اگر در آنها جنابت باشد وقصد جنابت را بنماید واگر در آنها جنابت نباشد یا باشد وقصد غسل واجب دیگر غیر جنابت نماید دور نیست کافی از جمیع باشد نیز لکن احوط خلاف آنست واگر قصد بعض اغسال مستحبه کند کافیست از بقیهٔ اغسال مندوبه و در کفایت آن از واجبه اشکالست واحتیاط ترك نشود

فصل در غسل حیض

در غسل حیض

بدانکه خون حیض سیاه یا سرخ وغلیظ و گرم است که وقت بیرون آمدن سوزش دارد چنانچه خون استحاضه زرد وسرد وصافست وبیرون میاید بدون سوزش و این صفات غالبیه است برای این دو خون که در مقام تمیز و اشتباه در بعض مقامات بان رجوع میشود وبعض اوقات بصفات دیگری است وهر خونیکه دختر نابالغ ببیند پیش از اکمال نه سال حیض نیست هرچند بصفات حیض باشد بلکه استحاضه است اگر نداند که غیر استحاضه است و همچنین خونیکه بعد از یأس ببیند حیض نیست بلکه استحاضه است با احتمال آن ویائسه میشود زن قرشیه بتمام شصت سال از عمر او و غیر قرشیه به پنجاه سال و زنیکه قرشیت او مشکوك باشد در این حکم ملحق بغیر قرشیه است و کسیکه بلوغ او معلوم نباشد ملحق بغیر بالغ است ومشکوك الیأس ملحق بغیر یائسه است مسئله اگر خونیکه صفات حیض باشد از مشکوك البلوغ خارج شود حیض است واماره سبق بلوغ است مسئله حیض جمع میشود با شیر دادن و آیا جمع میشود با حمل دو قولست اقوی امکانست هرچند قلیل الوقوع است وحکم میشود بحیض بودن خونیکه حامل میبیند با اجتماع صفات

و شرائط هرچند بعد از آشکارا شدن حمل باشد مسئله اشکالی نیست در حیض بودن و ترتیب احکام آن بعد از بیرون آمدن خون اگرچه با انگشت و نحو آن باشد هرچند بقدر سر سوزنی باشد چنانکه اشکالی نیست در بقاء و استدامه حکم حیض بمجرد ملوث بودن باطن اگرچه کمی باشد بنحویکه پنبه که در محل آن داخل کند آلوده شود و هرگاه خون از محل خود در رود آمده و در فضاء فرج ریخته که با انگشت و نحو آن میتوان بیرون آورد ولکن هنوز خارج نشده آیا بمجرد این مقدار حکم بحدوث حیض میتوان کرد چنانکه برای استدامه کافی بود این محل تأمل و اشکال است و احتیاط بجمع بین تروک حائض و اعمال طاهره ترک نشود و دور نیست کفایت بیرون آوردن آن خون هرچند ملاحظه شد و محکوم به حیض است مسئله اگر شک کند که آیا خون بیرون آمده [illegible] و اگر شک کند که آنچه بیرون آمده خون است یا چیز دیگر از فضلات محکوم است بطهارت از حدث و خبث و اگر بداند خون است ولکن نداند از محل حیض خارج شده یا از غیر آن محکوم است بطهارت از حدث ولی نجس است و در این سه صورت تفحص واجب نیست و اگر بداند که خونی هست و حال آن مشتبه باشد پس چند صورت دارد که حکم آنها در ضمن مسائل آتیه معلوم میشود مسئله اگر خون حیض مشتبه شود بخون بکارت مثل آنکه بعد از دخول بکر خون زیادی بیند و منقطع نشود و شک شود که از بکارت است یا از حیض [illegible] احتیاط خود کند [illegible] پنبه داخل کند و کمی صبر نماید و بیرون آورد پس اگر خون [illegible] است از بکارت است هرچند بصفات حیض باشد و اگر خون پنبه را فرا گرفته حیض است و اختبار مزبور بالامکان واجب است بلکه شرط صحت نماز و مثل آن [illegible] بدون اختبار باطل است و اگر اختبار متعذر باشد بنا گذارد بر حالت سابقه خود از طهر و حیض و اگر حالت سابقه را نداند احتیاط کند بجمع بین تروک حائض و اعمال طاهره مسئله ظاهر آنستکه تطوق و انغماس که معنی آن در مسئله سابقه ذکر شد علامت خون بکارت یا حیض میباشد حتی با شک در آن که آیا بکارت داشته یا نه و آیا بکارت برداشته شده یا بر قرار است اگرچه اقوی با شک مزبور عدم وجوب اختبار است پس میتواند بنا گذارد بر حالت سابقه خود از طهر یا حیض مثل

کسیکه اختبار برای او متعذر باشد مسئله اگر خون مشتبه شود که از قرحه داخلیه خارج شده یا از حیض است بنا گذارد بر حالت سابقه خود از طهر و حیض و اگر معلوم نباشد احتیاط کند مسئله اقل حیض سه روز است و اکثر آن ده روز چنانچه اقل طهر نیز ده روز است پس خونیکه از سه روز کمتر یا از ده روز زیادتر باشد حیض نیست چنانکه هرگاه بعد از انقطاع خون سابق که محکوم بحیض بوده بدون فاصله ده روز خونی ببیند و ممکن نباشد که آن دو خون باتفاق متعلق بیك حیض باشد بسبب آنکه مجموع زیاده از ده روز است حیض نیست بلکه استحاضه است مثل آنکه صاحب عادت هفت روز مثلا در عادت ببیند پس هفت روز منقطع شود بعد از آن سه روز ببیند که خون دومی حیض نیست بلکه استحاضه است [illegible] مسئله عدم اعتبار توالی است در سه روز حیض بلکه کفایت میکند سه روز در ضمن ده روز پس اگر یك روز یا دو روز خون ببیند و منقطع شود و پیش از گذشتن ده روز از دیدن خون تتمه سه روز را ببیند ممکن است که مجموع حیض باشد و ایام پاکی در بین نیز ملحق بحیض است نه بطهر زیرا که طهر بین دو حیض کمتر از ده روز نمیشود بخلاف آنکه یك روز یا دو روز خون ببیند و تتمه آنرا بعد از گذشتن ده روز ببیند مثل یازدهم یا دوازدهم که هر دو خون استحاضه است بلی ظاهر آنستکه معتبر باشد که سه روز کامل ببیند بحدی و استمرار که در آن سه روز خون قطع نشود و استمرار عرفی کافیست و ضرر ندارد [illegible] چنانچه ظاهر کفایت تلفیق در ایام است پس اگر خون ببیند از ظهر روزی تا ظهر روز چهارم کافیست لکن با عدم توالی سزاوار نیست که احتیاط ترك شود بجمع بین تروک حائض و اعمال مستحاضه در ایام خون و بجمع بین تروک حائض و اعمال طاهره در ایام نقاء مسئله مراد از روز مابین طلوع فجر است تا غروب آفتاب و شبها خارج هستند پس هرگاه از طلوع فجر خون ببیند تا غروب و آنوقت منقطع شود و دو روز دیگر نیز در ضمن ده روز چنین ببیند کافیست بلی بنا بر اعتبار توالی در سه روز شب دوم و شب سیم نیز داخل است و شب اول و شب چهارم خارج است در صورتیکه مبدء حیض اول روز باشد و هرگاه مبدء حیض اول شب باشد شب اول نیز داخل است و همچنین است با تلفیق مسئله بدانکه هر

یا صاحب عادت است یا غیر صاحب عادت و دومی یا مبتدئه است و او زنیست که هنوز
حیض ندیده بود و این ابتداء حیض اواست و یا مضطربه است و او کسیست که
مکرر حیض دیده و عادتی برای او قرار نگرفته و یا ناسیه است و او کسیست که
عادت خود را فراموش کرده، اما ذات العاده پس کسی است که دو مرتبه متوالی خون
موافق با یکدیگر ببیند که متوافق باهم باشند در زمان یا در عدد یا در هر دو
که اول را ذات العادة وقتیه و دویم را عددیه و سیم را وقتیه عددیه گویند مسئله
اشکالی نیست در اینکه عادت زائل نمیشود بمجرد آنکه یکمرتبه بر خلاف عادت
ببیند چنانکه اشکالی نیست در آنکه زائل میشود عادت اولی بعادت ثانیه که
دو مرتبه متوالیه مطابق یکدیگر بر خلاف عادت اولی ببیند و آیا زائل میشود عادت
اولی بعروض دو مرتبهٔ متوالیه مخالف یکدیگر بر خلاف عادت او یا نه دو قولست
و اقوی آنستکه زائل میشود یا نکه چند مرتبه تخلف کند که در عرف صادق باشد
که او عادت معلومه ندارد مسئله صاحب عادت وقتیه چه عددیه باشد یا نه بمجرد دیدن
خون در عادت حیض قرار میدهد و ترک عبادت میکند چه خون او بصفت
حیض باشد یا نه و همچنین است اگر یکروز یا دو روز یا بیشتر پیش از عادت یا بعد از آن
ببیند که در عرف گویند عادت او تعجیل کرده یا تأخیر افتاده پس اگر منکشف شود
که حیض نبوده یا نکه منقطع شود کمتر از سه روز باید قضاء نماید عباداتیرا که
بحیض قرار دادن ترک کرده و اما غیر ذات العاده پس او نیز بمجرد دیدن خون
حیض قرار دهد در صورتیکه خون او بصفات حیض باشد و اگر بصفات حیض
نباشد احتیاط کند بجمع بین تروک حائض و اعمال مستحاضه پس هر گاه سه روز
خون مستمر بماند حیض قرار دهد و اگر زیادتر از سه روز ببیند تا ده روز در
مقدار زائد اکتفا میکند بوظیفهٔ حائض مسئله صاحب عادت وقتیه اگر در وقت
عادت یا مقداری پیش از آن یا مقداری بعد از آن یا مقداری پیش و مقداری بعد
از آن خون ببیند و مجموع زیادتر از ده روز نباشد همه را حیض قرار دهد و اگر
زیادتر از ده روز شود خصوص ایام عادت حیض است و بقیه استحاضه مسئله
اگر سه روز متوالی یا زیادتر خون ببیند و پیش از ده روز منقطع شود و بعد از
آن سه روز یا زیادتر ببیند پس هر گاه مجموع دو خون یا نقاء متخلل زیادتر از ده

روز نباشد طرفین حیض و نقاء نیز بحکم حیض است چه هر دو خون یا یکی از
آنها بصفات حیض باشد یا نه و خواه صاحب عادت باشد و آن دو خون یا یکی
از آنها در ایام عادت باشد یا نه و هر گاه مجموع آنها بیشتر از ده شود پس در
صورتیکه صاحب عادت بوده و یکی از دو خون در عادت واقع شده باشد خونیکه
در عادت بوده حیض قرار دهد و دیگری را استحاضه و همچنین است اگر بعض یکی از
آندو در عادت واقع شود که باید آنرا حیض قرار دهد و اگر صاحب عادت نباشد یا آنکه
باشد و هیچکدام از آندو یا بعض آن در عادت او واقع نشود باید آنچه بصفات حیض
است حیض قرار دهد و تتمه را استحاضه و اگر هر دو در صفت مساوی باشند احوط
اگر نگوئیم اقوی آنستکه خون اول را حیض قرار دهد مسئله صاحب عادت اگر زیادتر
از عادت خون ببیند و از ده روز تجاوز نکند مجموع حیض است مسئله اگر عادتش
این بود که هر ماهی یکمرتبه حیض میشد و در ماهی دو مرتبه دید و ما بین آن دو
مرتبه ده روز یا زیادتر پاک بود پس هر گاه یکی از دو خون در ایام عادت بوده
آنرا حیض قرار دهد و دیگری را اگر هم بصفت حیض باشد حیض قرار دهد
و اگر دیگری بصفت استحاضه باشد احتیاط کند بجمع بین تروک حائض و اعمال
مستحاضه و اگر هیچکدام در ایام عادت نباشد هر دو را حیض قرار دهد خواه
هر دو بصفت حیض باشند یا هر دو بصفت نباشند یا یکی بصفت باشد و دیگری
نباشد هر چند در خون دویم در صورت دویم و در فاقد الصفات از آنها در
صورت سیم سزاوار است احتیاط ترک نشود مسئله مبتدئه و مضطربه و کسیکه
عادتش ده روز باشد اگر خون پیش از ده روز منقطع شود با احتمال آنکه هنوز
در باطن باشد واجبست بر آنها استبراء کنند باینکه قدری پنبه بخود بردارد
و بعد از صبر کمی بیرون آورد پس اگر آلوده نباشد غسل حیض بجا آورد و نماز
کند و اگر آلوده باشد بعد [illegible] قدری صبر کند تا پاک شود یا آنکه ده روز
برسد پس اگر قبل از تجاوز از ده قطع شود تمام حیض است و اگر تجاوز کند
از آن حکم آن بیاید و اما کسیکه عادتش کمتر از ده روز بوده و قبل از عادت در
ظاهر خونش قطع شود قبل از آنکه عادتش [illegible] روز بوده و مثلا چهار روز خونش
قطع شده باحتمال بقاء آن در باطن میباید استبراء کند اگر آلوده [illegible] غسل

کند والا صبر کند تا عددش کامل شود واگر بهفت روز که عادتش بود ظاهر منقطع شود غسل کند ونماز بخواند وهمچنین است بالقطاع خون بعادت باحتمال بقاء آن درباطن که بعد از استبراء ونقاء غسل میکند واگر بعادت منقطع نشود باید ترک عبادت کند تا دهروز وجوبا اگر بصفات حیض باشد واگر بصفات نباشد یکروز واجست ترک عبادت کند ودر زائد از یکروز مستحب است ترک آن هرچند در زائد احوط جمع بین تروك حائض واعمال مستحاضه است وهرگاه خون از ده روز نگذرد تمام حیض است واگر از ده روز گذشت حکم آن میاید مسئله اگر خون از ده بگذرد اگر چه قدر کمی زیاده باشد معلوم میشود که حیض او مخلوط شده پاکی پس اگر عادت معلومه داشته بوقت وعدد عادت خود را حیض قرار دهد اگر چه بصفات نباشد و بقیه را استحاضه اگر چه بصفات حیض باشد واگر عادت معلومه نداشته باشد نه وقتیه ونه عددیه بانکه مبتدئه یا مضطربة الوقت والعدد یا ناسية الوقت والعدد باشد پس اگر رنك خون مختلف باشد بعض آن سیاه یاسرخ وبعض آن زرد باشد باید رجوع کند به تمیز که آنچه بصفت حیض است حیض قرار دهد وغیر آنرا استحاضه قرار دهد بشرط آنکه بصفت حیض است کمتر از سهروز یازیادتر ازده روز نباشد وشرط دیگر آنکه معارضه نکند با او خون دیگر که واجد صفت حیض باشد ومابین آن دوخون فاصله باشد بخون فاقد صفت که کمتر ازده روز باشد مثل آنکه پنجروز خون سیاه ببیند وبعد از آن پنجروز زرد وبعد از آن پنجروز سیاه ببیند که در اینصورت بحکم فاقد التمیز است چنانکه اگر تمام خون بیکرنك باشد فاقد التمیز است وحکم آن بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه در هر ماهی هفت روز را حیض قرار دهد وبقیه را استحاضه ومشهور آنستکه مبتدئه فاقدة التمیز رجوع میکند اولا بعادت اقارب خود مثل مادر وخواهر وخاله وعمه اش وغیر ایشان از ارحام پس اگر تمام آنها درعدد متفق باشند وحال آنها را بداند عادت آنها را حیض قرار دهد والا باید هفت روز را حیض قرار دهد واکثر علماء ملحق کرده اند بمبتدئه فاقدة التمیز کسیرا که عادتی برای او مستقر نشده در رجوع باقارب ولکن این حکم نزد حقیر محل اشکالست خصوصاً در دومی پس درصورتیکه عادت اقارب او کمتر از هفت روز یابیشتر از آن باشد احوط آنستکه درمقدار تفاوت جمع کند بین وظائف حیض

ومستحاضه مسئله احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه فاقد التمیز هفتروز تعیین را دراول دیدن خون قرار دهد وهرگاه خون زیاد تر از یکماه مستمر بماند واجب استکه درماههای بعد تعیین کند بطوریکه موافق باشد باماه اول پس اگر ابتداء خون درماه اول اول ماه بوده مثلا درماههای بعد نیز اول ماه تعیین کند واگر وسط باشد وسط وهکذا مسئله ذات العاده وقتیه تنها اگر خون او از دهروز متجاوز شود دروقت رجوع بعادت خود میکند پس حیض را در همان وقت قرار میدهد واما در عدد پس اگر خون او تمیزی داشته باشد که با عدد ش بسازد بانکه دروقت عادت خونش بصفات حیض باشد متعین است رجوع بتمیز والا هفتروز را دروقت عادت حیض قرار دهد واما ذات العاده عددیه تنها پس باید برحسب عادت خود همان عدد را حیض قرار دهد ولکن بحسب وقت اگر تمیزی داشته باشد که با عدد عادت او موافق باشد باید در وقت رجوع بتمیز کند واگر اگر چه خون او بصفات حیض است زیادتر یاکمتر از عدد عادت باشد عددرا حیض قرار دهد واگر تمیزی نباشد عدد عادت را دراول خون حیض قرار دهد چنانکه گذشت

فصل در احکام حایض است

و آنها چند چیز است اول حرام است برحایض نماز وروزه وطواف واعتکاف دوم حرامست براوانچه برمطلق محدث حرام است مثل مس اسم الله وهمچنین مس اسماء انبیاء وائمه علیهم السلام بنابر احوط ومس کتابت قرآن بتفصیلیکه درباب وضوء ذکر شد سوم حرام است براوانچه برجنب حرامست مثل قرائت چهار سوره سجده یابعض آنها ودخول مسجد الحرام ومسجد رسول ودرنك کردن در مساجد دیگر و گذاردن چیزی در آنها بتفصیلیکه درباب جنابت ذکر شد چهارم حرام است جماع حایض برمرد وبرخود او وجایز است استمتاعات دیگر بغیر وطی از بوسیدن وبرو بردن میان رانها ونحو آنها اگر چه مکروهست استمتاع بحایض ازمیان ناف تازانوی او اما وطی در دبر او پس احوط اجتنابست وحرمت وطی حایض وقتی است که بطور جزم بداند که حایض است یا با مارات شرعیه معلوم شود مثل

عادت وتمیز و نحو آنها واگر باجهل بحیض با او مقاربت کند ومطلع شود که
حایض است فورا واجب است خودرا خلاص کند وهمچنین هرگاه دروقت مقاربت
حیض حادث شود و اگر زن خبر دهد بانکه حایض است یا پاکست قول او
مسموع ومصدق است مسئله فرقی نیست در حرمت وطی حایض بین زوجه دائمه
ومنقطعه وبین حره و کنیز مسئله بعد از پاک شدن از حیض وپیش از غسل جایز
است باکراهت برای زوج وطی او واحوط اجتنابست مگر بعد از شستن فرج
پنجم وطی حایض موجب کفاره است بنابر احوط و کفاره وطی زوجه در اول
حیض یک دینار ودر وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار است
و کفاره وطی کنیز خود در آنحال دادن سه مد از طعام است بعنوان صدقه
بسه مسکین بهر کدام یک مد وبر زن کفاره نیست اگرچه تمکین کند از شوهر هر
چند تمکین کردن براو نیز حرامست ووجوب کفاره وطی برمرد درصورتیست که
بداند حایض بودن زن وحرمت وطی اورا مسئله مراد باول حیض ثلث اول و بوسط
ثلث دویم وباخر ثلث سیم آنست پس هرگاه حیض او شش روز باشد هر ثلث
او دو روز است واگر هفت روز باشد ثلث آن دو روز وثلث روز است و
همچنین مسئله اگر وطی کند زنرا باعتقاد آنکه حایض است وظاهر شود که
نبوده یا باعتقاد آنکه پاکست وظاهر شود که حایض بوده کفاره براو نیست
مسئله اگر درحال مقاربت حایض شود برمرد واجب فوریست که خودرا خلاص
کند واگر دانسته خلاص نکرد باید کفاره بدهد مسئله در کفاره جایز است قیمت
دینار درروزیکه میدهد مسئله واجبست کفاره وطی کنیز خود را در حیض که سه مد
است بسه مسکین بدهد و کفاره دینار را میتواند بیشتر مسکین بدهد اگرچه احوط
تفریق آنست میان شش یا هفت مسکین مسئله مکرر میشود کفاره بتکرر وطی در
صورتیکه در اوقات مختلفه واقع شود مثل اول ووسط وآخر حیض که باید یک دینار
ونیم دینار وربع دینار کفاره بدهد وهمچنین است بتکرر وطی دریکوقت در
صورتیکه کفاره وطی سابقرا داده باشد والا در آن دو قول است واحوط تکرر
کفاره است ششم بطلان طلاق حایض است درصورتیکه مدخوله باشد و حمل
نداشته باشد وشوهرش حاضر یا بحکم حاضر باشد باینکه در سفر متمکن باشد از

استعلام حال زن باسهولت پس اگر مدخوله نباشد یا حمل داشته باشد یا شوهرش
غایب یا بحکم غایب باشد باینکه متمکن از استعلام حال او نباشد طلاقش صحیحست در حال
حیض مسئله اگر شوهرش غایب باشد لکن کسیرا که متمکن از استعلام حال زن باشد
وکیل در طلاق کرده طلاق اورا در حال حیض باطلست هفتم وجوب غسل بعد از
پاک شدن از حیض برای آنچه مشروط بطهارت از حدث اکبر باشد وغسل حیض
مثل غسل جنابتست در کیفیت واحکام فرقیکه دارد آنستکه مجزی از وضو نیست
وباید پیش از غسل یا بعد از آن برای مثل نماز وضو بگیرد بخلاف غسل جنابت
چنانکه گذشت واگر معذور باشد از خصوص وضوء غسل حیض کند وتیمم بدل
از وضو بعمل آورد چنانکه اگر از خصوص غسل معذور باشد وضو بگیرد
وتیمم کند بدل از غسل واگر از هردو معذور باشد دو تیمم کند یکی بدل از
غسل ودیگری بدل از وضوء مسئله اگر آب کمی داشته باشد که برای غسل ووضو
هردو کفایت نمیکند وبرای یکی از آنها کافیست غسل را مقدم بدارد و بدل
از وضوء تیمم کند مسئله اگر تیمم کند بدل از غسل پس عذر ومحدث شود بحدث
اصغر تیمم او باطل نمیشود بلکه باقیست تا وقتیکه متمکن از غسل شود اگرچه
احوط تجدید تیمم است هشتم وجوب قضاء آنچه از او فوت شده از روزه واجب
مثل روزه رمضان یا غیر آن بنابر اقوی و همچنین قضاء آنچه از او فوت شده
از نمازهای واجبی ماعدای یومیه مثل نماز آیات ونذر کمتر از نماز طواف وهمچنین
نمازیکه بنذر واجب شده بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی بخلاف نمازهای یومیه
که قضاء آنچه بحیض از او فوت شده واجب نیست بلی اگر بعد از دخول وقت
مقدار اقل واجب از نماز گذشته حایض شده بحسب حال خود از تندی و کندی
وصحت ومرض وسفر وحضر و مقدار تحصیل مقدمات غیر حاصله از نماز بحسب
تکلیف فعلی او از وضوء یا غسل یا تیمم ونمازش فوت شود باید آن نماز را
قضا کند بخلاف آنکه این مقدار از اول وقت را درک نکند که در این صورت قضا ندارد
بلی اگر درک کند از وقت بقدر نماز با طهارت فقط هرچند بقدر ادراک سایر
شرائط نباشد احوط قضاء آنست بلکه خالی از قوت نیست مسئله اگر پاک شود از
حیض پیش از آخر وقت پس اگر درک کند مقدار یک رکعت را با احراز شرائط

واجبست اداء آن و اگر ازاو فوت شود قضا کند بلکه احوط قضا اگر نگوئیم اقوی
قضا است درصورتیکه ازوقت باقی نباشد مگر مقدار یکرکعت ازنماز باطهارت
فقط مسئله اگر مظنه داشت که وقت گنجایش یکرکعت را ندارد و نمازرا ترك کرد
وظاهر شد که وسعت داشته باید قضا کند آن نماز را مسئله اگر درآخر روز
پاك شود واز وقت بقدر اداء چهار رکعت برای حاضر یا بقدر دو رکعت برای
مسافر باقی باشد واجبست براو نماز عصر ولی ظهر اداء وقضاء ازاو ساقط است
واگر بقدر پنج رکعت برای حاضر وبقدر سه رکعت برای مسافر باقی باشد هر
دو نماز براو واجبست اداکند واگر فوت شود باید هردو را قضا نماید و اگر
درآخر شب پاك شود وبمقدار اداء پنج رکعت برای حاضر یا بمقدار چهار رکعت
برای مسافر باقیمانده مغرب وعشارا بجا آورد واگر اداء نکرد باید قضا کند و
اگر بیش ازنماز عشا ازوقت باقی نمانده خصوص عشاء براو واجبست و مغرب اداء
وقضا ازاو ساقطست مسئله اگر گمان کرد که وقت وسعت هر دو نماز را
دارد و نماز اولرا بعمل آورد وظاهر شود که وسعت نداشته مگر بقدر نماز دویم
واجبست قضاء نماز دویم و اگر باعتقاد تنگی وقت نماز دویم را بجا آورد و معلوم
شود که وقت وسعت هردو را داشته نمازیکه کرده صحیح است و باید اولیرا نیز بعد از
آن بجا آورد واگر بعد از گذشتن وقت معلوم شود که وسعت هردورا داشته باید اولیرا
قضاء کند مسئله مستحب است برای حایض در وقت هر نمازی که خودرا تبدیل کند و وضو
بگیرد و بقدر نماز رو بقبله بذکر خدا مشغول باشد ومکروهست بر حایض خضاب بحنا
وغیرآن وهمچنین قرائت قرآن هرچند کمتر از هفت آیه باشد و باخود برداشتن
مصحف اگرچه در غلاف باشد و مالیدن بدن بهامش ومیان سطرهای قرآن

فصل در استحاضه واحکام آنست

بدانکه خون استحاضه غالبا زرد رنگ وسرد ورقیق است وبدون فوت و گزندگی
بیرون آید وسوزش ندارد وگاهی میشود بصفت حیض باشد چنانکه گذشت و حدی
نیست برای قلیل و کثیر آن وهر خونیکه زن ببیند قبل از بلوغ یا بعد ازیأس یا
کمتر ازسه روز باشد بغیر خون قروح وجروح ونفاس استحاضه است وهمچنین

در اقسام استحاضه است

خونیکه از ده روز بگذرد که حیض او معلوم شده مستحاضه و در تشخیص استحاضه
از حیض باید رجوع کند بمسئله که در فصل حیض گذشت و بدانکه استحاضه بر
سه قسم است قلیله ومتوسطه و کثیره قلیله آنستکه خون روی پنبه را ملوث نماید
بدون آنکه فرو رود در آن وحکم آن اینستکه برای هر نمازی وضوء بگیرد بعد
از تبدیل پنبه یا تطهیر آن بنابر احوط ومتوسطه آنستکه خون فرو رود در پنبه و
لکن از طرف دیگر بیرون نیاید وبخرقه نرسد وحکم آن اینستکه علاوه از حکم
قلیله برای نماز صبح یك غسل بعمل آورد بلکه برای هر نمازیکه پیش از آن
بوده اگر [illegible] آن استحاضه متوسطه شده باید غسل کند بنابر اقوی پس اگر بعد
از نماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر وعصر غسل کند چنانکه اگر بعد
ازنماز عصر متوسطه شود غسل برای مغرب وعشاء واجبست بنابر اقوی و کثیره
آنستکه خون بمقداری باشد که از پنبه جاری شود وبخرقه برسد وحکم آن علاوه
از آنچه درقلیله ومتوسطه گذشت آنکه برای نماز ظهر وعصر نیز یك غسل و برای
نماز مغرب وعشاء نیز غسل کند و باید جمع بین نماز ظهر وعصر وهمچنین بین نماز
مغرب وعشاء جمع کند و این درصورتیستکه پیش از نماز فجر مستحاضه کثیره شود
واگر حادث شود بعد از نماز در آن روز دو غسل باید بکند یکی برای ظهرین
ودیگری برای مغرب وعشاء چنانچه اگر حادث شود بعد از ظهرین باید برای
مغرب وعشاء غسل کند وظاهر آنستکه اکتفا بیك غسل برای ظهر وعصر وهمچنین
برای مغرب وعشاء مشروط است باینکه جمع کند بین دو نماز وجمع کردن رخصت
است نه عزیمت پس اگر جمع نکند [illegible] آن و باید برای هر یك [illegible] غسل بجا
آورد و بدانکه استحاضه قلیله حدث اصغر است [illegible] ولی پس اگر [illegible]
با آنکه حادث شود پیش از هر کدام از نمازهای یومیه نظیر مسلوس ومبطون
حدث اصغر است و استحاضه متوسطه و کثیره حدث اکبر است و محتاج غسل هم
هست مسئله واجبست بر مستحاضه وقت هر نماز خود را اختبار ووارسی کند
باینکه پنبه یا نحو آن بخود بردارد وقدری صبر کند و بیرون آورد تا بفهمد
که از کدام قسم از اقسام ثلثه مستحاضه است و بمقتضای وظیفه آن عمل کند و
باختبار پیش ازوقت اکتفا نکند مگر آنکه بداند که از آنوقت تا کنون تغییر نکرده

وبهمان عمل نموده و اگر متمکن نباشد از احتیاط خود و حالت سابقهٔ خود را بداند که قلیله یامتوسطه یاکثیره بوده بوظیفهٔ حالت سابقه عمل کند والا باید بوظیفهٔ آنچه قدر متیقن و کمتراست عمل نماید مثلا اگرمردد باشد بین قلیله وغیر آن بوظیفه قلیله عمل نماید واگرمردد باشد بین متوسطه و کثیره بوظیفه متوسطه عمل کند لکن احوط مراعات احتیاطست مسئله عمل کردن بوظائف مستحاضه از وضوء برای هر نماز وسائر اعمال درصورتی لازم است که خون مستمر بماند پس اگر پیش از نماز ظهر مثلا خون منقطع شود یك وضوء برای ظهر وعصر ونوافل آنها کافیست واگر حدثی وناقضی روندهد تامغرب وعشاء هم میتواند اکتفاء بهمان وضو کند مسئله بر مستحاضه واجبست بعداز وضووغسل تعجیل کند بنماز در صورتیکه بعداز وضوء وغسل خون او قطع نشده باشد یا آنکه برفرض قطع شدن بترسد که پیش ازنماز یادر اثناء آن عود کند بلی بر فرض قطع شدن وعلم او بآنکه تاآخروقت برنمیگردد تأخیر نماز عیبی ندارد مسئله بعد ازوضو وغسل بر مستحاضه واجبست تحفظ کند از بیرون آمدن خون باینکه پنبه بفرود بردارد وروی آن کهنه ببندد تا خون بیرون نیاید بشرط آنکه تحفظ بر آن ضرر نداشته باشد والالازم نیست بلی اگربسبب ضرر ترك تحفظ کرد وخون پیش از نماز یادر اثناء آن بیرون آمد باید نماز را اعاده کند بلکه احوط اگر نگوئیم اقوی اعادهٔ غسل استنیز لکن اگر بیرون آمدن خون مستند بترك تحفظ نباشد بلکه بسبب غلبه وهجوم خون بوده اعاده لازم نیست مسئله اگر استحاضه منتقل شود ازمرتبهٔ کمتر بمرتبهٔ اعلی مثل آنکه قلیله مثلا متوسطه یا کثیره شود نمازیکه بوظیفهٔ سابقه عمل نموده اعاده ندارد وبرای نماز بعد بوظیفهٔ اعلی عمل کند پس اگر قلیله بعداز نماز صبح مثلا متبدل شود بمتوسطه یا کثیره نماز صبح صحیح است و برای نماز ظهر وعصر اگر متوسطه شده باشد یك غسل بجاآورد واگر کثیره شده برای عشائین نیز غسل دیگر بجاآورد وهرگاه پیش ازنماز صبح متبدل شده باید برای نماز صبح هم غسل کند بلکه اگر تبدل بعداز وضوء باشد باید دوباره وضوء بگیرد حتی آنکه اگر متوسطه پیش ازنماز صبح وبعداز غسل بکثیره متبدل شود باید غسلرا اعاده کند و مادامیکه کثیره است وظیفهٔ آن باید عمل کند وهر

گاه ازاعلی متبدل شود بادنی که کمتر است باید بعداز تبدل برای یکنماز بوظیفه اعلی عمل کند وبرای نماز های بعد عمل کند بوظیفه ادنی مثلا اگر مستحاضه کثیره متبدل شود بقلیله پیش از غسل باید برای نماز صبح غسل کند واگر بعداز نماز صبح متبدل شود بقلیله باید برای نماز ظهر غسل کند ومادامیکه قلیله است برای نماز های بعد هر کدام یك وضوء بگیرد چنانکه اگر کثیره بعداز نماز صبح متوسطه شود باید برای نماز ظهر غسل کند وبرای نمازهای بعد هر کدام یك وضوء کافیست مسئله روزه از مستحاضه قلیله صحیح است وعمل کردن بوظیفه که وضوء برای هر نمازی باشد شرط صحت روزه اش نیست وصحت روزهٔ متوسطه موقوفست بر غسلهای روز بنابر احوط ودر کثیره غسل برای مغرب وعشاء که وظیفه او است شرط صحت روزه آن روز نیست اگرچه احوط اعتبار آنست مسئله اگر خون مستحاضه پیش ازطهارت منقطع شود باید طهارت را بعمل آورد و نماز کند واگر بعداز طهارت وپیش از نماز منقطع شده بانقطاع برء که بالمره پاك شده باشد یابانقطاع فتره که باکی از خون بقدری وسعت دارد که طهارت ونماز را بتواند بپاکی بعمل آورد باید طهارت را اعاده کند ونماز بخواند واگر فتره بآن اندازه وسعت نداشته باشد بلکه بقدر طهارت تنها یانماز تنها باشد باهمان طهارت که بجاآورده نماز بخواند و همچنین اکتفا کند بهمان طهارت در صورتیکه شك داشته باشد که بقدر طهارت ونماز وسعت دارد یانه یا آنکه میداند بقدر هردو وسعت دارد ولکن نمیداند که انقطاع برء است یا فتره بلی در صورت دوم اگر بعد معلوم شود که انقطاع برء بوده باید طهارت ونماز را اعاده کند واگر انقطاع خون در اثناء نماز باشد بانقطاع برء یا بفترهٔ واسعه که هر دو را بتواند بعمل آورد، باید طهارت ونماز را از سر گیرد و اگر فتره وسعت نداشته باشد همان نماز را تمام کند واگر بعداز فراغ از نماز منقطع شود اعاده براو واجب نیست بنابر اقوی مسئله ازآنچه گذشت حکم مستحاضه معلوم شد نسبت

در بیان سائر احکام استحاضه

به [illegible] و روزه [illegible] سائر احکام پس اشکال نیست که برای طواف واجب در قلیله وضوی تنها واجبست در متوسطه و کثیره وضو و غسل واجبست وظاهر آنستکه وضو وغسل که برای نماز بجا آورده بحدثی باطل

نشده برای طواف کافی نباشد بلکه واجب باشد اعاده آنها برای طواف بخصوص اگر متوسطه طواف را در غیر صبح بجا آورد یا آنکه کثیره در غیر صبح وظهر و مغرب که برای نماز غسل کرده بجا آورد که صحت طواف او موقوفست بر وضو وغسل برای طواف مستقلا اما طواف مستحب پس چونکه معتبر نیست در آن طهارت از حدث محتاج بوضوء وغسل نیست بلی در متوسطه و کثیره اگر بگوئیم نمیتوانند داخل مسجد الحرام شوند مگر با غسل استحاضه باید غسل کند وقلیله برای جواز مس کتابت قرآن وضوء بگیرد ومتوسطه و کثیره غسل نیز بجا آورد و وضوء وغسلی که برای نماز بعمل آورده برای مس کافی نیست بلی مس کتابت قرآن در حال نمازیکه وظایف آنرا بعمل آورده ظاهر آنستکه جایز باشد وآیا مستحاضه کثیره ومتوسطه بحکم حایض است مطلقا که حرام باشد براو بدون غسل آنچه بر حایض حرام است احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه شوهرش با او وطی نکند مادامیکه غسل نکرده بلکه احوط ضم وضوء است نیز و کافیست غسلی که برای نماز بعمل آورده برای جواز وطی او که در وقت نماز باشد بخلاف وطی او در غیر وقت نماز که جواز آن متوقف است بر غسل علیحده چنانچه در طواف گذشت واقوی جواز مکث در مساجد ودخول مسجدین است براو بدون غسل اگرچه احوط اجتناب از آنها است واشکالی نیست در صحت طلاق مستحاضه واینکه مشروط بغسل نیست ٭

فصل در نفاس است

بدانکه نفاس خونیستکه بیرون آید با ولادت یا بعد از آن قبل از انقضاء ده روز از ولادت اگرچه سقط شود وهنوز روح در او ندمیده باشد بلکه هرچند مضغه یا علقه باشد ومعلوم باشد که مبدء نشوولد است واگر اینقدر معلوم نباشد محکوم بنفاس نیست وحدی نیست برای اقل آن پس ممکن است نفاس او یك لحظه باشد بین ولادت وده روز واگر اصلا خون نبیند یا آنکه بعد از گذشتن ده روز ببیند نفاسی نیست واکثر ایام نفاس ده روز است از وقتیکه ولد بتمامه از ماده منفصل شود نه از حین شروع در ولادت پس اگر اول روز متولد شود شب یازدهم خارج

است واگر شب متولد شود شب اول جزء نفاس است هرچند از ده روز حساب نمیشود واگر متولد شود در وسط روز تحقیق میکند بسکه آنچه از ولادت گذشته همانقدر از روز یازدهم براو میفزایند وهرگاه دو طفل بزاید یکی بعد از دیگری مبدء نفاس او از تولد طفل اولست لکن مبدء ده روز از تولد طفل دویم است مسئله اگر خونش بده روز یا کمتر قطع شود آنچه دیده تمام نفاس است خواه تمام ده روز را خون ببیند یا در بعض آن و خواه در حیض خود ذات العاده باشد یا نه ونقاء متخلل در بین بحکم نفاس است بنابر اقوی پس هرگاه روز اول ولادت خون ببیند وقطع شود تا روز دهم نیز ببیند تمام بحکم نفاس است و همچنین است اگر یك روز در میان خون ببیند تا ده روز وهرگاه هیچ نبیند مگر روز دهم و قطع شود همان روز نفاس است وایام پیش از آن طهر است واگر مثلا دو روز نبیند و روز سیم ببیند وقطع شود تا روز دهم ببیند نفاس او هشت روز است مسئله اگر در تمام ده روز خون ببیند واز ده روز بگذرد پس صاحب عادت عدديه در حیض بعدد ایام عادتش نفاس قرار دهد خواه عادتش ده روز باشد یا کمتر از آن و تتمه را استحاضه قرار دهد و هرگاه صاحب عادت عدديه نباشد ده روز را نفاس قرار دهد و بعد از ده روز عمل مستحاضه کند اگرچه سزاوار است که احتیاط بجمع کند بین وظیفه نفاس واستحاضه تا روز هیجدهم ترك نشود مسئله معتبر است فاصله شدن ده روز که اقل طهر است بین نفاس وحیض متأخر پس اگر از روز ولادت تا هفتم خون ببیند وقطع شود وبعد از روز دهم ده روز یا زیادتر ببیند خون اول نفاس است و دویم استحاضه است نه حیض اگرچه احوط تا روز هیجدهم جمع بین وظائف نفساء و مستحاضه است اگر ذات العاده نباشد ولکن مابین نفاس و حیض متقدم فصل اقل طهر معتبر نیست بنابر اقوی پس اگر سه روز یا زیادتر پیش از زائیدن خون ببیند ومتصل یا با فصل کمتر از ده روز بزاید حیض بوده بخصوص اگر ایام عادت او بوده مسئله اگر خون او مستمر بماند تا یکماه یا کمتر یا زیادتر پس در ذات العاده بعد از گذشتن عادت او ودر غیر ذات العاده بعد از گذشتن ده روز محکوم باستحاضه است بلی بعد از گذشتن ده روز از نفاس ممکن است حیض باشد پس اگر صاحب عادت باشد ومصادف

عادت شود محکوم بحیضیت است والا رجوع بصفات وتمیز میکند درصورتیکه تمیز ی باشد والاهفت روز راحیض قرار دهد وبقیه را استحاضه چنانکه گذشت **مسئله** اگر خون نفاس قطع شود درظاهر واجبست براو استظهار بنحویکه در حیض گذشت پس بعد ازآنکه معلوم شود که درواقع منقطع شده واجبست براو غسل کند برای آنچه مشروط بطهارت است مثل حایض واحکام نفساء مثل احکام حایض است درآنکه وطی اوحرامست وطلاقش صحیح نیست ونمازو روزه ومس کتابت قرآن وقرائت عزائم و دخول مسجدین ومکث در مساجد دیگر بر او حرامست وواجبست براو قضاء روزهائیکه از او بنفاس فوت شده ونمازهای او قضا ندارد بتفصیلی که درحیض گذشت

فصل در غسل مس میت است

در غسل مس میت

بدانکه کسیکه مس میت کند انسانرا بعدازآنکه تمام بدن اوسرد شده باشد و غسل اوتمام نشده باشد باید غسل کند بخلاف مس بعد ازاتمام غسل اوهر چند غسل اضطراری باشد مثل آنکه اورا بسبب نبودن سدرو کافور سه غسل داده باشند باب قراح بلکه اگرچه غسل دهنده کافر باشد بسبب نبودن مسلمان مماثل که مس اوموجب غسل نیست اگرچه احوطست و هرگاه غسل متعذر باشد تیمم بجای آناست دراین حکم اگرچه احوط خلاف آنست وفرقی نیست در میت میان مسلم وکافر وصغیر و کبیر حتی سقطی که چهارماه اوتمام شده باشد چنانچه فرقی نیست دروجوب غسل بمس بین جزئی ازمیت که حیوة در آن حلول کرده باشد وغیرآن وهمچنین فرق نیست بینمس نمودن بعضویکه حیوة درآن حلول کرده باشد وغیرآن بشرط صدق مس برآن پس غسل واجب میشود بمس ناخن میت اگرچه بناخن خود باشد بلی مس موی میت بمو یا ببدن خود موجب غسل نیست **مسئله** قطعهٔ که از بدن زنده جداشده بحکم میت استدر وجوب غسل بمس آن درصورتیکه آن قطعه مشتمل براستخوان باشد والا واجب نیست واحوط الحاق استخوان مجرد است بقطعه با استخوان وقطعهٔ جداشده ازمیت بحکم قطعه منفصله است **مسئله** شهید بحکم میتی است که اورا غسل داده باشند وهمچنین است

کسیکه کشتن او بقصاص یاحد واجب شده باشد وپیش از کشته شدن غسل کرده باشد که مس او بعد کشته شدن موجب غسل نیست **مسئله** اگر مس کرده باشد میتیرا و شک کند در آنکه پیش از سرد شدن او بوده یا بعد از آن غسل براو واجب نیست بخلاف آنکه شک کند که شهید است یانه یاآنکه شک کند که اورا غسل داده اند یانه که موجب غسل است **مسئله** اگر عضوی از اعضاء زنده خشک شود و بالمره روح ازاو خارج شود مس آن مادامیکه متصل است موجب غسل نیست ولی بعدازجداشدن او مشکل است واگر عضو را ازز نده بریده اند وبپوست آویخته اند مس آن درحال اتصال موجب غسل نیست وبعداز انفصال اگر مشتمل براستخوان باشد موجب غسل است **مسئله** مس میت از نواقض وضوء است [illegible] احوط پس موجب وضوء است نیز برای اموری که مشروط بطهارت است **مسئله** غسل مس میت واجب است برای واجباتیکه مشروط بطهارت از حدث اصغر است [illegible] احوط وهمچنین شرطست احتیاطاً در اموریکه صحت آن مشروط بطهارت است مثل نماز و طواف واجب ومس کتابت قرآن **مسئله** کسیکه مس میت نموده جایز است که پیش ازغسل داخل مساجد ومشاهد شود ومکث کند در آنها و همچنین جایز است قرائت سوره های سجده و وطی او اگرزن باشد پس مس میت بمنزلهٔ حدث اصغر است مگر آنکه موجب غسل است نیز برای نماز و نحو آن **مسئله** تکرار مس موجب تکرار غسل نیست نظیر سایر احداث اگرچه مس چند میت کرده [illegible]

(فصل در احکام اموات)

در احکام اموات

بدانکه کسیکه ظاهر شود براو امارات موت واجبست براو حقوق خلق وخالق را ادا کند واگر امانتی نزد او باشد رد کند ویا وصیت کند بانها اگر اطمینان دارد که وصی بعمل میاورد وهمچنین واجبست وصیت نمودن بواجباتیکه درحال حیوة قابل نیابت نیست مثل نماز وروزه و حج و نحو آنها اگر اموالی داشته باشد ودر اموریکه بر ولی او واجب میشود مثل نماز وروزه او مخیر است اعلام نماید ولی را بانها یاآنکه وصیت کند بانها **مسئله** واجب نیست براو نصب قیم برای اطفال صغار خود مگر آنکه ترک نصب موجب تضییع اموال وحقوق آنها شود [illegible]

باید نصب نکند بر آنها مگر امینی را وهمچنین برای اداء حقوق واجبه که باید
امینی نصب کند مسئله واجب کفائیست که درحال جان کندن محتضر مسلمان را
رو بقبله کنند باینکه اورا به پشت بخوابانند و کف پاها وصورت اورا رو بقبله کنند
بنحویکه اگر بنشیند روی او بقبله باشد چه مرد باشد یا زن کوچك یا بزرگ و
احوط مراعات استقبالست بکیفیت مزبوره درجمیع حالات تا فراغت از غسل او
لکن بعد از غسل تاحال دفن اولی بلکه احوط آنستکه اورا بطوریکه وقت نماز
اورا میگذارند بگذارند مسئله مستحبست محتضر را تلقین کنند بشهادتین واقرار به
دوازده امام و کلمات فرج واگر جان کندن براو شدید شود اورا نقل کنند بجای
نماز او بشرط آنکه نقل موجب اذیت او نباشد و سوره یس ووالصافات را نزد
او قرائت کنند تاراحت شود وهمچنین مستحبست چشمان اورا ببندند ولبان او را
برهم گذارند ودهن اورا ببندند ودودست اورا بکشند بپهلوی او و پاهای اورا
بکشند و پارچهٔ روی اورا بپوشانند وچراغ درشب نزد او روشن کنند ومؤمنین
را اعلام کنند برای تشییع جنازهٔ او ودرتجهیز او تعجیل نمایند مگر آنکه حال او
مشتبه باشد که باید صبر کنند تایقین بمردن او حاصل شود ومکروهست وقت
جان کندن اورا مس کنند یاچیز سنگین برشکمش گذارند واورا تنها گذارند که
مبادا شیطان باو اذیت رساند ومکروهست جنب وحائض نزد محتضر حاضر شوند

فصل در غسل میت است

بدانکه غسل دادن میت مسلمان واجب کفائیست اگرچه مخالف حق باشد وغسل
دادن کافر جایز نیست ونواصب وغلاة وخوارج بحکم کفارند واطفال مسلمین حتی
ولدالزنای ایشان بحکم مسلمین هستند که غسل دادن آنها واجبست بلکه سقطیکه
چهار ماه او تمام شده باشد غسل و کفن ودفن او بطور متعارف واجبست واگر هنوز
چهار ماه او تمام نشده غسلی ندارد واورا در کهنه میپیچند ودفن میکنند مسئله
غسل دادن شهید ساقطست وشهید کسیستکه درجهاد با امام علیه السلام یا نائب
خاص او کشته شده باشد وملحق بشهید است کسیکه کشته شود درحفظ بیضهٔ
اسلام که غسل وحنوط و کفن کردن ندارد بلکه بالباس خودش دفن میشود مگر

درصورتیکه عریان باشد که باید اورا کفن کنند وهمچنین غسل ساقطست از
کسیکه کشتن او واجب شده باشد بسبب حدی یا قصاصی که امام یا نائب خاص
یا عام اورا امر میکنند که غسل کند نظیر غسل میت و کفن بپوشد وحنوط کند
پس اورا میکشند و براو نماز میکنند وبدون غسل دفن میکنند وظاهر آنستکه
خودش نیت غسل میکند واحوط آنستکه امرکننده نیز نیت غسل کند مسئله قطعهٔ
جدا شده از زنده یا مرده پیش از غسل دادن او درصورتیکه مشتمل نباشد بر
استخوان غسل او واجب نیست بلکه آنرا میپیچند در کهنهٔ و دفنش میکنند
واگر مشتمل بر استخوان باشد ولی مشتمل برسینه نباشد او را غسل دهند ودر
کهنهٔ بپیچند ودفن کنند وهمچنین است استخوان واما سینه یا مقداریکه مشتمل
برسینه باشد یا بعض سینه که مشتمل برقلب باشد پس باید غسلش دهند و کفن
کنند ونماز بر آن بخوانند ودفن کنند وجایز است در کفن او اکتفا کنند بپیراهن
ولفافه مگر درصورتیکه مشتمل باشد بر قدری از محل لنگ که لازمست ازاضافه
لنگ واگر مشتمل باشد بر بعض از مواضع سجده آن بعض را حنوط نمایند مسئله
غسل میت و کفن ونماز براو واجب کفائیست بر مکلفین وبقیام بعضی ازدیگران
ساقط میشود اگرچه ولی میت که اولی بمیراث اوست اولی است باعمال مزبوره
ومادامیکه ولی بخواهد آنهارا بعمل آورد یادیگری را معین کند مزاحمت او جایز
نیست نه آنکه اذن ولی شرط صحت عمل دیگری باشد بنابراقوی پس باعدم مزاحمت
او دیگری جایز است بدون استیذان بجا آورد خصوصا درصورتیکه ولی قاصر
باشد هرچند احوط استیذان از ولی است ودر موردیکه ولی قاصر یاغایب باشد
احوط قیام حاکم یا استیذان از حاکم است واذن فحوی وشاهد حال قطعی کافیست
مسئله مراد بولی که مزاحمت او جایز نیست یا استیذان از او لازمست کسیستکه وارث
او باشد بنسب یاسبب و ولایت او مترتب است بترتیب طبقات ارث پس طبقهٔ
اولی مقدم برطبقهٔ ثانیه وثانیه مقدم برثالثه هستند واگر ارحام نباشد معتق و
بعد از او ضامن جریره ولی است واگر هیچکدام نباشند حاکم شرع ولی اوست
ودر تمام طبقات ذکور آنها مقدم برانات وبالغ برغیر بالغ و متقرب بمیت بابوین
مقدم برمتقرب باحدهما ومتقرب بپدر مقدم برمتقرب بمادر است ودرطبقه اولی

پدر مقدم بر مادر و اولاد است و اولاد مقدم بر اولاد اولاد و در طبقه ثانیه جد
مقدم است بر اخ و اخ مقدم بر اولاد آنها و در طبقه سیم عمو مقدم بر خال است و
آنها مقدم بر اولاد آنها میباشند **مسئله** شوهر اولی است بزوجه از جمیع اقارب او
تا او را در قبر گذارند خواه زوجه حره باشد یا مملوکه بعقد دوام یا انقطاع اگر
چه در منقطعه اشکالی هست و مالک اولی است بمملوک خود از هر کسی **مسئله**
اگر میت غیر ولی را وصی کند در تجهیز خود وصیت او واجب العمل است بنابر
اقوی و ولی نمیتواند مزاحمت وصی کند **مسئله** معتبر است مماثلت غسل دهنده با میت
یعنی مرد را مرد باید غسل دهد و زن را زن و غیر مماثل جایز نیست اگر چه از
پشت ساتر و بدون لمس و نظر باشد مگر طفلیکه سه سال بیشتر از عمرش نگذشته
باشد که جایز است هر کدام از زن و مرد او را غسل دهند اگر چه مجرد و بدون
ساتر باشد و مگر زن و شوهر که جایز است هر کدام دیگر را غسل دهد اگر چه
مماثل موجود باشد و ضرر ندارد او را برهنه غسل دهد ولی نظر بعورت او نکند
که مکروه است و فرقی نیست در زوجه بین حره و مملوکه و دائمه و منقطعه بلکه مطلقه
رجعیه هر چند در منقطعه و رجعیه خالی از اشکال نیست **مسئله** اشکال نیست که
با نبودن مماثل کسانیکه محرم میت باشند جایز است او را غسل دهند اگر چه
غیر مماثل باشند از روی لباس ولی با وجود مماثل جواز آن مشکلست چنانکه
بدون لباس نیز مشکلست احوط اعادهٔ احتیاطست **مسئله** مولی میتواند کنیز خود را
غسل دهد درصورتیکه غیر مزوجه و غیر معتده و غیر مبعضه باشد و در جواز غسل
دادن کنیز مولای خود را اشکالست **مسئله** میتی که مشتبه باشد بین ذکر و انثی هر
چند بواسطهٔ آنکه خنثی باشد باید مرد و زن هر دو او را از روی ساتر غسل دهند
مسئله شرطست در غسل دهنده اسلام بلکه ایمان در حال اختیار و هر گاه
منحصر شود مماثل بکتابی یا کتابیه مسلمان غیر مماثل امر کند کتابی را که اولا خودش
غسل کند بعد از آن میت را غسل دهد و اگر ممکن باشد آب و بدن میت را مس نکند
و یا آنکه در آب کر یا جاری او را غسل دهد باید چنین کند و همچنین است با
انحصار مماثل بمخالف مگر آنکه در او محتاج بغسل کردن او نیست و اگر مماثل
منحصر باشد بکتابی و مخالف دوبی مقدم است **مسئله** اگر مماثل پیدا نشود حتی

کتابی وجوب غسل ساقط است بنابر اقوی اگر چه احوط آنستکه غیر مماثل او را
از پشت ساتر غسل دهد چنانکه احوط آنستکه در اینصورت بدن میت را بعد از
غسل بخشکانند بعد او را کفن کنند زیرا که محتمل است عدم کفایت غسل غیر
مماثل و بقاء نجاست بدن میت تا آنکه کفن پاک بماند **مسئله** ظاهر عدم اعتبار بلوغ
است در غسل دهنده و کافی است غسل دادن صبی ممیز بنابر صحت عبادات او
که اقوی است و بغسل او تکلیف از مکلفین ساقط شود هر چند اکتفا بآن خلاف احتیاطست

فصل در کیفیت غسل میت است

مسئله آنکه واجبست پیش از غسل ازاله نجاست کند از بدن میت و قوی که شستن
هر عضویست قبل از غسل دادن آن عضو اگر چه احوط شستن تمام بدن او است
پیش از شروع در غسل آن و واجبست میت را سه غسل دهند اول بآب سدر دویم
بآب کافور سیم بآب خالص و اگر خلاف ترتیب کرد باید اعاده کند تا ترتیب حاصل
شود و کیفیت هر غسلی مثل غسل جنابتست که ابتدا میکنند بغسل سر و گردن و بعد
طرف راست و بعد طرف چپ و احوط عدم اکتفاء بغسل ارتماسی است بلکه
در هر غسلی اکتفا کنند بیک ارتماس بلی در غسل هر عضوی از غسل ترتیبی از
هر کدام از اغسال ثلثه بشستن ارتماسی اکتفا میتوان نمود در آب کثیر با مراعات
ترتیب **مسئله** معتبر است آنکه سدر و کافور بقدری باشد که در عرف گویند آب
مطلق است که مخلوط بسدر یا کافور است **مسئله** اگر سدر یا کافور یا هر دو متعذر
باشد احوط آنستکه بجای متعذر نیز غسل دهد بآب خالص بقصد بدلیت با
مراعاة ترتیب بنیت **مسئله** اگر آب نداشته باشد برای غسل دادن سه تیمم دهد
او را بدل اغسال ثلثه بترتیب و احوط آنستکه علاوه یک تیمم دیگر دهد بقصد
بدلیت از مجموع اغسال و اگر بدن میت مجروح یا سوخته یا آبله دار باشد و بترسد
که بغسل دادن پوست بدن او بریزد واجبست او را تیمم دهد بجای اغسال و در
این تیمم باید تیمم دهنده دست خود را بخاک زند و بپیشانی و دو دست میت
بکشد و احوط آنستکه تیمم دیگر دهد نیز بدست خود میت بفرض امکان و کفایت
میکند یکضربت برای صورت و دو دست اگر چه احوط تعدد است **مسئله** اگر

باندازهٔ یکغسل بیشتر آب نداشته باشد [illegible] و اگر سدر و کافور داشته باشد آبرا در غسل اول صرف کند و همچنین اگر سدر و کافور نداشته باشد و احتمال قریب است که بدل اول و دویم تیمم کند و آبرا صرف کند در غسل سیم و احوط مراعات هر دو احتمالست بآنکه میترا پیش از غسل دو تیمم دهد و بعد از آن نیز دو تیمم بقصد آنچه در ذمهٔ اواست و تمام آنها و هرگاه کافور تنها داشته باشد آبرا صرف کند در غسل دویم و بدل اول و سیم تیمم کند و در اینها نیز محتملست صرف آب در غسل اول و بدل دویم و سیم دو تیمم دهد و احوط آنستکه اول اورا تیمم دهد بدل غسل اول و بعد غسل دهد بآب کافور بقصد آنچه در واقع از او مطلوبست که آن غسل بدل غسل بآب سدر باشد یا غسل دویم او باشد و بعد از آن دو تیمم دهد یکی بدل غسل کافور دویم بدل غسل بآب خالص و هرگاه بقدر دو غسل آب داشته باشد با سدر و کافور صرف کند آنرا در غسل اول و دویم و بدل سیم تیمم کند و همچنین اگر سدر تنها داشته باشد مسئله اگر میت محرم باشد باید اورا سه غسل دهند مثل محل ولی کافور را در غسل دویم مخلوط نکنند مگر در صورتیکه موت او بعد از طواف عمره یا حج باشد و حرامست میتی که محرمست حنوط کنند مسئله اگر تیمم داده باشند میترا بسبب تعذر آب و بعد از آن پیش از دفن عذر مرتفع شود یا آنکه غسل داده باشند اورا بآب خالص بسبب تعذر خلیط بعد از آن خلیط پیدا شود باید او را غسل دهند بطور موظف بخلاف آنکه بعد از دفن رفع عذر شود که گذشته است مسئله اگر بر میت غسل جنابت یا حیض یا امثال آنها باشد همان غسل میت مجزیست مسئله اگر میترا بدون غسل دفن کردند اگرچه از جهة نسیان باشد باید اورا برای غسل بیرون آورند و همچنین است اگر بعض از اغسال ثلثه ترک شده یا ظاهر شود که باطل بوده و همچنین اگر بدون کفن یا با کفن مغصوب اورا دفن کرده باشند بخلاف آنکه ظاهر شود که بر او نماز نخوانده یا نماز بر او باطل بوده که باید بر قبر او نماز بخوانند و نبش قبر او جایز نیست مسئله جایز نیست گرفتن اجرت بر غسل دادن میت مگر آنکه اجرترا برای بعض کارهای غیر واجب قرار دهند مثل نرم کردن انگشتان و مفاصل و شستن دو دست او تا نصف ذراع که قبل از غسل مستحبست و شستن سر او بکف

سدر یا خطمی و شستن عورتین او بسدر و اشنان پیش از غسل یا خشکانیدن بدن او به پارچه پاکی و غیر آنها مسئله اگر بدن میت بعد از غسل یا در اثناء آن نجس شود به بیرون آمدن نجاست از او یا از خارج اعادهٔ غسل واجب نیست حتی اگر بول یا غایط از او بیرون آید بنابر اقوی اگرچه اعاده احوطست بلی ازالهٔ خبث از بدن میت واجبست اگرچه بعد از گذاردن در قبر باشد مگر با تعذر هرچند بواسطهٔ استلزام هتک حرمت میت باشد بسبب بیرون آوردن او مسئله لوح یا سریر که میترا روی آن غسل میدهند شستن آن بعد از هر کدام از اغسال ثلثه واجب نیست بلی احوط شستن آنست برای غسل میت دیگر اگرچه اقوی آنستکه بالتبع پاک میشود و همچنین است پارچهٔ که بر عورت میت گذارده‌اند که پاک میشود بالتبع مسئله احوط آنستکه بتر او وقت غسل دادن رو بقبله کند مثل محتضر مسئله واجب نیست وضو دادن میت بنابر اصح بلی استحباب آن قوت دارد بلکه احوطست و بهتر تقدیم وضو است بر غسل

فصل در آداب غسل

و آن چند چیز است گذاردن میت بر تخته یا سریر و کندن پیراهن او از طرف پاهای او اگرچه متوقف بر پاره کردن باشد بارضای ورثه و اینکه زیر سقف یا خیمه و نحو آن اورا غسل دهند و عورت اورا بپوشانند اگرچه غسل دهنده بر او نظر ننماید یا محرم او باشد و نرم کردن انگشتان و مفاصل او بآرامی و شستن دو دست او تا نصف ذراع پیش از غسل و شستن سر او بکف سدر یا خطمی و شستن عورتین او بسدر یا اشنان پیش از غسل و بآرامی دست کشیدن بر شکم او در غسل اول و دویم و هر عضوی از اعضاء ثلثه را در اغسال ثلثه سه مرتبه شستن که مجموع شستنها بیست و هفت مرتبه میشود و خشکانیدن بدن او بعد از فراغ از غسل بپارچه نظیف و غیر اینها مسئله اگر از بدن میت چیزی بیفتد از پوست یا مو یا ناخن یا دندان آنها را در کفن گذارند و دفن کنند

در کفن میت

فصل در کفن کردن میت

و آن نیز مثل غسل واجب کفائیست و مقدار واجب کفن سه پارچه است اول

یعنی لنگ که بپوشاند مابین ناف و زانو را دوم پیراهن که اقلا برسد بنصف ساق یا
بنابر احوط بلکه اقوی سیم لفافه که تمام بدن را بپوشاند پس واجبست طول آن
مقداری زیادتر از طول قامت باشد و عرض آن نیز بقدری باشد که یکطرف آنرا
بر روی طرف دیگر بیندازند و پیچیده شود بر او بنحویکه تمام بدن او را بپوشاند
و هر گاه متعذر شود ادار مجموع سه پارچه باید بقدریکه ممکن باشد بعمل آورد حتی
در صورتیکه ممکن نباشد مگر بقدر ستر عورت همان قدر واجبست مسئله جایز نیست
کفن کردن بپارچهٔ مغصوب اگرچه در حال اضطرار باشد و نه بحریر خالص هر
چند برای طفل و زن باشد و نه بپوست میته و نه بپارچه نجس حتی بنجاستیکه در
نماز معفو باشد و نه باجزاء حیوان غیر ماکول اللحم از پوست یا مو یا پشم آن بلکه
باید از پوست ماکول اللحم نیز نباشد بنابر احوط بلی پشم و موی کرک او مانعی
ندارد مسئله مختص است عدم جواز کفن بمذکورات غیر مغصوب بحال اختیار
و صورت اضطرار مانعی ندارد و با اضطرار و دوران امر بین آنها پوست ماکول مقدم
است بر بقیه و بعد از آن نجس و بعد حریر و بعد اجزاء غیر ماکول مسئله اگر کفن
نجس شود پیش از گذاشتن در قبر باید از آن باید ازاله نجاست کند از آن بشستن
یا بریدن آن بطوریکه قادح در کفن نباشد و هر گاه شستن آن متعذر باشد اگرچه
بواسطه توقف تطهیر آن بر بیرون آوردن میت باشد معین میشود چیدن مقداریکه
نجس شده چنانکه معین میشود شستن آن اگر چیدن آن متعذر باشد اگرچه از جهة
آنکه کفن بچیدن آنقدر از ساتریت بدن بیرون رود و اگر هر دو متعذر باشد باید
تبدیل کفن کند با امکان مسئله کفن بیرون میرود از اصل ترکه و مقدم است بر
دیون و وصیت و میراث او و همچنین از اصل است قدر واجب از مصارف تجهیز
از آب سدر و کافور و قیمت زمین حتی آنچه که زمین میگیرد برای دفن در زمین
مباح و اجرت حمال و حفار و نحو آنها اگر ترکه او متعلق حق دیگری باشد بسبب
فلس یا رهانت ظاهر آنستکه کفن مقدم باشد بر آن بلی در تقدیم کفن بر حق
جنایت اشکالست و اگر ترکهٔ او بمقدار کفن نباشد او را عریان دفن کنند و بر
مسلمین واجب نیست بذل کفن بلکه مستحب مسئله کفن زوجه و سایر مصارف تجهیز
او بر شوهر است هر چند زوجه مالدار باشد و فرقی نیست در زوجه کبیره باشد

یا صغیره مدخوله باشد یا غیر مدخوله حره باشد یا مملوکه مدخوله باشد یا غیر مدخوله مطیعه
باشد یا ناشزه ولی در منقطعه بخصوص در صورتیکه مدت نکاح او کمی باشد و
در مطلقهٔ رجعیه تأمل و اشکالست مسئله اگر شوهر بعد از وفات زوجه‌اش بمیرد
و ترکه‌اش زیادتر از کفن نباشد کفن خودش را بر کفن زوجه‌اش مقدم دارند
مسئله در صورتیکه شوهر معسر باشد کفن زوجهٔ او را از ترکه خود او بردارند
و اگر بعد مالدار شود ورثه زوجه میتوانند از او مطالبه قیمت کفن کنند مسئله کسانیکه
واجب النفقه او باشند ملحق بزوجه نیستند در وجوب کفن بلی کفن مملوک بر
مولای اوست مگر کنیز مزوجه که بر شوهر او است

فصل در مستحبات کفن و آداب آن

مستحبست علاوه از سه پارچهٔ واجب در هر یک از زن و مرد چند چیز اول
ران پیچ که طول آن سه ذرع و نیم باشد و عرض آن یک وجب که از پیچ ران محکم
بپیچند بر رانهای او بنحویکه تمام روی آنها را بپوشاند تا از او هر دو سر آنرا
از زیر پاها در آورند بطرف راست دوم آنکه قدری پنبه میان الیتاو گذارند
بنحویکه عورتین او را بپوشاند بعد از آنکه قدری حنوط بر آن گذارند و قدری پنبه
داخل دبر کنند که مبادا چیزی خارج شود و همچنین در قبل زن نیز اگر بترسند
که خون نفاس و نحو آن از آن بیرون بیاید و تمام اینها را پیش از ران پیچ بعمل
آورند سیم لفافه دیگری بالای لفافهٔ واجبه بر او بپوشانند و افضل آنستکه برد یمانی
بلکه قوت دارد استحباب لفافه سومی بخصوص برای زن چهارم مستحبست عمامه
بر سر مرد ببندند و دو طرف او را از زیر حنک او در آورند و طرف راست آنرا
بر سینه و طرف چپ را بر سینه راست بیندازند پنجم مستحبست مقنعه بدل عمامه بر سر زن
ببندند و همچنین لفافه روی پستانهای او ببندند طرف آنرا به پشت او برند و مستحبست
آنکه کفن پارچهٔ خوبی باشد زیرا که مردگان روز قیامت بیکدیگر مباهات میکنند
بکفنهای خود و آنکه کفن از طهور مال او و بیشبهه باشد و آنکه از پنبه باشد و
سفید باشد و آنکه او را بلباس احرام او کفن کنند یا آنکه نماز در آن کرده باشد
و آنکه اگر کفن محتاج بدوختن باشد بر سر نخهای او بند نزنند و آنکه کمی از کافور بر کفن

باشد و آنکه بر حاشیهٔ تمام قطعات کفن بنویسد ملابس ملاب یشهد ان لا اله
الا الله وحده لاشریک له وان محمداً رسول الله صلی الله علیه و آله وان علیاً والحسن
والحسین وعلیاً ومحمداً وجعفراً وموسی وعلیاً ومحمداً وعلیاً والحسن والامام المنتظر
علیهم السلام ائمته وسادته وقادته وان البعث والثواب والعقاب حق و آنکه جوشن
صغیر و کبیر را بر کفن بنویسد علی اولی واحوط آنکه نوشتن بجائی از کفن باشد
که مأمون از نجاست وقذارت باشد ومستحب است که اگر غسل دهنده مباشر کفن
کردن شود غسل مس میت را باوضوء پیش از تکفین بعمل آورد واگر دیگری مباشر
شود محدث بحدث اکبر واصغر نباشد

فصل در حنوط بکافور

بدانکه بنابر اصح حنوط واجبست خواه میت صغیر باشد یا کبیر مرد یا زن و
جایز نیست حنوط کردن محرم چنانچه گذشت وباید حنوط را بعد از غسل دادن
یا تیمم بدل آن بعمل آورند ولکن اقوی جواز حنوطست پیش از کفن یا بعد از آن
یا در اثناء آن هرچند پیش از آن اولی است و کیفیت حنوط واجب آنستکه
چیزی از کافور بر هفت موضع سجدهٔ او مسح کند ومستحبست آنکه طرف بینی را
نیز مسح کنند بلکه احوطست بلکه دور نیست استحباب مسح زیر دو بغل و
گودی گلو و مفاصل بکافور و غیر از کافور چیزی دیگر از بوی خوش بجای آن نمیشود
حتی در حال ضرورت مسئله حنوط مقدار معین واجب ندارد بلکه واجبست
مقداری که صادق باشد مسح بکافور شده وافضل واکمل هفت مثقال صیرفیست
و کمتر از آن در فضل چهار مثقال شرعیست واز آن کمتر چهار درهم واز آن کمتر
یک مثقال شرعی است واگر بالمره متعذر باشد حتی مقدار مسمی بدون حنوط اورا
دفن کنند مسئله مستحبست کافور حنوط را مخلوط کنند بکمی از تربت مشرفه لکن
مسح نکنند بآن جائیرا که منافی احترام تربت باشد مثل ابهام پاها

فصل در جریدتین است

بدانکه از سنتهای مؤکده نزد شیعه همراه گذاشتن دو چوب تر است با میت بدون

فرق آنکه مرد باشد یا زن کوچک یا بزرگ وافضل آنستکه از جریدهٔ خرما باشد
واگر یافت نشود از سدر والا از بید یا انار والا از هر درخت سبزی باشد و
بهتر آنستکه بقدر استخوان ذراع دست باشد اگرچه کمتر یا بیشتر از آن کافیست
واولی در کیفیت وضع جریدتین آنستکه یکی را در جانب راست میت گذارند
چسبیده ببدن او از چنبرهٔ گردن تا هرجا منتهی شود ودیگری را در جانب چپ
او بالای پیراهن زیر لفافه گذارند از چنبرهٔ گردن

فصل در تشییع جنازه است

بدانکه فضیلت تشییع جنازهٔ مؤمن بسیار ومثوبات آن بیشمار است در خبر است
کسیکه تشییع جنازه کند برای اوست بهر قدمی تا بر گردد صد هزار حسنه ومحو
شود از او صد هزار گناه و بلند شود برای او صد هزار درجه پس اگر نماز بر
او گذارد در تشییع کند صد هزار ملک که تمام آنها برای او استغفار کنند واگر حاضر
باشد وقت دفن او موکل گرداند خداوند هزار ملک را که استغفار نمایند برای او
تا قیامت که از قبر خود برخیزد و کسیکه نماز کند بر میتی درود میفرستند وبانماز
میخوانند بر او جبرئیل و هفتاد هزار ملک و گناهان گذشته اش آمرزیده شود واگر
همراهی کند تا اورا دفن نمایند وخاک بر او بریزد و بر گردد برای اوست بهر قدمی
از جائیکه همراه جنازه آمده تا وقتیکه بر گردد بمنزله خود قیراطی از اجر وقیراط
مثل کوه احد است که در میزان اعمال او گذارده شود و آداب تشییع بسیار است
یکی وقت برداشتن جنازه بگوید بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد و آل محمد اللهم
اغفر للمؤمنین والمؤمنات ودیگر آنکه پیاده راه رود بلکه مکروهست سوار شدن
مگر بسبب عذر ومکروه نیست در برگشتن از تشییع ودیگر آنکه پشت جنازه یا
دو طرف او راه رود و پیش روی جنازه واول افضلست ودیگر آنکه جنازه را
روی کتفهای خود بردارند نه بر مثل حیوانی مگر آنکه متعذر باشد بسبب دوری
راه ودیگر آنکه مشیع خاشع ومتفکر باشد وتصور کند خودش مرده ومحمول است
واز خدا خواسته که اورا بر گرداند بدنیا ودعای اورا اجابت فرموده ودیگر آنکه
چهار جانب تابوت را بردارد وافضل آنستکه ابتدا کند بجانب راست میت از مقدم

تابوت که بشانهٔ راست خود برمیدارد بعد از آن طرف راست مؤخر تابوت را بشانهٔ راست
خود بردارد بعد از آن طرف چپ مؤخر را بردارد بشانهٔ چپ خود بعد از آن طرف چپ
مقدم تابوت را بر شانهٔ چپ گذارد و دیگر آنکه صاحب مصیبت پابرهنه بدون رداء
باشد یا آنکه زی خود را بوجه دیگر تغییر دهد تا ممتاز باشد و مکروهست خندیدن
در تشییع و لهو و لعب و برداشتن رداء برای غیر صاحب مصیبت و تکلم کردن
غیر ذکر و دعاء و استغفار حتی آنکه از سلام کردن بر مشیع نهی وارد شده و تشییع
نمودن زنان حتی در جنازهٔ زن و تند راه رفتن بنحوی که منافی رفق بمیت باشد
سیما دویدن مکروهست بلکه سزاوار است میانه روی در حرکت و مکروهست همراه
بردن آتش هر چند در مجمره باشد بلی همراه داشتن چراغ در شب ضرر ندارد و همچنین
مکروه است بر کسیکه نشسته باشد وقت مرور جنازه برخیزد مگر آنکه میت کافر باشد

فصل در نماز میت است

بدانکه واجب است نماز بر جنازهٔ هر مسلمانی هر چند مخالف حق باشد بنابر اصح
و جایز نیست نماز بر کافر باقسام آن حتی مرتد و کسیکه محکوم بکفر باشد از
کسانیکه منتحل باسلامند مثل نواصب و خوارج و غلاة و نحو آنها و میتی که در
بلاد مسلمین غیر معلوم الحال باشد بحکم مسلمین است و همچنین است لقیط دار السلام
بخلاف لقیط دار الکفر با وجود مسلمان در آنجا که محتمل باشد که لقیط متولد از او
باشد که در آن اشکال است و اطفال مسلمین حتی ولد الزنای از ایشان بحکم مسلمین است
در وجوب نماز بر آنها در صورتیکه شش سال از عمر ایشان گذشته باشد و اگر عمرش
کمتر بوده همین قدر که زنده متولد شده باشد نماز بر او مستحب است و الاّ فلا اگر چه
پیش از تولد روح در او حلول کرده باشد و گذشت که بعض بدن اگر سینه یا مشتمل
بر تمام سینه باشد یا بعض سینه که مشتمل بر قلب باشد حکم آن حکم تمام بدن است
که نماز بر او واجبست <u>مسئله</u> بعد از غسل و کفن باید بر او نماز کنند و پیش از آن
مجزی نیست و بتعذر غسل و کفن نماز ساقط نمیشود چنانکه با تعذر دفن نیز نماز
ساقط نیست پس اگر در بیابانی میتی باشد که بالمره غسل و کفن و دفن او ممکن
نباشد باید نماز بر او گذارند و خلاصه آنستکه از واجبات احکام میت آنچه متعذر

شود متعذر ساقط میشود و الاّ فلا <u>مسئله</u> معتبر است در مصلی بر میت آنکه مؤمن
باشد و نماز مخالف مجزی نیست چه رسد بکافر و معتبر نیست در او بلوغ بنابر اقوی
پس نماز صبی ممیز صحیح است بلکه ظاهر آنستکه مجزی باشد از مکلفین بالغین
و همچنین معتبر نیست مرد بودن پس نماز زن مجزی است اگر چه میت مرد باشد
مطلقا <u>مسئله</u> نماز بر میت اگر چه بر تمام مکلفین واجب کفائیست الاّ آنکه ولی
میت که اولی بمیراث اوست مقدم استکه اگر خودش بخواهد مباشر نماز شود
یا شخصی را معین کند برای نماز دیگری نمیتواند مزاحم او شود تا آنکه اذن او
شرط صحت عمل دیگری باشد چنانکه تفصیل آن در غسل گذشت و اگر میت
وصیت کرده باشد که شخص معینی بر او نماز بخواند پس ظاهر وجوب عمل بوصیت
است و جایز نیست بر ولی مزاحمت او <u>مسئله</u> مستحبست در نماز میت جماعت و
احوط اعتبار شرائط امامتست از عدالت و نحو آن در اینجا نیز بلکه احوط اعتبار
اجتماع شرائط جماعتست از نبودن حائل و نحو آن نیز و امام جماعت تحمل چیزی
از مأمومین نمیکند <u>مسئله</u> جایز استکه اشخاص متعدد نماز کنند بر یکمیت در یك
زمان فرادی بلکه بجماعت متعدده و میتوانند همهٔ آنها بقصد وجوب بعمل آورند
مادامیکه یکنفر فارغ نشده باشد پس وقتیکه یکی فارغ شد دیگران بقصد ندب
یا قربت تمام کنند و همچنین است کسانیکه در یك جماعت نماز میگذارند <u>مسئله</u>
جایز است برای مأموم در اثناء نماز منفرد شود بشرط آنکه از جنازه دور نباشد
بقدریکه مضر باشد و از محاذات معتبره در منفرد خارج نباشد

فصل در کیفیت نماز میت است

و آن پنج تکبیر است بعد از تکبیر اول شهادتین گوید و بعد از تکبیر دوم صلوات
بر محمد و آله فرستد و بعد از تکبیر سیم دعا کند برای مؤمنین و مؤمنات و بعد
از چهارم دعا کند برای میت و بعد از پنجم فارغ میشود و کمتر از پنج تکبیر جایز
نیست مگر در حال تقیه و اذان و اقامه و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلام
ندارد و در دعاهای بعد از تکبیرات مسمای آن کافیست و کفایت میکند بعد از
تکبیرهٔ اولی بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله و بعد از

تکبیر دویم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از سیم اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات و بعد از چهارم بگوید اللهم اغفر لهذا المیت و بعد بگوید للّه اکبر و خلاص شود و اولی آنستکه بعد از اولی بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له الهاً واحداً احداً صمداً فرداً حیاً قیوماً دائماً ابداً لم یتخذ صاحبة ولا ولداً و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون و بعد از تکبیر دویم بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارك علی محمد و آل محمد و ارحم محمداً و آل محمد افضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید و صل علی جمیع الانبیاء والمرسلین و بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع اللهم بیننا و بینهم بالخیرات انك علی کل شیئ قدیر و بعد از چهارم بگوید اللهم ان هذا المسجی قدامنا عبدك وابن عبدك وابن امتك نزل بك وانت خیر منزول به اللهم انك قبضت روحه الیك وقد احتاج الی رحمتك وانت غنی عن عذاب اللهم انا لا نعلم منه الا خیراً وانت اعلم به منا اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عن سیآته واغفر لنا وله اللهم احشره مع من یتولاه و یحبه وابعده ممن یتبرء منه و یبغضه اللهم الحقه بنبیك و عرف بینه و بینه وارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین اللهم اکتبه عندك فی اعلی علیین واخلف علی عقبه فی الغابرین واجعله من رفقاء محمد و آله الطاهرین وارحمه وایانا برحمتك یا ارحم الراحمین اللهم عفوك عفوك و اگر میت زن باشد باید بجای هذا المسجی هذه المسجاة قدامنا امتك وابنة عبدك وابنة امتك بگوید و ضمیرها را مؤنث بیاورد و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم دعا کند بوالدین او و بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفاً و فرطاً و اجراً **مسئله** جایز است در نماز بر هر کدام از مرد و زن ضمایر را مذکر بیاورد باعتبار میت یا شخص و یا مؤنث بیاورد باعتبار جنازه پس اگر نداند میت زن است یا مرد سهل میشود و محتاج بتکرار دعا یا تکرار ضمایر نیست **مسئله** اگر شك کند در تکبیرات بین اقل و اکثر بنا بر اقل گذارد

فصل در شرائط نماز میت است

بدانکه معتبر است در صحت نماز نیت قربت و تعیین میت بطوریکه رفع ابهام شود

و کافیست قصد نماز بر میت حاضر یا بر آنکسیکه پیش نماز معین کرده و استقبال قبله و قیام و بودن میت پیش روی او در حالتیکه میت را بپشت خوابانیده محاذی او باشند خواه امام باشد یا منفرد بخلاف مأموم در صفی که متصل باشد بکسیکه محاذی میت است و باید سر میت بجانب راست مصلی و پای میت بطرف چپ او باشد و باید ما بین او و میت حائل نباشد مثل پرده یا دیوار که اسم نماز بر میت صادق نباشد و ستر تابوت حائل محسوب نیست و باید ما بین او و میت خیلی دور نباشد مگر برای مأموم که دوری با اتصال صفوف ضرر ندارد و باید میان نماز گذار و میت علو مفرط نباشد و باید نماز بعد از غسل و حنوط و کفن باشد مگر در کسیکه مذکورات از او ساقط یا متعذر باشد مثل شهید و نحو آن و باید عورت میت در وقت نماز بر او پوشیده باشد پس کسیکه اصلا کفن ندارد عورت او را وقت نماز بچیزی بپوشانند و بر او نماز کنند و اگر بالمره میسر نباشد او را در قبر گذارند و عورتش را با سنگ یا خاك و نحو آن بپوشانند و بعد بر او نماز بخوانند و دفن کنند **مسئله** طهارت از حدث و خبث و همچنین سایر شرائط نماز و ترك موانع آن شرط صحت این نماز نیست ولی احوط مراعات جمیع امور یست که در نماز معتبر است **مسئله** اگر ممکن نباشد بالمره رو بقبله کردن در این نماز اعتبار آن ساقط است و اگر قبله مشتبه شود و تحصیل علم یا ظن ممکن نباشد و اماره ایکه باید رجوع بآن کرد مفقود باشد باید عمل کند بظن بالامکان والا باید بچهار جانب نماز کند **مسئله** اگر نتواند ایستاده نماز کند و دیگری هم نباشد که ایستاده نماز کند معین است بر او نشسته نماز کند و با وجود دیگری متعین است بر متمکن و مجزی نیست از او نماز عاجز بنا بر اظهر لکن اگر متمکن عاصی باشد و بوظیفه خود عمل نکند عاجز باید بوظیفه خود عمل کند و اگر با نبودن متمکن عاجز نشسته نماز بر او کرد پس پیش از دفن متمکن پیدا شد احوط اعاده متمکن است و همچنین احوط اعاده است اگر عاجز باعتقاد عدم وجود متمکن بوظیفه خود عمل کند و بعد معلوم میشود که از اول موجود بوده **مسئله** کسیکه امام و اول نماز را درك کند جایز است اقتدا کند و در تکبیرات متابعت امام کند ولکن بعد از تکبیر اول خود باید بوظیفه عمل نماید باداء شهادتین و همچنین بعد از تکبیر دویم خود

صلوات فرستد وهمچنین بعد ازهر تکبیری بوظیفه خود عمل کند وبعد از فراغت
امام باید مأموم باقیماندهٔ تکبیرات خودرا بااعاده موظفه بعمل آورد ولو بتخفیف
ادعیه واگر مهلت نمیدهد که تمام کند اکتفا کند بمجرد تکبیرات باقیه **مسئله**
نماز میت از مکلفین ساقط نمیشود تاآنکه بعض ایشان بوجه صحیح بجاآورد پس
اگر شك کند که آیا کسی برمیت نماز کرده یانه بنا بعدم گذارد و اگر بداند که
بعمل آمده ونداند که صحیح بوده یانه حمل برصحت کند واگر بداند که فاسد بوده
باید اعاده کند هرچند مصلی قاطع بصحت نشد بلی اگر مصلی بادیگری بحسب
تقلید یا اجتهاد باهم مخالف باشند ومصلی بتکلیف خود عمل کرده وباجتهاد یا
تقلید دیگری نماز او فاسد بوده دراکتفاء بان وجهی است لکن بی اشکال
نیست واحتیاط باعاده ترك نشود **مسئله** باید نماز میت را پیش از دفن بجا آورد
پس اگر اورا عمداً یا سهواً بی نماز دفن کردند یاعذر دیگری یابعد از دفن معلوم
شود که نمازیکه کرده‌اند فاسد بوده جایز نیست قبرش را برای نمازش نبش کنند بلکه
باید برقبر او نماز گذارند بامراعات شرائط از قبله وغیر آن مادامی که مدتی نگذشته
باشد که بدن او متلاشی شده باشد که از صدق اسم میت خارج شده باشد
واگر کسی درك نکرده باشد نماز برمیتی را که دیگران براو نماز خوانده اند
پیش از دفن تایکشبانه روز میتواند بر او نماز بخواند وبعد از انقضاء آن احوط
ترکست **مسئله** جایز است تکرار نماز برمیت باکراهت مگر در صورتیکه میت
صاحب شرف وفضیلت ومنزلت باشد **مسئله** اگر در وقت نماز فریضه جنازهٔ
آورند پس اگر وقت فریضه واسع است وبرمیت هم خوف فساد ندارد بتأخیر نماز
براو مخیر است هر کدام از دو نمازرا بخواند مقدم دارد و افضل تقدیم نماز
میتست مگر درصورتیکه مزاحم وقت فضیلت فریضه باشد که بهتر تقدیم فریضه
است واگر برمیت بترسد که بتأخیر نماز فاسد شود باید نماز براو رامقدم دارد
چنانچه باضیق وقت فریضه و عدم خوف برمیت واجبست تقدیم فریضه و اما
باضیق وقت فریضه وخوف فساد برمیت پس در صورتیکه ممکن باشد حفظ
میت از فساد بدفن پیش از نماز براو واتیان فریضه در وقت خود فریضه را
مقدم دارد وبعد نماز برقبر میت بجاآورد واگر دفن کردن هم مزاحم باوقت

فریضه باشد که اگر مشغول بدفن شود فریضه ازاو فوت شود واگر فریضه‌را
بجاآورد میت بسبب تأخیر دفن فاسد شود پس در وجوب دفن پیش از فریضه یا
تقدیم فریضه تأمل واشکالست وهرگاه ممکن باشد فریضه‌را درحال تشاغل بدفن
بایماء بعمل آورد چنین کند ولی باید قضاء فریضه را ترك نکند **مسئله** اگرچند
جنازه جمع شود بهتر آنست بهر کدام یك نماز جدا بخواند اگر خوف فساد بعض
آنهارا بتأخیر نماز نداشته باشد وجایز است تشریك کند یك نماز را برجمیع
بانکه همه را پیش روی خود بگذارند بارعایت محاذات تمام وباآنکه جمیع را
یك صف گذارد بآنکه سرهرجنازه نزد الیهٔ دیگری گذارد شبیه بدرجات ومصلی
وسط صف بایستد ودر دعای برای میت که بعد از تکبیر چهارم است مراعات
مناسبت آنهارا باید بنماید باجمع وتذکیر وتأنیث **مسئله** اگر در اثنای نماز
میتی مثل اینکه بعد از تکبیر اول جنازهٔ دیگر آورند جایز است شریك گرداندن اول را
با دویم در تکبیرات بقیه پس تکبیر دوم جنازهٔ اولی تکبیر اول دویمی است
وسیمی اولی دویمی ثانیه است وهمچنین پس بعد از اتمام تکبیرات جنازهٔ اولی بقیه
تکبیرات دویمی را بیاورد وباید بعد از هر کدام از تکبیرات مختصه دعای موظف
را بخواند وبعد از تکبیرات مشترکه جمع کند بین دودعا

فصل در آداب نماز میت است

در آداب نماز میت است

بدانکه آداب این نماز چند چیز است (اول) آنکه پیش از نماز سه مرتبه الصلواة
بگویند که این بجای قدقامت الصلواة فریضه است (دوم) آنکه هر کدام با طهارت
از حدث باشد بوضو یاغسل یاتیمم بدل ازهر کدام آنها حتی درصورتیکه واجد آب
باشد وبترسد که بغسل یاوضو نماز میت فوت شود بلکه مطلقا (سیم) آنکه امام
یامنفرد محاذی میان مرد بلکه مطلق مذکر بایستد ودرزن یامطلق انثی محاذی سینهٔ
او بایستد (چهارم) آنکه نعلین خودرا وقت نماز بکند بلکه نماز بنعلین مکروهست
بخلاف چکمه وجوراب اگرچه کندن آنها نیز خالی از رجحان نیست خصوصاً
برای امام (پنجم) آنکه وقت تکبیرات دستهارا بلند کند بخصوص در تکبیر اول
(ششم) آنکه نزدیك جنازه بایستد بنحویکه اگر باد بوزد رخت او بجنازه برسد

(هفتم) آنکه امام بلند بخواند و مأموم آهسته بخواند (هشتم) اختیار کند مکانی را
که مهیا شده برای نماز میت (نهم) در سایر مساجد نماز میت را بجا نیاورد مگر
در مسجد الحرام (دهم) آنکه نماز میت را بجماعت بگذارد .

فصل در دفن میت

در دفن

بدان که واجب کفائیست دفن کردن میت مسلم و کسیکه بحکم او است و مراد بدفن
پنهان نمودن او است در زیر زمین و کفایت نمیکند که او را در زمین گذارند
و اطراف آنرا بنا کنند و نه آنکه او را در عمارتی یا تابوتی اگرچه از سنگ یا آهن
باشد بگذارند با قدرت بر دفن در زمین بلی با عذر حفر بسبب صلابت زمین و نحو آن
کفایت میکند که اطراف او را بناء و نحو آن بپوشانند و اگر ممکن باشد که او را
بجای دیگری نقل کنند که کندن زمین آسان باشد بدون آنکه میت فاسد شود باید نقل
کنند و احوط آنستکه مقداری زمین را بکنند که جثه او از حیوانات درنده و بوی او
از انتشار محفوظ ماند اگرچه اقوی با امن از هر دو کفایت مجرد پنهان کردن زیر
زمین است مسئله کسیکه در دریا بمیرد و متعذر یا متعسر باشد که او را در زمین
دفن نمایند بسبب خوف فساد میت یا مانع دیگر باید اول غسل و حنوط و کفن
کنند و بر او نماز گذارند پس یا او را در مثل خمره گذارند و سر آنرا بپوشانند
یا اینکه چیز سنگینی بپای او بندند و بدریا بیندازند و با امکان احوط اختیار اول است
و همچنین است اگر بترسند که دشمن قبر او را بشکافد و او را مثله کند که باید بایین
کیفیت او را بدریا بیندازند تا محفوظ بماند مسئله واجب است در دفن روی میت را
بقبله کنند باینکه او را بر پهلوی راست بخوابانند که در این بلاد شمالیه سرش بطرف
مغرب و پاهایش بجانب مشرق باشد و بعبارة آخری سرش بطرف راست مستقبل
و پاهایش بطرف چپ او باشد و همچنین است در دفن بدن بی سر و دفن
سر بی بدن بلکه در دفن سینه تنها مگر در دفن کافره که حامله باشد بولد مسلم
که واجب است او را پشت بقبله بر پهلوی چپ او دفن کنند تا آنکه فرزند مسلم او رو بقبله
شود مسئله مصارف دفن حتی مصرف استحکام آن از قیر و ساروج و نحو آن
بلکه آنچه حاکم جائر میگیرد برای دفن در زمین مباح از اصل ترکه میت بیرون

میرود و همچنین مؤنه ساختن او در دیوار سنگ یا آهن که بپای او میبندند یا مثل
خمره که میت را در آن میگذارند از اصل ترکه است مسئله اگر قبله مشتبه باشد
عمل کنند بظن بنابر احوط و با نبودن ظن وجوب استقبال ساقط است مسئله
واجب است دفن کردن اجزائیکه از میت جدا شده حتی مو و دندان و ناخن و احوط
اگر نگوئیم اقوی آنستکه آنهارا همراه بدن دفن کنند با امکان مسئله اگر کسی
در چاه بمیرد و بیرون آوردن و رو بقبله کردن او ممکن نباشد او را بحال خود گذارند
و سر چاه را بپوشانند تا قبر او شود مسئله اگر طفل در شکم مادر بمیرد و از ماندن
او در شکم بر مادرش بترسند واجب است بهر حیله ممکن باشد او را بیرون آورند با ملاحظه
ارفق فالارفق اگرچه بقطعه قطعه کردن طفل باشد و مباشر این عمل باید شوهرش
یا زنان باشند و با نبودن آنها مردانیکه محرم او باشند و با عذر محارم اجانب مباشر
شوند بلکه زن سالم بماند و هر گاه زنیکه حمل دارد بمیرد و جنین او زنده باشد
واجب است طفل را بیرون آورند اگرچه بشکافتن پهلوی چپ میت باشد و باید
بعد از اخراج جنین شکاف او را بدوزند و دفنش کنند و در وجوب اخراج فرق
نیست بین آنکه باقی ماندن طفل بعد از اخراج محتمل بوده باشد و اگر مادر و طفل
هر دو زنده باشند و لکن لابد بر یکی از آنها خطر واقع میشود باید هر دو را بحال
خود گذارند تا آنچه مقدر شده بشود مسئله جایز نیست دفن کردن میت در زمین
غصبی اگرچه فقط منفعت او مغصوب باشد پس دفن کردن در زمینی که وقف باشد
برای غیر دفن جایز نیست و همچنین جایز نیست دفن کردن در زمینی که متعلق حق
غیر باشد مثل زمین مرهونه بدون اذن مرتهن بلکه همچنین است دفن کردن میتی را
در قبر میت دیگر پیش از آنکه استخوان او پوسیده باشد و در جواز دفن کردن
در مساجد در صورتیکه موجب ضرر بر مسلمین و مزاحم مصلین در آن مسجد نباشد تأمل
و اشکال است مسئله حرام است دفن کردن کفار و اولاد آنها در مقبره مسلمین بلکه
بر فرض دفن آنها باید قبر او را نبش کنند و بدنش را بیرون آورند بخصوص اگر
زمین وقف برای مقبره مسلمانان باشد و همچنین جایز نیست دفن کردن مسلم در مقبره
کفار و در صورتیکه عصیاناً یا نسیاناً دفن کرده در آنجا جواز نبش و نقل آن بجای
دیگر خالی از تأمل و اشکال نیست

فصل در مستحبات و مکروهات دفن است

بدانکه مستحبات آن چند امر است (اول) گود کردن زمین تا چنبرهٔ گردن یا بقدر
قامت (دویم) آنکه در زمین صلب لحد برای میت حفر کنند یعنی که از جانب دیوار قبر
رو بقبله بقدر جثهٔ میت خالی کنند که اورا زیر لحد بخوابانند و در زمین سست
در کف قبر شبیه نهر بکنند که میت را در آن بخوابانند و روی اورا سقف ببندند
(سیم) جنازهٔ مرد را پیش از دفن طرف پای قبر زمین گذارند و جنازهٔ زن را پیش
روی قبر زمین گذارند (چهارم) آنکه یکدفعه جنازه را دفن نکنند بلکه دو یا سه
ذرع دور از قبر زمین گذارند و کمی مهلت دهند و بردارند قدری نزدیکتر گذارند
و کمی صبر کنند باز بردارند لب قبر گذارند تا بتدریج وحشت او کم شود زیرا که برای
قبر هول عظیمی است پناه میبریم بخدای عظیم پس میت را سرازیر کنند بسر در مرد
و بعرض بدن در زن داخل قبر کنند (پنجم) آنکه بندهای کفن را بعد از گذاشتن
در قبر باز کنند (ششم) آنکه روی اورا باز کنند و پهلوی صورتش را بر زمین گذارند
و شبیه بالش زیر سر اورا از خاک بلند کنند و پشت اورا بخشت یا سنگی تکیه دهند
تا بپشت نیفتند (هفتم) لحد اورا بسنگ یا خشت سد کنند تا آنکه خاک بر روی او
نریزد و بهتر آنستکه شکافهای آنرا گل مالی کنند (هشتم) کسیکه اورا در قبر میگذارد
متطهر و سر برهنه بی عمامه و بی رداء و نعال باشد و بندهای لباس خود را باز کند
نهم - مباشر در قبر گذاردن و باز کردن بندهای کفن زن شوهرش یا محارمش باشند
و اگر آنها نباشند نزدیکترین ارحام او از مردان و بعد از آنها زنان و بعد از ایشان
اجانب مباشر شوند دهم - آنکه غیر ارحام بپشت دست خاک در قبرش بریزند
یازدهم - خواندن دعاهای مخصوصه که در کتابهای مفصله نقل شده وقت بیرون آوردن او
از تابوت و وقت معاینهٔ قبر و وقت سرازیر کردن او و وقت گذاردن در قبر و وقت گذاردن
او در لحد و وقت بستن لحد و وقت بیرون آمدن از قبر و وقت ریختن خاک بخواند دوازدهم -
تلقین نمودن عقاید حقه از اصول الدین و مذهب بعد از گذاشتن او در لحد و قبل از بستن
آن بنحویکه وارد شده سیزدهم آنکه خاک روی قبر او بقدر چهار انگشت بسته یا باز از
روی زمین بلند کنند چهاردهم - روی قبر را چهار گوش و پهن کنند و مکروهست

سراشیب کردن آن بلکه احوط ترک آنست پانزدهم - ریختن آب بر روی قبر و
بهتر آنستکه رو بقبله بایستد و از سر قبر ابتدا کند تا پای آن بعد از آن آب را
دور زند تا منتهی شود بجانب سر پس باقیمانده آبرا بر وسط قبر بریزد شانزدهم -
انگشتان دسترا باز کرده بر روی قبر فرو برند بنحویکه اثر آن باقی بماند و
هفت مرتبه سوره قدر بخواند و طلب آمرزش کند برای او و این دعا را بخوانند
اللهم جاف الارض عن جنبیه واصعد الیك روحه ولقه منك رضوانا واسکن قبره
من رحمتك ماتغنیه به عن رحمة سواك وایضاً بخواند اللهم ارحم غربته وصل
وحدته وآنس وحشته وآمن روعته وافض علیه من رحمتك واسکن الیه من
برد عفوك وسعة غفرانك ورحمتك مایستغنی بها عن رحمة من سواك واحشره مع
من کان یتولاه ونحو آنها از دعاها واین کیفیت اختصاص بوقت دفن ندارد
بلکه هر وقت که قبر مؤمنیرا زیارت کند مستحبست خواندن هفت انا انزلناه وطلب
آمرزش و خواندن ادعیه مذکوره ونحو آنها هفدهم - آنکه ولی یا مأذون او بعد
از فراغت از دفن و برگشتن مشیعین دفعه دیگر میترا تلقین کند باواز بلند باصول
عقاید حقه از اقرار بتوحید و رسالت حضرت سید المرسلین و امامت ائمه معصومین
علیهم السلام و اقرار بجمیع احکامیکه پیغمبر خدا ص از جانب حق سبحانه آورده
و تصدیق معاد و حشر جمیع خلایق برای حساب و حقانیت میزان و صراط و بهشت
و دوزخ و فائدهٔ این تلقین آنستکه نکیرین در قبر از میت سؤال نمیکنند انشاءالله
تعالی هیجدهم - نوشتن اسم میت را بر قبر یا بر لوح یا سنگی و نصب کردن آن
در جانب سر او تا علامتی باشد نوزدهم - آنکه اقارب را نزدیک یکدیگر دفن کنند
بیستم - آنکه بناء قبر را محکم کنند و مکروهات دفن نیز چند چیز است اول -

مکروهات دفن

آنکه دو میت در یک قبر دفن کردن یا دو نفر را در یک تابوت جمع کردن لکن
دفن کردن میترا در قبر میت دیگر بعد از آنکه دفن شده بوده و هنوز پوسیده
نشده باشد حرامست چنانچه گذشت دویم - فرش کردن قبر بساج و مثل آن
از آجر و سنگ مگر در صورتیکه رطوبت زمین زیاد باشد سوم - رفتن پدر در
قبر فرزند خود مبادا جزع کند و اجرش ضایع شود چهارم - آنکه اقارب در
قبر رحم خود خاک بریزند پنجم پوشانیدن قبر و گل مالی لحد بغیر خاک قبر

ششم تازه ساختن قبر بعد از اندراس آن مگر در قبور انبیاء و اوصیاء و صلحاء و علماء هفتم نشستن روی قبر هشتم نجاست کردن درمقابر نهم خنده کردن در قبرستان دهم تکیه کردن بر قبر یازدهم راه رفتن روی قبر بدون ضرورت دوازدهم بلند کردن قبر از زمین زیاده ازچهار انگشت گشاده

خاتمه در احکام متعلقه باموات

مسئله جایز است نقل کردن جنازه از بلد موت او بجای دیگر پیش از دفن او ... اگر نقل آن بمشاهد مشرفه و اماکن مقدسه که مکروه نیست بلکه راجح است و در آن فضل بسیار است ووقتی نقل میت جایز است که بسبب بعد مسافت و تأخیر دفن او مستلزم فساد و تغیر و هتک میت نباشد بخلاف آنکه مستلزم مذکورات باشد که نقل او بغیر مشاهد بی شبهه حرام و جواز نقل بمشاهد محل تأمل و اشکالست و اما بعد از آنکه دفن شد پس هر گاه فرض شود که بسببی میترا بیرون آورند یا آنکه از قبر خارج شد بحکم غیر مدفونست در تفصیل مزبور و نبش کردن برای نقل او بغیر مشاهد قطعاً جایز نیست و برای نقل بمشاهد محل تأمل و اشکالست وآنچه در این زمان متعارف شده که میت را میسپارند و امانت میگذارند که بعد از مدتی اورا بمشاهد مشرفه نقل کنند بقصد تخلص از محذور نبش تخلص خوبی است الا آنکه جواز این عمل حتی در صورتیکه آنقدر طول بکشد که موجب تغیر و فساد و تقطیع اوصال میت باشد محل نظر و اشکالست **مسئله** گریه کردن بر میت جایز است بلکه گاهی مستحب میشود برای تسکین حزن و بی صبری ولکن ملتفت باشد چیزی نگوید که خدارا بغضب آورد و مستوجب سخط الهی شود و جایز است نوحه کردن بر میت بنظم و نثر درصورتیکه مشتمل بر باطل نباشد از دروغ ونحو آن بلکه متضمن ویل و ثبور نباشد بنابر احوط جایز نیست سیلی بصورت زدن و خراشیدن و بریدن موی سر و کندن آن بلکه فریاد کردن خارج از اعتدال بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی چنانکه جایز نیست دریدن پیراهن بر غیر پدر و برادر بلکه بعض کارها موجب کفاره است مثلا زنیکه موی خودرا در مصیبت ببرد مثل کفارهٔ افطار رمضان براو واجب میشود واگر موی خودرا بکند مثل

در گریه و نوحه بر میت

کفارهٔ حلف قسم باید بدهد وهمچنین است زنیکه در مصیبت صورت خودرا بخراشد و مردیکه پاره کند پیراهن خودرا درمردن زوجه یا پسر خود کفارهٔ قسم باید بدهد و آن اطعام ده مسکین است یا پوشانیدن آنها یا یك بنده آزاد کردن و با عدم تمکن از اینها سه روز روزه است **مسئله** حرام است نبش قبر مسلمان اگرچه طفل یا دیوانه باشد که حکم ایشان است مگر با علم باندراس او که استخوان او پوسیده و خاك شده باشد و حرام است نبش قبور انبیاء وائمهٔ طاهرین علیهم السلام هرچند مدتها بر آن بزرگواران گذشته باشد بلکه همچنین است قبور اولاد ائمه وصلحاء وشهداء که قبور ایشان زیارتگاه و پناهگاه باشد و مراد بنبش آنستکه جسد میت را بعد از آنکه بدفن مستور بوده کشف کند پس اگر قبری بکند وخاك آنرا بیرون آورند بدون آنکه جسد او ظاهر شود نبش حرام نیست وهمچنین است اگر میت را روی زمین گذارده و اطراف اورا بنیان نموده باشند یا آنکه در تابوتی از سنك ونحو آن گذارده باشند بدون دفن که بیرون آوردن آن نبش نیست واستثناء شده از حرمت نبش چند مورد اول ـ آنکه میت را درمکان غصبی دفن کرده باشد که عین زمین یا منفعت آن ملك دیگری باشد بدون اذن او خواه دفن او در آنجا بعمد و عدوان شده باشد یا بجهل و نسیان و بر مالك زمین واجب نیست که رضا شود بماندن میت در آنجا مجاناً یا بعوض اگر چه اولی بلکه احوط ابقی گذاردن اواست و بعوض خصوص درصورتیکه مالك زمین وارث یا رحم میت باشد یا آنکه اشتباها در آنجا دفن کرده باشد و اگر مالك اذن دهد که میت را در ملك او دفن کنند نمیتواند بعد از دفن از اذن و اباحهٔ خود بر گردد بلی اگر بسببی از اسباب میت بیرون ... واجب نیست براو راضی شدن بتجدید دفن اورا در آنجا دوم ـ آنکه میت را با کفن غصبی یا با مال دیگر غصبی دفن کردند که بحکم دفن درمکان غصبی است و نبش قبر او جایز است تا بمغصوب رارد کنند بلی اگر همراه میت چیزی از مال او دفن کنند مثل انگشتر ونحو آن پس در جواز نبش ورثهٔ او برای گرفتن آن تامل و اشکالست خصوص اگر قیمتی نباشد سیم ـ آنکه پیش از تمام غسل یا کفن یا حنوط اورا دفن کرده باشند بی عذر و ممکن باشد تدارك باید تدارك کنند بخلاف آنکه بسبب تعذر آب یا کفن یا کافور بدون آنها دفن کرده باشند و بعد از آن

در حرمت نبش امت

بیست شود که در جواز نبش برای تدارک آنچه بسبب عذرا زاو فوت شده تأمل و اشکالست خصوص اگر بواسطه نبودن آب اورا تیمم داده باشند بعوض غسل و بعد از دفن او آب پیدا شود که اقوی حرمت نبش است و اگر بدون نماز دفن شده پس نبش برای تدارک نماز جایز نیست بلکه باید بر قبرش نماز گذارند چنانکه گذشت چهارم ـ آنکه توقف داشته باشد اثبات حقی از حقوق بر دیدن جسد او پنجم ـ آنکه جائی دفن شده باشد که موجب هتک او است مثل بالوعه یا مزبله وهمچنین در مقبرهٔ کفار نا روجهی که خالی از قوت نیست. ششم ـ برای نقل نعش او بمشاهد مشرفه اگر وصیت کرده باشد که بعد از دفن اورا نقل کنند یا آنکه وصیت کرده بنقل قبل از دفن وعصیاناً یا جهلا یا نسیاناً اورا دفن کرده باشند یا اینکه بدون وصیت بخواهند اورا بمشاهد مشرفه نقل کنند ولکن در هر سه صورت جواز نبش محل تامل و اشکالست اگرچه اشکال صورت سوم زیادتر از دویم و دویم زیادتر از اولست هفتم ـ آنکه اورا بی کفن دفن کرده باشند که از سبیل یادرنده یا دشمن ونحو آنها براو بترسند مسئله جایز است محو کردن آثار قبوریکه معلوم باشد جسدمیت مندرس و پوسیده شده خصوص در قبرستان که برای مسلمین سبیل باشد ومحتاج بآن باشند وگذشت که قبور شهداء وصلحاء وعلماء وامامزاده‌ها که زیارتگاه است از این حکم مستثنی است مسئله اگر میتی را از قبرش که محل مباح بوده بظلم یا بنحو مباح بیرون آورده و یا آنکه بسبب ازاله آب بیرون آمد واجب نیست دوباره اورا در آنجا دفن کنند بلکه جایز است که اورا جای دیگر دفن کنند باقی مانده دو امر اول آنکه از مستحبات مؤکده است تعزیت گوئی اهل مصیبت وتسلیت دادن وتخفیف حزن ایشان بذکر آنچه مقام اقتضا کند وبهترین آن بذکر مصائب دنیا وسرعت زوال آن وفناء تمام نفوس وتقارب آجال ونقل روایاتی که وارد شده در مثوبات واجر صبر بر مصائب که خداوند منان مهیا فرموده برای صابرین بخصوص در مصیبت فرزند که شفاعت او برای والدین قبول میشود حتی سقط و بر باب بهشت می‌ایستد غضب آلوده ومیگوید داخل بهشت نمیشوم تا پدرم ومادرم داخل شوند پس خداوند منان آنها را داخل بهشت میکند وهمچنین مضامین اخبار دیگر وتعزیت دادن مصاب پیش از دفن وبعد از آن جایز است وبعد از دفن افضلست واجر آن عظیم است بخصوص

در استحباب تعزیت اهل مصیبت

تعزیت مادر در مرگ فرزند او وتعزیت یتیم و منقول است کسیکه تعزیت گوید مصابی را اجر او بقدر اجر مصاب است بدون آنکه از اجر مصاب چیزی کم شود وهیچ مؤمنی نیست که تعزیت گوید برادر دینی خود در مصیبتی مگر آنکه خداوند بپوشاند باو از حوله‌های کرامت وحضرت موسی کلیم در مناجت خود از خداوند سئوال کرد که خدای من چه ثوابست کسی را که تکلی را یعنی مادریکه فرزندش مرده باشد تعزیت گوید فرمود اورا زیر سایه رحمت خود بدارم روزی که سایه بانی نیست بجز سایهٔ من وکسیکه یتیم را از گریه ساکت کند بهشت براو واجب شود وهیچ بنده نکشد دست خود را بر سر یتیم جز آنکه خداوند عزوجل بنویسد برای او بعدد هر مومنی که دستش بر آن مرور کند یك حسنه ودر این باب اخبار بسیار است کفایت میکند در تحقق تعزیت مجرد حاضر شدن نزد مصیبت زده برای تعزیت که اورا ببیند وخاطر او متسلی و شدت حزن او بهمین دیدن ساکن میشود و جایز است برای کسان میت که برای تعزیت بنشینند و نشستن کراهتی ندارد بنابر اقوی بلی اولی آنستکه زیاده از سه روز ننشینند ومستحب است در ایام که نشسته‌اند دیگران برای آنها طعام بفرستند تا سه روز اگرچه آنها کمتر بنشینند دویم نماز لیلة الدفن است وآن هدیه برای میت مستحب است که آن را نماز وحشت گویند واز حضرت رسول صلعم منقولست که هیچ وقتی بر میت شدیدتر نیست از شب اول مرگ پس رحم کنید بر مردگان خود بصدقه پس فرمود اگر ندارید چیزی که صدقه دهید دو رکعت نماز بجا آورید وکیفیت این نماز بنابر این خبر اینستکه در رکعت اول بعد از حمد دو مرتبه سورهٔ توحید بخواند ودر دویم بعد از حمد سورهٔ الهیکم التکاثر را ده مرتبه بخواند وبعد از سلام بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان بن فلان خداوند منان همان ساعت هزار ملك میفرستد بسوی قبر او باهر ملکی ثوبی وحله ایست و وسعت داده میشود در قبر او از ضیق تا روز نفخهٔ صور وداده میشود بمصلی بعدد آنچه آفتاب بر آن تابیده از حسنات وبلند میشود برای او چهل درجه ودر روایت دیگر منقولستکه در رکعت اولی بعد از حمد آیة الکرسی یکمرتبه ودر رکعت دوم بعد از حمد انا انزلناه ده مرتبه وبعد از نماز بگوید اللهم صلی علی محمد وآل محمد وابعث ثوابها الی قبر فلان

واگرهردو نماز را بعمل آورد بهتر است ویك نماز ازیکنفر کافیست وآنچه متعارف شده که چهل نفریا چهل ویکنفر نمازوحشت میخوانند واردنشده ولی بدون قصد ورود درشریعت مقدسه باین عدد باکی نیست واحوط آنستکه آیةالکرسی را تا هم فیها خالدون نخواند ودر جوازاستیجار وگرفتن اجرت براین نمازاشکالست واحوط آنستکه وجهرا بعنوان بذل وعطیه بدهند ومصلی نیز بقصد تبرع بجا آورد وظاهر آنستکه نماز شب وقت آنست اگرچه احوط بجا آوردن اول شبست

فصل دراغسال مندوبه

درغسل جمعه

وآن چند قسم است (زمانیه ومکانیه وفعلیه) واغسال زمانیه بسیار است اهم ازهمه (غسل جمعه) کهازمستحبات مؤکده است وبعض آنراواجب دانسته‌اند لکن اقوی استحباب آنست ووقت آن از طلوع فجر صادقست تا زوال و اگر ازاوفوت شود از زوال جمعه تاغروب شنبه قضاکند لکن احوط آنستکه بعد از زوال جمعه تاغروب بقصدقربت بدون تعرض اداء وقضاء بعمل آورد چنانچه احوط آنستکه درشب شنبه برجاء مطلوبیت بعمل آورد واگر بترسد که روزجمعه آب غسل بدستاونرسد جایزاست روزپنجشنبه غسلرا مقدمدارد پس روزجمعه اگر دستش بآب برسد مستحبست اعادهٔ آن نیز واگر با این حال اعاده را ترك کند قضاء آن روزشنبه مستحبست ودردوران امر بین تقدیم وقضاء تقدیم بهتر است ودرالحاق شب جمعه بروزپنجشنبه وجهی است لکن بهتربجاآوردن آنست برجاء مطلوبیت چنانچه احوط آنستکه اگرفوت شود غسل جمعه بسبب دیگرغیردست نرسیدن آب در روزپنجشنبه آنرا مقدم دارد برجاء مطلوبیت نه بقصد مشروعیت (دوم) اغسال لیالی طاق ماه رمضان تا بیستم مثل اول وسیم وپنجم و همچنین تمام شبهای دههٔ اخیره و تأکید اغسال در سه شب قدر زیادتر است وهمچنین شب نیمه وهفدهم وبیست‌ونهم وبیست‌وهفتم آن مؤکد است ودرشب بیست‌وسیم درآخرشب نیزغسل دیگر وارد است ووقت غسل تمام شبست اگر چه اولی اول شبست سیم غسل روز عید فطر وعید قربان ازسنن مؤکده است ووقت آن بعد از فجر استتازوال ومحتملست وقت آن باقی باشد تاغروب

و احوط آتیان بعداز زوالست برجاء بقصد ورود چهارم - غسل روز ترویه پنجم غسل روز عرفه و بهتر آنستکه وقت زوال بعمل آورد ششم غسل اول رجب ونیمه وآخر آن هفتم غسل روزغدیر وبهتر هم ساعت پیش اززوال است هشتم غسل روز مباهله که بیست وچهارم ذی‌الحجه باشد نهم - غسل روز دحوالارض کهبیست‌وپنجم ذیقعده است دهم - غسل روز مبعث کهبیست وهفتم رجبست یازدهم غسل شب نیمهٔ شعبان دوازدهم - غسل روز مولود پیغمبر ص کههفدهم ربیع‌الاولست سیزدهم - غسل روز نوروز چهاردهم. غسل نهم ربیع‌الاول استواین اغسال اگر دروقت آن فوت شود قضاندارد وبخوف فوت آن دروقت نمیتوان مقدم داشت و(اغسال مکانیه) اغسالیست کهبرای دخول بعض مکانها مستحبست - مثل حرم مکه - وبلد مکه - ومسجدالحرام - و کعبه وحرم‌مدینه - وبلدمدینه - ومسجدرسول‌ص وجمیع مشاهد مشرفه کهبرای داخل‌شدن آنها غسل سنت است واغسال فعلیه بر دو قسم است (اول) غسل برای کاریکه میخواهد بجا آورد مثل غسل احرام وطواف وزیارت وبرای وقوف بعرفات و وقوف بمشعر وبرای قربانی کردن یانحرشتر روزعید قربان وبرای سرتراشیدن در منی یا برای امریکه میخواهد واقع شود مثل کسیکه بخواهد یکی‌ازحضرات ائمهٔ هدی علیهم السلام را در خواب ببیند که ازحضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام منقولست کسیکه بخواهد یکی‌ازامامهارا درخواب ببیند سه شب غسل کند ومناجات کند با آن بزرگواران در خواب خواهد دید ایشانرا وغسل برای نماز حاجت وبرای استخاره وبرای عمل ام‌داود وبرای گرفتن تربت ازجای آن وکسیکه اراده سفری دارد خصوصاً برای زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام وبرای نماز استسقاء وبرای توبه‌از کفربلکه‌توبه از هرمعصیت وبرای تظلم وشکایت نزد خدااز ظلم ظالم کهغسل کند ودو رکعت نماز زیرآسمان بجاآورد پس بگوید اللهم ان فلان بن فلان ظلمنی ولیس لی احد اصول به علیه غیرك فاستوف لی ظلامتی الساعة الساعة بالاسم الذی اذا سئلك به المضطر اجبته فکشفت مابه من ضر ومکنت له فی الارض وجعلته خلیفتك علی خلقك فاسئلك ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تستوفی ظلامتی الساعة الساعة کسیکه این عمل را بجا آورد آنچه دوست دارد خواهد دید وغسل برای خوف ازظالم کهغسل کند و

دراغسال مکانیه

دراغسال فعلیه

غسل برای خوف از ظالم

دو رکعت نماز بجا آورد پس زانو های خودرا کشف کند نزدیک جانماز خود گذارد وصد مرتبه بگوید یاحی ویاقیوم یالا اله الا انت برحمتك استغیث فصل علی محمد وآل محمد وان تلطف لی وان تغلب لی وان تمکر لی وان تخدع لی وان تکید لی وان تکفینی مؤنة فلان بن فلان بلامؤنة قسم دویم غسل برای فعلیکه بجا آورده وآنها چند چیز است (اول) برای کشتن وزغ که آنرا چلپاسه و مالمالی گویند (دویم) برای دیدن کسیکه بدارش کشیده‌اند بشرط آنکه عمداً برای دیدن اورفته باشد (سوم) کسیکه تقصیر کرده در اداء نماز کسوف وخسوف باحتراق تمام قرص که باید قضا کند وپیش از قضا غسل سنت است بلکه وجوب آن خالی ازقوت نیست (چهارم) برای مس میت که اورا غسل داده باشند مسئله وقت بجا آوردن اغسال مکانیه قبل از دخول در آن مکانست که دخول بعد از غسل واقع شود بدون فاصلهٔ بسیار وکافیست غسل اول روز یا شب برای دخول آخر آنها بلکه کفایت غسل روز برای دخول آنها در شب وعکس خالی ازقوت نیست وهمچنین است حال درقسم اول اغسال فعلیه که برای ایجاد عمل بعد از غسل بجا میاورد مثل غسل احرام وزیارت ونحو آنها که وقت غسل پیش از عمل است وضرر ندارد فاصله بین غسل وعمل بقدر یکشب یا روز اما قسم دویم از اغسال فعلیه پس وقت آن تحقق سبب است و ممتداست تاآخر عمر ومستحب است مبادرت بان مسئله اغسال زمانیه وقسم دویم از اغسال فعلیه بهیچ حدثی باطل نمیشود بخلاف اغسال مکانیه وقسم اول فعلیه وظاهر آنستکه منتقض شود بحدث اصغر چه رسد باکبر پس اگر بعد از غسل وپیش از دخول مکان یا پیش از فعل محدث شود غسلرا اعاده کند مسئله اگر اغسال متعدده براو باشد زمانیه ومکانیه وفعلیه ومختلفه کفایت میکند یکغسل ازجمیع بقصد جمیع آنها مسئله اگر درمحل اغسال مذکوره غسل متعذر شود آیا تیمم بدل آن [illegible] بعمل [illegible] احوط [illegible] بقصد رجاء احتمال مطلوبیت آن

[illegible] در تیمم است

و [illegible] چند [illegible] اول) در [illegible] مواردیکه تیمم [illegible] است (دویم) آنکه چند چیز تیمم صحیح است (سوم) در کیفیت تیمم (چهارم) شرایط تیمم

پنجم - احکام آن (اما مقصد اول) - پس در ضمن مسائلی است مسئله مجوزات تیمم چند چیز است اول - نبودن آب بقدریکه برای غسل یا وضوء کافی باشد واگر محتمل باشد بودن آب واجبست تفحص کند تا مأیوس شود و در [illegible] کفایت میکند طلب کردن آب در چهار جانب باحتمال وجود آن در جمیع جوانب درزمین ناهموار ازهرجانبی بقدر یکتیر پرتاب و درزمین هموار بقدر دوتیر پرتاب واگر در جانبی احتمال وجود آبرا ندهد وجود طلب ازآنجانب ساقط است واگر درهیچ جانبی وجود آب محتمل نباشد وجوب تفحص [illegible] است اگرچه محتمل باشد وجود آب بالاتر از مسافت مزبوره بلی باعلم بوجود آب در زیادتر از مقدار مذکور با بقاء وقت تحصیل آن واجبست اگر حرج نباشد مسئله ظاهر آنستکه مباشر خود درطلب آب واجب نباشد وکافی باشد نائب گرفتن وکفایت کند یک نائب مأمون وموثق بلکه بینات جماعتی فحص کند وعدالت دراو معتبر نیست مسئله اگر زمین جانبی هموار وجانب دیگر ناهموار باشد هرجانبی حکم خودرا دارد در حسب مقدار طلب مسئله مناط در تیر وکمان وانداختن ورامی وهوا برمعتدل متعارفست مسئله هرگاه ترک طلب کرد تاوقت نماز مضیق شد باید تیمم کند ونماز بخواند هرچند بسبب ترک طلب در وسعت گناهکار است ونمازش صحیح است اگرچه احوط قضاء نماز است خصوصاً در صورتیکه برفرض طلب آب پیدا میکرد واگر تیمم کند دروسعت وقت ونماز کند با ترک طلب هردو باطلست اگرچه معلوم شود که برفرض طلب آب پیدا نمیکرد بلی در این فرض اگر قصد قربت ازاو متمشی شده دور نیست صحت آن مسئله اگر بمقدار لازم طلب نمود وبا تیمم نماز کرد وبعد درمحل طلب یا در رحل خود یا در قافله آب پیدا شد نمازش صحیح وقضاء واعاده ندارد مسئله وجوب طلب ساقطست باخوف برنفس یا عرض یا مال خود از درنده یا دزد ونحو آنها وهمچنین بضیق وقت ازطلب وهرگاه باعتقاد ضیق وقت ترک طلب نمود وباتیمم نماز خواند بعد معلوم شد که وقت گنجایش طلب داشته پس اگر از مکانیکه نماز خوانده منتقل بجای دیگر نشده ووقتهم باقیست باید طلب کند پس اگر آب نیافت نمازیکه کرده صحیح است واگر پیدا شد اعادهٔ نماز کند واگر بجای دیگر منتقل شد پس اگر نفهمید که برفرض طلب آب پیدا میشد نمازشرا

اعاده کند هرچند در آن حال قدر بر طلب نشده و تکلیفش تیمم باشد بخلاف
آنکه بفهمد که بر فرض طلب آب نیز آب بدستش نمیآمد که اعادهٔ نماز لازم نیست
و بالاشتباه حال که معلوم نباشد بطلب آب پیدا میکرد یا نه احتیاط باعادهٔ نماز
بالقضاء ترک نشود مسئله ظاهر آنستکه معتبر نباشد در طلب کردن آب دخول
وقت نماز پس اگر پیش از وقت طلب نمود و نیافت در وقت محتاج بتجدید طلب
نیست چنانکه اگر در وقت برای نمازی طلب نمود کفایت میکند برای نماز
دیگر بلی اگر احتمال دهد که بعد از طلب او تازه آبی پیدا شده با وجود امارهٔ
غلبه بر آن تجدید طلب لازمست مسئله اگر قدری آب دارد که برای غسل یا وضو
او کافی باشد بعد از دخول وقت ریختن آن جایز نیست بلکه اگر با وضو باشد
مثلا و آبی نداشته باشد جایز نیست بعد از وقت وضو را باطل کند اختیاراً
و اگر گناه کرد و آب موجود را بعدا [illegible] وضوء خود را باطل کرد تیمم و نمازش
صحیح است اگرچه احوط قضاء است و در جواز ریختن آب یا ابطال وضوء
پیش از دخول وقت با نبودن آب در وقت تامل و اشکالست و احتیاط ترک نشود
مسئله اگر نتواند بدون حرج چاه بکند باید بکند بنابر احوط (دویم) آنکه
در طلب نمودن بترسد بر نفس یا عرض یا مال معتدبه از دزد یا جانور درنده یا عقب
ماندن از قافله و نحو آنها (سیم) خوف ضرر از استعمال آب بسبب مرض
یا چشم درد یا ورم یا مجروح بودن و نحو آنها که بترسد باستعمال آب متضرر شود بنحویکه
ملحق بجبیره نباشد و فرق نیست بین آنکه بترسد مریض شود یا آنکه مرض زیاد
شود یا طول بکشد یا آنکه باستعمال آب متألم شود از سرما و نحو آن که عادت
متحمل آن نشود (چهارم) آنکه تحصیل آب یا استعمال آن اگرچه ضرر ندارد و
ترس ضرر هم ندارد ولکن موجب حرج و مشقت شدیده است و یا آنکه تحصیل
آب از کسی مستلزم منتی است برا که بحسب عادت تحمل آن نکند یا آنکه اگر
از او طلب کند که آبرا باو ببخشد یا بفروشد موجب ذلت او باشد (پنجم) آنکه
حصول آب توقف داشته باشد بردن جمیع دارائی او یا دادن مبلغیکه مضر بحال
او باشد بخلاف آنکه دادن او مضر بحال او نباشد که واجبست بدهد عوض آب
هرچند اضعاف ثمن المثل باشد (ششم) [illegible] وقت از حصول آب یا استعمال آن

(هفتم) وجوب استعمال موجود در شستن نجاست که بدون آب پاک نمیشود که
در این صورت معین است تیمم اگرچه احوط آنستکه اول صرف کند آبرا در تطهیر
نجس بعد از آن تیمم کند (هشتم) آنکه اگر آب موجود را صرف در وضوء یا
غسل کند بترسد از عطش بر خود یا دیگری یا بر حیوان محترمی مسئله فرقی نیست
در عطشیکه مسوغ تیمم است بین آنکه بر فرض استعمال آب در وضوء یا غسل
از تشنگی هلاک شود یا مریض شود یا بمشقت شدیدی مبتلا شود که تحمل آن نتوان
کرد اگرچه از ضرر آن مأمون باشد چنانچه فرقی نیست در آنچه مؤدی بهلاکت
شود بین آنکه بر نفس خود بترسد یا بر دیگری یا بر حیوان مملوک خود که حفظ
آن از هلاکت واجب باشد بلکه دور نیست تعدی کردن بحیوانیکه کشتن آن جایز
نباشد هرچند حفظ او واجب نباشد مثل کافر ذمی بلی ظاهر آنستکه تعدی نشود
بتشنگی حیوانیکه کشتن آن جایز است مثل حیوانات موذیه و کافر حربی و مرتد
فطری و نحو آنها که خون او هدر است و اگر ممکن شود رفع تشنگی او با شامیدن
چیزیکه حرامست برا و مثل شرب خمر و نجس و حال آنکه آب طاهر دارد واجبست
آبرا برای رفع عطش گذارد و برای نماز تیمم کند زیرا که وجود محرم مثل عدم
است مسئله اگر متمکن باشد از وضو یا غسل و تأخیر نماید تا آنکه وقت تنگ شود
با آنکه فعل حرام کرده و باید تیمم کند و نماز بجا آورد و احتیاط شدید آنستکه
آن نماز را نیز قضا کند مسئله اگر شک کند در مقدار بقیهٔ وقت که ضیق شده
تا تیمم کند یا نه تا وضوء یا غسل بجا آورد بنا گذارد که ضیق نشده و وضوء یا
غسل بجا آورد و اگر مقدار باقیمانده را تقریباً میداند و شک کند که آیا مقدار کفایت
میکند برای نماز یا وضوء یا غسل یا نه بنحویکه بترسد که وضو یا غسل موجب
فوت وقت نماز شود باید تیمم کند مسئله اگر امر او دائر شود که نماز را
در وقت با تیمم درک کند یا یک رکعت آنرا با وضوء یا غسل باید تیمم کند بنابر
اقوی مسئله تیممی که با وجود آب برای ضیق وقت مشروع شده فقط مبیح نماز
است که وقت آن تنگ شده و برای نماز دیگر که چنین نیست فایده ندارد هرچند
وقت بجا آوردن نماز دیگر فاقد آب شود پس در این فرض باید دوباره تیمم
کند بلی اگر در اثناء نماز اول فاقد آب شود دور نیست بهمان تیمم اکتفا کند

برای نماز دیگر چنانکه سایر غایات نیز در حال نماز براو مباح است مثل مس کتابت قران **مسئله** فرق نیست در جواز تیمم بین آنکه اصلا آب نداشته باشد یا آنکه بقدر کفایت وضو یا غسل آب نداشته باشد واگر قدری اب داشته باشد که تنهائی برای وضو یا غسل کافی نباشد ولکن اگر ممزوج کند آنرا بقدری [illegible] دیگر بحدیکه آب از اطلاق خارج نشود ومجموع کفایت کند آب را ممزوج کردن واجبست یا نه احوط مزج است **مسئله** کسیکه فرض او تیمم باشد و وضو [illegible] باطل است مگر آنکه در ضیق وقت طهارترا برای غیر نماز بجا آورد [illegible] دیگر [illegible] طهارت صحیح است چنانچه صحیح است نیز درصورتیکه [illegible] عوض آب داد که مضر بحال او بود یا آنکه تحمل منت وخواری نمود آنکه خودرا در تحصیل آب بخطر انداخت از کارهائیکه مقدمات طهارت ممنوع [illegible] خود طهارت وهمچنین اگر تحمل سردی هوا نمود با مشقت تشنگی کشید ووضو گرفت غسل کرد و ضرری مجرد درد ومشقت وارد نیامد طهارتش صحیح [illegible] هرچند خلاف احتیاطست **مسئله** جایز است [illegible] آب تیمم کردن برای [illegible] وبرای خوابیدن لکن در تیمم برای خوابیدن اقتصار میشود برحدث اصغر بخلاف تیمم برای نماز برمیت که با حدث اکبر نیز تیمم جایز است

مقام دویم

در ذکر چیزهائیکه بآن میتوان تیمم کرد **مسئله** شرطست در آنچه بآن تیمم میکند آنکه صعید باشد که مطلق روی زمین است بدون فرق بین خاک ورمل وسنگ و [illegible] وزمین گچ وآهک پیش از سوزانیدن آنها و خاک قبر وخاکیکه استعمال شده باشد در تیمم دیگر و [illegible] وسنگ [illegible] وغیر آن که آنرا زمین گویند گرچه بدست زدن بر آن چیزی بدست بند نشود علی الاحوط تیمم بخاک خالص است واما چیزهائیکه درعرف آنرا زمین نگویند مثل نباتات وطلا ونقره وسایر معادن که اسم دیگر دارد و همچنین خاکستر اگرچه از زمین باشد تیمم بآنها [illegible] **مسئله** اگر در چیزی شک کند که خاکست یا غیر آن که نتوان بآن تیمم [illegible] اگر [illegible] خاک [illegible] وشک کند که استحاله شده یا نه جایز

است تیمم بآن واگر [illegible] آنرا [illegible] که بین تیمم بآن وتیمم بمرتبهٔ لاحقه ازغبار وگل اگر موجود باشد والا باید بآن تیمم کند و [illegible] آورد واحتیاط کند باعاده یا بقضاء [illegible] **مسئله** تیمم کردن بخزف وگچ وآهک بعداز پختن آنها باتمکن ازخاک ونحو آن جایز نیست وباعدم تمکن از خاک احوط جمع بین تیمم بیکی از اینها است و [illegible] غبار وگل [illegible] است وبانبودن غبار وگل جمع کند بین تیمم بخزف وگچ وآهک وبین اعاده یاقضاء **مسئله** صحیح نیست تیمم بخاک نجس ونحو آن اگرچه جاهل یاناسی بنجاست آن باشد وجایز نیست تیمم بخاک غصبی مگر آنکه ناچار باشد ازبودن درزمین مغصوب محبس [illegible] آنکه غصبست آنرا [illegible] ممزوج [illegible] دیگر که بامتزاج ازخاک مطلق بودن خارج شده باشد واگر خلیط آن مستهلك باشد یا آنکه خلیط آن باعدم استهلاك بقدری کم باشد که مانع ازرسیدن کف دست بخاك نباشد تیمم بآن درهردو صورت جایز است و حکم خاک خالص مباح که مشتبه شده باشد بممتزج یا بمغصوب حکم آب مشتبه است که در وضوء و غسل گذشت بخلاف خاک پاک مشتبه بنجس که با انحصار بآن باید تیمم که [illegible] دو [illegible] اگرچه در آن [illegible] منحصر باشد طهور بآبی وخاکی وبداند که یکی از آنها نجس است باید باانحصار احتیاط کند بجمع بین تیمم ووضوء یا غسل وتیمم را مقدم بدارد اگرچه جواز اکتفاء بوضوء یا غسل خالی از وجه نیست وشرطست درصحت تیمم اباحهٔ مکان تیمم چنانچه در وضوء گذشت **مسئله** کسیکه درمکان غصبی محبوس باشد جایز است در آنجا تیمم کند بخاک [illegible] بدون اشکال چنانچه وضو گرفتن در آنجا باب مباح ضرر ندارد خصوصا باینکه تحفظ کند که قطرات آب وضو برزمین محبس نریزد بخلاف وضوء باب محبس که بدون علم برضای صاحبش جایز نیست مثل [illegible] است آب [illegible] کند [illegible] تیمم برزمین محبس اگرچه بی اشکال نیست **مسئله** اگر زمین [illegible] باشد تیمم کند بغبار لباس یا یال اسب ونحو آنها که غبار زمین برظاهر آن نشسته باشد که دست [illegible] بر روی غبار [illegible] تیمم [illegible] که در باطن آن

[illegible] اگر چه غبار بدست زدن بر آن بیرون آید و اینها در صورتیست که تواند غبار آنچیزرا بتکانیدن جمع کند و بخاك آن تیمم کند و با تمکن واجبست چنین کند و هر گاه غبار هم نباشد تیمم کند بر گل اگر نتواند آنرا خشك کند و بر آن تیمم کند و با تمکن واجبست خشکانیدن و مراد بگل آنستکه دست بمجرد رسیدن بآن گل آلوده شود بخلاف زمین نمناك که از مرتبهٔ اولی محسوبست و بعد از دست زدن بگل بقصد تیمم باید آلوده گی دست را ازاله کند و بعد از آن بر جبهه و دو دست خود مسح نماید و در جواز ازالهٔ آن بشستن اشکالست **مسئله** تیمم کردن بر برف جایز نیست و کسیکه غیر آن پیدا نکند و ممکن نباشد که آبش کند بقدریکه مسمای [illegible] و مسح بمثل آورده بعد الطهور [illegible] و احوط آنستکه مسح ببرف کند بر اعضاء وضو یا غسل و تیمم کند بآن نیز و نمازهای بجا آورد در وقت و بعد از آن قضا کند آنرا **مسئله** مکروهست تیمم برمل و همچنین بشوره بلکه تیمم به بعض شوره‌ها که خارج باشد از اسم زمین جایز نیست و مستحبست کسیکه تیمم میکند بعد از زدن دست بر زمین دست خودرا بتکاند و آنکه تیمم کند بر زمینیکه بلند راست بلکه مکروهست تیمم بر زمین پست

مقام سیم در کیفیت تیمم است

بدانکه کیفیت تیمم در حال اختیار آنستکه باطن دو کف دست را باهم بزند بزمین و مسح کند بآنها تمام پیشانی و دو جبین خودرا از محل روئیدن مو تا بالای دماغ و ابروها و احوط مسح بر ابروهاست نیز و بعد از آن مسح کند تمام پشت کف دست راست را از بند کف تا سر انگشتان بباطن دست چپ و بعد مسح کند تمام پشت دست چپرا بباطن دست راست و مسح مابین انگشتان واجب نیست و معتبر نیست در آن دقت کردن و کفایت نمیکند دست گذاردن بر زمین بعوض زدن بر آن و نه زدن یك دست و نه زدن یکی بعد از دیگری و نه زدن پشت دستهارا بر زمین و نه زدن بعض باطن دست را که در عرف نگویند تمام کفین را بر زمین زد و همچنین کافی نیست مسح نمودن بیکی از دو کف و نه یکی بعد از دیگری و نه بعض هر دو که در عرف نگویند مسح [illegible] **مسئله** [illegible] شود ضرب و مسح بباطن

کفین منتقل میشود بپشت دو دست ولکن اگر باطن کفین نجس باشد بنجاستیکه تعدی نکند و ازالهٔ آن ممکن نباشد باید بهمان باطن ضرب و مسح را بجا آورد و هر گاه نجاست روی تمام باطن را احاطه کرده باشد و حایل باشد احتیاط کند بجمع بین زدن باطن و ظاهر بلی اگر نجاست باطن کفین متعدی باشد که سرایت کند بزمین و خشکانیدن آن ممکن نباشد منتقل میشود بظاهر و اگر پیشانی و پشت دستها که اعضاء ممسوحه است نجس باشد و تطهیر آنها ممکن نباشد باید بر آنها مسح کند

مقام چهارم در شرایط تیمم است

مسئله معتبر است در صحت تیمم [illegible] کردن [illegible] از آنچه بر ذمه اوست از وضو یا غسل مقارن زدن کفین بر زمین که اول افعال آنست و معتبر است در صحت آن مباشرت و ترتیب و موالات بمعنای آنکه پی در پی افعال را بجا آورد که هیئت تیمم برقرار باشد و مسح کردن بر اعضاء از بالا بپائین در پیشانی و دو دست و رفع حاجب از ماسح و ممسوح حتی مثل انگشتر و پاك بودن ماسح و ممسوح ولی موئیکه بر اعضاء روئیده حاجب نیست و مسح بر روی آن کافیست ملی موی سر که بزیر آمده بر روی پیشانی زیاده [illegible] باید بر طرف کند و تمام آنچه ذکر شد در حال اختیار است و در صورت اضطرار اعتبار آن ساقطست و آنچه میسور است باید بعمل آورد **مسئله** برای مسح صورت و دو دست یکمرتبه دست را بر زمین زدن [illegible] اگر [illegible] و [illegible] دو ضربت [illegible] و مخیر است که دو ضربت را متصل بیکدیگر بعمل آورد پیش از مسح پیشانی یا آنکه یك ضربت مسح پیشانی کند و بضربت دیگر مسح دو دست و افضل از آن سه ضربتست دو ضربت قبل از مسح پیشانی و یکی پیش از مسح دو دست و سزاوار نیست ترك احتیاط بدو ضربت [illegible] در بدل [illegible] که ضربت [illegible] دیگری برای دو دست **مسئله** کسیکه عاجز باشد از تیمم کردن دیگری او را تیمم دهد و [illegible] زمین زند و [illegible] مسح [illegible] کسیکه تیمم میدهد دستهای خودرا بر زمین زند و بآنها مسح کند پیشانی و دو دست عاجزرا و اگر تیمم دادن او متوقف بر اجرت باشد باید بدهد اگر چه اضعاف

اجرةالمثل باشدمادامیکه مضر بحالش نباشد مسئله کسیکه یکدستش بریده‌است بایددست دیگری را برزمین زندوپیشانی خودرا بان مسح کند بعدازآن پشت آن‌دسترا بمالد بزمین‌واحوط آنکه اگرممکن‌باشد دیگری‌راهم وادارد که‌دست خودرابرزمین زندوپشت‌دسته‌موجود اورامسح کندو کسیکه‌هردودست‌اوراببریده باید پیشانی‌خودرا بزمین بمالد واحوط آنستکه‌دیگری‌راهم وادارد باامکان که دو دست خودرا برزمین‌زند وپیشانی او را مسح کند مسئله درمسح پیشانی و دودست باید کفین‌را بکشد بریشانی وپشت‌دست و کفایت نمیکند عکس آن که‌پیشانی‌وپشت دست‌رازیر کفین‌بکشدبلی‌اگرممسوح کمی‌حرکت کندبنحویکه صدق کند مسح دست برآنها ضرر ندارد

مقام پنجم ـ دراحکام تیمم است

مسئله صحیح‌نیست تیمم‌برای نماز فریضه پیش‌ازدخول وقت آن‌وهرگاه بداند که دروقت متمکن نیست ازتیمم‌جواز تیمم درابنصورت نیزمشکل است پس احتیاط‌ترک‌نشود بانیکه تیمم که بقصدغایت دیگر غیراز فریضه پیش ازوقت وآن تیمم‌را نشکند تاوقت داخل شود تانمازاو با طهارت باشد وتیمم بعد از دخول وقت صحیح است اگر چه مضیق نشده باشد هر چند امید داشته باشد بار تفاع عذر در وقت بلی با علم بارتفاع عذر در وقت جائز نیست مبادرت نماز با تیمم‌بلکه باید تأخیر بیندازد تاعذر مرتفع شود اگرچه‌احوط تأخیر نمازاست مطلقاً تاوقت مضیق شودونمازیکه با تیمم صحیح بجا آورده بعد از رفع عذر وتمکن ازوضویا غسل نه اعاده دارد در وقت ونه قضاء در خارج آن مسئله اگردروقت برای نمازی تیمم کردونشکست تاوقت‌نمازدیگر داخل‌شد باابقاء عذرمیتواند باهمان تیمم دراول وقت‌نماز کند مگر آنکه‌بداند که‌عذراو در وقت مرتفع‌میشود که‌باید تأخیر بیندازد و کسیکه تیمم کند برای نماز مثلا مباح میشود براوسایر غایات مادامیکه تیمم را نشکند وعذرش‌باقی است پس‌مس کتابت قرآن‌ومکث درمساجد ونحو آنها براو جایزاست وآیا هرموردیکه وضویا غسل مشروع است اگرچه صوری باشد که‌طهارت بان

حاصل‌نمیشود تیمم‌بجای آنها مشروع‌است تانتواند بدل از اغسال مندوبه وبدل وضوء‌صوری‌جنب برای اکل‌وشرب ونحو آن وبدل وضوء تجدیدی تیمم‌بجا آورد یانه محل‌تأمل‌واشکالست واحوط آنستکه‌تیمم‌را برجاءمطلوبیت بجاآورد مسئله محدث بحدث اکبر غیرجنابت باید دوتیمم کند یکی‌بدل غسل‌ودیگری بدل‌وضوء واگرآب بقدر وضوء پیداکرد باید‌وضو بگیرد واگربقدر غسل باشد غسل کندواگر بقدرینکه میتواندغسل کند یاوضوء بگیرد غسلرا مقدم‌دارد و تیمم کند بدل ازوضو وبرای‌محدث بجنابت یك تیمم بدل‌غسل کافیست مسئله اگراسباب متعدده برای حدث‌اکبر جمع‌شود یك‌تیمم کند بدل ازجمیع اغسال پس هرگاه‌جنابت درآنهاباشدوتیمم کندبدل غسل‌جنابت‌یابدل جمیع‌اغسال‌دیگر محتاج‌نیست‌بتیمم بدل‌وضووالاباید‌بدل‌وضو نیزتیمم کند مسئله تیمم‌بدل‌وضوباطل میشودبحدث‌اصغر واگرچنانچه‌تیمم‌بدل‌غسل‌باطل‌میشودبموجب‌غسل‌وآیاتیمم‌بدل غسل‌باطل‌میشودبحدث‌اصغریانه‌دوقول‌است‌اشهر آنستکه‌تیمم‌او بحدث‌باطل‌میشودلکن اقوی عدم‌بطلان‌تیممست‌بان پس اگر جنب یاحایض‌ونحوآنها بسبب عذر شرعی بدل تیمم غسل کرد وبعد از ان حدث اصغر از او صادر شد تیمم بدل غسل اوباطل نشده بنابر اقوی وباید برای‌نماز‌بعد ونحو آن مادامیکه عذرش باقی است وضو بگیرد واگر از وضوهم معذور است تیمم کندبدل وضو پس تیمم بدل ازغسل او مادامیکه متمکن ازغسل نیست بحال خود باقیست وجنب متیمم مثل مغتسل است که‌حدث اصغر موجب وضوء میشود نه موجب تجدید تیمم و همچنین حایض هر چند احوط برای جنب متیمم آنستکه‌بعدازحدث‌اصغرجمع کندبین‌وضووتیمم‌بدل‌غسل‌واگر متمکن ازوضوء هم نباشد یك تیمم کند بقصد بدلیت ازآنچه برذمه او است از وضو یاغسل وحایض‌متیمم جمع کند بین تیمم بدل غسل ووضو ویا عدم‌تمکن از وضو نیزدوتیمم که‌یکی بدل‌غسل دیگری بدل وضو مسئله اگر آب پیدا شود یاعذرش زایل شود پیش ازنماز تیمم اوباطل میشود ونمیتواند بان تیمم‌نماز بجاآورد اگرچه‌مجدداً آب مفقود یاعذرش برگردد بلکه در اینحال باید ثانیا تیمم کند بلی‌اگر زمان‌پیداشدن آب یاارتفاع عذربقدر وضو یاغسل وسعت نداشته باشد دورنیست بگوئیم تیمم

او باطل نشده اگر چه احوط تجدید تیمم است مطلقاً و همچنین باطل نمیشود تیمم اگر
پیدا شدن آب یا ارتفاع عذر در تنگی وقت باشد که وقت وافی نباشد برای وضو
یا غسل و نماز مسئله مجنب متیمم اگر آب بقدر وضو داشته باشد تیمم او باطل نیست
بخلاف حایض که دو تیمم کرده که اگر آب بقدر وضو پیدا کند تیمم بدل وضوء او
باطل میشود چنانچه اگر آب بقدر غسل تنها پیدا کند تیمم بدل غسل او نیز باطل میشود
و اگر آب بقدر یک کدام از وضوء یا غسل باشد باز تیمم بدل غسل او باطل میشود
مسئله اگر بعد از نماز با تیمم صحیح آب پیدا شود نماز او اعاده ندارد و همچنین
است اگر در اثناء نماز بعد از رکوع اول آب پیدا شود و هرگاه پیش از رکوع
اول آب پیدا شود آیا تیمم و نمازش باطل میشود یا نه مشکل است دور نیست بگوئیم
که باطل نمیشود و مستحب است برگردد وضو یا غسل بجا آورد و نماز را از سر گیرد
لکن احتیاط باتمام نماز و اعادهٔ آن با وسعت وقت سزاوار نیست ترک شود مسئله
اگر بعد از فراغ از تیمم شک کند در بعض اجزاء آن بنا بر صحت گذارد بخلاف آنکه
شک کند در جزئی از اجزاء تیمم پیش از فراغ از آن که باید جزء مشکوک را با مابقی
بجا آورد بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی چه در تیمم بدل از وضو یا بدل غسل

فصل در نجاسات و احکام آن

و کیفیت تنجیس و آنچه از آن عفو است در نماز و بیان مطهرات و کلام در پنج
مقام است (مقام اول) در نجاسات بدانکه نجاسات یازده چیز است (اول و دویم)
بول و خرء حیوانیکه صاحب خون جهنده و حرام گوشت باشد اگرچه حرمت آن
بالعرض باشد مثل حیوان نجاست خوار و حیوانیکه موطوء انسان باشد بخلاف حلال
گوشت و غیر صاحب خون جهنده که بول و خرء آن پاکست چنانچه پاکست فضله
و بول حیوانات پرنده اگرچه حرام گوشت باشد حتی بول خفاش هر چند
احوط اجتناب است از بول و خرء طیور حرام گوشت بخصوص از بول خفاش مسئله
خرء حیوانیکه معلوم نباشد از حلال گوشت است یا از حرام گوشت یا آنکه از
صاحب خون جهنده است یا غیر آن یا از جهت ندانستن حیوان که چه حیوانیست
یا از جهة شک در اینکه خرء فلان حیوانست که نجس است یا از حیوان دیگریست که

طاهر است مثل آنکه چیزرا نداند که فضله موش است یا فضله سوسک در جمیع
صور مذکوره محکوم بطهارتست و باین سبب فضله مار محکوم بطهارتست زیرا معلوم
که صاحب خون جهنده باشد (سیم) منی حیوانیکه صاحب خون جهنده است حلال
گوشت باشد یا حرام گوشت بخلاف منی حیوانیکه صاحب خون جهنده نباشد که پاکست
(چهارم) میته حیوانیکه صاحب خون جهنده باشد و اجزاء آن که حیوة در آن حلول
کرده باشد و اجزائیکه از بدن زنده جدا میشود که حیوة در آن حلول کرده باشد
بخلاف اجزاء صغاریکه از بدن جدا میشود مثل بثور و ثالول و پوست لب و آنچه
از روی زخم میماند بعد از خوب شدن و نحو آنها که پاکست اما اجزائیکه حیوة
در آن حلول نکرده مثل استخوان و شاخ و دندان و منقار و ناخن و سم و مو
و پشم و کرک و پر پس پاکست و همچنین پاکست تخمی که از شکم میته بیرون
آورند و پوست بالائی بر آن پوشیده باشد از ماکول و غیر ماکول و ملحق بمذکوراتست
پنیرمایه که در جوف بره و بزغاله منجمد است پیش از آنکه چیز خور شود و همچنین
شیر در پستان میته پاکست و محل خود نجس نمیشود و احوط اگر نگوئیم اقوی
اختصاص این حکم است بشیر ماکول اللحم مسئله نافه مشک که از آهوی زنده
جدا کنند پاکست در صورتیکه پیش از جدا شدن بی روح شده باشد و الا مشکل است
و همچنین است جدا شده از میت لکن مشک آن بی اشکال پاکست در جمیع صور
مگر صورت دویم اگر حال انفصال رطوبت مسریه داشته و همچنین در جدا شدن
از میت با وجود رطوبت مسریه وقت مردن آهو که طهارت آن در این دو صورت
بی اشکال نیست و با جهل بحال محکوم بطهارتست مسئله گوشت و پیه یا جلد که از
دست مسلم یا سوق مسلمین گرفته شود و معلوم باشد که سابقاً در دست کافر بوده محکوم
بطهارتست اگر چه تذکیهٔ آنرا نداند و همچنین آنچه در زمین مسلمین پیدا کند
و اما با علم بسبق دست کافر پس اگر محتمل باشد که مسلمیکه از کافر گرفته تفحص
کرده و احراز تذکیه نموده باز محکوم بطهارتست بخلاف آنکه بداند کسیکه از کافر
گرفته تفحص نکرده که احوط اگر نگوئیم اقوی وجوب اجتناب از آنست مسئله اگر
گوشت یا پیه یا پوست را از کافر یا از سوق کفار بگیرد و نداند که از حیوان صاحب
خون جهنده است یا غیر آن مثل ماهی محکوم بطهارتست اگر چه احراز تذکیه آنرا

نکرده باشد لکن نماز در آن جایز نیست مسئله اگر چیزی از کافر یا سوق کفار بگیرد
و معلوم نباشد که جزء حیوان است یا نه محکوم بطهارتست مادامیکه نداند بملاقات نجس
شده و نماز در آن نیز صحیح است و ازین قبیل است لا ستیك و شمعیکه در این
اوقات از بلاد کفر میاورند برای کسیکه از حقیقت آنها اطلاع باشد (پنجم)
خون حیوان صاحب خون جهنده بخلاف خون غیر آن مثل خون ماهی و پشه و شپش
و کیك که پاکست و خونیکه شك داشته باشد که از کدام قسم است محکوم بطهارتست
و علقه که خون مستحیل از منی باشد نجس است حتی علقه که در تخم پیدا میشود
و احوط اجتناب از خونیستکه در تخم پیدا میشود بلکه از تمام تخم اجتناب نماید بلی
اگر خون در رگ یا پوست رقیقی باشد که آن رگ یا پوست فاصله باشد بین خون
و بقیه کفایت میکند اجتناب از خون تنها و بقیه پاکست مسئله خونیکه در ذبیحه
باقی مانده بعد از ریختن خون آن بذبح یا نحر بقدر معتاد پاکست بدون فرق بین آنچه
در شکم یا در گوشت یا در رگ یا قلب یا کبد ذبیحه باقی بماند اگر بکارد و آلات
نذکیه نجس نشده باشد اگرچه احوط اجتناب از خونیستکه در اجزاء حرام آن باقی
بماند و خونیکه در وقت ذبح از خون حلق بسبب رد نفس یا بسبب آنکه سر حیوان
در بلندی بوده برگشته باشد بجوف او نجس است و خوردن خون پاك نیز حرامست
مگر آنکه در مرق و نحو آن مستهلك شود یا آنکه جزء دو شمرده شود مسئله
چیزیکه شك شود که خونست یا نه مثل آب زردیکه از جراحت بیرون آید یا بسبب
تاریکی و کوری معلوم نشود که آنچه بیرون آمده خون است یا چرك پاکست و فحص
از آن واجب نیست و همچنین است خون حیوانیکه شك شود که خون جهنده
دارد یا نه مثل مار و یا خونیکه شك شود از گوسفند است یا از ماهی مثلا
یا خونی در لباس خود بیند و نداند که از خود او است یا خون پشه یا
کیك تمام آنها محکوم بطهارتست مسئله خونیکه از ما بین دندانها بیرون میاید
نجس است و حرام است بلعیدن آن و اگر مستهلك شود بآب دهن پاك میشود و جائز
است بلعیدن آن و واجب نیست تطهیر دهن بمضمضه و نحو آن مسئله خونیکه زیر
ناخن یا پوست بدن بسبب کوبیده شدن منجمد میشود نجس است مگر آنکه معلوم شود
مستحیل شده پس اگر پوست شکافته شود که آب بخون منجمد برسد نجس میشود و

باین جهة امر وضو یا غسل مشکل میشود پس اگر حرجی نباشد باید آنخون را
بیرون آورد و اگر حرج باشد باید مثل جبیره چیزی بر روی آن گذارند و مسح
کند بر آن یا آنکه در آب کر یا جاری وضو یا غسل را بجا آورند و این در صورتیستکه
بداند از اول خون بوده و منجمد شده و با احتمال آنکه آنچه منجمد شده گوشت بوده
بسبب صدمه مثل خون شده چنانچه غالب چنین است محکوم بطهارتست (ششم و هفتم)
سگ و خوک صحرائی بجمیع اجزاء آنها حتی اجزائیکه روح در آن حلول نکرده باشد
مثل مو و استخوان آنها بخلاف سگ و خوك آبی که پاکست (هشتم) هر مست
کننده که از اصل روان باشد مثل خمر بخلاف جامد مثل حشیش اگرچه بجوش آید
و مایع شود بالعرض و اما عصیر عنبی پس ظاهر آنستکه غلیان باتش قبل از ذهاب دو ثلث
نجس نمیشود و لکن حرام میشود و همچنین عصیر مویز چنانچه ظاهر آنستکه اگر آنها
بدون آتش بجوش آیند نجس شوند و همچنین است عصیر خرما که بی آتش بجوش آید
مسئله باکی نیست بخوردن مویز و کشمش که در روغن یا در دلمه یا طبیخ پخته
و بجوش آمده باشد بلکه اگر در آش هم بریزند و معلوم نباشد جوش آمدن باطن آنها
چنانچه غالبا معلوم نمیشود بلی با علم بجوش آمدن جوف آن از جهة حرمت خوردن
آن مشکل است نه از جهة نجاست و اما خرما پس در هر حال و بهر کیفیت
خوردن آن مانعی ندارد اگر چه در آش بریزند و بجوشانند (نهم) فقاع که
شراب مخصوصی است و غالبا از جو بعمل آورند و آنچه از غیر جو عمل آید در
حرمت و نجاست آن تأملست هر چند آنرا فقاع گویند مگر در صورتیکه مسکر باشد
(دهم) کافر و او کسیستکه منتحل باسلام نباشد یا باشد و چیزیکه ضروری دین
اسلام است انکار کند یا کاری نماید یا قولی که موجب کفرش شود و فرقی نیست
بین کافر اصلی حربی و ذمی و مرتد و خارجی و غالی و ناصبی مسئله غیر اثنی عشریه
از فرق شیعه پاکند مادامیکه از آنها ظاهر نشده نصب و عداوت و دشنام نسبت بیکی
از ائمه هدی علیهم السلام که آنها معتقد بامامتشان نیستند و الامثل سائر نواصب
میباشند (یازدهم) عرق شتر جلاله بلکه عرق هر حیوان نجاست خوار بنابر احوط
و در نجاست عرق جنب از حرام تردد است و اظهر طهارت آنست اگر چه بر او واجبست
که در نماز از آن عرق اجتناب کند و احوط تجنب از آنست مطلقا

مقام دویم در احکام نجاسات است

مسئله بدانکه معتبراست درصحت نماز و طواف واجب و مندوب پاک بودن بدن
حتی مو و ناخن وغیراینها و پاک بودن لباس چه لباسیکه ساتربدن باشد یا نه غیراز
لباسیکه استثنا شده ازنجاسات ومتنجسات حتی مثل سر سوزن از آنها نیز از آنچه
استثنا شده وهمچنین معتبراست درصحت نماز نیز پاک بودن محل پیشانی در حال
سجده بخلاف مکان باقی بدن که اگر متنجس باشد بنجاستیکه سرایت نکند ببدن ولباس
که عفو از آن نشده ضرر ندارد و واجبست ازالهٔ نجاست ازمساجد از زمین و بناء
آن حتی آنطرف دیوار مسجد که بیرون است بنابر احوط چنانچه نجس کردن مساجد
حرامست وهمچنین مشاهد مشرفه وضرایح مقدسه و آنچه از تربت مطهره معلوم
باشد وجوب تعظیم آن که بانجس کردن منافات دارد مثل تربت حسینیه و تربت معصومین
ومثل قرآن عظیم حتی جلد و غلاف آن بلکه کتب احادیث اهل بیت علیهم السلام
بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی ووجوب تطهیر مذکورات کفائیست برهر کس و
مختص نیست بکسیکه نجس کرده و باید مبادرت کند بتطهیر آن با قدرت و اگر توقف
داشته باشد تطهیر آن بر دادن مالی واجبست بدهد و اگر دیگری مبلغی صرف تطهیر آن
کند میتوان گفت که بتواند آنچه صرف نموده از کسیکه نجس کرده بگیرد و اگر تطهیر
مسجد مثلا توقف داشته باشد بر کندن زمین یا خراب کردن قدری از عمارت آن واجبست
وقوت دارد ضمان کسیکه آنرا نجس کرده و اگر در مسجد مثلا نجاستی ببیند و وقت
نماز باشد باید مبادرت کند بتطهیر و ازالهٔ نجاست را مقدم دارد بر نماز و اگر با قدرت
ترك ازاله نمود و مشغول بنماز شد گناه کاراست ولی نمازش صحیح است بنابر اقوی
و با ضیق وقت نماز را باید مقدم دارد مسئله حصیر و فرش مسجد در حکم مسجد است
در حرمت تنجیس و وجوب ازالهٔ آن هرچند بقطع قطعهٔ نجس باشد مسئله فرق نیست
در مسجد بین معمور و خراب یا مهجور بلکه دور نیست جریان حکم مسجد با تغییر
عنوان مثل آنکه کسی مسجد را غصب کند و خانه یا کاروانسرا یا دکان یا بستان کند
مسئله اگر معلوم باشد که واقف بعض اجزاء مسجد را وقف نکرده از حکم مسجد خارج
است و با شك در آن مشکل است و احتیاط بترك تنجیس و مبادرت بتطهیر آن ترك نشود

در وجوب ازالهٔ نجاست از مساجد

خصوص سقف و دیواران مسئله چنانکه حرامست نجس مصحف حرامست نوشتن
آن بامرکب نجس و اگر جهلا یا عمداً نوشت محو آن واجبست اگر نشود والا مثل
قرآن جای را باید تطهیر کند مسئله اگر کسی عمداً با نجاست نماز بعمل آورد بطلست
باید اعاده کند چه وقت باقی باشد یا نه و همچنین کسیکه فراموش نمود و با نجاست
نماز خواند تا فارغ شد یا در اثناء نماز متذکر شد بخلاف آنکه نمیدانست نجس است
و با جهل نماز خواند تا فارغ شد که نه اعاده دارد نه قضا اگرچه احوط اعاده است
و اگر در اثناء نماز مطلع شود بنجاست آن و نداند که از اول نماز بوده مثلا و ممکن باشد
ازالهٔ آن بکندن لباس و نحو آن بنحویکه منافات با نماز نداشته باشد و کشف عورت
نشود باید ازاله نماید و نماز را تمام کند و با عدم امکان نماز را با وسعت وقت از سر گیرد
و با ضیق وقت بهمان حال نماز کند و همچنین است اگر در اثناء نماز نجس شده باشد
و اگر بداند از پیش بوده باید با وسعت وقت نماز را از سر گیرد مطلقاً مسئله اگر
ساتر او منحصر باشد بنجس و بسبب سرما و نحو آن نمیتواند اورا بیرون آورد باید
در آن نماز کند و اعادهٔ آن واجب نیست و اگر میتواند بیرون آورد ولی بی ساتر است
احوط تکرار نماز است یکدفعه برهنه و دفعهٔ دیگر با همان ساتر اگر وقت وسعت دارد
والا احوط جمع بین نماز است در وقت برهنه یا با همان ساتر و بین قضاء آن با ساتر
طاهر مسئله اگر مشتبه شود لباس طاهر بنجس و لباس دیگر ندارد باید در هر کدام
نماز کند و اگر وقت وسعت دو نماز ندارد احوط آنستکه در یك کدام از آنها نماز
کند و در دیگری یا در لباس دیگر قضا نماید و اگر اطراف شبهه زیادتر باشد باید
تکرار نماز کند بقدریکه یقین کند باینکه یك نماز در لباس طاهر واقع شده و حاصل
میشود باینکه زیاد کند عدد نمازرا بر عدد ثوب نجس معلوم یکی پس اگر سه لباس
دارد که یکی از آنها نجس باشد دو نماز که در دو تای آنها و اگر دو تای آن نجس
باشد سه نماز که در سه تای آنها

مقام سیم

در کیفیت متنجس شدن بنجس است مسئله ملاقی نجس و عین نجاست اگر هر دو
خشك باشد نجس نمیشود و همچنین با رطوبت کمی که بملاقات چیزی از آن منتقل

نشود بخلاف رطوبتیکه منتقل بشود که ملاقی را نجس میکند و مجرد روان بودن مثل زیبق یا طلا یا نقره آب کرده پس نیست در نجس شدن بملاقات مادام که بدیگری سرایت نکند و مثل خشک است پس طلائی را که در بوتهٔ نجس آب کنند نجس میشود مگر آنکه رطوبتی در آن باشد که یکی از دیگری متأثر شود و بار طوبت هم ظاهر محل ملاقات نجس میشود مسئله اگر شک کند در آنکه رطوبتی هست یا نه یا بقدریستکه سرایت میکند یا نه محکوم بطهارت است پس مگسیکه بر روی نجستر بنشیند و بعد بر روی لباس بنشیند نجس نمیکند لباس را زیرا احتمال دارد که بنشستن بر روی آن نجس پای آن تر نشده باشد تا سرایت کند بلباس مسئله حکم نمیشود به نجس شدن چیز پاک و نه پاک شدن چیزیکه نجس شده مگر بیقین یا بخبر دادن صاحب ید یا بشهادت دو عادل و در اکتفاء بشهادت یک عادل اشکال است و احتیاط در هر دو مقام ترک نشود و اکتفاء نکند بظنّ اگرچه قوی باشد نه در نجس شدن طاهر و نه در پاک شدن نجس و نه بشک مگر در رطوبتی که بیرون آید پیش از استبراء بول چنانچه گذشت مسئله علم اجمالی مثل تفصیلی است پس اگر یقین کند بنجاست یکی از دو چیز باید از هر دو اجتناب کند مگر آنکه یکی از آن دو چیز محل ابتلاء او نباشد که اجتناب از دیگری که محل ابتلاء او است هم واجب نیست و شهادت با جمال بحکم علم اجمالی است پس اگر بینه شهادت دهد بر وقوع قطرهٔ بول در یکی از دو ظرف و نداند که در کدام بوده اجتناب از هر دو لازم است مسئله اگر بینه شهادت دهد در چیزیکه سابق نجس بوده و شک داشته باشد در زوال نجاست محکوم بنجاست است مسئله مراد بصاحب ید کسیستکه زمام آن چیز بدست او باشد چه مالک عین آن باشد یا منفعت آن یا آنکه بعاریه یا امانت بلکه یا بغصب متصرف باشد پس اگر زوجه یا خدمتکار یا کنیز خبر دهد بنجاست چیزیکه بدست ایشان باشد از لباس شوهر مثلا و نحو آن کفایت میکند در ثبوت نجاست آن بلکه همچنین است اگر مربیهٔ طفل خبر دهد بنجاست طفل یا نهاب او مسئله اگر چیزی بدست دو نفر باشد مثل دو شریک خبر دادن هر کدام بنجاست آن کافیست و اگر یکی از آنها بگوید پاکست و دیگری بگوید نجس است خبر هر دو ساقطست چنانچه اگر بینه شهادت دهد بطهارت چیزی و بینه دیگر بنجاست آن هر دو ساقط شوند و اگر صاحب ید بگوید ملاپاک است و

در بیان آنچه
بان طهارت
و نجاست
ثابت میشود

بینه شهادت دهد بنجاست آن بینه مقدم است مسئله فرق نیست در صاحب ید بین آنکه عادل باشد یا فاسق و در اعتبار قول صاحب ید کافر اشکالست و دور نیست اعتبار قول صبی مراهق مسئله چنانچه عین ظاهر بملاقات عین نجاست متنجس میشود بملاقات متنجس بعین نجاست نیز نجس میشود بنا بر اقوی هر چند حکم آن نجس بر آن جاری نباشد پس اگر چیزی ملاقات کرد با متنجس ببول نجس میشود ولکن حکم متنجس ببول که لزوم دو مرتبه شستن باشد در ملاقی جاری نیست و همچنین اگر ظرفی ملاقات کند با ظرفی که سگ در آن ولوغ نموده تعفیر ملاقی واجب نیست مسئله ملاقات چیزی در باطن با نجاساتیکه در باطن باشد منجس نیست پس اخلاط دماغ بملاقات خونیکه داخل دماغ است نجس نمیشود اگر وقت بیرون آمدن آلوده بخون نباشد بلی اگر از خارج چیزی داخل شود و در باطن ملاقات نجس کند احوط اجتناب از آنست

(مقام چهارم)

در نجاساتیکه در نماز معفو است مسئله بدانکه از چند چیز در نماز عفو شده (اول) خون قروح و جروح در بدن یا لباس مادامیکه خوب نشده لکن احوط اعتبار مشقت نوعیه در تطهیر یا تبدیل آنست و در ثبوت عفو از خون بواسیر اگر در ظاهر قرحه نباشد تأمل و اشکالست و همچنین است هر قرح و جرحیکه در باطن باشد و خون آن بیرون آید (دوم) خونیکه در بدن و لباس باشد و سعه آن کمتر از درهم بغلی باشد مگر خون حیض و نفاس و استحاضه و خون نجس العین و میته بلکه اولی اجتناب از خون غیر ما کول اللحم است مسئله قطرات متفرقه خون در لباس و بدن که اگر جمع شود کمتر از درهم باشد عفو است و الا فلا و اگر خون روی لباس ریخته و پشت آن نیز رنگین شده هر دو یک خون محسوب است ولی خالی از اشکال نیست خصوص اگر آنچه پشت آن خون سرایت کرد غلیظ باشد و اگر با آستر آن سرایت کرده باشد بی اشکال متعدد محسوبست مسئله اگر معلوم نباشد که خون کمتر از درهم خونیست که عفو نیست و از مستثنیات است مثل دماء ثلثه یا نه محکوم است بعفو تا معلوم شود خلاف آن و اگر بعد از نماز معین شود که از مستثنیات بوده حکم جاهل بنجاست که سابق حکم آن گذشت و اگر

در خون
قروح و
جروح

درخون
کمتر از
درهم

خونرا نداند که کمتر از درهم است یا نه احوط عدم عفو است مگر آنکه بداند که سابقاً کمتر بوده واحتمال دهد زیاد شده باشد که عفو است مسئله چیزیکه نجس شده باشد بملاقات خون بحکم خون نیست که کمتر ازدرهم آن عفو باشدو لکن اگر عین خون کمتر ازدرهم را ازاله نمودند بغیر تطهیر حکم آن باقیست (سیم) هرلباسیکه بتنهائی تمام در آن نشود نماز کرد مثل بند ازار وجوراب نجس که اگر بنجاست غیرما کول اللحم باشد عفو است لکن بند ازار وجوراب که از ... میته یاموی سگ یا خنزیر درست کرده باشند عفو نیست (چهارم) نجاستیکه ازباطن وتابع محسوب باشد مثل گوشت میته که خورده وشرابیکه آشامیده وخونیکه زیر پوست بدن داخل شده وریسمان نجس که پوست بدن خود را بان دوخته درنماز عفو است واما حمل نجس در نماز پس احوط اجتناب از آن است خصوصاً میته وهمچنین است لباس متنجس که بتوان بتنهائی عورترا بان پوشید بخلاف آنچه چنین نباشد مثل چاقو وپول نجس که اقوی جواز نماز با آنها است (پنجم) در لباس زنیکه مربیهٔ طفل باشد چه مادر باشد یاغیر او که اگر ببول آن طفل نجس شودو هر شبانه روز یکمرتبه ازاشو بد ولباس دیگر نداشته باشد درنماز عفو است وتعدی نمیشود ازبول بغیر بول ونه ازثوب ببدن بنا بر احوط ونه از زن مربیه بمرد مربی ونه بزنیکه پیراهن متعدد داشته باشد ومحتاج بپوشیدن تمام دریك حال نباشد والابحکم یك لباس خواهد بود

مقام پنجم ـ در مطهرات است

در کیفیت تطهیر غیر آب باك

وآنها یازده چیز است (اول) آب است که پاك میکند هر چیزیکه متنجس شده باشد حتی آب چنانکه احکام آنها گذشت وکیفیت پاك شدن آب متنجس نیز گذشت واما کیفیت پاك شدن غیر آب باب پس کفایت میکند بعد از ازاله عین نجاست استیلاء باران بر متنجس چنانکه گذشت وهمچنین استیلاء کر وجاری بر آن ... وردرتطهیر بانها در چیزهائیکه قابل فشار است محتاج نیست بفشار ونه بتعدد شستن بدون فرق بین انواع نجاسات ومتنجسات پس چیزیکه نجاست در آن نفوذ نمیکند ونه آب مثل بدن بمجرد فروبردن آن زیر آب کر وجاری

بعد از ازالهٔ عین نجاست ورفع مانع پاك میشود وهمچنین است تطهیر مثل ثوب که آب در آن نفوذ میکند وفشار آن ممکن است واولی واحوط آنستکه وخترادر آب حرکت دهند تا آب دراعماق آن داخل شود واحوط از آن آنستکه آنرا فشار دهند یا بکوبند ومتنجسی که آب در آن نفوذ کند وفشار آن ممکن نباشد مثل کوزهٔ سفال وچوب وصابون ونحو آنها ظاهرش پاك میشود بفرو بردن در آب و باطنش هم بنفوذ آب مطلق در آنجائیکه نجس در آن نفوذ نموده وتوقف ندارد تطهیر آن برخشکانیدن درصورتیکه رطوبت در اعماق آن باشد واما در تطهیر باب

در کیفیت تطهیر باب قلیل

قلیل پس چیزیکه ببول نجس شده باشد درغیر ظروف باید دومرتبه آنراشوید بعد از غسلهٔ مزیلهٔ عین بنابر احوط وکافی نیست برای غسلهٔ اولی مجرد ازالهٔ عین بلی اگر آبرا مستمراً بریزد وقطع نکند تابعد از زوال عین کفایت میکند ومعتبر است در تطهیر بقلیل جدا شدن آب غساله پس در مثل رخت که آب در آن نفوذ کرده وقابل فشار است باید فشار دهد ومثل صابون که آب نفوذ میکند وقابل فشار نیست ظاهرش بریختن آب بر آن پاك میشود وبقاء نجاست که در باطن آن نفوذ کردهٔ ضرر ندارد بلکه دور نیست که بگوئیم باطن آن نیز بتبع ظاهر پاك میشود هرچند خلاف احتیاطست واینها درغیر ظرف بود واما ظرف اگر

در کیفیت تطهیر ظروف

نجس شده باشد بولوغ سگ باینکه بظرف زبان در آن آب خورده باشد اول خاك پاك در آن بریزند وغیر خاك بجای آن نمیشود ولو درحال اضطرار واولی واحوط آنستکه خاك خالص پاك بمالند بعد از آن قدری آب روی خاك بریزند که از خاك بودن خارج نشود وبمالند بعد آب بریزند در آن باکمی از خاك که از اطلاق بیرون نرود وبعد دومرتبه با آب بشویند ومراد بولوغ آنستکه سگ بطرف زبان خود از ظرف آب یامایع دیگر بخورد بلکه قوت دارد که مجرد رسیدن دهان سگ بظرف ولیسیدن آن وآب خوردن از ظرف بغیر طرف زبان بلکه مطلق رسیدن عضوی از سگ بظرف بلکه ریختن آب دهن او درظرف ملحق بولوغ باشد پس درجمیع صور احتیاط بجمع بین خاکمالی وسه مرتبه شستن باب سزاوار است ... طرفیکه دهن آن تنگ باشد ومحتاج بتغییر شود بولوغ باید قدری خاك در آن بریزند وبقوت حرکت دهند که تمام

اطراف داخل آن مالیده شود اگرچه مسح آن بدست ممکن نباشد و اگر فرض شود که این کیفیت هم متعذر باشد دور نیست بر نجاست بماند و ساقط نمیشود حکم تعفیر بتطهیر با آب کر و جاری بلکه احتیاط شدید آنستکه تعدد نیز ساقط نمیشود بلی دور نیست سقوط تعفیر و تعدد در تطهیر است بین باران و لکن در آن نیز احتیاط بتعفیر ترك نشود [illegible] است شستن ظرف باب قلیل هفت مرتبه برای مردن موش صحرائی در [illegible] شرب خنزیر از آن و لکن تعفیر آن واجب نیست بلی در ولوغ [illegible] شستن باب تعفیر احوط است و اگر موش خانگی در ظرف بمیرد سزاوار است که ظرف آنرا نیز باب قلیل هفت مرتبه بشویند و همچنین است برای شرب خمر یا نبیذ یا مسکر دیگر و مباشرت کلب در ظرف که هفت مرتبه باب قلیل بشویند اگرچه سه مرتبه [illegible] شستن آن واجب نیست مثل تنجس بسایر نجاسات علی الاقوی مسئله تطهیر ظروف کوچك و بزرگ دهن تنگ یا با وسعت باب کر و جاری واضح است که فرو کنند در آب تا آنکه بر آن مستولی شود اما باب قلیل پس قدری آب در آن بریزند و بگردانند تا بر تمام اطراف داخل آن احاطه کند پس بریزند و دو مرتبه دیگر نیز چنین بشویند پاك میشود و احوط آنستکه بعد از ریختن آب در آن بلافاصله حرکت دهند بجمیع اطراف آن و همچنین است ظرفهای بزرگ که گردانیدن و خالی کردن آن ممکن باشد اما ظرفهای بزرك که کار گذاشته باشد و حوض و نحو آنها پس تطهیر آن باین طریق استکه آب را از بالا بریزند که بر تمام اطراف آن جاری شود پس آب غساله را که وسط آن جمع میشود بیرون آورند و فوریت در آن معتبر نیست چنانکه شرط نیست طاهر کردن آلت نزح در هر مرتبه و پاکی نیست قطراتیکه وقت نزح میریزد باطراف آن اگرچه مراعات تمام اینها احوط است مسئله تنوریکه داخل آن نجس شده ببول پاك میشود بریختن آب بمحل نجس از بالا تا پائین دو مرتبه و بغیر بول یکمرتبه کافیست و سه مرتبه لازم نیست زیرا که تنور ظرف نیست مسئله برنج و ماش و نحو آنها اگر نجس شود در وصله کنند و فرو برند در کر یا جاری پاك میشود و اگر آب نجس در آن نفوذ کرده باشد آنقدر در آب کثیر گذارند که آب پاك در آن نفوذ کند و تطهیر آن متوقف نیست بر آنکه آنرا بخشکانند هر چند احوط است بلکه دور نیست

که باب قلیل نیز بتوان تطهیر نماید بلکه در ظرفی گذارند و آب بر روی آن بریزند و غسالهٔ آنرا بریزند و ظرف بالتبع پاك میشود و احوط سه مرتبه شستن است مسئله گوشتی که بلب نجس پخته باشد ممکن است تطهیر آن باب کثیر بلکه باب قلیل نیز بآنکه آب پاك بر آن بریزند که نفوذ کند تا جائیکه آب نجس نفوذ کرده و همچنین کوزهٔ را که از گل نجس ساخته باشند بگذارند در آب کثیر بماند تا آنکه نفوذ کند آب در اعماق آن مسئله رخت نجس را که شسته باشند بعد ببینند که قدری گل یا اشنان در آن باقی مانده ضرر ندارد زیرا که آنها نیز بشستن رخت شسته شده مسئله کسیکه غذای نجس بخورد آنچه مابین دندانها باقی میماند نجس است و بمضمضه کردن لب پاك میشود و اگر غذای او پاك بود و از بین دندانها خون بیرون آمد پس اگر عین خون ملاقات نکند با غذا هر چند برطوبت دهن که ملاقی خون است ملاقات کند غذا پاکست و اگر غذا با خون ملاقات کند مشکل است حکم بتنجس طعام (دوم) از مطهرات زمین است که پاك میکند از کف پا مقداری را که بزمین میرسد براه رفتن و مالیدن بزمین بنحویکه عین نجاست بر فرض بودن زایل شود و همچنین پاك میکند زیر پاپوش را از کفش و نعل و چکمه و نحو آن اگر عین نجاست بر آن نباشد و کفایت مجرد رسیدن بزمین مشکل است و احوط صدق مسح بر زمین یا راه رفتن چنانچه احوط در تطهیر بزمین اقتصار بر نجاستی استکه از راه رفتن بر زمین نجس حاصل شده باشد و فرق نیست در زمین بین خاك و رمل و سنك که اصلی باشد یا آنکه بسنك فرش کرده باشند و ملحق باینست فرش با آجر و گچ بنابر اقوی بخلاف آنکه قیرمالی کرده باشند یا بچوب فرش کرده باشند که کافی نیست و باید زمین خشك و پاك باشد بنابر احوط (سوم) آفتاب استکه پاك میکند زمین و عمارت و آنچه غیر منقول باشد از ابواب و اخشاب و اعتاب و میخها و درختان و نباتات و میوه جات و سبزی جات هر چند وقت چیدن آن شده باشد و نحو آنها حتی ظرفهائیکه در زمین کار گذارده باشند و ظاهر آنستکه طراده و کشتی از غیر منقول است و در گاری و نحو آن اشکالست و در پاك کردن حصیر و بوریا با آفتاب اشکالست و معتبر است در پاك کردن مذکورات بآفتاب بعد از زوال عین نجاست آنکه تر باشد برطوبتیکه بدست تر شود و آفتاب

در مطهریه زمین است

[illegible]

آنرا خشک کنند بتابیدن بر آن بدون واسطه و چیزیکه ظاهرش بتابیدن آفتاب پاک
شود باطن آن نیز پاک میشود بخلاف آنکه متعدد باشد و برروی یکدیگر چسبیده
که آنچه آفتاب بر آن تابیده پاکست و زیر آن بحال خود باقیست مسئله زمین نجس
خشک پاک میشود بآفتاب بآنکه قدری تر کند آنرا بلب پاک یا نجس تا بتابش
آفتاب خشک شود مسئله سنگریزه و خاک و گل و کلوخ و نحو آنها مادامیکه در زمین
افتاده بحکم زمین است و اگر آنرا برداشتند بحکم منقولات است و اگر انداختند
بحکم زمین برمیگردد و همچنین است میخ که ثابت در زمین یا بنا باشد بحکم بناء
است و بعد از کندن از منقولاتست و اگر دوباره کوبیدند بحکم اول برمیگردد
(چهارم) استحاله است بجسم دیگر پس اگر نجس یا متنجس را بسوزانند و خاکستر
یا دود یا بخار شود پاک میشود بخلاف آنکه چوب متنجس را بسوزانند و زغال شود
یا گل یا سنگ را بسوزانند خزف یا گچ یا آهک شود که باقیست بر نجاست و پاک
میشود حیوان که متکون از نجس یا متنجس باشد مثل کرم معده و مبرز و شراب
پاک میشود بانقلاب بسرکه خواه بنفسه منقلب شود یا بعلاج بآنکه چیزی در
شراب و نحو آن بیندازد خواه آن جسم نیز مستهلک شود یا نه بلی اگر مثلا بول
در شراب بریزند و شراب منقلب شود بسرکه پاک نمیشود بنابر احوط (پنجم)
کم شدن دو ثلث است از عصیر بآتش یا آفتاب در صورتیکه بیکی از آتش یا آفتاب
جوش آمده باشد که پاک میکند ثلث باقی را بنابر قول بنجاست آن و گذشت که
اقوی طهارت آنست پس فائدهٔ ذهاب ثلثین حلال شدن ثلث باقیست و گذشت که
اگر عصیر بنفسه بجوش آید اقوی نجاست آن است و در اینصورت ظاهر آنستکه
پاک نمیشود بذهاب ثلثین بلکه طهارت آن متوقف است بر سرکه شدن (ششم)
انتقال است مثل منتقل شدن خون صاحب خون جهنده بشکم حیوان دیگر بنحویکه
جزء او محسوب شود یا آنکه نجاستی منتقل شود از زمین بزراعت و جزء نبات زمین
محسوب شود و اگر معلوم باشد که جزء دیگر نشده یا معلوم نباشد که جزء آن شده
یا نه مثل خونیکه زالو از بدن انسان بخود میکشد و هنوز جزء بدن آن نشده یا معلوم نباشد
که جزء آن شده یا نه نجس است (هفتم) اسلام که مطهر جمیع اقسام کفار است حتی
مرد مرتد فطری که توبهٔ او معلوم باشد چه زن مرتد و پاک میشود باسلام تمام کافر فضلاتی

در استحاله است

در ذهاب ثلثین است

در انتقال است

در اسلام است

که متصل باو است از مو و ناخن و آب دهن و دماغ و چرک زخم او و نحو آنها (هشتم)
تبعیت و پاک شدن بتبعیت در چند مورد ثابت است (اول) کافر اگر اسلام بیاورد
فرزند او بتبع اسلام پدر یا مادر یا جد پاک میشود (دویم) اسیری که هیچکدام
از پدر و مادر و جد همراه او نباشند و اسیر کننده مسلم باشد اگر چه حکم بطهارت
او مشکل است (سیم) آلات و ادوات غسل میت مثل تختهٔ که بر روی آن میت را
غسل دهند و خرقهٔ که بر روی او باشد در حال غسل و دست غسل دهنده که به تبع
میت پاک میشود و همچنین رختهائیکه بر بدن میت است در حال غسل و دستهای غسل دهنده
ولکن در غیر دستهای او از باقی بدن و لباس او اشکال است و احوط اجتناب است
(نهم) زوال عین نجاست از بدن حیوان و باطن انسان پس پاک میشود منقار مرغ که ملوث
باشد بعذره و نحو آن بمجرد زوال عین و خشکیدن رطوبت و همچنین بدن حیوان
مجروح و دهان گربه مثلا که ملوث بخون یا سایر نجاسات باشد و بچه حیوانات که
وقت ولادت آلوده بخون هستند تمام آنها بمجرد زوال عین پاک میشود و همچنین
داخل دهن انسان که بخوردن یا آشامیدن نجس یا متنجس نجس شده بمجرد بلعیدن یا
بیرون انداختن عین آن پاک میشود (دهم) غایب شدن مسلمان که بدن و لباس و
فرش و ظرف و نحو آنها از توابع او که نجس باشد و او بداند نجاست آنها را بمجرد
غایب شدن او با احتمال تطهیر آنها محکوم بپاکی است و فرق نیست در مسلمان که
متسامح در دین باشد یا نه (یازدهم) استبراء حیوان حلال گوشت نجاست خوار
بمنع آنها از خوردن نجس بقدریکه در عرف نگویند نجاست خوار است که باستبراء
پاک میشود بول و فضلهٔ آنها و احوط آنستکه آنچه منصوص است حیوانات را استبراء
نمایند و آن در شتر چهل روز است و در گاو سی روز و در گوسفند ده روز و در مرغ
آبی پنج روز یا هفت روز و در مرغ سه روز و در غیر آنها بقدریکه از اسم جلال خارج شود

فصل در حکم ظروف و اوانی

مسئله ظروف کفار مثل سایر چیزها محکوم بطهارت است مادامیکه نداند که از رطوبت
مسریه ملاقات با آن نموده و همچنین چیزهای دیگر که بدست ایشان است از لباس
و فرش و نحو آنها بلی پوست حیوانات که صاحب خون جهنده باشد و معلوم نباشد

که‌تذکیهٔ شده‌یانه ومعلوم‌نباشد سبق‌یدمسلم بر آن محکوم بنجاستستو همچنین
محکوم بنجاستست گوشت وپیه که دردست آنها بلکه‌در بازار آنهاباشد مسئله
حرامست استعمال ظروف طلاو نقره بخوردن وآشامیدن از آنو تطهیر بان‌از
حدثو خبثو نحوانها وفقط استعمال آنها حرامست نه‌آنکه ماکول و مشروب
که در آنها باشد حرام شود پس‌اگر در روزهٔ شهر رمضان افطار نماید بآبیکه
در ظرف طلاو نقره باشد مثلا افطار بحرام نکرده اگر چه بآشامیدن از آن
عاصی استو احوط آنستکه آنهارا برای‌زینت برروف نچینند بلکه‌زینت مساجد
ومشاهد بآنهاکنند وآیامجرد حفظ آنهابدون استعمال نیزحرامست یانه مشکل
استو حرامست استعمال ظرفیکه ملبس باشدبطلا یانقره‌در صورتیکه اگر آنرا
جدا کنند انامستقلی باشد بخلاف آنکه چنین نباشد مثل‌آنکه قطعهٔطلا یانقره
قلیان‌یا سرقلیان وصل کرده باشند که حرام‌نیست وهمچنین باکی نیست باستعمال
ظرف مفضض یا مطلا که ظرفیرا باآب‌نقره یاآب طلا رنك کرده باشند لکن
ظرفیرا که‌از طلابا نقره ممزوج کرده‌باشند استعمال آن‌حرامست اگرچه آنرا
ظرف طلایانقره نگویند بخلاف ظرف طلایا نقره که‌ممزوج بغیرآنها باشد که
ازاظرف طلایانقره نگویندمسئله ظاهر آنستکه مرادازاوانی طلاو نقره چیزیستکه
استعمال کنند‌در خوردنو آشامیدن وطبخ‌وشستن‌و خمیر کردن مثل کاسه‌و کوزه
وبشقاب ودیك‌و قابوقدح وطشت‌و سماور و قوری‌و فنجان‌و نعلبکی‌و قاشق‌و
کوزهٔ قلیان و نحوانها و شامل نشود مثل‌سر قلیان وسرشطب وغلاف شمشیر
و خنجرو چاقو و صندوق وبازو بند وقاب ساعتو قندیل و خلخال را هر چند
مجوف باشد وایا مثل هاون و مجمره وبخور دان وظرف غالیه وقوطی معجون
تریاك و نحوانها را شامل میشود یا نه‌مشکل است مسئله چنانچه حرامست
خوردن و آشامیدن از ظرف طلایا نقره بگذاردن دهن برآن یابر داشتن لقمه
ازآن همچنین حرامست خالی کردن آن‌در ظرف‌دیگر بقصد خوردن آن بلی‌اگر
خالی کند‌آنرا بقصدتخلص ازحرام‌درظرف دیگر ضرر ندارد وبعدآن خوردن

انضمام‌مانعی ندارد بلکه دور نیست درصورتیکه‌خالی کردن بقصد خوردنرا حرام
دانیم فقط خالی کردن باین‌قصدحرام باشد نه انکه خوردن هم حرام باشدپس
اگر کسی باین‌قصدبریزد ودیگری‌بخورد اولی‌مرتکب‌حرام شده
بسبب ریختن نه دویمی بخوردنو آشامیدن بلی‌اگر
ریختن بامر وخواهش او باشد دور نیست
بگوئیم هردومرتکب‌شده‌اند مسئله ظاهر
آنستکه‌وضو گرفتن‌ازظرف‌طلایانقره‌بحکم
وضوازظرف غصبی است که اگربنحو
ارتماس وضوبگیرد باطل استو
همچنین باطل است اگر بنحو
اغتراف‌باشد بانحصار ظرف
صحیح است چنانچه در
باب وضو گذشت

بسم الله الرحمن الرحیم

(کتاب الصلوة)

بدانکه نماز عمود دین است که اگر قبول بارگاه حضرت اله جل شأنه شود سایر عبادات او مقبول و الا تمام مردود خواهد شد و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در بیان مقدمات نماز است و آنها شش است (**مقدمهٔ اولی**) در بیان شماره نمازها واجب و بیان وقت نمازهای یومیه و نوافل آن **مسئله** نماز بر دو قسم است واجب و مندوب و نمازهای واجب شش است (اول) نمازهای پنجگانهٔ یومیهٔ (دویم) نماز جمعه (سیم) نماز آیات (چهارم) نماز طواف واجب (پنجم) نماز بر میت (ششم) آنچه ملتزم شود مکلف بنذر یا اجاره و نحو آنها بر خود و نمازهای مندوبه بسیار است اهم آنها نوافل یومیه است که مجموع آنها سی و چهار رکعت است دو برابر فرایض هشت رکعت نافلهٔ نماز ظهر که پیش از نماز ظهر است و هشت رکعت نافلهٔ عصر که نیز پیش از عصر است و چهار رکعت نافلهٔ مغرب است که بعد از آن بجا آورد و دو رکعت نشسته نافلهٔ عشا و آنرا وتیره گویند و یک رکعت حساب شود و بعد از عشا بجا آورده و وقت نوافل ممتد است بامتداد وقت واجب و دو رکعت نافلهٔ صبح که پیش از فریضه بعمل آورد و وقت آن از طلوع صبح کاذب است تا آنکه مقدار ادای فریضهٔ صبح تا طلوع حمرهٔ مشرقیه باقی بماند و جایز است

نافلهٔ فجر را مقدم بدارد بر وقت خود بانکه دنبالهٔ نماز شب بجا آورد اگرچه بعد از نصف شب باشد و یازده رکعت نماز نافلهٔ شب است که هشت رکعت آنرا نماز شب گویند و بعد دو رکعت نماز شفع و بعد یک رکعت وتر و فضیلت شفع و وتر از باقی نماز شب بیشتر است و نافلهٔ فجر افضل از آنست و جایز است اقتصار کردن بر شفع و وتر بلکه بر وتر تنها و وقت نماز شب از نصف شب است تا طلوع فجر صادق و سحر که ثلث اخیر شب باشد افضل است و هرچه بصبح نزدیکتر شود فضیلتش بیشتر است و نوافل ظهر و عصر در سفر ساقط است و باقی نوافل ساقط نمیشود حتی وتیره بنا بر اقوی **مسئله** اقوی ثبوت نماز غفیله است بعد از نماز مغرب غیر از نوافل و آن دو رکعت است در رکعت اولی بعد از حمد این آیه را بخواند وذا النون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلك ننجی المؤمنین و در رکعت دویم بعد از حمد بخواند و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها و لا حبة فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین پس دستهای خود را بقنوت بلند کند و بگوید اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تفعل بی کذا و کذا و حوائج خود را ذکر کند و بگوید اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی و تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمد و آل محمد علیه و علیهم السلام لما قضیتها لی و حوائج را از خداوند منان سؤال کند عطا فرماید انشاءالله **مسئله** نمازهای مستحبی را خواه نوافل یومیه باشد یا غیر آن میتواند در حال اختیار نشسته بخواند لکن بهتر آنست هر دو رکعت نشسته را یک رکعت حساب کند حتی در وتر که دو مرتبه بجا آورد هر مرتبه یک رکعت **مسئله** وقت نافلهٔ ظهر از زوال است تا زیاد شدن سایهٔ شاخص یک ذراع یعنی دو سبع شاخص و وقت نافلهٔ عصر تا دو ذراع است یعنی چهار سبع شاخص پس وقتیکه سایه بحد مذکور رسید فریضه را مقدم دارد **مسئله** اشکالی نیست در جواز تقدیم نافلهٔ ظهر و عصر بر زوال در روز جمعه بلکه چهار رکعت بر نوافل آن افزوده بیست رکعت بعمل آورد و در غیر جمعه بنا بر اقوی جواز تقدیم نوافل آنهاست بر زوال بخصوص در صورتیکه بداند که بعد از زوال متمکن نیست از نوافل هر چند تقدیم آن فضیلتش کمتر است

اوقات نوافل

اوقات فرایض

وهمچنین جایزاست مقدم داشتن نماز شب بر نصف شب برای مسافر وبرای جوانیکه بترسد که در وقت آن بیدار نشود بلکه هر صاحب عذری مثل پیرو کسیکه بترسد از سرما یا بترسد که محتلم شود ونحو آنها وسزاواراست بنیت تعجیل بعمل نه بقصد اداء مسئله وقت فریضهٔ ظهرین از زوالست تامغرب ومختص است اول وقت بظهر بقدریکه بحسب حال خود بعمل میاورد وهمچنین از آخر وقت بهمین مقدار مختص است بعصر ومابین دو وقت اختصاص مشترك است میان اندو واز اول مغرب تانصف شب برای مختار وقت فریضهٔ مغرب وعشاء است واز اول آن بقدر نماز مغرب مختص بمغربست واز آخر آن بقدر عشاء مختص بعشاء ومابین مشترك است میان اندو وبرای مضطر بمثل خواب یانسیان یا حیض ونحو آنها وقت مغرب وعشاء ممتد است تاطلوع فجر ودور نیست بگوئیم کسیکه عمداً نماز مغرب وعشاء را ازنصف شب تأخیر بیندازد اگرچه گناهکار است لکن وقت آنها برای اونیز ممتد است تاصبح که عامد نیز بعداز نصف شب مغرب وعشاء را بقصد اداء بعمل آورد هرچند احوط آنستکه بقصد آنچه درذمهٔ اواست بجاآورد و قصداداء نکند وازطلوع فجر صادق تاطلوع آفتاب وقت فریضهٔ صبح است ووقت فضیلت ظهر از زوالست تاآنکه سایهٔ شاخص بقدر شاخص شود چنانچه منتهای وقت فضیلت ظهر آنستکه سایهٔ حادث دو مثل شاخص شود و مبدء وقت فضیلت عصر آنستکه سایهٔ حادث بقدر چهار سبع شاخص شده باشد و وقت فضیلت مغرب از اول مغربست تا غروب شفق و مبدء وقت فضیلت عشاء ازغروب شفق است تاثلث شب پس نماز عشاء دو وقت اجزاء دارد یکی پیش ازغروب شفق است ودیگری بعداز ثلث شب تانصف آن ووقت فضیلت صبح ازطلوع فجر صادقست تاطلوع حمرهٔ مشرقیه مسئله مراد بوقت مختص آنستکه بجا آوردن شریکه آن در آنوقت صحیح نیست درصورتیکه نماز صاحب وقترا بوجه صحیح بجا نیاورده باشد پس اگر دروقت مختص بظهر مثلا نماز قضاء عصررا بجاآورد مانعی ندارد چنانکه اگرشروع کرد نماز ظهر پیش اززوال باعتقاد آنکه زوال شده وپیش از سلام آن مثلا وقت ظهر داخل شد نمازش صحیحست ومانعی نیست ازبجاآوردن نمازعصر بلافاصله بعداز آن نماز ظهر که قبل از

وقت کرده محکوم بصحت است وواجب نیست برای نمازعصر بقدر وقت مختص ظهر تأخیر بیندازد وهمچنین اگر سهوا نمازعصر رادر وقت مشترك مقدم داشت برظهر ومقدار چهار رکعت بغروب مانده که مختص بعصر است ملتفت شود که ظهر را بجا نیاورده باید در آنوقت نماز ظهر را بجا آورد بقصد اداء وصحیح است مسئله اگر عمدا نماز عصررا مقدم دارد برظهر یاعشا را مقدم دارد بر مغرب آنچه مقدم بجا آورده باطلست خواه در وقت مختص باشد یادر وقت مشترك واگر سهواً مقدم دارد وبعد ازفراغ متذکر شود آنچه بجاآورده صحیح است ونماز اولرا بعداز آن بعمل آورد واگردر اثناء نماز متذکر شود قصد عدول کند بنماز سابقه مگر آنکه وقتی متذکر شود که محل عدول گذشته باشد مثل آنکه کسی عشارا سهواً برمغرب مقدم داشته متذکر شود مگر بعداز رکوع رکعت چهارم که باید نمازرا بقصد عشاء تمام کند وبعد مغربرا بعمل آورد مسئله اگر باقیمانده باشد تاغروب بمقدار پنج رکعت برای غیر مسافر ویابقدر سه رکعت برای مسافر یابیشتر باید ظهر را مقدم دارد هرچند بعضی ازنماز عصر خارج وقت واقع میشود واگر بقدر چهار رکعت یاکمتر برای حاضر وبقدر دو رکعت یاکمتر برای مسافر بیشتر ازوقت باقی نمانده باید عصررا بجاآورد وظهرش قضاء است واگر تانصف شب بقدر پنج رکعت یازیادتر برای حاضر و بقدر چهار رکعت یا زیادتر برای مسافر ازوقت باقیست مقدم دارد مغربرا وبعد عشاء را بجاآورد واگر برای مسافر کمتراز چهار رکعت ازوقت باقیمانده عشارا مقدم دارد وواجبست بلا فاصله بعد از آن مبادرت کند بنماز مغرب اگرچه بقدر یکرکعت یازیادتر باقی باشد مسئله جایزاست عدول کردن از نماز لاحق بنماز سابق بخلاف عکس پس اگر سهواً بقصد ظهر یامغرب شروع کند بنماز و در اثناء آن متذکر شود که ظهر یا مغرب رابجا آورده جایزنیست عدول کند بنماز عصر یا عشا بلکه باید نماز لاحق را ازسر گیرد بخلاف آنکه بخیال آنکه سابق رابجا آورده شروع کند بلاحق ودراثنا متذکر شود که باید عدول کند وبقصد سابق نماز را تمام کند چنانچه گذشت مسئله اگر برای مسافر بمقدار چهار رکعت تا غروب مانده ونیت ظهر نموده ودر اثناء نماز قصد اقامه کرد

نمازش باطل است و جایز نیست عدول بعصر که بلکه باید عصررا ازسر گیرد
واگر درفرض مذکور قصد اقامه کرده بودو شروع کرد بعصر ودر اثناء نماز
ازقصد اقامه عدول کرد ظاهر آنست بتواند عدول کند بظهر ونمازش راقصراً
تمام کندو بعد نماز عصر را بجا آورد مسئله واجبست تأخیر نمازاز اول وقت
بر کسیکه عذری داشته باشد که نتواند بوظیفه مختار بجا آورد در صورتیکه امید
دارد تاآخروقت عذراو مرتفع شودمگر درتیمم که جائز استدر اول وقت مبادرت
که بنماز باتیمم بلی با علم بارتفاع عذرتا آخروقت درتیمم نیزباید تأخیر که
چنانکه گذشت مسئله اقوی جواز نماز مستحبی است دروقت فریضه مادامیکه وقت
واجب آن تنك نشده وهمچنین است کسیکه نمازقضا برذمهٔ اواست میتواند نافلهٔ
بخواند مسئله اگر یقین کند بدخول وقت ونمازرابجاآورد یااعتماد نماید بشهادت
عدلین یاباذان موذن ثقة پس اگر معلوم شود تمام نمازش پیش ازوقت بوده باطل
است و اگر بعض آن دروقت واقع شده اگرچه کمی باشد صحیح است مسئله اگر
ازاول وقت بقدر اداء نماز گذشت بحسب حال او ونماز نخواند بعدازآن عذری
براو عارض شود مثل جنون یاحیض قضاء آن نماز براو واجبست و [illegible] و اگر
عذری داشت مثل حیض وجنون ومرتفع شددر اواخر وقت پس اگر باقیمانده
وقت وسعت هردو نمازرا دارد باید هردورا بجاآورد وهمچنین اگربقدر یك نماز
ویکرکعت نمازباقی باشد بخلاف آنکه یك نمازبیشتر باقی نباشد کهباید همان یك
[illegible] آورد مسئله جایز نیست شروع در نماز مگر با علم بدخول وقت و اقوی
جواز اکتفا بشهادت دو عادل است در دخول وقت و اکتفا باذان عدل واحد
یاموثقی کهوقت شناس باشد نیزخالی ازقوت نیست اگرچه خلاف احتیاط است و
باوجود عذرعمومی مثل ابر ونحو آن [illegible] کردن بمظنه [illegible] صاحب عذر
خاص مثل کورو محبوس پس ترك احتیاط [illegible] وقت

مقدمهٔ دویم

درقبله مسئله واجبست روبقبله کردن با امکان در فرائض شبانهروز بلکه [illegible]
نمازهای واجبی حتی نمازبرمیت وهمچنین در نمازمستحبی که درزمین درحال استقرار

بجا میاورد بخلاف نماز نفلی که درحال راه رفتن وسواری ویا در کشتی بجاآورد
که استقبال درآن معتبر نیست مسئله شناختن قبله واجبست وباید یقین کند بقبله
و اگر تحصیل یقین متعذر باشد باید بذل تمام جهد کند تامظنه بقبله تحصیل کند
وعمل نماید بمظنه خود وبامتعذر مظنه اکتفا نماید بجهة عرفیه واگر تمام جهات
مساوی باشد بایدچهار نماز بچهار طرف بجاآورد اگر وقت وسعت دارد والا
بقدریکه وسعت دارد واگرجهتی را میداند که قبله نیست اعتبار آن جهت ساقطست
وجائزاست تأویل برقبلهٔ بلد مسلمین درنماز وقبور ومحراب ایشان مگر باعلم
بخطای آن مسئله کسیکه باید مثلا نمازبچهار جانب بخواند درنمازظهر وعصر اگر
نمازظهر را بچهار جهةبجاآورد احوط آنستکه نمازعصررابهمان چهار جهة بخواند
چنانچه احوط آنستکه تمام محتملات ظهررا بعمل آورد و بعد ازآن بمحتملات
عصرشروع کند مسئله کسیکه نماز کند بجهتی که یقین یامظنه بقبله بودن آن داشت
و بوظیفه عمل نمود ومتبین شدخطای او پس اگر منحرف بوده ازقبله مابین یمین
وقبله یامابین یسار وقبله نمازش صحیح است واگر در اثناء نماز ملتفت شود
بانحراف از قبله بقدر مزبور آنچه گذشته صحیح است ودربقیه روبقبله کندخواه
وقت باشد یانه واگر انحراف او از مقدار مذکور بیشتر باشد پس اگر وقت
باقی است اعاده کند والا قضا ندارد اگرچه معلوم شود پشت قبله بوده ولی احوط
قضاء آنست اگر پشت قبله بوده بلکه مطلقاً وهمچنین است اگردراثناء نماز [illegible]

مقدمهٔ سوم در ستر و ساتر است

مسئله واجبست درحال اختیار پوشانیدن عورت درحال نماز وتوابع آن چه نماز
واجبی چه مستحبی درغیرنماز برمیت اگرچه درآن نیزاحوطست چنانکه واجبست
درطواف نیز مسئله اگرعورت بسبب باد یاغفلت درنماز مکشوف شود یاآنکه
ازاول نمازمکشوف بوده واوملتفت نبوده نمازش صحیحاست لکن باید بدون
فاصله مبادرت کند بپوشیدن آن واحوط اتمام نماز واستیناف آنست وهمچنین است
اگرفراموش کرده باشد ازاول پوشانیدن عورت را یابعدازتکشف دراثناء نماز
فراموش که ستر آنرا مسئله عورت مرد در نماز همانستکه ستر کردن بان راجب ی

حرام است و آن دبر و قضیب و خصیتین است و احوط پوشانیدن شبح آنست که از پشت لباس نمایان میشود اگرچه رنگ آن تمیز داده نشود و عورت زن در نماز جمیع بدن او است حتی سر و مو بجز صورت بقدریکه شستن آن در وضو واجبست و کفین و قدمین تا مفصل ساق و باید قدری از اطراف آنچه را که استثنا شده ستر کند تا یقین کند که مقدار واجب مستور است **مسئله** بر زن واجبست گردن و زیر زنخ خود را بپوشاند حتی مقداری که با وجود معجر نیز دیده میشود بنابر احوط **مسئله** کنیز و دختر نابالغ بحکم حرهٔ بالغ است مگر آنکه در نماز واجب نیست بر آنها سر و گردن و موی خود را بپوشانند **مسئله** واجب نیست پوشانیدن خود از طرف تحت بلی اگر بر کنار سطحی یا بالای شبکه ایستاده که اگر نظر کننده در پایین باشد عورتش را میبیند احوط بلکه اقوی وجوب ستر است از تحت نیز اگرچه ناظری نباشد **مسئله** پوشانیدن عورت از ناظر محترم میشود بانچه حاجب باشد اگرچه بدست یا بگل مالی یا بداخل شدن آب باشد و در مستور بودن در بالینین کفایت میکند بخلاف پوشانیدن عورت در نماز که اینقدر کافی نیست حتی در حال اضطرار بلی دور نیست اکتفا بمالیدن گل در حال اضطرار اگرچه خلاف احتیاط است پس بالاضطرار با ستر بگل جمع کند بین نماز کسیکه بی ساتر و با ساتر است و اما ستر ببرگ درخت یا بعلف و پنبه و پشم نبافته پس اقوی جواز آنست در حال اختیار نیز **مسئله** شرط است در خصوص ساتر بلکه مطلق لباسیکه در نماز میپوشد چند چیز (اول) پاک بودن مگر آنچه بتنهائی در نماز کافی نباشد برای پوشانیدن عورت چنانکه گذشت (دویم) مباح بودن و جایز نیست نماز در مغصوب با علم بغصبیت آن و اگر غصبیت را نداند نمازش صحیح است و همچنین است با نسیان **مسئله** فرق نیست در غصب بودن چیزی انکه عین آن مال دیگری باشد یا منفعت آن یا آنکه متعلق حق دیگری باشد مثل لباس مرهون بلکه اگر لباسی بخرد بعین مالیکه متعلق خمس یا زکوة باشد و از مال دیگری هم اداء نکرده باشد بحکم مغصوبست **مسئله** اگر لباسی را برنگ غصبی رنگ کرده یا بریسمان غصبی دوخته باشد در جریان حکم مغصوب بران اشکالست پس احتیاط در آنها خصوص در دویم ترک نشود بلی اگر جبر کند صباغرا برنگ کردن لباس

بصبغیکه مال صاحب لباس است یا خیاطرا بدوختن آن بخیطیکه مال صاحب لباس باشد و مزد صباغ و خیاطرا ندهد نماز بان لباس مانعی ندارد اگرچه ذمهٔ او مشغولست باجرت صباغ یا خیاط و همچنین است رختی که بشوید باب یا بصابون مغصوب یا آنکه اجرت رخت شور را ندهد (سیم) اگر لباس او پوست باشد شرطست از حیوان ماکول اللحم مذکی باشد و جایز نیست نماز در پوست غیر مذکی و نه در سایر اجزاء آن که روح در آن دمیده باشد هرچند نجس نباشد مثل ماهی که میتهٔ آن نجس نیست چون خون جهنده ندارد بلی جایز است نماز در اجزائیکه روح در آن حلول نکرده از غیر مذکی مثل پشم و مو و کرک و نحو آنها و اما غیر ماکول اللحم پس نماز در هیچ جزئی از اجزاء آن صحیح نیست هرچند اورا تذکیه کرده باشند از پوست و پشم و مو و کرک آنها بلکه اگر موئی از غیر ماکول مثل گربه یا رطوبت دهن آن در بدن یا لباس مصلی باشد ازالهٔ آن واجبست و اگر شک کند در جنس لباس یا در چیزیکه بان چسبیده از مو یا رطوبت و نحو آنها که آیا از ماکول است یا نه یا آنکه جزء حیوانست یا غیر آن نماز بان صحیح است بخلاف آنکه پوستی را شک کند که از مذکی است یا میته که تا احراز نکند که تذکیه شده نماز در آن نکند بلی آنچه از دست مسلم یا از سوق مسلمین بگیرد و نداند که از دست کافر بیرون آمده یا با آنکه سابقاً دست کافر بوده احتمال بدهد که مسلم تفحص از حال کرده و گرفته محکوم بتذکیه است و نماز بان صحیح است **مسئله** باکی نیست بشمع و مو و عسل و حریر غیر خالص و فضلهٔ کیک و پشه و خون آنها و با صدف که در لباس مصلی باشد **مسئله** استثناء شده از اجزاء حیوان غیر ماکول اللحم خز و سنجاب الا آنکه لباسیرا که این اوقات خز میگویند معلوم نیست که آن خز باشد و با این حال نماز با آن عیبی ندارد برای کسیکه حال آن براو مشتبه است زیرا که اقوی جواز نماز در مشتبه است هر چند احتیاط شدید در اجتناب از آنست **مسئله** باکی نیست بودن فضلات انسان با مصلی مثل مو و آب دهن و شیر او خواه از خود او باشد یا از دیگری پس ضرر ندارد نماز با موی عاریه از مرد باشد یا از زن (چهارم) آنکه ساتر بلکه مطلق لباس برای مردان باید از طلا نباشد که پوشیدن آن بر

مرد حرامست چه در نماز چه در غیر نماز هر چند انگشتر و زینت بند ساعت
باشد مسئله باکی نیست بمحکم کردن دندانها و نه در ترکیب آن بطلا در نماز و غیر
آن بلی در مثل دندانهای پیش رو که ظاهر است اگر بقصد زینت ترکیب کرده
برای مرد خالی از اشکال نیست و احوط اجتنابست و همچنین باکی نیست بطلا
بودن قاب ساعت که در بغل مصلی باشد بلی با طلا بودن زنجیر ساعت
بگردن انداختن یا بلباس آویختن آن مشکلست و گذاردن آن در بغل عیبی ندارد
(پنجم) آنکه ساتر باید حریر محض نباشد برای مردان بلکه در غیر نماز هم بر آنها
حرامست هرچند بقدری باشد که نماز در آن بتنهائی نتوان نمود مثل بند زیر جامه و
کلاه و عرقچین و نحو آنها بنابر احوط و لباس که از کج بافته باشد حریر محسوبست
و برای زنان حتی در حال نماز جائز است و برای مردان پوشیدن آن در حال ضرورت
و در جنگ ضرر ندارد مسئله خصوص پوشیدن حریر برای مردان حرامست و باکی
نیست بر خفتن رختخواب و روپوش زین که بر آن سوار شود و بخود پیچیدن و دگمهٔ لباس
و سجاف و قیطان از حریر بودن چنانکه عیبی ندارد دستمال حریر بر روی جراحت بندد
و کیسهٔ مسلوس که خود را از قطرات بول حفظ کند یا آنکه لباس خود را بقطعهٔ
حریر وصله زند که زائد بر مقدار کف دست نباشد اگرچه احوط آنستکه زیادتر
از چهار انگشت بهم بسته نباشد مسئله باکی نیست بپوشیدن حریر ممزوج بغیر حریر
بطوریکه صادق باشد که خالص نیست و ممزوج است اگرچه غیر حریر که خلیط
کرده‌اند بقدر عشر حریر باشد و باید خلیط چیزی باشد که نماز با آن صحیح باشد مثل
پنبه و کتان و پشم حیوان ماکول اللحم و کفایت نمیکند برای صحت نماز ممزوج
بودن بپشم و کرک غیر ماکول اگرچه برای دفع حرمت پوشیدن در غیر نماز کافیست
و لباسیکه بافته باشد با ابریشم و زر [illegible] پوشیدن آن برای مردان حرام و نماز در آن نیز
باطل است مسئله پوشیدن لباس شهرت و لباس مختص بزن برای مرد و لباس مختص
مرد برای زن اگرچه حرامست لکن مضر نماز نیست مسئله اگر شك كند در لباسی
یا انگشتری که طلاست یا غیر طلا یا آنکه حریر است یا غیر آن پوشیدن آن جائز
و نماز در آن صحیح است و از این قبیل است لباسیکه در زمان ما متعارفست که آنرا
شعری گویند برای کسیکه حقیقت آنرا نداند و اگر شك كند که در لباسیکه آیا حریر محض

است یا ممزوج احوط اجتناب از آنست مسئله باکی نیست بآنکه حریر را بپسر نابالغ
بپوشند و حرام نیست بر ولی که او را بپوشاند و کندن آن بر ولی واجب نیست بلی
نماز پسر در آن صحیح نیست مسئله کسیکه ساتری برای نماز نداشته باشد حتی برگ
درخت و علف و امثال آنرا پس اگر بیابد چیزی را که بآن ستر عورت خود را بکند
اگرچه گل یا آب گل آلوده باشد یا گودالی که در آن فرو رود و عورت خود را مستور
دارد باید چنین کند و نماز را ایستاده بعمل آورد و هرگاه هیچکدام را نیابد پس اگر
ناظر محترمی در آنجا نباشد باید احتیاط کند بتکرار نماز یکمرتبه بهمانحال برهنگی
ایستاده و با رکوع و سجود بنحو متعارف نماز کند و دفعه دیگر در حال قیام دستان
خود را بر عورت گذارد و برای رکوع و سجود ایماء کند مبادا عورتش پیدا شود
و اگر مأمون از ناظر محترم نباشد باید نماز نشسته بجا آورد و برای رکوع و سجود
بقدری خم شود که عورت مکشوف نشود مسئله اگر اول وقت ساتر نداشته باشد
و احتمال دهد که تا آخر وقت ساتری برای او پیدا شود باید نماز را تأخیر بیندازد
تا ساتر پیدا شود یا وقت مضیق شود

مقدمهٔ چهارم در مکان است

مسئله جایز است نماز کردن در هر جائی مگر آنکه عین یا منفعت آن غصب
یا متعلق حق دیگری باشد مثل آنکه جائی رهن باشد که متعلق حق مرتهن است یا آنکه
متعلق حق میت باشد مثل آنکه وصیت بثلث کرده و ورثه ثلث او را خارج نکرده
باشند بلکه همچنین است بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی اگر دیگری در امکان حق
سبق داشته باشد مثل آنکه شخصی سبقت گرفته باشد بجائی از مسجد و نحو آن برای
نماز و اعراض از آن نکرده دیگری آن مکان را از او غصب کند و وقتی نماز در مکان
غصبی باطل است که عالم باشد بغصبیت آن و متعمد و مختار باشد بدون فرق بین نماز
فریضه و نافله بخلاف جاهل بغصبیت یا ناسی بغصبیت و کسیکه مضطر باشد و ناحق
او را حبس کرده باشند در مکان غصبی که نماز آنها در این حال صحیح است و مضطر
باید نماز کند با قیام و رکوع و سجود مسئله زمین غصبی که مالکش معلوم نباشد
امرش راجع بحاکم شرع است و نماز در آن جائز نیست مگر باذن او و همچنین

جایز نیست نماز در زمین مشترک مگر باذن جمیع شرکاء مسئله باطل است نماز
زیر سقف مغصوب وزیر خیمهٔ مغصوب ودر خانهٔ که بعض دیوارهای آن مغصوب
باشد در صورتیکه زمین مغصوب نباشد نماز در آن واجب است [illegible] شد اگرچه احوط
اجتناب از جمیع آنهاست مسئله اگر خانه را بعد از مردن مالکش خمس یا زکوة
بر آن تعلق گرفته و نداده باشد نماز در آن خانه مشکل است مگر آنکه بوجه شرعی
ولو بمصالحة با مجتهد حق را بذمهٔ خود بگیرد وهمچنین مشکل است تصرف و نه
نماز غیر آن در ترکهٔ میت در صورتیکه بدهکار حق الناس مثل مظالم یا زکوة
یا خمس در ترکهٔ میت متعلق است وهمچنین مشکل است تصرفات و نه بنماز یا غیر
آن در ترکهٔ میت اگر مقروض باشد بدین مستغرق یا غیر مستغرق مگر برضای
طلبکاران یا اینکه بنا ورثه باداء دین باشد بدون مسامحه مسئله جواز تصرف بنماز
وغیر آن در ملک دیگری موقوف بر احراز رضا وطیب نفس اوست اگر چه اذن
صریح ندهد یا بکه از قراین وشاهد حال وظاهر احوال کشف کند رضای اورا
بطور اطمینان که اعتناء باحتمال خلاف آن نشود مثل مضیف که برسر راه ساخته
ودرهای آن باز وحمام وکاروانسراها ونحو آنها مسئله جایز است نماز خواندن در
صحراهای واسع ومزارع وباغها که دیوار ندارد بلکه سایر تصرفات جزئیه که
سیره بر آن جاریست مثل عبور کردن در آنها ونشستن وخوابیدن در آنها بدون
ضرر ونحو آنها واحتیاط مستحب [illegible] آنها که [illegible] صغیر
باشد و [illegible] وظهور کراهت [illegible] مالکین از دخول در آنها جمیع مذکورات و
اشباه آنها مشکل است مسئله در اماکن مغصوب که نماز در آن باطل است مطلق است
که مصلی بر آن قرار گرفته [illegible] وفضاء آنچه برای قیام ورکوع
وسجود ونحو آنهاست گاهی جمع [illegible] مغصوبند وگاهی غصب
از یک جهت است ودیگر نیست مثلا فرش غصبی را پهن کرده بر زمین مباح که
مقر تنها غصب است نه فضا وگاهی بعکس مثل آنکه در ملک خود بنائی نموده و
جاهائی از آن گذشته [illegible] عکس از
یک جهت مسئله اولی آنستکه [illegible] اگر مقدم
بودن زن صحیح است کراهت برهردو اگر باهم شروع [illegible] کنند ودرخصوص

متاخر کراهت دارد بالخلاف بلکه احوط اجتناب از آنست واگرچنین کردند و
مقارن باهم شروع کرده باشند احوط اعادهٔ هردو وبا اختلاف احوط اعاده
خصوص متاخر است ودراین حکم فرق نیست بین آنکه زن ومرد محرم یکدیگر
باشند یا اجنبی باشند وهمچنین بین اینکه هردو بالغ باشند یانا بالغ یا مختلف
بلکه در زن وشوهر نیز جاریست وکراهت یاحرمت مرتفع میشود بوجود حایل
میان ایندو ویا بدوری ده ذراع بذراع دست یا بانکه زن عقب بایستد واحوط
آنستکه زن بقدری عقب باشد که محل سجود او ازمحل ایستادن مرد عقب ترشود
اگرچه دور نیست مجرد عقب بودن زن هرچند کمی کافی باشد مسئله احوط آنستکه
مصلی مقدم نشود برقبر امام علیه السلام ونه مساوی بلکه متاخر بایستد واین حکم
مرتفع میشود بدور شدن ازقبر شریف بقدریکه تقدم ومحاذات صادق نباشد
وجای دیگر محسوب باشد یا بوجود حائل وظاهر آنستکه شبکه ضریح وصندوق
شریف وپرده که بر روی قبر است حایل محسوب نشود مسئله معتبر نیست در مکان

در آنچه معتبر است در محل سجده

مصلی پاکبودن ازنجاست مگر آنکه ببدن یالباس او تعدی کند بلی درمسجد
پیشانی شرطست که پاک باشد وهمچنین شرطست که اززمین یاگیاه یا کاغذ باشد و
افضل آنستکه تربت حسینیه باشد زیراکه منقولست سجده برتربت آن بزرگوار
خرق هفت حجاب مینماید وتا هفت طبقه زمینرا نورانی میکند وجایز نیست
سجده کردن برچیزیکه از اسم زمین خارج باشد ازقبیل طلا و نقره ونحو آنها
وهمچنین جایز نیست سجده برخاکستر ودر جواز سجده بر خزف وآجر وآهک وگچ
پخته وذغال تأمل واشکالست بلی جایزاست سجدهٔ برگچ پیش از پختن وبرگل
ارمنی وسنگ آسیا بلکه بعض اصناف مرمر ومعتبر است در جواز سجود بر
نبات زمین آنکه خوردنی وپوشیدنی نباشد پس سجدهٔ برگندم وجو وفواکه و
سبزیجات که میخورند ومیوه اگرچه هنوز وقت خوردن آن نرسیده باشد جایز
نیست بلی باکی نیست سجده بر پوست وهسته آنها بعد از آنکه جدا شده باشد
چنانچه باکی نیست بنبات غیر مأکول مثل حنظل وخرنوب وکاه ویونجه ونحو
آنها وتنباک وتتن و امثال آنها ودرجواز سجده برنخاله گندم وجو اشکالست
واحتیاط باجتناب ترک نشود وهمچنین است پوست خربوزه وهندوانه بلی دور نیست جواز

سجدهٔ بر پوست بر نخ و امثال بعد از انفصال و ملبوس نیز مثل ماکول است پس جائز
نیست سجده بر پنبه و کتان اگرچه هنوز نرسیده باشد که آنرا بریسند و باکی نیست
بسجده بر چوب پنبه و کتان و برگ آنها که ساخته شده از آنها لباس سازند و باکی
نیست سجده بر قبقاب و کلاهی که از خوص درخت خرما بافته باشند چه رسد به
بوریا و حصیر و بادبزن و نحو آنها و احوط ترک سجده بر قبقاب است و همچنین
خلاف احتیاط است سجده بر کاغذیکه از حریر ابریشم سازند **مسئله** معتبر است در
سجده گاه در حال اختیار که ممکن باشد پیشانی بر آن قرار گیرد پس جائز نیست سجده
بر گل که خود را نگرفته باشد و نگهداردن پیشانی بر آن پهن شود بلکه همچنین است
خاکی که چنین باشد و اگر ذیل محکم شده باشد و پیشانی بر آن قرار گیرد سجده بر
آن جائز است هر چند به پیشانی بچسبد لکن باید آنرا ازاله کند برای سجده دویم
و اگر نداشته باشد چیزی برای سجده مگر گل غیر متماسک باید پیشانی بر آن گذارد
و تمکین بر آن ننماید **مسئله** اگر در زمینی باشد پر از گل که اگر برای سجده و
تشهد بنشیند بدن و جامهٔ او آلوده بگل شود و جای دیگر نداشته باشد جائز است
نماز که در حال قیام بخواند که برای سجده و تشهد را نیز ایستاده بخواند لکن با
بودن حرج شدید احوط آنستکه برای سجده و تشهد بنشیند اگرچه بدن و لباس او آلوده
شود **مسئله** کسیکه چیزی نداشته باشد که سجده بر آن صحیح شد دارد و سبب گرما یا
سرما یا تقیه و نحو آن نمیتواند بر آن سجده کند [illegible] سجده باید بر رخت خود که از
پنبه یا کتان باشد و اگر آنهم نباشد بر پشت کف دست سجده کند و اگر
متمکن از آن نیز نباشد بر معدن سجده کند **مسئله** اگر در اثناء نماز چیزیکه بر آن
سجده صحیح باشد مفقود شود با وسعت وقت نماز را قطع کند و در ضیق وقت
سجده کند بر رخت خود که از پنبه یا کتان است و بعد از آن بر پشت دست
و بعد بر معدن بهمین ترتیب مذکور **مسئله** معتبر است در مکانیکه
نماز واجبی را مثل آورد آنکه قرار داشته باشد و حرکت نکند پس در حال
اختیار نماز کردن در سفینه یا سریر یا دوش و خرمن یافوت استقرار یکه معتبر است
در فریضه باطل است و با بقاء استقرار و طمأنینه صحیح است اگرچه در کشتی باشند در
یا گاری باشد در حال سیر لکن باید محافظت نماید بر قبله و نحو آنرا اگر ناچار

دربیان اعتبار استقرار درمکان

و مضطر باشد باکی نیست بنماز در حال راه رفتن پیاده یا سواره بر دابه یا سفینه که
قرار نداشته باشد لکن با مراعات قبله بقدر امکان و اگر کشتی مثلا در حال
نماز او حرکت بسمت دیگر کند باید او بگردد بجانب قبله و اگر متمکن از قبله باشد
مگر در حال تکبیرة الاحرام اقتصار بر آن نماید و اگر اصلا متمکن از قبله نباشد
اعتبار آن ساقط است و همچنین است غیر قبله از آنچه در نماز معتبر است که باید بقدر
تمکن آنرا یا بدل آنرا بجا آورد و الا بضرورت ساقط میشود **مسئله** مستحبست
نمازهای خود را در مساجد بجا آورد بلکه مکروهست که بی عذر ترک آن کند خصوص
برای همسایه مسجد که در خبر است برای همسایه مسجد نمازی نیست مگر در آن مسجد
و افضل مساجد مسجد الحرام است که نماز در آن معادل هزار هزار نماز است
و بعد از آن مسجد حضرت رسول ص که معادل ده هزار نماز است و بعد از آن مسجد
کوفه و مسجد اقصی که بیت المقدس است که نماز در آنها معادل هزار نماز است
بعد از آن مسجد جامع هر بلدی که معادل صد نماز است و بعد مسجد قبیله که معادل
بیست و پنج نماز است و بعد مسجد بازار که معادل دوازده نماز است و برای زنان
افضل آنست که در خانهٔ خود نماز بجا آورند و افضل بیت المخدع است که بستوی
اطاق باشد و همچنین مستحبست نماز در مشاهده ائمهٔ طاهرین علیهم السلام خصوص
حرم حضرت امیرالمؤمنین ع و حائر حسین ع **مسئله** مکروهست تعطیل مسجد که
یکی از سه کس میباشد که نزد خداوند عزوجل شکایت کند روز قیامت و دیگر
عالمی است که بین جهال باشد و او را جوع نمایند و دیگر مصحفی است که در جائی
معلق باشد غبار بر روی آن نشسته باشد و کسی از آن قرائت نکند و کسیکه برود
رو بمسجدی بهر قدمیکه بردارد تا برگردد بمنزل خود ده حسنه برای او بنویسند و ده
سیئه از او محو نمایند و ده درجه بلند کند **مسئله** از مستحبات اکیده بنا نهادن
مسجد است و اجر عظیم و ثواب جسیم در آن وارد شده از پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله منقول است کسیکه در دنیا مسجدی بنا کند خدا باو عطا فرماید بهر شبری از آن
بلدی که بزرگی آن بقدر سیر چهل هزار سال باشد از طلا و نقره و لؤلؤ و زبرجد
مسئله مشهور اجراء صیغهٔ وقف را در مسجد معتبر میدانند تا آنکه زمینی مسجد شود
باینکه بگوید وقفتها مسجداً قربة الی الله تعالی لکن اقوی کفایت بناء آنست بقصد

فضیلت در بنا و تعمیر مسجد

آنکه مسجد باشد و یکنفر دو نفر در آن نماز بخواند و حکم مسجد بر آن جاری میشود بدون اجرای صیغهٔ وقف نیز **مسئله** مکروهست نماز در حمام حتی محل رخت کن و همچنین مکروهست نماز در محل ریختن زباله و محل کشتن گوسفندان و نحو آن و محل کنیف هر چند سطحی باشد که محل بول باشد و در خانه که مسکر در آن باشد و محل خوابیدن شتر و طویله اسب و قاطر و الاغ و گاو گوسفند و در جاده راه اگر ضرر بر مرور کنندگان نداشته باشد و الا حرامست و محل خانه مورچه و مجرای آب اگرچه معلوم باشد که فعلا در وقت نماز جاری نشود و زمین شوره زار و در زمینی که عذاب در آن نازل شده و بر روی یخ و آتشگاه بلکه هر جائیکه مهیا شدهٔ برای روشن کردن آتش و بر روی قبر و رو بروی قبر و میان قبرستان و در این اخیرین کراهت مرتفع شود بوجود حایل یا بدوری ده ذراع و باکی نیست بنماز خلف قبور حضرات ائمه علیهم السلام و نه طرفین آنها و بهتر نماز طرف بالای سر آن بزرگواران است بنحویکه محاذی امام نشود و مکروهست نماز در محلیکه پیش روی او آتش روشن یا چراغ روشن باشد و یا صورت حیوان کشیده باشند و کراهت در اخیر مرتفع شود بانکه روی صورترا بپوشانند و مکروهست نماز کردن مقابل قرآن یا کتاب گشوده یا دریکه باز باشد یا دیواریکه از بالوعه بال در آن ظاهر باشد و مرتفع میشود بپوشانیدن آن

مقدمه پنجم در اذان و اقامه

مسئله اشکالی نیست در اذان و اقامه هر دو در نماز یومیهٔ یجگانه چه اداء باشد چه قضاء در حضر و سفر برای صحیح و مریض بجماعت یا فرادی برای مردان و زنان و بعضی هر دو را واجب دانسته و بعضی در صبح و مغرب واجب دانسته‌اند و بعضی در جماعت لکن اقوی استحباب اذان است مطلقاً و احوط ترک نکردن اقامه است برای مردان در نمازهای یومیه **مسئله** اذان نماز عصر و عشاء ساقط میشود اگر جمع کند بین آنها و بین ظهر و مغرب بدون فرق بین موارد استحباب جمع مثل عصر جمعه و عرفه و عشاء در شب عید قربان برای کسیکه در مشعر الحرام باشد و بین سایر مواردیکه جمع کند بین آنها و تفریق که مقابل جمع است متحقق میشود بفصل طولانی بین آن

دو نماز و همچنین بآوردن نافلهٔ موظفه بین آنها بنا بر اقوی و اقوی آنستکه سقوط اذان در موارد جمع عزیمت است نه رخصت پس حرام است که بقصد مشروعیت بعمل آورد خصوص در عصر جمعه که با ظهر یا جمعه جمع نماید **مسئله** اذان و اقامه در چند مورد ساقط است (اول) برای کسیکه داخل جماعتی شود که اذان و اقامه برای آن نماز گفته باشند اگرچه او نبوده و نشنیده باشد (دویم) کسیکه نماز کند در مسجدیکه جماعت بر پا باشد یا نماز آنها تمام شده و هنوز متفرق نشده و مشغول بتعقیب باشند اگرچه او بقصد آن جماعت نیامده باشد خواه او نیز جماعتی بر پا کند و امام باشد یا مأموم و خواه بانفراد نماز کند که هر دو از او ساقطست بخلاف آنکه اهل جماعت متفرق شده باشند یا آنکه از نماز و تعقیب فارغ باشند که از او ساقط نیست چنانچه ساقط نیست اگر جماعت اولی بدون اذان و اقامه بر پا شده هر چند بسبب اکتفاء بسماع اذان و اقامهٔ دیگری باشد یا آنکه جماعت آنها صحیح نبوده بواسطهٔ فسق امام آنها با علم مأمومین بآن یا از جهة دیگری یا آنکه بر حسب بزرگی مسجد جماعت منعقده باشد در سمتی از آن و جای او سمت دیگر باشد یا آنکه جای جماعت داخل مسجد بوده و او در بام مسجد باشد یا بعکس که در جمیع این صور اذان و اقامه ساقط نیست و آیا سقوط مختص بمسجد است یا در غیر مسجد نیز جاریست محل اشکالست و همچنین مشکل است سقوط در صورتیکه نماز او و نماز جماعت هر دو ادائی نباشد بانکه یکی از آنها و نماز یا هر دو قضائی باشند خواه قضا کند نماز خود را و یا نماز دیگری را شرعاً یا باستیجار و همچنین سقوط مشکلست در صورتیکه مشترک در وقت نباشد بانکه جماعت سابقه نماز عصر بوده و منتهی شده بدخول مغرب و او بخواهد نماز مغرب بعمل آورد پس در موارد اشکال احوط آنستکه اذان و اقامه بگوید برجاء و احتمال مطلوبیت

مقدمهٔ ششم

تحصیل حضور قلب است در نماز بدانکه حضور قلب در تمام نماز از اقوال و اعمال آن معتبر است در قبول که قبول نشود از نماز مگر آنچه اقبال دارد و معنی اقبال آنستکه بتمام قلب ملتفت بنماز باشد که چه میگوید و چه میکند و توجه کامل داشته باشد

حضرت معبود سبحانه وعظمت وجلال هیبت اورا مستشعر باشد ودل خود را
ازیاد غیراوفارغ سازد ودرمحضر بارگاه قدس حضرت ملك الملوك عظیم الشأن .
مالك روز جزاء حاضر و در تمام حالات او را ناظر ببیند وغیراورا فانی و
درمقام امتثال فرمان او باکمال عبدیت صادق باشد واز حضرتش استعانت نماید
مباد بندگی هوای نفس وشیطان وغیر او باشد وبترسد از آنکه اورا تکذیب کند
درقرائت ایاك نعبد وایاك نستعین وبا نهایت خوف وخشیت با اعتراف بتقصیر
در اداء حقوق بی نهایت نظر برحمت واسعهٔ حضرتش امیدوار و خود را بین
خوف ورجاء دیده عرض حاجت والتماس هدایت سبیل صراط مستقیم درقویم
که اسباب نجات اواست ازمهلکات و ازصفت سایر مردمان کامل که بدرگاه
حضرت بی نیاز شب و روز مشغول راز ونیازند و درجات متعبدین بر حسب
مراتب اقبال ایشان مختلف است وسزاوار است باخضوع وخشوع ووقار وسکینه
بالباس پاکیزه وبوی خوش ومسواك کرده وشانه کرده باتوبه وانابه واستغفار
شروع بنماز کند و متحذر باشد از عجب وحسد و کبر وغیبت وحبس زکوة
وسایر حقوق واجبه که اینها ازموانع قبول نماز است مطلب دویم دراعمال نماز
وآن بر دو قسم است واجب و مستحب وافعال واجبهٔ نماز یازده چیز است
نیت وتکبیرة الاحرام وقیام و رکوع وسجود وقرائت وذکر و تشهد وسلام
وترتیب وموالات وپنج فعل اول ارکان نمازند که بزیاده ونقصان آنها عمداً
وسهواً نماز باطل میشود اگر چه در بعض آنها زیاده متصور نباشد مثل نیت
بنابر آنکه داعی باشد وزیادهٔ آن بنابر اخطار مبطل نیست وباقی واجبات که
شش چیز اخیر باشد واجب غیر رکنی است که بزیاده ونقصان آنها نماز باطل
نمیشود مگر بعمد پس در آن چند فصل است **فصل اول** درنیت **مسئله** نیت

درنیت است

عبارتست ازقصد فعل قربة الی الله تعالی برای امتثال فرمان خداوند وداعی او بر
اطاعت حضرتش یا بسبب اهلیت اواست برای پرستش واین اعلی درجهٔ اطاعت
است و یا شکرانهٔ نعمتهای بی نهایت اواست و یا برای تحصیل خشنودی او یا ازخوف
غضب او یا بامید ثواب او واین پست ترین درجهٔ طاعت است ونیت از افعال
قلب است ولفظ در آن معتبر نیست واخطار وتصور وبدل گذرانیدن هم لازم نیست

که درفکر وخزانهٔ دل خود ترتیب دهد که مثلا دو رکعت نماز صبح بجا میاورم
بلکه کافی است داعی که ارادهٔ اجمالیهٔ مؤثر در ایجاد فعل که منبعث است ازغایاتی
که درنفس اواست بروجهی که بان ازساهی وغافل خارج وفعل اوداخل افعال
اختیاریه است مثل سایر اعمال اختیاریه ومحرك او درعمل قصد امتثال باشد **مسئله**
معتبر است در نیت خلوص که محض برای خداوند سبحانه بعمل آورد پس اگر
قصد دیگری را که منافی خلوص باشد نیز داشته باشد نماز باطل است خصوص ریا
که درهرحال اگر داخل درنیت شود مفسد عمل است خواه از اول نماز یا در
اثناء آن پس ریا دراجزاء واجبه مبطل عمل است ودرمفسد بودن ریاء دراجزاء
مندوبه تأمل و اشکال است وهمچنین است ریا در اوصاف نماز مثل اتیان آن درمسجد
یا بجماعت و نحو آنها وریاء بعد از نماز حرام است ولکن مبطل عمل سابق
نیست مثلا بعد ازنماز بدیگری خبر میدهد که مثلا چندسال است مواظب فلان
عبادت بوده ام تا اورا مدح کند یا جاه اوزیاد یا مالی باو دهند

تذنیب

ازرسول خدا صلی الله علیه وآله منقول است که فرموده روزقیامت ریاکننده را
بچهار اسم نداکنند یاکافر یافاجر یاغادر یاخاسر و باو گویند سعی تودر عمل
تباه واجرت باطل شد برای تودر این درگاه چیزی نیست برو مزد خود را از
کسیکه برای او عمل کردی طلب کن ای خدعه کار ونیز از آنحضرت منقول است که
فرمود که دنیارا میدهد بعمل آخرت وآخرت را نمیدهد بعمل دنیا پس اگر تو
نیتت را خالص وهمت خود را محض خدا کردی برای آخرت دنیا و آخرت را تحصیل
کردهٔ **مسئله** غیر ریا از ضمائم دیگر که مباح یا راجح باشد اگر مقصود تبع
بوده وداعی مستقل وغرض اصلی او امتثال امر نماز باشد منافی با اخلاص نیست
وبعکس آن مفسد عمل است وهمچنین مبطل است اگر هردو باهم داعی ومحرك
برعمل باشند که هر کدام جزء داعی باشد اما اگر هر کدام داعی مستقل باشند
پس با رجحان ضمیمه اقوی صحت عمل است بلکه با مباح بودن آن نیز اقوی صحت
است اگرچه احوط اعادهٔ عمل است **مسئله** اگر کسی درنماز جماعت مثلا صدای

خودرا بتکبیرات بلند که برای اعلام مأمومین با آنکه مقصود اصلی از آن قصد
امتثال باشد ضرر ندارد و همچنین اگر نماز خود را در جای خاصی و زمان مخصوصی
برای غرض مباحی بجا آورد که مقصود اصلی امتثال امر نماز باشد و داعی او بر
اختیار آن مکان و آن زمان غرض مباح باشد مثل خنک شدن و نحو آن عیبی ندارد
مسئله واجبست در نیت تعیین کند نماز را که بعمل میآورد ولو بنحو اجمال مثل
آنکه یک نماز بیشتر بر او نباشد و قصد کند اتیان بنمازیکه بذمه او است یا آنکه
دو نماز مرتب مثلا بذمه او باشد و باین نحو تعیین کند که آنچه اولا یا ثانیاً بذمه
او آمده بجا آورد پس کافی خواهد بود در تعیین مسئله قصد اداء وقضاء واجب
نیست بلکه کفایت میکند قصد نماز ظهر مثلا پس اگر ذمه اش مشغول بقضاء نباشد
و ظهر داخل شود قصد نماز ظهری که بر او واجب است کافی است ولی اگر قضاء ظهر
بر ذمه اش باشد لابد است تعیین کند که فرض امروز را مثلا بجا میآورم و اگر
قصد امتثال امری باشد که متوجه باو است مثلا و خیال کند که وقت باقی و
امر ادائی است که بجا میآورد و معلوم شود که وقت منقضی و قضا شده بوده
صحیح است و قضاء واقع میشود مسئله واجب نیست نیت قصر و اتمام در جائیکه
متعین باشد بلکه در اماکن تخییر هم لازم نیست تعیین کند پس اگر در مواضع
تخییر شروع کند بنماز ظهر مثلا و تردید بین قصر و اتمام و ... دارد که بعد از تشهد
تعیین قصر یا اتمام کند صحیح است بلکه اگر از اول تعیین کند در نیت که قصر
میکند مثلا جائز است عدول کند از نیت خود بتمام یا بعکس مثلا ظهر بلکه بعضی
گفته اند که اگر نیت قصر نموده باشد و در آن نماز بعد از اکمال سجدتین شک کند
بین دو و سه باید عدول کند بتمام تا بواسطه شک باطل نشود اگرچه در وجوب عدول
بلکه در تصحیح نماز باین علاج نظر و اشکالست و احوط عدول و علاج است و
بعد اعادهٔ نماز مسئله واجب نیست قصد وجوب یا ندب بلکه کفایت میکند قصد
قربت مطلقه اگرچه احوط قصد آنها است مسئله اگر قصد کند که در اثنا نماز
باطل کند نماز را یا آنکه مبطلی بعمل آورد و بعد بعمل نماز را تمام کند باطل
است و همچنین است اگر جزئی از اجزاء نماز را با آن عنوان بجا آورد و اکتفاء
بآن نماید و نماز را تمام کند بخلاف آنکه اگر برگردد بنیت اولی پیش از آنکه جزئی

بجا آورد که باطل نمیشود هرچند احوط اتمام و اعاده است مسئله اگر شک کند
نمازیراکه بآن مشغولست آیا نیت ظهر کرده یا عصر و میداند که قبل از این
نماز ظهر را نکرده بنا گذارد که همان نماز ظهر است و به نیت ظهر تمام کند و اگر
بداند که ظهر را کرده بوده باید آن نماز را قطع کند و نماز عصر را از سر گیرد بلی
اگر خود را در نیت عصر بیند و شک کند در آنکه از اول بقصد ظهر بعمل آورده
یا عصر بنا بر صحت گذارد مسئله جائز است عدول از نمازی بنماز دیگر در چند مورد

در موارد جواز عدول از نمازی بنماز دیگر

(اول) در دو نماز ادائی مرتب مثل ظهر و عصر یا مغرب و عشاء اگر سهواً یا نسیاناً
داخل در نماز دوم شود پیش از آنکه اولی را بجا آورده باشد واجب است عدول
کند از عصر بظهر یا از عشاء بمغرب در صورتیکه در اثناء نماز متذکر شود و هنوز
محل عدول نگذشته باشد بخلاف آنکه بعد از فراغ یا بعد از تجاوز از محل عدول
متذکر شود مثل آنکه داخل در کوع چهارم عشاء شده باشد و متذکر شود که مغرب
را نکرده که باید عدول کند و در این صورت صحیح است پس باید بعد نماز اول را بجا آورد
و همچنین است اگر نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء از یک روز از او فوت شده
و بخواهد قضا کند آنها را و قضاء دومی را سهواً یا نسیاناً مقدم دارد بر اول و
در اثناء که هنوز محل عدول نگذشته متذکر شود باید عدول کند باول (دویم)
اگر شروع کند بنماز ادائی و در اثناء آن متذکر شود که نماز قضائی بر ذمه او است
مستحبست عدول کند از آن بقضاء اگر محل عدول باقی باشد (سیم) عدول از فریضه
بنافله و آن در دو حالست اول در نماز ظهر روز جمعه کسیکه فراموش کند قرائت
سورهٔ جمعه را و بجای آن سورهٔ دیگری بخواند و بنصف رسیده یا تجاوز از نصف
نموده متذکر شود جائز است عدول بنافله کند و فریضه را از سر گیرد دوم کسیکه
مشغول بنماز فرادا باشد پس جماعتی برپا شود و بترسد که جماعت از او فوت شود
میتواند عدول بنافله نماید برای درک جماعت مسئله جائز نیست عدول از نافله بفریضه
یا از نافله بنافلهٔ دیگر حتی در نوافل موقته با سبق و لحوق و همچنین جائز نیست عدول
از فائته بحاضره پس اگر داخل شد در نماز قضاء و در اثناء آن متذکر شد که وقت
حاضره مضیق است باید نماز را قطع کند و شروع کند بحاضره چنانکه جائز نیست
در دو حاضره مرتبه عدول از سابق بلاحق بخلاف عکس چنانکه گذشت پس اگر

داخل نماز ظهر شد بخیال اینکه نکرده و در اثناء متذکر شد که کرده بوده نمیتواند عدول کند از آن بعصر و هرگاه در جائیکه محل عدول نباشد عدول کند هر دو باطل میشود **مسئله** اگر داخل شود در دو رکعت از نماز شب مثلا بقصد دو رکعت دویم بخیال اینکه دو رکعت اولی را بجا آورده و متذکر شود که نکرده بوده آن نماز صحیح و دو رکعت اولی محسوب است و این از باب عدول بالاولی نیست و متوقف بر قصد عدول هم نیست

فصل دویم

در تکبیرة الاحرام و آنرا تکبیرهٔ افتتاحیه نیز گویند و صورت آن الله اکبر است بدون تغییر و کافی نیست تبدیل آن بلفظ عربی که مرادف آن باشد در معنی و نه ترجمهٔ آن بغیر عربی و این تکبیره رکن است و باطل میشود نماز بنقصان او عمداً و سهواً و همچنین بزیادی آن پس اگر تکبیرة الاحرام را بگوید و دو باره نیز بگوید نماز باطل میشود باید از سر گیرد و محتاج است بتکبیر سوم برای افتتاح نماز پس اگر بازمکرر کرد و تکبیر چهارم گفت باطل میشود و محتاج است بتکبیر پنجم و همچنین هرچه بالا رود و معتبر است در صحت تکبیرة الاحرام قیام تام پس اگر در غیر حال قیام بگوید باطل است خواه عمداً باشد یا سهواً بلکه باید از باب مقدمه اول بایستد و قرار گیرد بعد تکبیر بگوید و در اعتبار قیام فرق نیست بین ماموميکه درك کند امام را در حال رکوع و بین غیر او و احوط اینستکه قرار گرفتن در حال قیام نیز مثل قیام رکن است که بترك آن عمداً و سهواً نماز باطل است **مسئله** ظاهر اینستکه جایز باشد وصل کند تکبیرة الاحرام را بدعای سابق یا بتکبیرات افتتاحیه مستحبه و همزهٔ اول الله اکبر را حذف کند در وصل و همچنین جایز باشد وصل آنرا باستعاذه یا بدعای توجه یا به بسم الله و ظاهر کند اعراب راء را اگرچه وصل نمودن خلاف احتیاط است خصوص وصل بسابق چنانچه احوط تفخیم لام الله و راء اکبر است هرچند اقوی جواز ترك تفخیم است **مسئله** مستحب است زیاد کردن شش تکبیر بر تکبیرة الاحرام که اینها و امثال او تکبیر واجب بگوید یا بعد از آن یا متوزع و احوط اینستکه هفتم را تکبیرة الاحرام قرار دهد و افضل اینستکه بعد از تکبیر سیم بگوید اللهم انت الملك

الحق لا اله الا انت سبحانك انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنبی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس دو تکبیر بگوید و بگوید لبیك و سعدیك والخیر فی یدیك والشر لیس الیك والمهدی من هدیت لا ملجأ منك الا الیك سبحانك و حنانیك تبارکت و تعالیت سبحانك رب البیت پس دو تکبیر بگوید و بگوید وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة حنیفاً مسلماً و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریك له و بذلك امرت و انا من المسلمین پس شروع کند باستعاذه و قرائت **مسئله** مستحب است که امام تکبیرة الاحرام را بجهر گوید که مامومین بشنوند و در شش تکبیر مستحبی اخفات نماید **مسئله** مستحب است بلند کردن دو دست وقت گفتن تکبیر تا بدو گوش یا محاذی صورت برسد بنحویکه شروع تکبیر مقارن باشد با شروع بلند کردن دست و منتهی شود بانتهای آن و اولی آنستکه دستها از گوشها نگذرد و وقت تکبیر انگشتان دست را بیکدیگر چسبانده و کف دستها را رو بقبله کند **مسئله** کسیکه تکبیر بگوید و شك کند که تکبیر واجب است یا تکبیر پیش از رکوع [illegible] که تکبیرة الاحرام است

فصل سیم

در قیام است **مسئله** [illegible] قیام رکن است در تکبیرة الاحرام که مقارن نیت است و در قیامیکه رکوع از آن بعمل می آید و آنرا قیام متصل برکوع میگویند رکن است پس کسیکه یکی از این دو قیام اخلال کند عمداً یا سهواً یا آنکه تکبیرة الاحرام را نشسته گوید یا آنکه رکعتی را سهواً نشسته بعمل آورد یا آنکه در حال رکوع جلوسی متذکر شود که تکلیف او رکوع قیامی است و خم خم بلند شود تا بحد رکوع قیامی برسد یا متذکر شود پیش از تمام شدن رکوع برخیزد تا تمام بدون انتصاب اگرچه بسهو باشد که در همهٔ فروض نماز او باطل است و قیام در غیر این دو صورت واجب غیر رکنی است که نماز بنقصان آن باطل نمیشود مگر آنکه بعمد باشد نه بسهو مثل قیام در حال قرائت پس کسیکه سهواً بعد از تکبیرة الاحرام بنشیند و نشسته قرائت کند پس متذکر شود و برخیزد و قیام متصل برکوع را بجا آورد نمازش صحیح است و همچنین است اگر سهواً تعدی نشستن باشد **مسئله** واجب است در

قیام با امکان اعتدال وانتصاب که بهیچ طرفی مایل نباشد پس اگر خم باشد یا
بطرف راست یا چپ مایل باشد باطل است بلکه احوط واولی آنستکه گردن را نیز
راست نگاه دارد هرچند اقوی جواز سر بزیر انداختن است وجایز نیست تکیه
دادن بچیزی درحال اختیار بلی باکی نیست بان با اضطرار پس تکیه کند مثل اتصال
بر انسان یا دیوار یا چوبی یا غیر آنها واگر بتواند ایستد باینطور مقدم است بر نشستن
مسئله معتبر است در قیام آنکه بین پاها را گشاده نگذارد بطوریکه از صدق
قیام خارج شود مسئله واجب نیست تکیه کردن بر هر دو پا بقدر یکدیگر وضرر
ندارد که سنگینی بدن را بیشتر بر یک پا بیندازد ولی احوط آنستکه بر هر دو قدم بایستد
نه بر یکی ونه بر خصوص انگشتان یا پاشنهٔ پا مسئله اگر اصلا نتواند بایستد
نه بتکیه کردن بر چیزی ونه با کمر خمیده ونه با پای گشاده که از همهٔ اقسام
قیام عاجز باشد حتی از قیام اضطراری بجمیع اقسام آن باید نشسته نماز بخواند وکمر
را راست نگاه دارد نه خمیده ونه بتکیه ونه بمیل براست یا چپ با تمکن از
استقلال وانتصاب جلوسی والا جایز است بقدر رفع ضرورت وبا تعذر جلوس
نیز بالمره باید خوابیده نماز کند بنحو مدفون که طرف پهلوی راستش بر زمین
وصورتش رو بقبله باشد پس اگر از آنهم متعذر باشد بپهلوی چپ بخوابد رو بقبله
واگر از آنهم متعذر باشد باید مثل محتضر رو بقبله کند وبپشت بخواند مسئله اگر
متمکن باشد از قیام ولی از رکوع قیامی عاجز باشد باید بقیام نماز کند پس بنشیند
ونشسته رکوع کند واگر متعذر باشد از رکوع وسجود جلوسی هم باید در حال
قیام ایماء نماید برای رکوع وسجود واحوط درصورتیکه متمکن از جلوس باشد
آنستکه ایماء سجود را نشسته بعمل آورد بلکه احوط آنستکه مثلا مهر را بپیشانی
گذارد با امکان مسئله اگر قدرت بر قیام دارد در بعض رکعت نه در جمیع آنها
نامتمکن باشد باید بایستد بمقدار عجز بنشیند وبمقدار آن اگر متمکن شود از قیام
برخیزد مسئله واجب است قرار گرفتن وطمأنینه در حال قیام وسایر افعال نماز مثل
رکوع وسجود وقعود واگر متعذر باشد طمأنینه در حال قیام مقدم دارد بدون
طمأنینه را بر نشستن با طمأنینه وهمچنین است با تعذر طمأنینه در حال رکوع وذکر
وسر بلند کردن از آن که اعتبار طمأنینه با تعذر فقط میشود ومقدم است بر جلوس با استقرار

فصل چهارم

در قرائت وذکر است مسئله واجب است در رکعت اول ودوم فرایض خواندن
حمد ویک سوره تمام بعد از حمد وجایز است ترک سوره در بعض اوقات بلکه
باضیق وقت وترس از دشمن ونحو آنها خواندن آن جایز نیست واگر سهواً
سوره را مقدم دارد بر حمد وقبل از رکوع متذکر شود پس اگر هنوز حمد نخوانده
باید بخواند پس سوره را اعاده کند واگر حمد را خوانده سوره سهو را دوباره
بخواند مسئله در نوافل نیز باید حمد را بخواند وشرط صحت آنست وسوره در آنها
معتبر نیست لکن مستحب است مگر آنکه بنذر ونحو آن واجب شود ولی در نوافلی که
در کیفیت آن سورهٔ خاصی وارد شده باید بنحویکه وارد شده همان سوره را بخواند
مگر آنکه معلوم باشد که خصوص آن سوره شرط کمال آن است مسئله اقوی جواز
خواندن زیاده از یک سوره است در هر رکعتی از فرایض لکن با کراهت اگرچه
خلاف احتیاط است بخلاف نافله که کراهت ندارد مسئله جایز نیست قرائت سورهٔ
طولانی در فریضه که بخواندن آن وقت فوت شود واگر بخواند نماز باطل میشود
اگرچه بطلان خالی از اشکال نیست واگر سهواً شروع کرده سورهٔ طولانی باید
عدول کند بغیر آن بوسعت وقت واگر بعد از فراغ از سوره متذکر شود فوت
وقت را نماز را تمام کند وهمچنین جایز نیست در فرایض خواندن یکی از چهار
سوره که سجدهٔ واجبه دارد اگرچه عدم جواز بی اشکال نیست واگر سهواً یکی از
آنها را بخواند تا بآیهٔ سجده برسد یا آنکه بعد از فراغ از سوره متذکر شود احوط آنستکه
در نماز ایماء بسجده کند وبعد از فراغ از نماز سجده واجبه بجا آورد مسئله
بسم الله الرحمن الرحیم جزء سوره است وواجب است قرائت آن در غیر سورهٔ برائه
مسئله سورهٔ فیل ولایلاف یک سوره محسوب است وهمچنین سورهٔ والضحی و
الم نشرح واکتفا بیک کدام نمیتوان کرد ولابد است از قرائت بسم الله درمیان آنها
مسئله واجب است تعیین سوره وقت شروع بسمله بنابر احوط واگر وقت گفتن
بسم الله سورهٔ معینی تعیین کرد وبعد عدول از آن سوره نمود بدیگری باید برای آن
سوره بسم الله بگوید واگر تعیین کرد سوره را وبسم الله گفت وفراموش کرد کدام

سوره رامعین کرده باید سوره را تعیین نماید و برای آن بسم الله گوید و اگر از اول نماز قصد داشت فلان سوره معینه بخواند یا عادت داشت بر قرائت سورهٔ خاصی و فراموش کرد غیر آنرا قرائت نمود کافی است و نباید اعادهٔ سوره کند **مسئله** جایز است اختیاراً عدول کند از سورهٔ بسورهٔ دیگر مادامیکه بنصف سوره نرسیده مگر سورهٔ توحید و سورهٔ قل یا ایها الکافرون که بمجرد شروع در هر کدام متعین است اتمام آن و جایز نیست عدول از یك کدام از این دو سوره بدیگری و نه بسورهٔ دیگر بلی در ظهر جمعه اگر شروع نمود یکی از آنها نسیاناً جایز است عدول کند از آن بسورهٔ جمعه مادامیکه بنصف آن نرسیده **مسئله** واجب است آهسته خواندن قرائت حمد و سوره غیر از بسمله در نماز ظهر و عصر چنانکه واجبست بر مرد بلند خواندن آنها در نماز صبح و رکعت اول و دویم مغرب و عشاء و اگر عکس کند عمداً نمازش باطل است و کسیکه نسیاناً یا بسبب ندانستن حکم جهر و اخفات از اصل که متنبهٔ بسئوال نشده بر عکس کند معذور است بلکه اگر در اثناء قرائت رفع عذرش شود مقداریرا که برخلاف وظیفه بجا آورده اعاده نکند اما کسیکه میدانسته جهر و اخفات در نماز واجب است و مواضع هریکرا نداند یا فراموش نموده باشد آنهارا یا جاهلی که متنبه شده که باید از حکم جهر و اخفات سئوال کند و نپرسیده و برخلاف وظیفه عمل کرده پس احوط آنستکه از سر گیرد هرچند اقوی صحت آنست باینکه قصد قربت از ایشان و در جائیکه واجب باشد جهر بر مردان واجب نیست بر زنان بلکه مخیرند مابین جهر و اخفات در جائیکه اجنبی نباشد که صدای او را بشنود و لکن در محلیکه اخفات واجبست فرق نیست بین مرد و زن و زنان معذورند در محلیکه مردان معذورند **مسئله** بر مرد مستحبست بلند گفتن بسم الله حمد و سورهٔ نماز ظهر و عصر را چنانچه مستحبست در ظهر روز جمعه بلند خواندن قرائت حمد و سوره **مسئله** مناط در جهر و اخفات ظهور جوهر صدا است در جهر و عدم ظهور در اخفات نه شنیدن و نشنیدن کسیکه پهلوی او باشد و جایز نیست افراط در جهر باینکه فریاد کند چنانچه جایز نیست افراط در اخفات بحدیکه خودش هم با نبودن مانع نشنود **مسئله** واجبست که قرائت را صحیح بعمل آورد پس اگر در نماز عمداً اخلال کند

حرفی یا اعراب یا تشدید و نحو آن باطل میشود و کسیکه حمد و سوره را صحیح نیست واجبست برا و یاد بگیرد **مسئله** مدار در صحت قرائت بر اداء حروف از مخارج آن که اهل لسان عرب گویند این حرف فلانی است نه حرف دیگر و گویند مراعات مده و هیئت کلمه را نموده و حرکت و سکون اعرابیه و بنیه را بر وفق آنچه علماء عربیت ضبط کرده‌اند اداء نموده و همزهٔ وصل را مثل همزهٔ ال و امثال آنها در درج ساقط کند و همزهٔ قطع را مثل همزهٔ امتثلت کذارد و لازم نیست آنچه علماء تجوید از محسنات و تدقیقات در تعیین مخارج حروف گفته‌اند و از شدت و رخوت و استعلاء و اشباع و تفخیم و ترقیق و نحو آنها که ذکر کرده‌اند مراعات نماید و نه ادغام کبیر باینکه دو حرف از یك جنس در دو کلمه و ابتداء از ساکن نمودن حرف اول ادغام کند در حرف دویم مثل علمه ما بین ایدیهم یا ادراج میم در میم یا آنکه دو حرف ولو در یك کلمه که مخرج آنها متقارب باشند مثل ققه کاف در رزقکم که حرف اول را ساکن در دویم ادغام کنند و مثل ... و عین در ... که لازم نیست ادغام کنند بلکه بعض اقسام ادغام صغیر مثل ادغام حرف ساکن اصلی را در حرف دیگر که مقارب آن باشد در مخرج مثل من ربك که نون را در راء ادغام کنند نیز لازم نیست بلی احوط مراعات مد لازم است و آن دو سبب دارد (اول) رسیدن حرف مد که الف ماقبل مفتوح و واو ماقبل مضموم و یاء ماقبل مکسور باشد بهمزه مثل جاء و سوء و جیئی (دویم) رسیدن حرف مد بحرف لازم السکون مثل دابه وق وص و همچنین احوط ترك وقف بر متحرك و وصل بسکون است چنانچه احوط ادغام تنوین و نون ساکن در حرف یرملون است هرچند در نظر آنستکه هیچکدام لازم نیست **مسئله** احوط قرائت کردن یکی از قراء هفتگانه است اگرچه اقوی عدم وجوب آنست و کفایت میکند قرائت بر نهج لغت عرب که اهل لسانند اگرچه مخالف قرائات قراء سبع باشد در حرکت یا اعراب **مسئله** جایز است خواندن مالك و ملك ... ارجح باشد و همچنین جایز است در صراط ... بسین بخواند و در کفواً احد بچهار طور ... بسکون آن ... اوو ارجح آنستکه ضم

ها، باهمزه بخواند وازهمه بست تر آنکه سکون ها، یا واو بخواند مسئله کسیکه قدرت ندارد مگر برملحون ویا تبدیل بعض حروف وازتصحیح آن عاجز باشد مجزیست آنچه میتواند وواجب نیست براو نمازرا بجماعت کند تاقرائت از او ساقط باشد اگرچه احوطست بخلاف کسیکه قدرت برتصحیح دارد ومیتواند یاد بگیرد ولکن مسامحه میکند که واجبست براو جماعت باامکان مسئله در رکعت سیم وچهارم فرایض مخیراست بین گفتن ذکر یا قرائت حمد تنها وذکر افضل است وصورت آن اینست سبحان الله والحمد لله ولااله الا الله والله اکبر بامحافظت بر عربیت آن وکفایت میکند گفتن یکمرتبه واحوط گفتن سه مرتبه که دوازده تسبیحه میشود واولی علاوه کردن استغفاراست برآن وواجب است اخفات در ذکر یا قرائت حتی بسمله بنابر احوط وجایز است دریك کدام ازدو رکعت اخیره اختیار ذکر کند ودر دیگری اختیار قرائت مسئله اگر قصد داشت تسبیح بخواند وبسبق لسان بی اختیار شروع کرد بقرائت حمد احوط عدم اکتفاء باآنست وباید ازسر گیرد ذکر یا قرائت را بخلاف آنکه ازاول قصد اختیار تسبیح رامثلا نداشته باشد وباغفلت شروع بحمد نمود که مجزی است هرچند عادتش برخلاف بوده بلکه اگرچه ازاول نماز عازم برغیر آن بوده ولکن دراین صورت احوط عدم اکتفاء است مسئله اگر حمد را قرائت نمود بخیال آنکه رکعت اول یادویم است ومعلوم شد اخیرتین بوده یابعکس بخیال آنکه رکعتین اخیرتین است اختیار قرائت کرد ومعلوم شد که اولین بوده درهر دوصورت بقرائت اکتفا کند مسئله خواندن اذکار زیاده ازسه مرتبه خلاف احتیاطست مگر بقصد ذکر مطلق مسئله مستحب است قرائت سوره هل اتی یا عم یتساءلون یا هل اتیك حدیث الغاشیه یاقیمه واشباه آنها در نماز صبح وقرائت سورهٔ علی یا والشمس ونحو آنها درظهر وعشاء وقرائت سورهٔ اذا جاء نصرالله والهیکم التکاثر درعصر ومغرب وقرائت سورهٔ جمعه در رکعت اول وسورهٔ منافقین دررکعت دویمی ازظهر وعصر روز جمعه وهمچنین در صبح روز جمعه لکن دررکعت دویم ازصبح توحید بخواند ودر رکعت اول مغرب شب جمعه سورهٔ جمعه ودر دویم توحید بخواند ودرعشاء آن دررکعت اول جمعه ودررکعت ثانی منافقین بخواند ومستحب است قرائت سورهٔ قدر

درو جاه دور کعت اخیره است

سوره هائیکه مستحب است قرائت آنها در نمازهای یومیه

در رکعت اول وتوحید در ثانیه هر نمازی مسئله گذشت که در حال قرائت و ذکر واجب است طمأنینه پس اگر در آنحال بخواهد برای غرضی پس وپیش رود یا منحنی شود باید در حال حرکت ساکت شود تا طمأنینه درقرائت محفوظ بماند و ضرر ندارد حرکت دادن دست وانگشتان پا درآن احوال اگرچه بهتر ترك آنست وهرگاه مثلا درحال قرائت بی اختیار حرکت نمود احوط اعادهٔ قرائتی است که در آنحال خوانده مسئله اگر شك کند در صحت قرائت آیه یا کلمه و از آن گذشته باید اعاده کند آن آیه یا کلمه را واگر گذشته اعاده ندارد وضرر ندارد اعاده کند بقصد احتیاط واگر مرتبه دویم یاسیم نیز شك کند ضرر ندارد تکرار آن مادامیکه ناشی از وسواس نباشد والا باید اعتنا نکند

فصل پنجم در رکوع

مسئله واجبست درهر رکعتی از فرائض یکبار رکوع که رکن نمازاست که بزیاده ونقصان آن عمداً وسهواً باطل میشود مگر در جماعت برای متابعت امام که در محل خود بیان میشود وخم شود بنحو متعارف که دستش برانو برسد وخم شدن کمتر از مقدار مزبور کافی نیست بلکه احوط رسیدن کف دست برانو مسئله کسیکه نتواند بقدرمزبور خم شود مگر بتکیه کردن بچیزی باید تکیه کند واگر با تکیه کردن هم نتواند خم شود باید بقدر ممکن خم شود و منتقل میشود بجلوس اگرچه باجلوس بتواند خم شود بلی با عدم تمکن از انحناء مطلقاً باید بنشیند در رکوع جلوسی کند واحوط آنستکه یکدیگر بار رکوع بایماء قیامی بجاآورد واگر متمکن ازرکوع جلوسی نباشد اکتفا کند در رکوع بایماء قیامی باینکه سر خودرا خم کند واگر اینهم متعذر باشد ایماء کند بچشم که بقصد رکوع چشمان خودرا بپوشد وبقصد سر برداشتن آنرا باز کند و در رکوع جلوس اکتفا میشود بمسمای خم شدن هرقدر حاصل میشود ومستحب صورت محاذی زانوی خود واکمل آنستکه صورت خودرا محاذی محل سجده برساند مسئله معتبراست در رکوع که خم شدن بقصد رکوع باشد پس اگر منحنی شود برای گذاردن چیزی برزمین مثلا نمیتواند آنرا برای رکوع حساب کند بلکه باید دوباره

بایستد وبقصد رکوع خم شود مسئله کسیکه خلقت او بهیئت راکع خم باشد یا آنکه بسبب عارضی از ناخوشی یا پیری خم شده اگر متمکن باشد از قیام واجب ولو بتکیه کردن بر عصا ونحو آن تا از قیام برکوع رود واجبست چنین کند واگر باعتماد هم متمکن از قیام تمام نباشد باید بقدریکه بتواند راست شود واگر بالمره عاجز است از بلندشدن باید برای رکوع بیشتر از حد رکوع خم شود واگر از آنهم عاجز است وباخمیدگی او از حد رکوع نیز گذشته که اگر بیشتر خم شود از حد رکوع بیرون رود اکتفا نماید بنیت رکوع بانحناء خود واحوط آنستکه بسر خود نیز ایماء کند مسئله اگر فراموش کند رکوع را و سر از بر شود برای سجود وپیش از آنکه پیشانی او بزمین برسد متذکر شود باید برگردد بقیام واز قیام برکوع رود وکفایت نمیکند که خم خم بحد رکوع برگردد واگر بعد از دخول در سجده اولی یا بعد از سربلند کردن از آن متذکر شود که رکوع نکرده احوط آنستکه برخیزد واز قیام رکوع کند وبعد از فراغ نماز را اعاده کند مسئله اگر بقصد رکوع خم شد وبعد از رسیدن بحد رکوع فراموش کرد رکوع را وسر از بر شد برای سجود پس اگر هنوز از حد رکوع خارج نشده باید بهمان حال باطمأنینه ذکر رکوع بگوید واگر بعد از خروج از حد رکوع متذکر شود پس در وجوب برگشتن بحد رکوع وگفتن ذکر باطمأنینه یا وجوب برگشتن بقیام واز قیام برکوع رفتن یا وجوب قیام بقصد قیام بعد از رکوع پس از سر از بر شدن برای سجود سه وجه است وجه اول خالی از رجحان نیست لکن احوط برگشتن بحد رکوع [illegible] اعادهٔ نماز است مسئله واجبست در رکوع گفتن ذکر واحتیاط لازم اختیار خصوص تسبیح است ومخیر است بین سه مرتبه گفتن سبحان الله [illegible] یکمرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده واحوط واولی اختیار تسبیحهٔ کبری است واحوط از آن سه مرتبه گفتن است مسئله واجب است در حال ذکر واجب طمأنینه باشد پس اگر بدون طمأنینه بجا آورد عمداً نماز باطلست بخلاف سهواً اگرچه با سهو نیز احوط استیناف است پس اگر شروع کرد بذکر واجب عمداً پیش از رسیدن بحد رکوع یا بعد از آن وقرار طمأنینه یا آنکه [illegible] نمود ذکر را در حال سربلند کردن پیش از خروج از حد

در ذکر رکوع و طمأنینه در حال ذکر

رکوع یا بعد از آن مجزی از ذکر واجب نیست قطعاً پس آیا موجب بطلان نماز است هرچند دوباره ذکر واجب را بگوید یا نه احوط اتمام نماز واعادهٔ آنست بلکه احوط در ذکر مندوب نیز اعتبار طمأنینه است اگر قصد خصوصیت بگوید والا اشکالی نیست واگر بسبب عارضی متمکن از طمأنینه نباشد ساقطست لکن واجبست براو تمام ذکر واجب را پیش از خروج از حد رکوع بگوید وواجب است قیام بعد از فارغ شدن از رکوع باطمأنینه در آن پس اگر پیش از راست ایستادن باطمأنینه عمداً بسجده رود نماز باطلست مسئله مستحبست پیش از رفتن برکوع در حال قیام تکبیر بگوید بلکه احوطست ومستحبست در حال تکبیر بلند کردن دست وگذاردن دو کف دست بر زانوها با انگشتان گشاده در حال رکوع بلکه احوط با امکان و زانوها را رد کردن بجانب عقب وصاف کردن پشت وکشیدن گردن وباز کردن هر دو مرفق دست در حال رکوع و مستحبست برای زن که در رکوع کف دستها را بالای زانوها بر روی رانها گذارد ومستحبست [illegible] تسبیحهٔ کبری وتکرار آن سه مرتبه یا پنج مرتبه یا هفت مرتبه بلکه زیادتر وبلند کردن دستها برای راست شدن از رکوع وگفتن سمع الله لمن حمده در حال قیام وتکبیر گفتن برای سجود وبلند کردن دستان در حال تکبیر ومکروهست در حال رکوع سر زیر انداختن وچسبانیدن دستها بدو پهلو وکف دستها را میان دو زانو گذاردن

در مستحبات رکوع

فصل ششم در سجود

در واجبات سجود

مسئله واجبست در هر رکعتی دو سجده وآنها باهم رکن نماز است که باطل میشود بزیادی دو سجده در یکرکعت وبنقصان هردو عمداً وسهواً پس اگر اخلال شود بزیاده یا نقصان یك سجده سهواً نماز باطل نمیشود و لابد است در سجده از سر از بر شدن وگذاردن پیشانی برزمین بروجهیکه مسمای سجده صدق آید ومدار رکنیت وزیادهٔ عمدیه وسهویه برخصوص گذاردن پیشانی است برزمین وامور دیگر نیز در سجده معتبر است ولکن مدخلیتی در رکنیت ونحو آن ندارد وآن چند چیز است اول) سجده برشش عضو دیگر دو کف دست ودو زانو

واجب اول

ودوابهام پا ودر کمین واجبست باطن آنهارا برزمین گذارد واحوط آنستکه تمام
کف وانگشتان رانیز گیرد عرفاً درحال اختیار واما با ضرورت پس کافیست
مسمای باطن واگر نتواند مگر آنکه جمع انگشت را برباطن کف جمع کند وبه
پشت انگشتان سجده کند کافیست واگر آنهم ممکن نشد اکتفا کند به پشت دست
واگر آنهم ممکن نباشد بلکه کف دست او مقطوع باشد یا بسبب دیگر منتقل
میشود بانچه بکف نزدیکتر است ازذراع وواجبست در سجدهٔ دوزانو آنکه
چیزی از کاسهٔ زانو ها برزمین گذارده شود اگر چه تمام آنرا فراگیرد ودر
ابهام پاها احوط مراعات دوطرف آنها است باینکه سرابهام را برزمین گذارد
وواجب نیست درسجده پیشانی تمام آنرا برزمین گذارد بلکه کافی است صدق
سجده بمسمای پیشانی ومتحقق میشود بمقدار درهم واحوط آنستکه کمتر ازقدر
درهم نباشد چنانچه احوط آنستکه قدر درهم مجتمع باشد نه متفرق هرچند
اقوی جواز سجده برتسبیح سبحه است اگر مجموع ودانهای که پیشانی برآنها
قرار گیرد بقدر درهم باشد واگر چیزی بر روی زمین یا روی پیشانی باشد مثل
چرك یا غیر آن برطرف کند تا بشرهٔ پیشانی برزمین گذارده شود پس اگر در
سجدهٔ اول مهر یاخاك یا رمل ونحو آنها بپیشانی بچسبد برای سجدهٔ دیگر باید
آنرا ازاله کند واحوط اگرچه [illegible] اقوی ومراد بپیشانی بطول از رستنگاه مو
تا ابروها وبالای دماغ واز عرض میانه دوجبین است **مسئله** احوط تکیه کردن
برهفت عضواست در سجده وکفایت نمیکند مجرد رسیدن آنها برزمین ولازم
نیست که تکیه را بقدر یك اندازه کند چنانچه ضرر ندارد که ذراع دست و
سرانگشتان را برزمین گذارد وبرآنها تکیه کند (دوم) واجب است — واجب دوم
گفتن ذکر در سجده چنانچه در رکوع گذشت مگر آنکه درسجده میگوید
سبحان ربی الاعلی وبحمده (سوم) باید درحال ذکر باطمأنینه باشد چنانچه در — واجب سیم
رکوع ذکر شد (چهارم) واجب است که در حال ذکر تمام مواضع هفتگانه بجای خود بر — چهارم
قرار باشد لکن جایز است درغیر حال ذکر غیر از پیشانی مواضع دیگر را
حرکت دادن وبلند کردن وگذاشتن عمداً وسهواً چه حرکت دادن آنها بقصد عرضی
باشد مثل خاراندن ونحو آن یا بدون آن (پنجم) گذاردن پیشانی را بر چیزیکه — پنجم

سجده بر آن صحیح باشد از زمین یا آنچه از زمین میروید غیر خوراکی وپوشاکی
چنانکه در مکان نماز گذشت (ششم) بلند کردن سر از سجدهٔ اولی ونشستن — ششم
باعتدال باطمأنینه (هفتم) آنکه محل پیشانی بامحل ایستادن مساوی باشد وپست — واجب هفتم
وبلند نباشد مگر بکلفتی خشتی که بمقدار چهار انگشت بهم بسته باشد ولازم نیست
محل باقی مواضع سجده بایکدیگر یا بامحل پیشانی مساوی باشد وپستی وبلندی جای
آنها عیبی ندارد مادامیکه بیرون نرود از مسمای سجده **مسئله** مراد بموقف که باید
بامحل پیشانی مساوی باشد جای اسافل بدن است درحال سجده که زانوها باشد نه
جای ابهامها یاموضع قدمها پس اگر جای پیشانی باجای زانوها مساوی باشد
وانگشت بزرك پاهارا جائی گذارد که زیادتر از چهار انگشت پست یابلند باشد
ضرر ندارد بخلاف آنکه جای پیشانی وانگشت پاها مساوی باشد وجای زانوهایش
ازقدر مزبور پست یا بلند باشد که صحیح نیست **مسئله** اگر پیشانی او واقع شد
برجای بلندی که زیادتر ازمقدار مغتفر تفاوت باشد بقدریکه صدق سجود نکند عرفاً
میتواند پیشانی را بردارد وبجای صحیح بگذارد و میتواند بکشاند آنرا بمحل
صحیح بخلاف آنکه تفاوت بقدری باشد که عرفاً صدق سجود برآن میکند که دراین
صورت احوط کشانیدن پیشانی است واگر کشانیدن ممکن نباشد احوط برداشتن
وگذاردن است بااعادهٔ نماز بعد از اتمام **مسئله** اگر پیشانی را برچیزی گذارد که
سجده بر آن صحیح نباشد باید بکشاند بجای صحیح وبلند نکند زیرا که موجب
زیادتی سجده است واگر ممکن نباشد مگر برداشتن وگذاشتن احوط اتمام نماز
واستیناف است بلی اگر بعد از ذکر واجب یا بعد از سر برداشتن ملتفت شود کافیست
اتمام نماز اگر چه در صورت اول بی اشکال نیست واحتیاط بکشانیدن واعادهٔ ذکر
ترك نشود بلکه احوط اعادهٔ اصل نماز است نیز **مسئله** کسیکه بر پیشانی او علتی باشد
مثل دمل ونتواند جای سالم آنرا برزمین گذارد اگرچه باین نحو باشد که زمین را
گود کند ودمل را داخل گودال واطراف آنرا بزمین برساند باید چنین کند واگر
دمل تمام پیشانی را فراگرفته باشد بنحویستکه نتواند جای سالم آنرا برزمین گذارد
باید بر یکی از دوجبین سجده کند وبهتر تقدیم جبین راست است وبا تعذر از
آن نیز سجده بر ذقن نماید وباتعذر از آن نیز اکتفا کند بخم شدن بقدر امکان

و گذاردن پیشانی بزمین ازاو بتعذر ساقطست مسئله اگر پیشانی او قهراً اززمین
بلند شد وبدون اختیار برگشت بزمین ضرر ندارد زیرا سجده مکرر نشده پس اگر
بلند شدن پیشانی پیش از استقرار بوده دفعهٔ دویم که برگشت باید ذکر واجب
رابگوید واگر بعد از استقرار وپیش از ذکر واجب بوده احوط آنستکه بعداز
برگشتن ذکر رابقصد قربت مطلقه بگوید اینها درصورتیستکه برگشتن آن نیز قهری
باشد یاآنکه بعداز بلند شدن نتواند پیشانی را نگاه دارد واگر قهری نباشد پس
درصورتیکه پیش از استقرار بلند شده باید بهمانحال یابعداز نشستن سجده کند
و گذاردن اولرا سجده حساب نکند زیراکه قرار نگرفته وذکرهم نگفته و
درصورت دیگر که بعد از استقرار وپیش از ذکر واجب بلند شده باید آنرا
یك سجده حساب کند پس اگر سجدهٔ اول بوده بعداز نشستن سجده دوم رابعمل
آورد واگر سجدهٔ دویم بوده اکتفا بهمان کند مسئله کسیکه ازسجده بنحو متعارف
عاجز باشد باید بقدر تمکن منحنی شود ومحل پیشانی رابلند کند وپیشانی را برآن
بگذارد بااعتماد وطمأنینه وذکر واجب رابگوید وباقی مساجدرا بمحل خود گذارد
واگر ازخم شدن بالمره عاجز باشد باید برای سجده بسر ایماء کند واگراز
آن نیز عاجز باشد بچشمان ایماء کند و احوط آنستکه بلند کند محل پیشانی را و
برآن گذارد بالامکان بلکه احتیاط بوضع مقدار ممکن ازمساجد بمحلهای خود
ترك نشود مسئله مستحبست تکبیر پیش از سجده وقتیکه هنوز راست ایستاده و
بعداز سجده وقتیکه نشسته ودروقت سرازیر شدن برای سجده دستهارا اول
برزمین گذارد بعد ازآن باقی مساجد را واینکه تمام پیشانی را برآنچه سجده برآن
صحیح است بگذارد وسر دماغ رانیز برخاك گذارد واحوط ترك نکردن آنست
وآنکه محل جبهه وموقف بلکه سایر مساجدرا تسویه کند وآنکه کف دستهارا
باز کرده وانگشتانرا باابهام متصل نموده محاذی گوشها برزمین گذارد وسر
انگشتان روبقبله باشد وآنکه درحال سجود تجافی کند یاآنکه دوبال خودرا از
زمین بلند کند وبین بازوها ودو پهلوی او فاصله باشد ودستهارا دور ازبدن
نگاه دارد وپیش ازشروع بذکر وبعداز سربلند کردن از آن دعاهائیکه وارد
شده بخواند وتسبیحهٔ کبری رااختیار کند وذکررا مکرر بگوید وختم بوتر نماید

در مستحبات سجود

سه وپنج وهفت تابالا ودودر سجده‌ها که بخصوص سجدهٔ اخیره حوائج دنیاو آخرت
خودرا طلب کند وروزی حلال بخواهد یاآنکه بگوید یاخیر المسئولین ویاخیر المعطین
ارزقنی وارزق عیالی من فضلك فانك ذوالفضل العظیم ومستحبست تورك در
جلوس بین دوسجده یاآنکه بران چپ بنشیند وپشت پای راسترا روی کف
پای چپ گذارد ودرحال جلوس بگوید (استغفرالله ربی واتوب الیه) ودر حال
نشستن دست راست خودرا بر ران راست و چپرا بر ران چپ گذارد وبعداز
سجدهٔ دویم نیز باطمأنینه بنشیند وآنرا جلسهٔ استراحت گویند واحوط ترك نکردن
آنست بلکه وجوبان خالی از قوت نیست ومستحبست وقتیکه بخواهد برخیزد
بگوید (بحول الله وقوته اقوم واقعد) یا بگوید (اللهم بحولك وقوتك اقوم واقعد)
ووقت برخاستن کف دستهارا پهن برزمین گذارد وبرآن تکیه کند نه آنکه پنجه
های خودرا جمع کرده مثل کسیکه خمیر میکند

فصل در سجدهٔ تلاوت و سجدهٔ شکر است

در سجدهٔ تلاوت

مسئله واجبست سجده کردن وقت تلاوت آیهٔ سجدهٔ واجبه ازچهار سوره آیه
آخر سورهٔ والنجم وسورهٔ اقرأ باسم ربك ونزد گفتن لایستکبرون در الم تنزیل و
گفتن تعبدون در حم فصلت وهمچنین وقتیکه گوش کند وبشنود قرائت آیات مزبوره
راومجرد سماع آنها کافی نیست دروجوب سجده بنابراظهر وسبب وجوب سجده
تمام آیه است وبقرائت بعض آیه ولولفظ سجده باشد واجب نمیشود هر چند
احوطست ووجوب آن فوریست کوتأخیر آن جایز نیست وبتأخیر که کرده است
وبعصیان ساقط نمیشود مسئله مکرر میشود سجده بتکرر سبب متعاقب اگر بعداز
تلاوت وسجدهٔ آن مجدداً تلاوت کند واگر مثلاً آیه سجده را تلاوت کند واز
دیگری هم که با او میخواند بشنود که دوسبب بایکدیگر بدون تعاقب باشد یا
آنکه بعد از تلاوت آیه سجده نکرده دوباره تلاوت کند آیا دو سجده براو
واجب میشود یایکی کافیست محل تأمل واشکالست مسئله اگر درحال سجود آیه
سجده راتلاوت کند مثلا واجبست سراز سجود بلند کند ودوباره بسجده رود
وکافی نیست باقی ماندن برسجدهٔ اولی بقصد سجدهٔ دویمی ونه کشاندن پیشانی

را از آنجا بجای دیگر بقصد آن و همچنین کسیکه پیشانی را بدون قصد سجده بر زمین گذارده اگر سجدهٔ تلاوت براو واجب شود کفایت نمیکند باقی ماندن بانحال یا کشانیدن پیشانی بجای دیگر بلکه باید سر بردارد و بقصد سجده دیگر پیشانیرا برزمین گذارد مسئله ظاهر آنستکه در وجوب سجده برمستمع معتبر باشد که بعنوان تلاوت قرآن خوانده باشد پس اگر کسی تکلم کند بآیه بدون قصد قرائت برمستمع سجده واجب نیست و همچنین است اگر از طفل غیر ممیز یا از کسیکه خواب باشد یا از صندوق حس صوت آیه را بشنود اگرچه سجده در هر سه صورت احوطست بلکه در صورت اولی احتیاط ترك نشود مسئله معتبر است در شنیدن آیه تمیز حروف و کلمات و کافی نیست شنیدن همهمه اگرچه احوطست مسئله معتبر است در سجده تلاوت بعد از تحقق مسمای سجود نیت و اباحهٔ مکان و احوط مراعات گذاردن هفت عضو است بر زمین و گذاردن پیشانی بر چیزیکه سجده بر آن صحیح است بلکه اعتبار آنکه ماکول یا ملبوس نباشد خالی از قوت نیست و معتبر نیست در آن قبله و طهارت از حدث و خبث و نه طهارت محل پیشانی و نه ستر عورت چه رسد بصفات ساتر مسئله در این سجده تشهد و سلام و تکبیر نیست بلی مستحب است تکبیر بعد از سر برداشتن از آن و در این سجده ذکر واجب نیست اگرچه مستحب است و بهتر آنستکه بگوید لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لك یارب تعبداً و رقاً لا مستنکفا و لا مستکبراً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر مسئله سجده کردن برای خداوند عز وجل خود از اعظم عبادات است و خدا بعبادتی مثل سجده بندگی نشده هیچ عملی بر شیطان لعین سخت تر نیست از آنکه اولاد آدم را در سجده ببیند زیراکه خودش مامور بسجده شد و معصیت نموده و مطرود شده و این مامور بسجده شده و مطیع و ناجی است و نزدیکتر حالتی برای بنده بسوی خدا حال سجود است و مستحب مؤکد است که هر وقت نعمتی برای کسی تازه شود یا بلائی از او دفع شود یا متذکر آنها شود دو سجده شکر بجا آورد و همچنین است برای توفیق ادای فریضه یا نافله یا عمل خیری حتی اصلاح دو نفر جایز است اکتفا بیك سجده و دو مرتبه افضلست یابکه بعد از سجدهٔ اولی دو طرف

در سجده شکر است

صورت وجبین خود را برخاك بمالد بعد از آن سجدهٔ ثانیرا بعمل آورد و در این سجود مجرد گذارد پیشانی برزمین بقصد سجدهٔ شکر کافی است اگرچه احوط مراعات سجدهٔ نماز است که بر هفت موضع سجده کند و پیشانی را برجائی گذارد که سجده بر آن صحیح باشد بلکه در محل پیشانی اعتبار آنکه ماکول و ملبوس نباشد خالی از قوت نیست و مستحب است در این سجود که استخوان ذراع دستهای خود را فرش کند و شکم و سینه و سر استخوان سینه را بزمین بچسباند و ذکر در این سجده معتبر نیست بلی مستحب است صد مرتبه شکراً شکراً بگوید و کفایت میکند سه مرتبه یا یکمرتبه و بهتر آنستکه در سجود شکر بگوید آنچه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقولست اللهم انی اشهدك واشهد ملائکتك وانبیائك ورسلك وجمیع خلقك انك انت الله ربی والاسلام دینی ومحمداً نبیی و علیاً والحسن والحسین وعلیاً ومحمداً وجعفراً وموسی وعلیاً و محمداً وعلیاً والحسن والحجة المهدی علیهم السلام ائمة بهم اتولی ومن اعدائهم اتبرء پس سه مرتبه بگوید اللهم انی انشدك دم المظلوم پس بگوید اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لاعدائك لتهلکنهم بایدینا وایدی المؤمنین اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لاولیائك لتظفرنهم بعدوك وعدوهم ان تصلی علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر سه مرتبه پس طرف راست صورت را برزمین گذارد و بگوید کهفی حین تعیینی المذاهب وتضیق علی الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمة بی وقد کنت عن خلقی غنیاً صل علی محمد وعلی المستحفظین من آل محمد پس طرف چپ رو را برزمین گذارد و بگو یا مذل کل جبار و یا معز کل ذلیل قد وعزتك بلغ مجهودی سه مرتبه پس بگو یا حنان یا منان یا کاشف الکرب العظام پس دوباره پیشانی را بگذار و صد مرتبه بگو شکراً شکراً پس حاجت خودرا بخواه که برآورده شود انشاالله تعالی

فصل هفتم در تشهد

مسئله واجب است تشهد بعد از سر بلند کردن از سجدهٔ دوم در رکعت دوم در نماز دو رکعتی و سه رکعتی و چهار رکعتی و بعد از سجدهٔ دوم از رکعت اخیرهٔ

هر نمازی و تشهد واجب غیر رکنی است که اگر عمداً ترک کند نماز باطل است و اگر سهواً ترک کند و متذکر نشود مگر بعد از رکوع رکعت سیم باطل نیست وقضاء آن بعد از فراغ نماز واجب است چنانکه بیاید و واجب است گفتن شهادتین و بعد از آن صلوات بر محمد و آل او و احوط آنستکه باین عبارت بگوید (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له واشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد) و مستحب است ابتدا کند بگفتن الحمد لله یا بگوید بسم الله و بالله والحمد لله وخیر الاسماء لله یا بگوید والاسماء الحسنی کلها لله و آنکه بعد از صلوات بر محمد و آل محمد بگوید وتقبل شفاعته وارفع درجته و باید بلفظ صحیح و موافق عربیت ادا کند و اگر نداند باید یاد گیرد مسئله واجب است در حال تشهد نشسته با طمأنینه باشد بهر طور بنشیند و احوط ترك اقعا است در نشستن باینکه سینهٔ قدمین را بر زمین گذارد و بر دو پاشنهٔ پا بنشیند و مستحب است بطور تورك بنشیند و کیفیت آن در جلوس بین سجدتین گذشت

فصل هشتم در سلام

مسئله سلام واجب است در نماز و جزء اخیر است و جزء بودن صیغهٔ اخیره بی اشکال نیست و توقف دارد حلال شدن منافیات نماز بر سلام و دو صیغه دارد (اول) السلام علینا و علی عباد الله الصالحین (دویم) گفتن السلام علیکم باضافهٔ ورحمة الله وبرکاته بنابر احوط و جایز است اکتفاء بسلام اخیر و احوط اکتفا نکردن بسلام اول است و گفتن السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبرکاته از توابع تشهد است و جزء سلام واجب نیست و ترك ان عمداً جایز است لکن احوط محافظت بر گفتن است چنانچه احوط آنستکه بهر دو صیغه سلام دهد با تقدیم اول بر دویم مسئله واجب است در سلام گفتن عربیت و اعراب بنحو صحیح و اگر نداند باید یاد گیرد و باید سلا[م] را در حال جلوس با طمأنینه ادا کند و تورك دران مستحب است

فصل نهم در ترتیب است

مسئله واجب است ترتیب در افعال نماز [illegible] تکبیرة الاحرام را بر قرائت مقدم

دارد و فاتحه را بر سوره و آنرا بر رکوع و آنرا بر سجود مقدم دارد و همچنین پس کسیکه مقدم دارد مؤخر را یا مؤخر کند مقدم را عمداً نمازش باطل است و همچنین باطل است اگر سهواً رکنی را مقدم دارد بر رکن سابق بخلاف آنکه رکنی را سهواً مقدم دارد بر واجب غیر رکنی سابق مثل آنکه پیش از قرائت سهواً رکوع کند که عیبی ندارد و باید نماز را تمام کند و بدون قرائت صحیح است چنانکه ضرر ندارد تقدیم بعض واجبات غیر رکنیه بر بعض دیگر سهواً ولکن در این صورت باید برگردد و آنچه باید مقدم داشته باشد مقدم دارد بنحویکه ترتیب حاصل شود و آنچه را که سهواً زیاد کرده ضرر ندارد

فصل دهم در موالاتست

مسئله واجب است در نماز موالات باینکه میانهٔ افعال نماز فاصله نیندازد و موالات یا بنحویستکه بترك آن از صورت نماز گذار خارج و موجب سلب اسم نماز است و یا بنحویستکه بترك آن فقط متابعت عرفیه بهم میخورد و موالات بمعنی اول رکن نماز است که بترك آن چه عمداً باشد یا سهواً نماز باطل میشود و بمعنی دویم واجب غیر رکنی است که بترك آن عمداً نماز باطل میشود و سهواً ضرر ندارد و همانکه موالات چنانکه مابین افعال نماز واجب است در اجزاء افعال نیز بهر دو معنی واجب است پس باید مابین آیات حمد و سوره و مابین کلمات قرائت و ذکر و تسبیح بلکه مابین حروف آنها انقدر فاصله نیندازد که از صورت نماز گذار خارج شود و در عرف آنرا نماز نگویند که با چنین ترك موالاتی نمازش باطل است عمداً باشد یا سهواً بخلاف فاصله که محو صورت و سلب اسم نکند بلکه عمل را پی در پی بنحو متعارف بعمل نیاورده که باین معنی ترك موالات عمدیه موجب بطلان است و سهو ضرر ندارد زیرا که نماز با ترك اصل قرائت سهواً باطل نیست چه رسد بترك موالات در اجزاء سهواً پس مثلا اگر ترك موالات کرده سهواً در آیه ایاك نعبد و ایاك نستعین و پیش از رکوع متذکر شد باید برگردد و از آن بعد را قرائت کند و اگر بعد از داخل شدن در رکوع متذکر شد عیبی ندارد باید نماز را تمام کند

خاتمه درقنوت وتعقیب است

بدانکه مستحب است خواندن قنوت در فرایض یومیه ومؤکد است در نماز صبح ومغرب وعشا بلکه احوط ترک نکردن قنوت است درآنها و محل قنوت پیش از رکوع رکعت دویم وبعد ازفارغ شدن از قرائت است واگر در محل خود قنوت را فراموش کند بعداز سر برداشتن ازرکوع بجا آورد وبعداز آن برود بسجده واگر متذکر شود بعداز آن محلی ندارد مگر بعداز نماز قنوت را قضا کند واگر آنوقت هم متذکر نشود هروقت یادش بیاید اگرچه مدتی گذشته باشد بجا آورد بخلاف کسیکه عمداً قنوت رادر محل خود ترک کرده باشد که قضا ندارد ودر هر نافله نیز قنوت مستحب است دورکعتی باشد یا یکرکعتی که نماز وتر باشد بلکه قنوت در وتر مستحب مؤکد است بلی استحباب قنوت در نماز شفع محل اشکال است پس احوط آنستکه برجاء مطلوبیت بجا بیاورد مسئله ذکر مخصوصی درقنوت معتبر نیست بلکه کافیست آنچه میسر باشد ازذکر ودعا وحمد وثنا بلکه مجزیست گفتن بسم الله الرحمن الرحیم یکمرتبه یا سبحان الله پنجمرتبه یا سه مرتبه یا صلوات برمحمد وآله یا گفتن اللهم اغفرلی ونحو آنها وشکی نیست در رجحان قنوتها مأثوره ازمعصومین علیهم السلام ودعاها بلکه دعاهائیکه درقرآن است وکلمات فرج وکافیست از آنچه وارد شده گفتن **اللهم اغفر لنا وارحمنا وعافنا واعف عنا انك علی كل شیئ قدیر** ومستحبست بجهر خواندن قنوت در نماز های جهریه واخفاتیه برای امام ومنفرد بلکه برای مأموم نیز اگر امام صدای اورا نشنود مسئله معتبر نیست در قنوت بلند کردن دست اگرچه بی اشکال نیست پس احوط ترک نکردن آنست مسئله جایز است درقنوت وغیر آن دعای غلط در مادهٔ کلمات یا اعراب آن درصورتیکه غلط فاحش ومغیر معنی نباشد وهمچنین درغیر قنوت واذکار مندوبه اگرچه خلاف احتیاط است مطلقاً بخلاف اذکار واجبه که جایز نیست درآن بغیر عربیت صحیحه مسئله مستحبست بعد از فراغ ازنماز فریضه یا نافله خواندن تعقیب اگرچه تأکید آن در فریضه زیادتر است بخصوص در نماز صبح واثر تعقیب در طلب رزق بیشتر است ازسفر طولانی

در تعقیب است

ومراد بتعقیب مشغول بودن بدعا وذکر وهر عملی است که شرعاً راجح باشد بالذات ازقرائت قرآن وذکر ودعا وتضرع واستغفار واوراد وغیر آنها مسئله معتبر است در تعقیب که متصل باشد بفراغت از نماز که مشغول بشغل دیگری نشده باشد مثل اشتغال بصنعتی که منافی هیئت تعقیب باشد وبهتر آنستکه درجای نماز روبقبله با طهارت نشسته باشد و ذکر مخصوصی در تعقیب معتبر نیست وشکی نیست درآنکه افضل وارجح همان کیفیتی استکه از ائمه علیهم السلام منقولست از دعاها واذکار که در کتب ادعیه واخبار ضبط شده خصوص جلد هیجدهم بحارالانوار وتعقیبات بر دو قسم است (اول) تعقیبات مشترکه بعد از هر نمازی مستحبست و (دویم) تعقیبات مختصه که برای هر کدام از فرایض جدا تعیین شده وما قلیلی ازتعقیبات مشترکه را ذکر مینمائیم که فائدهٔ آن انبوه وذکر آن اهم است (اول) گفتن سه مرتبه الله اکبر بعداز سلام نماز که مثل سایر تکبیرات نماز دستهارا درحال تکبیر بلند کند تا محاذی گوش برسد (دویم) تسبیح حضرت زهرا علیها السلام که بندگی خدا بچیزی ازحمد نشده که افضل از آن باشد بلکه این تسبیح هر روز عقب هر نمازی محبوبتر است نزد صادق آل محمد علیه و علیهم السلام ازهزار رکعت نماز درهرروز کسیکه بآن ملتزم باشد شقی نشود وبنده خدا این تسبیح را نگوید بعداز فریضه پیش ازآنکه پاهارا حرکت دهد مگر آنکه خدا اورا بیامرزد وبهشت را برای او واجب گرداند واین تسبیح مستحب نفسی وعبادتیست اگرچه در تعقیب نباشد بلی در خصوص تعقیب نماز مؤکد است ووقتیکه میخواهد بخوابد برای آنکه خواب بدنبالش رود مختص فرایض نیست بلکه بعداز هر نمازی مستحبست وکیفیت این تسبیح آنستکه سی وچهار مرتبه الله اکبر بگوید بعداز آن سی وسه مرتبه الحمدلله وبعد سی وسه مرتبه سبحان الله ومستحبستکه بشمارد آنهارا بتسبیحی که از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام اگرچه پخته باشد بلکه اگر برای اوراد واذکار تسبیح را بگرداند وغفلت کند از گفتن ذکر خود سبحه تسبیح گوید وثواب آن برای او نوشته شود واولی آنستکه عدد دانه‌ای سی وچهار دانه باشد در ریسمان آبی واگر درعدد تکبیر یا تحمید یا تسبیح شك کند بنابر اقل گذارد اگر ازمحل مشکوك نگذشته باشد والا

درتعقیبات مشترك

درتسبیح حضرت زهرا

اعتنا نکند و اگر سهواً زیادتر تکبیر یا تحمید یا تسبیح کفت مقدار زاید دست بردارد و بنا گذارد که تمام گفته و بهتر آنست که بنا گذارد که یکمرتبه گفته مثلا اگر سهواً سی و پنج تکبیر یا زیادتر گفت اولی آنست که بنا گذارد یك تکبیر گفته و سی و سه مرتبه دیگر بگوید و همچنین در تحمید و تسبیح (سیم) آنکه بگوید لااله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده واعز جنده وغلب الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد يحيى ويميت وهو على كل شئى قدير (چهارم) آنکه بگوید اللهم صل على محمد وآل محمد واجرنى من النار وارزقنى الجنة وزوجنى من الحور العين (پنجم) آنکه بگوید اللهم اهدنى من عندك وافض على من فضلك وانشر على من رحمتك وانزل على من بركاتك (ششم) آنکه بگوید اعوذ بوجهك الكريم وعزتك التى لاترام وقدرتك التى لايمتنع منها من شئى من شر الدنيا والاخرة ومن شر الاوجاع كلها ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم (هفتم) آنکه بگوید اللهم انى اسئلك من كل خير احاط به علمك واعوذ بك من كل شر احاط به علمك اللهم انى اسئلك عافيتك فى امورى كلها واعوذ بك من خزى الدنيا وعذاب الاخرة (هشتم) آنکه صد مرتبه یا سی مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر (نهم) قرائت آية الكرسى و سورهٔ حمد و آیه شهد الله انه لا اله الا هو و آیه قل اللهم مالك الملك (دهم) آنکه اقرار کند بنبوت حضرت خاتم النبيين وامامت دوازده امام عليه وعليهم الصلوة والسلام (یازدهم) سجده شکر که تفصیل آن گذشت **مسئله** آداب مختصه بزن در نماز امور یست از جمله زینت کردن بحلی و خضاب و آهسته خواندن قرائت و اذکار وجمع کردن بین قدمین درحال قیام و دستهارا برروی پستانها گذاردن درحال قیام و دستهارا برروی ران گذاشتن درحال رکوع و زانوها راعقب نکردن ورانها ، سجود اول نشستن وبعد از آن رفتن بسجود و درحال جلوس خود راجمع کردن و بزمین پهن شدن وقت جلوس و بازوهارا جمع کردن و در وقت نشستن میان دو سجده و وقت تشهد و سلام وغیر آن که مینشیند زانوهارا بلا گرفتن بخلاف مرد در جمیع مذکورات

در آداب مختصه بزن

مطلب سیم

در آنچه نماز را باطل میکند [illegible] (اول) حدث عمداً و اگر که

هرحدث ... واقع شود مبطل است اگرچه درحال که [illegible] السلام علیکم باشد بنابر احوط عمداً و سهواً یا قهراً در غیر مسلوس و مبطون و مستحاضه چنانکه گذشت (دویم) گذاردن کف یکدست برپشت دست دیگر مثل آنچه دیگران میکنند و آن نیز مبطل نماز است بنابر احوط باقصد بان نه بسهو هرچند احوط استیناف نماز است و درحال تقیه عیبی ندارد (سیم) منحرف شدن بتمام بدن از قبله بپشت سر یا بجانب راست یا چپ بلکه انحراف بمابین یمین و قبله یا یسار و قبله بنحویکه خارج شود از استقبال عمداً مبطل نماز است بلکه انحراف از قبله که از حد بین و یسار بگذرد بطرف خلف موجب بطلان نماز است هرچند بسهو یا قهراً واقع شود تا آنکه مثلا ازدحام اورا بگرداند بلی التفات بصورت تنها بیمین و یسار باقی بدن رو بقبله باطل نمیکند لکن مکروه هست بلکه احوط اجتناب از آنست بلکه در التفات فاحش اشکالست احتیاط در آن ترك نشود (چهارم) تکلم عمدی اگرچه بدو حرف بی معنی و یك حرف معنی دار باشد مثل آنکه بگوید ق یعنی نگاهدار نمازش باطل میشود و تکلم سهوی مبطل نیست هرچند بگمان تمام شدن نماز باشد و بجواب سلام دادن باطل نمیشود بلکه واجب است و بترك جواب نیز باطل نمیشود اگرچه بجای جواب سلام مشغول قرائت شود ولی بترك واجب که کار است [illegible] درهرحال نماز اشتغال بذکر و دعا و قرائت قرآن غیر آیات سجدهٔ واجبه عیبی ندارد و در جواز دعائیکه متضمن خطاب بدیگری باشد مانکه بگوید ... تامل و اشکال است و همچنین گفتن صبحك الله یا مساك الله بالخير در صورتیکه قصد دعا باشد بخلاف آنکه قصد مجرد تحیت بگوید که اشکالی در عدم جواز نیست مثل ابتداء بسلام **مسئله** واجبست برکسیکه در نماز باشد و بر او سلام کند آنکه جواب را بمثل سلام بگوید پس اگر سلام کننده گفت سلام علیك باید در جواب بگوید سلام علیکم بلکه احوط آنستکه نگوید السلام علیکم یا سلام عد و همچنین اگر سلام کننده بگوید السلام علیکم ... بمثل آن جواب بگوید ... سلام علیك یا سلام علیکم بنابر احوط وجواب بمثل دهد بخلاف غیرحال نماز که مستحب است با حسن جواب بگوید مانکه درجواب سلام علیکم السلام علیکم و علیکم السلام ورحمة الله وبركاته بگوید **مسئله** اگر کسی بر مصلی سلام کند

بقصد واجب است جواب او را صحیح بدهد **مسئله** اگر سلام کننده طفل ممیز باشد جواب سلام او جایز بلکه واجب است و احوط آنستکه جواب را بقصد قرائت قرآن بدهد **مسئله** اگر کسی سلام کند بر جمعی که یکی از آنها مشغول نماز باشد و دیگری جواب گوید جایز نیست بر نماز گذار که او نیز جواب گوید و همچنین اگر مصلی با جمعی مشغول نماز باشد و کسی بر یکی از حاضرین سلام کند و مصلی شک کند که قصد او را کرده یا نه نمیتواند در نماز جواب بگوید **مسئله** واجب است بر کسیکه جواب سلام میدهد صدای خود را بسمع کند بر حسب متعارف که سلام کننده اگر مانعی مثل کری و نحو آن نداشته باشد جواب او را بشنود پس اگر بسبب دور بودن یا کری جواب او را اصلا نشنود یا شنواندن آن متوقف بر مبالغه در بلند کردن صدا باشد کافیست که جواب بر حسب متعارف که بدون مانع میشنید بدهد پس اگر ممکن باشد که او را تفهیم جواب کند ولو باشاره کردن دور نیست وجوب آن **مسئله** واجب است در جواب سلام فوریت عرفیه و تأخیر آن بنحویکه جواب سلام بر آن صادق نباشد جایز نیست پس اگر عصیاناً یا نسیاناً باین حد تأخیر انداخت وجوب جواب ساقط است و بعد از آن جواب دادن در نماز جایز نیست و بعد از نماز هم واجب نیست و اگر شک کند که تأخیر جواب بحد مزبور رسیده یا نه بنا گذارد که بآن حد نرسیده پس باید جواب سلام گوید اگرچه در نماز باشد **مسئله** ابتداء بسلام مستحب کفائیست چنانچه جواب آن واجب کفائیست پس اگر جماعتی داخل شوند بر جماعت دیگر یکنفر سلام کند وظیفهٔ استحبابیه بعمل آمده و یکنفر جواب گوید کافی و معتبر است **مسئله** اگر کسی بر دو نفر وارد شد و سلام کرد و آن دو هر ندانند بکدام سلام کرده جواب بر هیچکدام واجب نیست و واجب نیست بر آنها از او بپرسند که قصد کدام کرده اگرچه احوط آنست که هر دو جواب دهند اگر در نماز نباشد **مسئله** اگر دو نفر بیکدیگر سلام کنند جواب بر هر دو واجب است حتی بر آنکه بعد از اول سلام کرده نیز جواب واجب است و نمیتواند اکتفا کند از جواب سلام خود زیرا که قصدش ابتداء بسلام بوده و قصد جواب نداشته و اگر امر بر عکس باشد یا آنکه قصد هر دو جواب سلام باشد بگمان آنکه دیگری ابتداء بسلام کرده بر هیچکدام جواب واجب نیست اگرچه احوط

باتفاق دو سلام جواب داد بهر دو و یا تقسیم یکی بر دیگری جواب دادن متأخر است و اگر کسی بگمان آنکه دیگری باو سلام کرده جواب سلام دهد و حال آنکه سلام نکرده احوط آنستکه دیگری جواب گوید (پنجم) خندهٔ قهقهه که مشتمل بر صدا باشد عمداً و اختیاراً یا اضطراراً و همچنین اگر مشتمل بر صدا نباشد لکن چنان خنده بر مصلی غالب شود و جوف او پر شود که صورتش سرخ و بدنش بلرزه درآید از شدت آن لکن منع کند خود را از اظهار آنکه موجب بطلان نماز است نیز بخلاف خندهٔ سهوی یا تبسم اگرچه عمدی باشد که مبطل نیست (ششم) گریه کردن عمداً برای امر دنیوی مبطل است بخلاف گریهٔ سهوی مثل آنکه ملتفت نباشد که در نماز است یا گریه برای امر اخروی یا گریه در مقام طلب امر دنیوی از خداوند متعال خصوص اگر مطلوب او راجح شرعی باشد که موجب بطلان نماز نیست اما گریه که مشتمل بر صدا نباشد پس احوط اجتناب از آنست و در فرض وقوع احوط استیناف است و همچنین است کسیکه قهراً گریه بر او غالب شود بلکه وجوب استیناف بر او خالی از قوت نیست و در جواز گریه بر حضرت سیدالشهدا ارواحنا له الفدا در نماز تأمل و اشکال است و احتیاط ترک نشود (هفتم) هر کاریکه صورت نماز را محو کند بنحویکه صحیح باشد سلب اسم نماز از آن اگرچه کمی باشد مثل بر جستن و دست بدست زدن بقصد بازی و بدروغی عطسه زدن و نحو آنها که موجب بطلان نماز است عمداً و سهواً و اما کاریکه صورت نماز را محو نکند لکن منافی موالات عرفیه در نماز باشد پس باعمد موجب بطلان است و با سهو ضرر ندارد و اگر منافی موالات نماز نباشد عمداً هم عیبی ندارد اگرچه فعل کثیر باشد مثل حرکت دادن انگشتان و اشاره کردن بکسی بدست خود برای کاری و مثل کشتن مار و عقرب و برداشتن طفل و بسینه گرفتن و شیر دادن یا گذاردن طفل بر زمین و شمردن استغفار بتسبیح و نحو آن و شمردن رکعات بسنگ ریزه و دادن عصا بدست دیگری و بلند کردن صدا بذکر و قرآن برای اعلام دیگری و غیر آنها از کارهائیکه منافی موالات و ماحی صورت نماز نباشد اگرچه فعل کثیر باشد (هشتم) خوردن و آشامیدن اگرچه کمی باشد بلی ضرر ندارد بلعیدن بقیه طعام که از پیش از شروع بنماز در دهن داشت یا آنکه ابنباتی

در دهن گیرد که بتدریج آب شود و بحلق فرو رود و نحو آنها که ماحی صورت نماز و مفوت موالات نباشد و فرق نیست در مبطلات مذکوره بین فریضه و نافله بلی استثناء کرده‌اند از آنها کسی را که در سحر مشغول نماز وتر باشد و قصد روزهٔ فردا داشته باشد و تشنه باشد و آب نزدیک او بدو سه قدم فاصله باشد و بترسد که اگر بخواهد نماز را تمام کند فجر طلوع کند که جایز است بر او خود را باب برساند و بیاشامد تا سیر شود هرچند طول بکشد و نمازش باطل نمیشود بشرط آنکه سایر منافیات نماز را بعمل نیاورد و ملتفت باشد که پشت بقبله نکند و اقوی اقتصار حکم است بر خصوص آشامیدن آب بخلاف خوردن چیزی اگرچه زمان آن کم باشد چنانچه احوط اختصار بر خصوص نماز وتر است و در سایر نوافل جاری نیست علی الظاهر آبستکه در جواز شرب او معتبر نباشد بودن در حال قنوت و دعا بلکه در هر حال نماز وتر جاریست (نهم) گفتن آمین بعد از تمام شدن فاتحه عمداً بدون تقیه بخلاف گفتن آمین سهواً یا در حال تقیه که ضرر ندارد (دهم) شك در عدد رکعات غیر چهار رکعتی و شك در عدد اول و دویم رباعیه چنانچه بیاید (یازدهم) زیاد کردن یا کم کردن جزئی از نماز بنحویکه معلوم شده و میشود

مسئله مکروه است در نماز غیر از آنچه سابقا ذکر شده چند چیز اول - بر محل سجده دمیدن . دویم - بادست و ریش بعبس بازی کردن . سیم - آب دهن انداختن چهارم - انگشتان دست را شکستن پنجم - خمیازه کشیدن ششم - آروغ زدن اختیاراً هفتم - آه کشیدن هشتم - ناله کردن نهم - در حالیکه محتاج بقضاء حاجت باشد بول یا غایط مدافعه کردن خواندن مادامیکه مدافعه ضرر نداشته باشد والا حرام است هرچند اگر تحمل کند نمازش صحیح است

مسئله قطع نماز فریضهٔ اختیاراً حرام است بلکه نافله نیز بنابر احوط و هرگاه در بین نماز خائف شود بر نفس خود یا بر نفس محترمهٔ دیگری یا بر عرض یا بر مال معتد به خود بر عرض آنکه قطع نماز کند جایز بلکه واجب است قطع نافله یا فریضه و اگر در آنحال قطع نکند گناه کار است ولکن نمازش صحیح است

مطلب چهارم

در نماز آیات مسئله واجب میشود نماز آیات بگرفتن خورشید و ماه اگرچه

مکروهات نماز

در نماز آیات است

بعض آنها بگیرد و باعث خوف کسی نشود و همچنین بزلزله و بهر آیه که موجب خوف غالب مردم باشد خواه آیهٔ آسمانی باشد مثل وزیدن باد سیاه یا سرخ یا زرد غیر معتاد و تاریکی شدید و صداهای سخت آسمانی و آتشی که در آسمان ظاهر شود یا آیهٔ زمینی مثل صدای سخت که مثل صدای خراب شدن دیوار و نحو آن بلند شود یا فرو رفتن قطعه از زمین و نحو آنها و عبرتی نیست بآیات مذکوره که مخوف غالب مردم نباشد هرچند بعضی بترسند و معتبر نیست خوف در وجوب نماز برای کسوفین و زلزله بلکه واجب است مطلقاً مسئله ظاهر آنستکه مدار در خسوف و کسوف بر صدق عرفی آن باشد اگرچه مستند باسباب متعارفه آنها که حایل شدن زمین بین ماه و خورشید است در خسوف و حایل شدن جرم ماه بین خورشید و زمین است در کسوف نباشد و در وجوب نماز ایات کافی است گرفتن ماه و خورشید بعض ستاره‌ها یا بسبب دیگر بلی اگر گرفتگی انها بقدری کم باشد که ظاهر نشود بچشمهای متعارف مردم و دیدن ان موقوف باشد بر بعض دور بینها ظاهر آنستکه موجب نماز ایات نباشد هرچند مستند بسبب متعارف باشد مسئله وقت اداء نماز خسوف و کسوف از شروع در گرفتن است تا آنکه تمام منجلی شود و احوط آنستکه تأخیر نیندازد تا وقت شروع بانجلاء و اگر تأخیر انداخت تا شروع بانجلاء قصد اداء و قضاء نکند بلکه بقصد قربت مطلقه بجا آورد اما در زلزله یا صدای آسمانی یا صدای زمینی که علاوه وقت وقوع آنها گنجایش نماز ندارد و آنهارا ذات سبب گویند نه ذات وقت پس نماز آنرا بعد از وقوع آیه باید بجا آورد و اگر عصیاناً تأخیر کرد تا آخر عمر اداء است مسئله نماز آیات واجب میشود در بلدیکه آیه واقع شده و در بلد دیگر که دور باشد واجب نمیشود علی الظاهر مگر جائیکه نزدیک محل آیه باشد که هر دو یکی محسوب شوند الحاق آن بمحل آیه قوت دارد مسئله ثابت میشود وقوع آیه و وقت ان و مقدار مکث آن بعلم و بشهادت عدلین بلکه قوت یك عدل و همچنین باخبار رصدی که اطمینان بصدق او باشد بنا بر احوط اگر نگوئیم اقوی مسئله نماز آیات بر هر مکلفی واجب است و سقوط آن از حایض و نفساء مثل نمازهای یومیه محل اشکال است پس ترك احتیاط نشود بقضاء ذات وقت مثل کسوفین و اداء ذات سبب بعد از پاك شدن مسئله کسیکه نمیدانست وقوع کسوف یا خسوف

را وبعد از بازشدن تمام آن مطلع شد پس هرگاه تمام قرص گرفته بوده باید قضا کند والا قضا ندارد واگر میدانست واقع میشود واهمال کرد یا فراموش نمود باید قضا کند مطلقا واما در آیات دیگر که ذات سبب هستند پس بنا بر اداء عصیاناً یا نسیاناً ساقط نمیشود ومادام العمر اداء است واگر وقت وقوع آنها مطلع نشد تا مدتی گذشت آیا بعد از اطلاع واجب میشود یا نه مشکل است و احتیاط ترك نشود **مسئله** اگر جماعت غیر عدول خبر دادند که خسوف یا کسوف میشود واعتنا نکرد تا وقت آن گذشت بعد از آن معلوم شد وقوع ظاهر الحاق است بصورت جهل که اگر تمام قرص گرفته قضا دارد والا فلا وهمچنین است اگر دو عادل شهادت دادند که واقع میشود وبواسطه آنکه عدالت آنها معلوم نبود اعتنا نکرد بعد از وقوع و گذشتن وقت عدالت آنها معلوم شد لکن احوط قضاء است مطلقا **مسئله** نماز آیات دو رکعت است هر رکعتی پنج رکوع دارد که مجموع ده رکوع میشود وتفصیل آن اینست که مقارن نیت تکبیر میگوید وحمد و سوره میخواند وبرکوع میرود وبعد از سر برداشتن از رکوع باز حمد وسوره بخواند وبرکوع رود وهمچنین تا پنج رکوع تمام شود با پنج حمد وسوره بعد از رکوع پنجم دو سجده بعمل آورد وبرخیزد در رکعت دویم نیز پنج رکوع مثل رکعت اولی بعمل آورد بعد از رکوع دهم سجده بجا آورد وتشهد وسلام بعمل آورد وفرق نیست در سورههائیکه میخواند همان سوره را که در قیام اول خوانده در قیام بعد مکرر کند که مثلا با ده سورهٔ توحید نماز را بعمل آورد یا سوره دیگر بخواند وجایز است نماز آیات را بجا آورد در هر رکعتی یك حمد ویکسوره بانکه بعد از تکبیرة الاحرام حمد بخواند وشروع کند بخواندن سورهٔ قدر مثلا بگوید بسم الله الرحمن الرحیم انا انزلناه فی لیلة القدر و برکوع رود وبعد از سر برداشتن بگوید وما ادریك ما لیلة القدر و رکوع رود وبعد از سر برداشتن بگوید لیلة القدر خیر من الف شهر و رکوع رود وبعد از برخاستن بگوید تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و رکوع رود وبعد از سر بلند کردن اذان بگوید سلام هی حتی مطلع الفجر و رکوع رود وبعد از برداشتن از رکوع بایستد وبسجده رود وبعد از دو سجده برخیزد رکعت ثانیه بهمان ترتیب بعد از حمد یکسوره را تفریق کند بر پنج

در کیفیت نماز آیات

رکوع وبعد سجدتین وتشهد وسلام بجا آورد وجایز نیست در هر رکعت بعد از حمد یکمرتبه از یکسوره تمام متفرقه اقتصار کند چنانچه مشروع نیست با تفریق سوره خواندن حمد علیحده در هر قیامی مگر آنکه سورهٔ او در بعض قیام ها تمام شود وهنوز پنج رکوع تمام نشده باشد که باید دو باره در قیام بعد حمد بخواند با سوره وپیش از رکوع پنجم تتمهٔ سورهٔ را بخواند واگر در قیام پنجم سوره را تمام نکرده برکوع رود وبعد از سجدتین برخیزد برای رکعت دویم حمد را بخواند اقوی وجوب قرائت تتمهٔ سوره است در رکعت دویم **مسئله** معتبر است در نماز آیات آنچه معتبر است در فرایض دیگر از شرایط واجزاء واجبه و مندوبه واحکام زیاده ونقصان نسبت برکعات و اجزاء ان پس اگر شك کند در عدد رکعات باطل است مثل نمازهای دو رکعتی دیگر واگر رکوعی از این نماز کم کند یا زیاد کند عمداً یا سهواً نمازش باطل میشود زیرا رکوع از ارکان نماز است وهمچنین قیام متصل برکوع سهو که در مرتبه گذشت واگر شك کند در رکوعی که کرده یا نه اگر محل باقی است باید مشکوك را بجا آورد واگر از محل آن گذشته اعتناء نکند مگر آنکه بعد معلوم شود که مشکوك را نکرده بوده یا آنکه برگردد بشك در رکعات مثل آنکه شك کند که رکوع او رکوع پنجم است که از رکعت اولی باشد یا رکوع ششم است که رکعت دویم باشد که در این دو صورت باید از سر گیرد **مسئله** مستحب است بلند خواندن قرائت در نماز آیات شب باشد یا روز حتی در نماز آفتاب گرفتن ودیگر آنکه پیش از رکوع و بعد از آن [illegible] تکبیر بگوید مگر بعد از رکوع پنجم ودهم که [illegible] سمع الله لمن حمده ودیگر [illegible] طول دهد این نماز را خصوص در گرفتن آفتاب ودیگر آنکه سورههای طولانی بخواند مثل سورهٔ یس وروم و کهف ونحو آنها ودیگر آنکه در هر قیامی سورهٔ تمام بخواند ودیگر آنکه بعد از نماز در جای خود نشسته مشغول بدعا یا ذکر باشد تا تمام منجلی شود یا آنکه نماز را اعاده کند اگر بعد از نماز هنوز منجلی نشده و مستحب است در قیام دویم و چهارم وششم و هشتم ودهم بعد از قرائت قنوت بخواند که در مجموع دو رکعت پنج قنوت میشود وجایز است اکتفا کردن بدو قنوت (اول) پیش از رکوع پنجم (دویم) پیش از دهم وجایز است اقتصار بقنوت آخر

مسئله مستحب است نماز آیات را بجماعت بجا آورد وامام قرائت را از مأموم تحمل مینماید مثل جماعت یومیه وسایر افعال واقوال را خود مأموم بجا آورد واحوط آنستکه مأموم پیش از رکوع اول یا پیش از رکوع ششم اقتدا نکند تاآنکه نظم نماز بحال خود بماند

مطلب پنجم

در خلل نمازاست

دربیان خللی که درنماز واقع میشود ودر آن چند فصل است(فصل اول)درخلل عمدی مسئله کسیکه بدون طهارت ازحدث نماز کند باطل است بعمدوسهووجهل بخلاف طهارت از خبث که در آن تفصیلی است که سابقاً ذکرشده وهمچنین اخلال بسایر شرائط ازوقت وقبله وستر ومکان وغیر آنها که هر کدام درمحل خود مفصل ذکرشده وکسیکه اخلال کند بجزئی ازواجبات نماز عمداً نمازش باطل است اگرچه اخلال بحرکتی ازقرائت یا اذکار واجبه نماید وهمچنین کسیکه زیاد کند جزئی را درنماز عمداً از اقوال وافعال واجبه رکنیه یاغیررکنیه خواه آنچه زیاد کرده موافق اجزاء نماز باشد یامخالف آن اگرچه حکم در جزمخالف ودرغیر جزء رکنی خالی ازتأمل واشکال نیست ومعتبر است درتحقق زیاده درغیر ارکان آنکه آنرا بعنوان جزئیت نماز بعمل آورد پس قرائت قران وذکرودعا در اثناء نماز نه بعنوان جزء نمازی ضررندارد مادامیکه بان زیاده صورت نمازمحونشود چنانچه عیبی ندارد که میان نماز اعمال مباح خارج ازنمازرابعمل آورد مثل خاراندن بدن ونحو آن درصورتیکه موجب فوت موالات ومحی صورت نماز نشود

فصل دویم

درسهویات مسئله اگردر نماز رکعتی یارکنی راسهواً زیاد کند مثل رکوع یا دوسجده دریک رکعت وهمچنین تکبیرة الاحرام نمازش باطل است اگرچه بطلان نماز بزیادی تکبیر خالی ازاشکال نیست واما ازبادهٔ قیام رکنی پس متحقق نمیشود مگر بزیادی تکبیرة الاحرام یارکوع واما نیت پس بنابر آنکه داعی باشد زیادی در آن غیر متصوراست وبنابر اخطار زیادی آن مضر نیست وزیادی سهوی درغیر

ارکان مبطل نمازنیست اگرچه موجب دوسجده سهو باشد بنابر احوط چنانچه بیاید مسئله کسیکه جیزی ازواجبات نمازرا سهواً کم کند ومتذکر نشود مگر بعداز تجاوز ازمحل ان پس اگر رکن کم شده مبطل نمازاست والافلا و جیزی براو نیست مگر سجدهٔ سهو ولی تشهد ویک سجدهٔ فراموش شده را بعداز نماز قضا میکند وغیرازاین دو از سایر اجزاء نماز را اگر فراموش کند قضاء ندارد وهرگاه متذکر منسی شود درمحل خود باید انرا تدارک کند اگر چه رکن باشد و افعالی را که بعداز ان بجا آورده باید اعاده کند ومراد بتجاوز از محل آنستکه داخل رکن بعد شده باشد یاانکه محل جزء منسی فعل خاصی بوده ومحل ان فعل گذشته باشد مثل انکه ذکر رکوع یاسجودرا فراموش کند وبعدازسر برداشتن ازانها متذکر شود پس کسیکه رکوع رافراموش کند و متذکر شود بعدازدخول درسجدهٔ ثانیه یاسجدتین را فراموش کند ومتذکر شود بعدازدخول در رکوع رکعت بعد نمازش باطلست بخلاف کسیکه رکوع را فراموش کند ومتذکر شود پیش از دخول سجدهٔ اول یا سجدتین رافراموش کرده ومتذکر شود پیش ازدخول در رکوع بعد که باید برگردد ومنسی وانچه بعد از آن است بعمل آورد واگر رکوع را فراموش کند ومتذکر شود بعد از سجدهٔ اولی احوط آنستکه برگردد و رکوع وانچه بعداز آنست بجاآورد وبعداز اتمام نماز را اعاده کند و کسیکه قرائت یاذکر رایالتمام یابعض انها را یا ترتیب انها را فراموش کند و پیش از انکه بعدرا کم رسد متذکر شد برگردد ومنسی وانچه بعدازآنست اعاده نماید وکسیکه قیام یا طمأنینه را در ذکر یا قرائت فراموش نماید وپیش از رکوع متذکر شود احوط آنستکه انهارا بقصدقربت مطلقه بدون قصد جزئیت بجا آورد بلی اگرفراموش کند جهر یااخفات قرائترا ظاهرعدم وجوب تدارک آنست اگر چه احوط تدارک انست بدون قصد جزئیت وکسیکه قیام بعداز رکوع یا طمأنینه قیام را فراموش کند وپیش از دخول در سجده متذکر شود باید بر گردد بایستد باطمأنینه وتمام کند نمازرا وکسیکه ذکرسجود یاطمأنینه انرا یاگذاردن یکی از مواضع سجودرا حال ذکر فراموش کرده باشد و متذکر شود قبل از انکه ازسمهای سجود بیرون رود باید منسی را بجا بیاورد واگر منسی طمأنینه در

درحال ذکرباشد بایدذکررا بقصد قربت مطلقه بجا آورد نه بقصد جزئیت و هرگاه متذکرشود بعداز بلندکردن سرازسجود محل‌تدارك منسی گذشته‌نمازرا تمام کند و کسیکه جلوس بین سجدتین باطمأنینه درانرافراموش کند وپیش از دخول درسجده دویم‌متذکرشود برگردد جلوس‌را باطمأنینه بجاآورد بخلاف انکه بعد از دخول درسجدهٔ دویم متذکرشود که محل تدارك آن گذشته و کسیکه یك سجده یاتشهد یابعض تشهدرا فراموش کند ومتذکرشود پیش از آنکه‌بحدرکوع رکعت‌بعدبرسد یاپیش‌از سلام‌متذکر شود درصورتیکه‌سجدهٔ اخیره یاتشهد اخیررا فراموش کرده درهر دوصورت باید برگردد ومنسی‌را باآنچه بعداز آن است بعمل‌آورد بخلاف آنکه درصورت دویم بعداز سلام متذکرشود ومبطلی عمدی وسهوی مثل‌حدث بعمل‌آمده باشد که محل‌رجوع گذشته باید سجده یاتشهد فراموش‌شده راقضاکند ودو سجدهٔ‌سهو بجا آورد واگر پیش از مبطل متذکر شود آنستکه منسی را بدون قصد اداء یا قضا تاآخرنماز بجاآورد واگرسلامرا فراموش کرده وپیش‌از مبطل‌عمدی وسهوی متذکرشودباید برگردد سلامرابجاآورد والانمازش‌باطلست مسئله اگرفراموش کند رکعت‌اخیرهٔ نمازرا مثلا وبعد ازتشهد وقبل ازسلام متذکر شود برخیزد رکعت رابجا بیاورد وهمچنین‌است اگربعدازسلام وپیش از اتیان منافی عمدی وسهوی‌متذکرشود بخلاف آنکه‌بعداز اتیان بمنافی متذکرشود که‌باید نمازرا ازسرگیرد وفرقی نیست دراین بین نمازچهار رکعتی وغیرآن وهمچنین است اگر زیاده ازیك رکعت را فراموش کرده باشد و اگر پیش‌از سلام بعد از تشهد یا قبل ازآن معلوم شود که‌سهوا یکرکعت زیاده کرده باشدباید نمازرا ازسرگیرد مسئله اگرپیش‌از دخول رکوع علم اجمالی پیدا کند بانکه یادو سجده ازرکعت سابقه فوت شده یاقرائت از همین رکعت اکتفاکند با درك قرائت‌بنابراقوی بلی‌اگرعلم اجمالی مزبور بعداز قنوت پیداشود بایدبرگردد وسجدتین راتدارك کند باآنچه مترتب برآن‌است ونمازش صحیح‌است‌بنابراقوی ومع‌ذالك احتیاط‌به اعادهٔ نماز نیز سزاوار نیست ترك کند مسئله اگربعدازفراغ ازنماز بفهمد که دو سجده ازاو فوت شده ونداند که‌آن دو سجده از یك

رکعت‌بوده‌یاازدورکعت احوط‌آنستکه قضاکند دو سجده‌را ودومرتبه‌سجدهٔ‌سهو بعمل‌اوردواصل نمازرا هم اعاده‌کند وهمچنین‌است اگرعلم اجمالی‌مزبوردراثناء نماز پیداشود بعداز دخول در رکوع که احوط اتمام نماز وقضاء سجدتین و دومرتبه سجدهٔ‌سهو واعاده اصل نمازاست اگرچه اقوی جوازاکتفاء باعاده نماز است درهر دوصورت وامامرگاه علم‌اجمالی‌مزبور پیش‌ازدخول دررکوع‌باشد صورمتعدده دارد که این‌مختصر گنجایش ذکر انهارا ندارد مسئله اگربعدازقیام برای رکعت سیم بفهمد که تشهدرا ترك کرده ونداند که سجده‌را نیز ترك کرده‌یانه بنشیند واحتیاطاً سجده و تشهدرا بجا اورد ونمازرا تمام کند و بعداصل نماز را اعاده کند

فصل سیم در شکیات

بدانکه‌شك یامتعلق‌است باصل‌نماز یا باعمال نماز یا برکعات ان پس کلام در چندمقام است مقام‌اول درشك متعلق‌باصل‌نماز مسئله کسیکه شك کند که نماز خوانده‌یانه اگرشك‌بعد ازوقت باشد التفات‌نکند وبناگرارد که‌بجاآورده واگر دروقت باشدباید بناگذارد که‌نکرده وبجاآورد اگر مظنه‌داشته‌باشد که بجاآورده زیراکه مظنه دراین‌مورد بحکم‌شك‌است مسئله اگرمیداند‌نماز عصر راکرده وشك کند که‌ظهررا نیزبجاآورده یانه‌احوط بلکه‌اقوی آنستکه باید ظهررابجابیاورد حتی‌درصورتیکه ازوقت باقی‌نمانده‌باشد مگرمقداریکه‌مختص بعصرباشد بلی‌اگر اینقدار ازوقت بیشترباقی‌نباشد وبداند که‌عصررانکرده یاشك کند که عصررا کرده یانه ودراین حال نیزشك داشته‌باشد که ظهر را کرده‌یانه واجب‌است درآنوقت نمازعصررا بعمل آورد ونسبت‌بظهر حکم‌شك بعداز وقت‌جاریست مسئله اگر شك کند که‌وقت نماز باقی است یانه‌بنا برنقاء وقت گذارد مسئله اگردر اثناء نمازعصر شك کند که‌ظهررا کرده‌یانه پس‌اگر دروقت مختص بعصرباشد اعتنابشك نکند وبناگذارد که‌ظهر راکرده و اگر دروقت مشترك‌باشد بناگذارد که‌نکرده‌وعدول کند بنمازظهر مسئله اگربداند یك‌نماز کرده‌ونداند به‌نیت ظهر کرده یانیت‌عصر پس‌اگر دروقت مختص عصر

باشد بنا گذارد که ظهر را کرده و عصر را در وقت بجا اورد و اگر در وقت مشترک باشد یک نماز چهار رکعتی بقصد انچه بر ذمهٔ او باقی است بجا اورد و اگر بداند که یک نماز کرده و نداند که مغرب بوده یا عشاء پس اگر در وقت اختصاص عشا باشد بنا گذارد که مغرب را کرده و عشارا بیاورد و اگر در وقت مشترک باشد هر دو نماز را بجا اورد **مسئله** اعتنا نکردن بشک بعد از وقت در صورتیکه شک حادث شود بعد از انقضاء وقت بخلاف انکه در وقت شک کند و بعد فراموش کند شک خود را تا وقت بگذرد انوقت متذکر شود که در وقت شک بوده باید قضا کند انرا اگر چه فعلا شک باشد که نماز را در وقت بعمل اورده یا نه **مسئله** اگر معتقد بانقضاء وقت بوده و شک نمود که نماز خوانده یا نه و اعتناء بشک نکرد پس بعد از وقت معلوم شد که شک او در وقت بوده واجب است مشکوک را قضا کند بخلاف عکس یا آنکه معتقد بود ببقاء وقت و در انحال شک کرد که نماز خوانده یا نه و اعتناء بشک خود نکرد عمداً یا نسیاناً و مشکوک را بجا نیاورد پس معلوم شد که شک او خارج وقت بوده که قضا ندارد ه ٭
اگر کسی کثیر الشک باشد در انکه نماز خوانده یا نه مثل غیر کثیر الشک است پس اگر شک او در وقت باشد باید مشکوک را بیاورد و اگر بعد از وقت است اعتبار ندارد ملی وسواسی ظاهرا انسکه باید بنا گذارد که اورده اگر چه در وقت باشد

مقام دویم

در شک متعلق باعمال نماز **مسئله** کسیکه شک کند در چیزی از اعمال نماز پیش از آنکه داخل شود در عمل دیگر که مرتب بر آنست باید مشکوک را بجا آورد مثل انکه شک کند در تکبیرة الاحرام پیش از انکه داخل قرائت شود یا شک کند در حمد پیش از دخول در سوره یا در سوره پیش از رکوع یا در رکوع پیش از سر از بر شدن برای سجود در سجود پیش از قیام یا تشهد که در جمیع صور باید بنا گذارد که مشکوک را نکرده و بجا آورد و اگر شک کند بعد از دخول در غیر که مترتب بر آنست اگر چه جزء تبعی باشد اعتنا بشک نکند و بنا گذارد که بجا آورده و در این قاعده فرق نیست بین شک در دو رکعت اول نماز یا دو رکعت اخیر پس اعتنا نمیکند بشک در حمد اگر شروع

در شک متعلق باقعال نماز

بسوره کرده و نه بشک در سوره و داخل قنوت شده و نه بشک در رکوع یا قیام بعد از رکوع وقتیکه سر از بر شده برای سجود و نه بشک در سجود وقتیکه برخواسته یا داخل تشهد شده و نه بشک در تشهد وقتیکه برخواسته بلی اگر شک کند در سجود یا در تشهد در بین بلند شدن برای قیام باید تدارک کند مشکوک را **مسئله** وقتی اعتناء نمیشود بمشکوک و بنا میگذارد که بعمل آورده که داخل شده باشد در اجزاء و اعمال مستقله مثل مثالهای مذکوره و مشکل است اجزاء این قاعده در جزء جزء مثل آنکه شک کند در اول سوره وقتیکه در اواخر سوره باشد یا در آیهٔ وقتیکه داخل آیه بعد شده باشد یا در اول آیه وقتیکه در آخر آیه باشد پس احوط در این صورت آنستکه مشکوک را بقصد قربت مطلقه بجا آورد **مسئله** اگر شک کند در صحت و فساد عملی که بجا آورده اعتنا نکند و بنا گذارد که صحیح بعمل آمده اگر چه محل آن باقی باشد لکن در صورتیکه محل باقی باشد سزاوار نیست ترک احتیاط باعادهٔ مشکوک بلکه اگر شک کند در صحت قرائت یا ذکریکه بعمل آورده احتیاط باعادهٔ مشکوک بقصد قربت مطلقه ترک نشود و در مثل شک در صحت رکوع با سجود احتیاط کند باتمام نماز و اعادهٔ آن **مسئله** اگر شک کند که سلام نماز را گفته یا نه بعد از آنکه داخل شده باشد در کاریکه مترتب بر فراغ نماز است مثل تعقیب و نحو آن و مثل دخول در منافیات که مسلمان پیش از فارغ شدن از نماز داخل در آن نمیشود اعتنا نکند و بنا گذارد برانکه سلام را گفته است چنانکه ماموم شک کند که تکبیرة الاحرام را گفته یا نه وقتیکه خودرا در جماعت به هیئت مصلی بیند یا انکه صامت ایستاده و دو دست را مقابل رانها گذاشته و نحو آنها که باید اعتنا بشک نکند **مسئله** اگر شک کند در فعلی در محل و انرا بمقتضای وظیفه بعمل اورد بعد متذکر شود که مشکوک را بجا اورده بود ضرر ندارد مگر انکه رکن باشد که بسبب زیادتی مبطل نماز است چنانچه اگر شک در فعلی حادث شد بعد از محل و بر حسب وظیفه اعتنا نکرد بعد متذکر شد که مشکوک را نکرده بود مبطل نماز نیست مگر انکه رکن باشد و تدارکش ممکن نباشد بانکه داخل رکن بعد شده باشد که باطلست والا باید انرا تدارک کند **مسئله** اگر مشغول فعلی از اعمال نماز باشد و شک کند که ایا در افعال سابقه شک کرده یا نه اعتنا نکند و همچنین اگر

شك کند که در اعمال سابقه سهوی شده یانه که اولی است بعدم اعتنا بلی اگر شك کند که سهو کرده یانه ودر محلی باشد که میتواند مشکوك را تدارك نمود باید مشکوك را بعمل آورد

مقام سیم

در شك در عدد رکعات

در شك در عدد رکعات فریضه مسئله مجرد حصول تردید وشك در رکعات حکمی ندارد درصورتیکه بفکر وتأمل وتروی زایل شود بلکه حکم صحت یا فساد مترتب بر استقرار شك است وشك مستقر در رکعات نماز دو رکعتی وسه رکعتی ودو رکعت اول نماز چهار رکعتی مبطل نماز است زیرا که دو رکعت اولین را باید احراز کند که تمام بعمل آمده واحراز آن موقوف بسر برداشتن از سجدهٔ ثانیهٔ از رکعت ثانیه است وحاصل نمیشود بمجرد تمام شدن ذکر سجدهٔ اخیر ولکن درصورت مزبور مراعات احتیاط بیناء واتمام نماز واتیان بنماز احتیاط وبعد از آن اعادهٔ اصل نماز ترك نشود وشك در رکعات بعد از تروی واستقرار در چند مورد مخصوص صحیح و قابل علاج است (اول) شك بین دو وسه بعد از اکمال سجدتین بنا بر سه میگذارد ورکعت چهارم را بعمل آورد ونماز را تمام کند و بعد از آن یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد واحوط واولی آنستکه جمع کند بین هردو بتقدیم یکرکعت قیامی وبعد از آن اصل نماز را ازسر گیرد (دویم) شك میان سه وچهار در هرجا که باشد بنا را بر چهار گذارد وبعد از اتمام نماز یکرکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته نماز بجا آورد وبهتر جمع بین هردو است ومخیر است در تقدیم هر کدام که بخواهد واحوط واولی استیناف نماز است (سیم) شك میان دو وچهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار گذارد وتمام کند و دو رکعت ایستاده بجا آورد (چهارم) شك میان دو وسه وچهار بعد از اکمال سجدتین بنا را برچهار گذارد بعد از تمام شدن نماز دو رکعت ایستاده ودو رکعت نشسته بعمل آورد واحوط بلکه اقوی تأخیر دو رکعت نشسته است (پنجم) شك میان چهار و پنج و این دو صورت دارد اول ـ بعد از سر برداشتن از سجدهٔ اخیر که باید بنا بر چهار گذارد ونماز را اتمام

صور شکوك صحیحه

کند ودو سجده سهو بجا آورد دویم در حال قیام که باید بنشیند وشکش برمیگردد میان سه وچهار بنا برچهار میگذارد ویك رکعت ایستاده یا دو رکعت نشستهٔ نماز احتیاط بجا آورد (ششم) شك میان سه و پنج در حال قیام باید بنشیند وشکش بر میگردد بشك میان دو و چهار که بعد از اتمام دو رکعت ایستاده بجا آورد (هفتم) شك میان سه و چهار وپنج در حال قیام باید بنشیند وشکش بر میگردد بشك بین دو وسه وچهار بنا را بر چهار گذارد وبعد از اتمام نماز دو رکعت نماز ایستاده وبعد از آن دو رکعت نشسته بجا آورد (هشتم) شك میان پنج وشش درقیام باید بنشیند وشکش برمیگردد بشك بین چهار وپنج بعد از اتمام نماز دو مرتبه سجده سهو بجا آورد واحوط در این چهار صورت اخیره علاوه سر گرفتن اصل نماز است مسئله اگر شك کند بین سه وچهار یا بین سه وپنج یا بین سه وچهار وپنج در حال قیام ویقین کند بین یك سجده یا دو سجده از رکعت سابقهٔ ترك کرده نمازش باطل میشود زیرا که اگر برای تدارك سجود بنشیند شکش برمیگردد بشك قبل از اکمال سجدتین مسئله در شك هائیکهٔ معتبر باشد اکمال سجدتین اگر در حال جلوس پیش از تشهد یا قیام شك کند که اکمال سجدتین نموده یا نه نمازش باطل میشود زیرا که باید بنا گذارد بر عدم اکمال بخلاف آنکه بعد از دخول در تشهد یا قیام باشد که نمازش باطل نیست زیرا که محکوم است شرعا باینکه اکمال کرده مسئله شك در رکعات در غیر هشت صورت مزبوره موجب بطلان نماز است بلی دور نیست صحت درصورتیکه طرف کمتر شك چهار باشد بعد از اکمال سجدتین که بنا را بر چهار گذارد وطرف دیگر شك که زیاد تر از چهار است الغا کند ونماز را تمام کند ودو سجده سهو بعمل آورد مثل حکم شك بین چهار و پنج بلکه همچنین است صورتیکه پای چهار درمیان باشد وشکش بعد از اکمال سجدتین باشد باینکه شك کند میان سه وچهار وشش که دور نیست عمل کردن بوظیفهٔ شك بین سه وچهار ووظیفهٔ شك بین چهار و پنج نماز علاج شود که بنا بر چهار را گذارد ونماز احتیاط بجا آورد ودو سجدهٔ سهو بعمل آورد واحتیاط باعادهٔ نماز نیز سزاوار نیست ترك نشود مسئله اگر در حال نماز یقین کند که سابقا شك میان دو وسه داشته وندانده پیش از اکمال

سجدتین بوده باید اران باید بنا گذارد که بعداز اکمال بوده و بوظیفهٔ او عمل کند وهمچنین است اگر بعد ازفراغ ازنماز یقین کند واحوط بنا گذاردن و بوظیفه شك عمل نمودن واعادهٔ اصل نمازاست **مسئله** اگر بعداز فراغ ازنماز شك کند که شك او موجب یك رکعت نماز احتیاط بوده یادو رکعت احوط جمع میان هردو واعادهٔ نمازاست و همچنین است اگر نداند شك او کدام یك از شکوك صحیحه بوده که باید بعداز عمل کردن بوظائف جمیع انها اصل نمازرا اعاده کند وجمع بین وظائف بآنستکه دو رکعت ایستاده ودو رکعت نشسته وسجده سهو بعمل آورد واگر اطراف شك او منحصر نباشد بشکوك صحیحه وبعض شکوك باطله نیز محتمل باشد باید اصل نمازرا نیز اعاده کند **مسئله** اگر شکی عارض شود که حکم آنرا نداند مطر کند اگر بسبب تنگی وقت یا بودن کسیکه ازاو وظیفه خودرا بپرسد معذور باشد واختیار یکی از محتملات رجحانی داشته باشد باید همانرا اختیار کند والا باحتمال طرفی‌را بگیرد وعمل کند ونمازرا تمام کند پس اگر بعد معلوم شود بر خلاف وظیفه عمل کرده اصل نمازرا اعاده یاقضا کند بخلاف آنکه وقت واسع ومتمکن از یاد گرفتن باشد که باید نمازرا قطع کند و بپرسد هرچند برای او جایز است موافق بعض محتملات عمل کند وبپرسد اگر عمل او موافق بوده اکتفا نماید والا اعاده کند اگر چه احوط اعادهٔ نماز است حتی باموافقت **مسئله** اگر در نماز شك کند وبعداز فراغ از نماز شك او منقلب شود بشك دیگر مثل انکه در نماز شك کرده بود میان دو و چهار وبعداز فراغ از نماز منقلب شد بشك میان سه و چهار یا انکه شك کرده بود میان دو وسه وچهار و بعداز نماز منقلب شد بشك میان سه وچهار نماز او صحیح است ونماز احتیاطی بر او واجب نیست زیرا که شك اثناء نماز او مرتفع شده وشك بعد ازفراغ او بی اثر است اگر چه احوط عمل کردن بوظیفه شك دویم است خصوص در مثال دویم واینها در صورتیستکه منقلب شده باشد بشکی که یقین نداشته باشد بنقصان نماز خود مثل مثالهای مزبوره بخلاف صورتیکه منقلب شود بشکی که یقین کند بنقصان نماز خود مثل انکه شك کرده بود میان دو و چهار بنا بر چهار گذاشت وبعد ازنماز شك او منقلب شد بدو وسه که بی شك باید بنا بر سه گذارد و بوظیفه شك دویم عمل کند زیرا

معلوم شد که نمازش تمام نشده وسلام او در غیر محل بوده باید نماز را تمام کند وبرای سلام بیجا دو سجدهٔ سهونیز باید بعمل آورد **مسئله** اگر شك که میان دو وسه وبنابر سه گذاشت پس شك نمود میان سه که بنا گذاشت وچهار ظاهر آنستکه شکش منقلب شده بشك میان دو وسه وچهار باید بوظیفهٔ آن عمل کند **مسئله** اگر شك داشت میان دو وسه و بنابر سه گذاشت بعداز آنکه رکعت چهارم رابجاآورد یقین کرد که آنوقت که شك کرده سه رکعت نکرده بوده بلکه یا یکرکعت کرده بود یا دو رکعت پس فعلا شك دارد بین دو وسه وباید بوظیفهٔ خود عمل کند **مسئله** کسیکه عاجز باشد ازقیام در نماز ویکی از شکوك صحیحه براو عارض شود ظاهر آنستکه نماز احتیاط اوکه برحسب وظیفهٔ قیامی بود جلوسی میشود وآنچه جلوسی بود بحال خود میماند پس در شك میان دو وچهار معین است دو رکعت نشسته ودر شك میان دو وسه وچهار دومرتبه دو رکعت نشسته بجاآورد واما در شکیکه مخیر است میانهٔ یکرکعت ایستاده و دو رکعت نشسته مثل شك میانهٔ دو وسه و شك بین سه وچهار پس محتمل است تعیین یکرکعت نشسته وتعیین دو رکعت نشسته پس احوط آنست هردورابجا آورد وبعد نمازرا اعاده کند بلکه احوط در جمیع صور مذکوره اعادهٔ نماز است بعد ازعمل مزبور **مسئله** جایز نیست در شکوك صحیحه اینکه نمازرا بشکند واز سر گیرد بلکه عمل کردن بوظیفهٔ خود واجبست بلی اگر عصیاناً نماز را شکست نماز را که از سرمیگیرد صحیح است اگرچه در قطع صلوة معصیت کرده **مسئله** در شکوك باطله اگر باغفلت ازشك خود نمازرا تمام کرده ومعلوم شد که مطابق واقع شده در صحت وبطلان ان نماز دو وجه است و اوجه بطلان است **مسئله** مسافر در یکی ازچهارجا که مخیر است بین قصر واتمام اگر بنیت قصر شروع کرد ودر رکعات شك نمود آیا میتواند عدول بتمام کند وبعدول نماز خودرا علاج کند که فاسد نشود مشکل است بلی اگر بعداز عدول شك عارض شود صحیح است **مسئله** اگر درحال جلوس بعد از سجدتین شك کند بین دو وسه و بداند که در آن نماز تشهد نخوانده باید بنابر سه گذارد لکن از جهة تشهد متروك علم اجمالی دارد که اگر این رکعت دویم او است محل تشهد

باقی است باید در آنحال بجا آورد واگر رکعت سیم اواست باید تشهدرا بعد از نماز قضا کند پس احتیاط کند بجمع بین وظیفتین بنابر اقوی وهمچنین است اگر در حال قیام شك کند بین دو وسه بایقین باینکه تشهدرا نکرده که باید بنشیند برای تشهد وبعداز اتمام نماز تشهد را قضا کند

مقام چهارم

در شکیات که اعتبار ندارد وآن چند موضع است (اول) شك بعد از تجاوز محل باید بشك اعتناء نکند و بگذرد (دویم) شك بعداز خروج وقت نماز (سیم) شك بعد از فارغ شدن از نماز خواه متعلق بشروط نماز باشد یا اجزاء آن یا رکعات آن مشروط بر آنکه یکطرف شك صحت باشد تا آنکه بتواند بنابر صحت گذارد مثل آنکه در نماز چهار رکعتی بعد از فراغ از نماز شك کند میان سه وچهار یا چهار و پنج باید بنابر چهار گذارد ودر نماز سه رکعتی شك کند بین سه وچهار ویا بین دو وسه که باید بنابر سه گذارد ودر نماز دو رکعتی شك کند بین دو وسه مثلا که باید بنابر دو گذارد بخلاف آنکه در چهار رکعتی شك کند بین سه وپنج یا در نماز سه رکعتی شك کند بین دو وچهار که احتمال صحت ندهد پس نمازش باطلست زیراکه اجمالا یقین دارد بنقصان نماز یا زیادهٔ آن (چهار) شك کسیکه کثیرالشك باشد خواه متعلق بر رکعات باشد یا افعال یا شرائط که باید بنا گذارد که مشکوك را بجا آورد واعتنا بشك نکند هرچند محل مشکوك باقی باشد مگر آنکه آوردن مشکوك موجب فساد نماز باشد که باید بنابر عدم وقوع گذارد وهرگاه کثیرالشك باشد در فعل خاصی یا نماز مخصوصی باید درخصوص آنچه کثیرالشك است بنابر صحت گذارد ودر غیر آن عمل کند بمقتضای شك مسئله کثیرالشك بودن در فعلی موکول بعرف است ودور نیست که هرگاه [illegible] عرفا [illegible] کثیرالشك گویند ومعتبر است درصدق آن آنکه کثرت شك او مستند بعارض خارجی نباشد مثل ترس یا غضب یا هموم یا غموم ونحو آنها که موجب اغتشاش حواس او باشد مسئله اگر کسی شك کند [illegible] گذارد که شده [illegible]

کثیرالشك اگر شك کند که آیا کثرت شك او زایل شده یا نه بنا گذارد که هنوز کثیرالشك است مسئله جایز نیست برای کثیرالشك اعتناء بشك خود که پس کسیکه در رکوع کثیرالشك باشد ومحل آن باقی باشد بنا گذارد که رکوع را کرده واگر اعتنا نمود ورکوع کرد نمازش باطل میشود بلی اگر در قرائت یاذکر کثیرالشك باشد وبقصد قربت مطلقه مشکوك را بجا بیاورد ضرر ندارد مادامیکه بحد وسواس نرسیده باشد (پنجم) شك هر کدام از امام ومأموم در رکعات باحفظ دیگری که باید شاك رجوع کند بدیگری واین حکم در افعال نماز جاری نیست بلکه هر کدام از آنها که حافظ [illegible] باشد نیز رجوع میکند که متیقن باشد بلکه دور نیست رجوع شاك بظان در رکعات وهرگاه امام شك کند در رکعات ومأمومین مختلف باشند در اعتقاد مثلا یکی از دو مأموم یقین داشته باشد که رکعت دویم است ودیگری یقین داشته باشد که سیم است امام نمیتواند بهیچکدام رجوع کند بلی اگر بعض مأمومین شاك باشند وبعضی متیقن رجوع میکند امام بآنکه متیقن است بلکه در اینصورت بعید نیست رجوع امام بمتیقن آنکه شاك است رجوع میکند بامام ونماز خود را بر طبق نماز امام تمام میکند درصورتیکه ازبرای او یا برای امام [illegible] حاصل شود و [illegible] حاصل شود محل اشکال است احوط آنستکه رجوع کند ونماز را تمام کند وبعدهم اعاده کند مسئله اگر امام ومأموم هر دو شك کنند در رکعات وشك آنها متحد باشد مثل آنکه شك کنند مابین سه وچهار باید هر یك بمقتضای شك خود عمل کنند چنانچه اگر شك آنها مختلف باشد و میان شك آنها قدر مشترکی نباشد مثل آنکه شك امام مثلا بین دو وسه باشد وشك مأموم بین چهار وپنج باید مأموم منفرد شود وهر کدام بمقتضای شك خود عمل کند بخلاف آنکه هرگاه قدر مشترك مابین شك آنها باشد مثل آنکه شك یك کدام بین دو وسه باشد وشك دیگری بین سه وچهار که یکطرف شك هر دو سه رکعت باشد که در اینصورت هر دو [illegible] سه گذارند که قدر مشترك است زیراکه مقتضای رجوع شاك بمتیقن همین است بجهة آنکه شاك میان دو وسه یقین دارد که چهار نیست وشاك است در سه بودن وآن شاك بین سه وچهار یقین دارد که سه رکعت موجود شده وشاك است در چهار بودن

ان پس اول که شك است درسه بودن رجوع میکند بدویم که حافظ است دراینکه سه رکعت محقق شده ودوم که شك است در چهار بودن ان رجوع میکند باول که حافظ است دراینکه چهار رکعت نیست وصادقست بر هر کدام از آنها که در متعلق شك خود رجوع بحفظ دیگری کرده پس هر دو بنا را برسه میگذارند ولکن بااینحال نیز احوط اعادهٔ نماز است برای اول کمات میکند دراحتیاط بناء برسه وبجا آوردن نماز احتیاط (ششم) شك در رکعات نافله چه یکرکعتی باشد مثل نماز وتر یادو رکعتی مثل باقی نوافل مخیر است بین بناء براقل وبناء براکثر وافضل بناء براقل است مگر حالیکه بناء براکثر موجب فساد آن باشد که متعین است بناء براقل گذارد واما شك در افعال نافله پس بحکم شك در افعال فریضه استکه اگرمحل مشکوك باقی است باید مشکوك را بعمل آورد واگر بعد از تجاوز ازمحل است اعتناء نکند واگردو نافله یکسجده یاتشهد را فراموش کند وبعد از تجاوز ازمحل متذکر شود قضا ندارد وهمچنین سجده سهو در نافله نیست مسئله نوافلی که کیفیت خاصه یاسوره مخصوصه در آن تعیین شده مثل نماز وحشت که شب اول دفن مستحبست ومثل نماز غفیله اگر فراموش شود آن کیفیت وممکن باشد برگردد وتدارك کند باید چنین کند والااعادهٔ نماید زیرا که انچه بعمل آورده هرچند صحیح است لکن آن نماز مخصوص نیست بلی اگر بعض تسبیحات نماز جعفر علیه السلام را فراموش کند وقتیکه متذکر شود قضا نماید

فصل چهارم

درحکم ظن در عدد رکعات و در افعال مسئله ظن در عدد رکعات که متعلق باشد بدو رکعت اخیره نمازهای چهار رکعتی بحکم یقین است که عمل بمقتضای ان واجب است هر چند مسبوق بشك باشد پس اگر اول شك داشت بین سه وچهار مثلا بعدمظنه کرد که سه بوده مثلا باید بنابر مظنون گذارد ونماز را اتمام کند وهرگاه بعکس ان اول مظنه داشت که سه رکعت کرده بعده قلب شد بشك باید بمقتضای شك عمل کند وهمچنین است اگر اول شك کرد بین دو وسه مثلا وبعد ازان شکش منقلب شود [illegible] عمل کند [illegible] پس اگر درحال قیام شك

در ظن در افعال ورکعات نماز است

کند بین سه وچهار وبنابر چهار گذارد بعد از آنکه سر از سجدهٔ اخیر برداشت شك نمود بین چهار وپنج عمل کند بشك دویم وهمچنین سایر انقلابات واما ظن در رکعات نماز دو رکعتی وسه رکعتی ودر دو رکعت اول نماز چهار رکعتی و ظن در افعال نماز پس در اعتبار آن اشکالست بخصوص ظن در افعال پس اگر حکم ظن باوظیفه شك مختلف باشد ترك احتیاط نشود مثل آنکه مظنه کند که رکوع را بعمل آورده ومحل آن باقی باشد باید احتیاط کند بعمل بوظیفه شك که رکوع را بجا آورد و بعد از اتمام نماز را اعاده کند و اگر مظنه کند که قرائت را بعمل آورده ومحل آن باقی باشد قرائت را بقصد قربت مطلقه بجا آورد وهمچنین در صورتیکه بعد از تجاوز محل مظنه کند که نیاورده باید احتیاط کند مسئله اگر در نماز مترددشود ونداند که شك است یا بعد مظنه رسیده باید بنا گذارد که شك است بلی اگر اول مظنه داشت بطرفی وبعد شك کرده که مظنهٔ او منقلب بشك شده یانه دور نیست بناء برحالت سابقه

فصل پنجم

در نماز احتیاط مسئله رکعات احتیاط که وظیفهٔ شاك است واجب است و جایز نیست که ترك نماید انرا واصل نماز را اعاده کند وباید بعد از فراغ از نماز مبادرت کند بنماز احتیاط وجایز نیست میانه آنها منافیات نماز بعمل آورد واگر منافی بجا آورد احوط آنستکه نماز احتیاط رابجا آورد واصل نماز را اعاده نماید واگر پیش از نماز احتیاط منافی بعمل آورد بعد ازآن ظاهر شد نماز او تمام بوده اعاده واجب نیست مسئله کیفیت نماز احتیاط آنستکه بعد از نیت تکبیرة الاحرام گوید وحمد را آهسته بخواند حتی بسمله بنابر احوط ورکوع و سجود وتشهد وسلام را بجا آورد وقنوت ندارد اگرچه دو رکعت باشد چنانچه سوره ندارد مسئله اگر فراموش کند رکنی را در نماز احتیاط یازیاد کند رکنی را در آن باطل میشود ومع ذالك احتیاط باعادهٔ نماز احتیاط واعادهٔ نماز ترك نشود مسئله اگر پیش از شروع بنماز احتیاط معلوم شود که نماز او تمام بوده نماز احتیاط محل ندارد واگر بعد از فراغ معلوم شود تمامیت نماز نماز احتیاط

در احت

نافله محسوبست واگر دراثناء نماز احتیاط تمامیت نماز معلوم شود آنرا بقصد نافله تمام کند واحوط آنستکه درصورتیکه نماز احتیاط یك رکعتی باشد رکعت دیگر برآن اضافه کند وهرگاه بعداز فراغ از نماز احتیاط معلوم شود نقصان نمازپس اگر نقص بقدر نماز احتیاط باشد مثل آنکه شك اوبین سه وچهار بوده ویك رکعت نماز ایستاده کرده ومعلوم شود نمازاوسه رکعت بوده نمازش صحیح است هرچند احوط استیناف است واگر نقص نماز زیادتر از نمازاحتیاط بوده مثل آنکه درشك بین سه وچهار که یکرکعت نمازاحتیاط کرده معلوم شود که نمازاو دو رکعت بوده ظاهر آنستکه نماز احتیاط کافی نباشد بلکه واجب باشد اعاده نماز وهمچنین است اگرمعلوم شود که نقصان کمتر از نماز احتیاط بوده مثل آنکه شك او بین دو وچهار بوده ودو رکعت ایستاده احتیاط بعمل آورد ومعلوم شود نمازاوسه رکعت بوده وهرگاه نقصان معلوم شود دراثناء نمازاحتیاط پس یا نماز احتیاطی که مشغول است برحسب عدد رکعات و کیفیت آن موافق نقصان نمازاست یا مخالف هردوجهة ویاموافق جهتی ومخالف جهة دیگر واقوی آنستکه درصورت اول اکتفاء کند باتمام نماز ودرنقیهٔ صور دست ازنماز احتیاط بردارد وبرگردد باتمام نقیصه اصل نمازاگرچه احوط باآنها اعاده نماز است واگرپیش از دخول نماز احتیاط نقصان نماز معلوم شود برگردد ونماز راتمام کند و نماز احتیاط براو نیست ودو سجده سهوبرای سلام بیجا بعمل آورد مسئله اگرشك کند که نماز احتیاطی که براو بوده بجاآورده یانه پس اگر شك او بعداز وقت نماز باشد وداخل فعل دیگر شده ومنافی عمل نیاورده وفصل طویل نشده بنا گذارد که نماز احتیاط بجانیاورده وبعمل آورد ودر صورتیکه یکی ازسه امرمزبور واقع شده بنا گذاردن برآنکه نمازاحتیاط بعمل آمده خالی ازوجه نیست لکن احوط بجاآوردن واعادهٔ نماز است مسئله اگرشك کند درفعلی ازافعال نماز احتیاط درمحل آن باید آنرا بجاآورد واگرازمحل آن گذشته اعتنا نکند واگر شك کند درركعات آن دورنیست که بنابراکثر گذارد مگرآنکه اکثر موجب بطلان باشد که باید بنابر اقل گذارد لکن احوط اعادهٔ نماز احتیاط است ونیز بعدازآن اعادهٔ اصل نماز مسئله اگرنماز احتیاط را فراموش کند وداخل نماز

دیگر شود از نافله یافریضه باید آنرا قطع کند ونمازاحتیاط بجا آورد بخصوص در صورتیکه نمازیکه شروع کرده بر حسب وظیفه مترتب باشد براولی مثل عصر نسبت بظهر واحوط اعاده اصل نمازاست نیز

فصل ششم

دراجزاء فراموش شده

در اجزاء فراموش شده از نماز مسئله گذشت که آنچه از اجزاء نماز نسیانا فوت شده قضا ندارد سوای سجده وتشهد و ابعاض آن بخصوص صلوات برمحمد وآل محمد که بعد از سلام نیت میکند که قضا میکنم سجده فراموش شده را قربة الی الله وبعمل اورد بامحافظت انچه در حال سجدهٔ نماز معتبر است ازشرائط واجزاء وفقد موانع زیرا که از اجزاء نمازاست عقب افتاده بلکه جایز نیست فاصله شود بین نماز وبین آن بمنافی بنا براحوط واگر منافی بعمل آمده احتیاط باتیان منسی واعاده نماز ترك نشود مسئله اگر نسیان سجده یا تشهد درنماز مکرر شود قضا آنها را نیز مکرر بعمل آورد بعدد منسی ومعتبر نیست در وقت قضاء معین [illegible] که قضاء کدام سجده فراموش شده است وملاحظه ترتیب هم لازم نیست بلی اگر سجده وتشهد هردو را فراموش کرده احوط تقدیم قضاء آنستکه سابق فوت شده واگر سابق را نداند احتیاط کند بتکرار آنچه را مقدم داشته بعد از ثانی نیز بعمل آورد مسئله واجب نیست سلام در تشهد قضائی چنانچه واجب نیست تشهد وسلام در سجده قضائیه بلی اگر تشهد اخیر فراموش شده باشد احوط آنستکه آنرا بقصد قربت بدون نیت اداء وقضا باسلام بجا آورد چنانکه در نسیان سجده اخیره نیز احوط آنستکه سجده را با تشهد وسلام بدون قصد اداء وقضاء بعمل آورد زیرا که محتمل است سلام در فرض اول وتشهد وسلام در فرض دویم در غیر محل واقع شده باشد واین تدارك بعنوان جزئیت [illegible] به عنوان قضا مسئله اگر معتقد بودند [illegible] که تشهد یاسجده ازاو فراموش شده ومحل تدارك آن گذشته وبعداز سلام نماز اعتقاد او منقلب شود بشك احوط وجوب قضاء است مسئله اگر شك کند که آنچه ازاو فراموش شده یك سجده بوده یا متعدد بنا گذارد براقل مسئله اگر بعد ازنماز فراموش کند قضاء منسی را و بعداز دخول نماز دیگر یادش بیاید باید

نمازرا قطع کند اگرچه واجبی باشد و منسی را بعمل آورد خصوص درصورتیکه این نمازیکه داخل شده مترتب بر اولی باشد مثل عصر نسبت بظهر **مسئله** اگر مثلا تشهد نماز ظهررا فراموش کرده ووقت عصر تنگ شده پس اگر منسی رامقدم دارد یکرکعت نماز عصر را دروقت درك میکند باید منسی را مقدم دارد و الاعصر رامقدم دارد ومنسی را بعداز فراغ عصر بجا آورد وهمچنین است اگر نماز احتیاط برای ظهر براو باشد ووقت عصر تنك شود لکن در اینصورت باتقدیم عصر باید احتیاط کند باعادهٔ اصل ظهر بعد ازنماز احتیاط آن

مطلب پنجم

درسجده سهو

درسجود سهواست **مسئله** واجب میشود سجدهٔ سهو برای چندچیز (اول) برای کلام بیجا اگرچه بگمان خروج ازنماز باشد (دویم) برای سلام بیجا (سیم) برای سجدهٔ فراموش شده که متذکر شود بعداز محل (چهارم) برای تشهد فراموش شده یافوت محل آن (پنجم) برای شك چهار وپنج چنانکه گذشت واحوط اتیان بسجدهٔ سهواست برای هر زیاده ونقیصه که درنماز واقع شودو محل تدارك نقیصه گذشته باشد هرچند اقوی عدم وجوب آنست بلی برای قیام در محل قعود وقعود درمحل قیام احتیاط بسجدهٔ سهو ترك نشودودر کلام بیجا اگرچه طولانی باشد مادامیکه یك کلام محسوب شود دوسجدهٔ سهو کافی است واگر کلام بیجابگوید ومتذکرشود دوباره سهواً کلام بیجا بگوید سجدهٔ سهورا مکرر کند **مسئله** اگر سلام بیجا بگوید در یك محل دوسجده سهو بیشتر ندارد اگرچه هرسه سلام را گفته باشد واگر در دو رکعت بیجا سلام گفته دومرتبه سجود سهو بعمل آورد ولکن احوط تعدد سجده است بتعدد صیغه سلام و همچنین است حال تسبیحات اربعه **مسئله** کسیکه سجده سهو واجزاء منسیه و رکعات احتیاط بر او واجب باشد سجدهٔ سهو را مؤخر بدارد و مخیر است در تقدیم اجزاء منسیه بر رکعات احتیاط وتأخیر آن اگر چه احوط تقدیم رکعات احتیاطست **مسئله** واجب است مبادرت نمودن بسجدهٔ سهو بعدازنماز واگر تأخیر بیندازد گناه کرده ولی نمازش صحیح است وتأخیر سجدهٔ سهو وجوب وفوریت آن

ساقط نمیشود پس فوراً واجب است مبادرت بآن نماید واگر فراموش کند هر وقت یادش آمد واجبست فوراً بعمل آوردن وتأخیر آن بالذکر گناه است **مسئله** واجبست درسجدهٔ سهو نیت مقارن سرازیر شدن برای سجود و واجب نیست درآن تعیین سبب اگرچه متعدد باشد چنانچه واجب نیست ترتیب در آن بترتیب اسباب آن بنابر اقوی وواجب نیست درآن تکبیر اگرچه احوطست وواجب است درآن جمیع آنچه درسجدهٔ نماز واجب است بنابر احوط مخصوص گذاردن هفت موضع برزمین وگذاردن پیشانی برخوردنی وپوشیدنی بلکه اعتبار آنها خالی ازقوت نیست و واجبست درآن ذکر مخصوص که در هرسجده بگوید (بسم الله وبالله وصلی الله علی محمد و آل محمد) یابگوید (بسم الله وبالله اللهم صل علی محمد وآل محمد)یابگوید (بسم الله وبالله السلام علیك ایها النبی ورحمة الله و برکاته) واحوط اختیار ذکر اخیراست وبعد از سر برداشتن از سجدهٔ دویم واجب است تشهد متعارف وسلام بگفتن السلام علیکم **مسئله** اگر شك کند که موجب سجده بعمل آمده یانه بنابر عدم گذارد وبعد از علم بوجوب اگر شك کند بعمل آورده یانه باید بجا آورد واگر بداند که موجب سجده بعمل آمده ومردد باشد بین اقل واکثر بنا گذارد بر اقل واگر شك کند در فعلی از افعال آن ودر محل باشد بجا آورد واگر ازمحل گذشته اعتنا نکند واگر شك کند که یك سجده کرده یادو بنا براقل گذارد مگر آنکه داخل تشهد شده باشد واگر بداند یك سجده کم کرده یا زیاد کرده اعاده کند

مطلب ششم

در نماز قضاء

در نماز قضاء است و در آن دو فصل است فصل اول در نماز قضاء خود و پدرخود بدانکه واجبست قضاء نمازهای یومیه که وقت از او فوت شده عمداً یاسهواً یا جهلا یا بخواب ونحو آنها در تمام وقت وهمچنین نمازیکه فاسد بعمل آورده بفقدان شرطی یا جزئی که موجب بطلان باشد و واجب نیست نمازهائیکه از صبی یامجنون درحال طفولیت یاجنون فوت شده وهمچنین کسیکه بی اختیار بیهوش شده بخلاف آنکه بیهوشی او مستند بفعل اختیاری او بوده

وهمچنین واجب نیست آنچه ازکافر اصلی فوت شده بخلاف مرتد که آنچه در
حال ارتداد ازاو فوت‌شده بعداز توبه قضاء آنرا باید بعمل آورد وصحیحست
ازاو اگرچه مرتد فطری باشد بنابر اصح وواجب نیست قضاء نمازیکه ازحایض
ونفساء فوت شده که تمام وقترا مستوعب‌بوده **مسئله** واجب است بر مخالف
بعدازآنکه مستبصر شود قضاء نمازیکه ازاو فوت شده یابرخلاف مذهب خود
آورده بخلاف آنچه بروفق مذهب خود آورده که‌قضا آن براو واجب نیست
هرچند بمذهب ما باطل بوده بلی‌اگر بعداز نماز موافق مذهب خود مستبصر
شود وهنوز وقت باقی باشد‌اداء آن واجبست واگرترك کند قضاء آن‌واجبست
مسئله اگرصبی بالغ شود یامجنون عاقل شود یا بیهوش بهوش آید در وقت
واجبست برآنها اداء نمازاگرچه ازوقت باقی نمانده باشد مگربمقدار یکرکعت
واگرترك کرد واجبست‌قضاءآن نماز وهمچنین است‌اگرحایض ونفساء پاکشوند
واین مقدار وقت‌باقی باشد چنانچه اگر جنون یا اغماء یا حیض یانفاس عارض
شود بعداز گذشتن مقدار نماز مختار ازاول وقت بحسب حال آنها ازسفروحضر
ووضویا تیمم ونماز ازآنها فوت‌شود واجبست برآنها قضاء **مسئله** کسیکه فاقد
طهورین‌باشد واجب‌است نماز خود را قضا کندبلکه احتیاط باداءنماز بی‌طهور
نیز ترك‌نشود **مسئله** واجبست قضاء سایر نمازهای واجبی غیراز نمازهای یومیه
مگر نمازعیدین حتی‌نمازیکه نذر کرده که دروقت معین‌بعمل آورد بنابراقوی
مسئله جایزاست قضاکردن فرایض درهر وقت شب و روز درسفر یادر حضر
وقضاء نمازیکه درحضر فوت شده درسفر بایدتمام بعمل آورد وآنچه درسفر
فوت‌شده درحضر قصر بجاآورد وکسیکه دراول وقت حاضر بوده ودرآخر
وقت مسافر یابعکس ونمازاز اوفوت شده عبرت درقضاء آن بحال فوت است
بنابر اصح پس دراول قضاءقصری کند ودر دوم تمامی وجائیکه درمقام اداء
احتیاطاً می‌بایست جمع کند بین‌قصر وتمام واز او فوت شده درقضاء آن نیز
بایدجمع کند **مسئله** کسیکه دراماکن‌تخییر بوده‌ونمازش فوت‌شده‌ظاهر آنستکه
درقضاء آن نیز مخیر باشد اگردرهمان اماکن قضا کندوالا متعین است‌قضا قصری
مسئله مستحب است‌قضا نوافل یومیه وکسیکه ازقضا آنها عاجز باشد مستحب

است بدل‌هردورکعتی مدی‌ازطعام صدقه دهد واگرمتمکن نباشد بدل‌هر چهار
رکعتی یك‌مد بدهد واگرمتمکن نباشد‌بدل نوافل روزیك مدوبدل‌نوافل‌شب
یك‌مدبدهد **مسئله** اگر فوائت متعدد براو باشد اقوی عدم وجوب ترتیب است
درقضاء آنها پس میتواند قضاء لاحق رامقدم دارد برقضاء سابق مگر قضاء
نمازهای یکروز که‌ازاو فوت‌شده با اعتبار ترتیب دراداء آن شرعاً مثل‌ظهر
وعصریامغرب وعشاء که‌نمیتواند پس‌اگر نماز ظهرروزی وعصر روز دیگر
ازاو فوت شده باشدیا صبح روزی وظهر روز دیگر از او فوت‌شده جایز
است تقدیم‌قضاء نمازیکه مؤخر فوت شده وهمچنین است‌اگرفوت شودصبح
وظهر یافوت شود عصر ومغرب یاعصر وعشاء ازیکروز که ترتیب درقضاء
آنها واجب‌نیست بخلاف آنکه فوت شودظهر وعصر یامغرب وعشا ازیکروز
که‌جایز نیست تقدیم عصر برظهر یاعشاء برمغرب لکن احوط مراعات ترتیب
است‌مطلقاً **مسئله** کسیکه بداند یك‌نمازاز پنج فریضه ازاو فوت شده ومعین
نمیداند کفایت میکند اورا بجاآوردن قضا صبح ومغرب ویك چهار رکعت
بقصدآنچه درذمه اواست مردد میان‌قضاء ظهر وعصر وعشاء ومخیر است در
این نماز بین جهر واخفات واگر مسافر بوده کافی است اورا قضاء مغرب و
یك دو رکعتی مردد میان چهار نماز واگر نداند‌حاضر بوده یامسافر کافی
است اورا قضاء مغرب ودو رکعت مردد بین چهار نماز و چهار رکعت مردد
بین‌سه‌نماز واگربداند دو نماز از پنج نماز ازیك روز از او فوت‌شده کافی
است‌اورا قضاء صبح وبعدچهار رکعت مرددبین ظهر وعصر وبعد مغرب وبعد
عشا واگر بداند مسافر بوده دورکعت بقصد نماز اول از آن دونماز مردد
بین قضاء صبح و ظهر وعصر بجاآورد وبعد مغرب وبعد دورکعت مرددبین
ظهروعصر وعشا بقصد مافی‌الذمه بجاآورد واگرنداند که‌حاضربوده یامسافر
دورکعت مردد بین صبح وظهر وعصر وبعد چهار رکعت مردد بین ظهر و
عصر وبعد مغرب وبعد دورکعت مردد بین ظهر و عصر و عشا وبعد چهار
رکعت مردد میان عصر وعشا بجا آورد واگر بداند که مسافر نبوده و سه
نمازازپنج نمازاو فوت‌شده بایدپنج نمازبترتیب فرائض بجا آورد واگربداند

مسافر بوده کفایت میکند قضاء چهار نماز دو رکعت مردد بین صبح وظهر بعد از
آن دو رکعت قضاء عصر و بعد از آن مغرب وعشاء و اگر بداند چهار نماز
از فرائض از او فوت شده باید قضا کند یکدوره فرائض پنجگانه را بقصر
اگر مسافر بوده والا بتمام مسئله اگر بداند مثلا نماز صبح از او مکرر فوت
شده و عدد آنرا نداند میتواند اکتفا کند بقضاء قدر متیقن که فوت شده بنابر
اقوی لکن احوط آنستکه آنقدر نماز فوت شده را تکرار کند تا یقین کند ذمه
اش فارغ شده بخصوص درصورتیکه یقین داشته باشد که سابقاً عدد فوائت را میدانسته
وفراموش کرده بلکه دراینصورت احتیاط ترك نشود وهمچنین است حال کسیکه
نداند چند شبانه روز نماز ازاو فوت شده وعدد ایام را نداند مسئله واجب نیست
که قضاء فوائت را فوراً بعمل آورد بلکه مادام العمر موسع است تا آنکه تأخیر آن منجر
شود که او را مسامح در اداء واجب گویند آنوقت مضیق میشود مسئله کسیکه نماز
قضا بر ذمه دارد ولکن معذور باشد از اداء آن بنماز مختار مثل آنکه عاجز از قیام
ونحو آن باشد احوط آنستکه تأخیر کند در قضا تا عذرش برطرف شود بلی در
صورتیکه بداند که تا آخر عمر عذرش باقی است یا آنکه بترسد که بمیرد پیش از قضا
میتواند تعجیل کند در قضا بهمانحال بلی درصورتیکه عاجز از تحصیل غسل یا وضو
باشد که تکلیف تیمم است ظاهراً نتواند تعجیل کند در قضا با تیمم هرچند امیدوار
باشد که عذرش مرتفع میشود بعد از قضاء مسئله کسیکه نماز قضا بر ذمه دارد و
وقت نماز اداء داخل شود میتواند اداء را مقدم دارد بر قضا هرچند احوط تقدیم
قضا است خصوص در صورتیکه نماز قضا همان روز او باشد بلکه اگر شروع بنماز
ادائی نمود پیش از قضا مستحب است که در بین نماز عدول کند از اداء بنماز قضا
مادامیکه محل عدول نگذشته باشد مسئله کسیکه نماز قضا بر ذمه اش باشد جایز
است که نماز مستحبی بجا آورد بنا بر اقوی چنانچه جایز است نافله در وقت فریضه
پیش از اداء فریضه مسئله نماز قضا را میتواند بجماعت بعمل آورد خواه امام شود
یا مأموم بلکه مستحب است ودر صحت جماعت معتبر نیست اتحاد نماز امام ومأموم
مسئله واجبست بر ولی میت که پسر بزرگ او باشد قضای نمازهای پدر که بسبب
عذر مثل مرض ونحو آن از او فوت شده واحوط الحاق قضا نماز های مادر

است بپدر بلکه الحاق آنچه نماز از پدر بدون عذر عمداً فوت شده احوط است بلکه
احتیاط دوم ترك نشود علی الظاهر آنستکه نمازهائیکه بسبب اخلال بجزئی یا شرطی
باطل بجا آورده باشد بر ولی واجب نباشد قضاء آن چنانچه نمازهائیکه بر میت
بسبب ولایت یا اجیر دیگری شدن واجب بوده وبعمل نیاورده بر ولی او واجب
نیست ومراد پسر بزرگ آنستکه پسری از او بزرگتر نداشته باشد پس واجب نیست
بر دختر بزرگ ونه بر غیر پسر بزرگ که از او کوچکتر باشند ونه بر سایر اقارب
میت مثل برادر یا عمو یا خالو اگرچه بر آنها قضاء احوط است وهرگاه پسر بزرگ
که ولی او است بعد از پدر بمیرد وجوب قضا منتقل نمیشود از او ببرادرش که از
او کوچکتر است ومعتبر نیست در ولی که وقت مردن پدر بالغ وعاقل باشد پس
بر فرض آنکه در آنحال صغیر یا مجنون باشد بعد از بلوغ وعقل بر او واجبست
چنانچه معتبر نیست که ولی وارث میت باشد پس اگر پسر بزرگ بسبب قتل یا کفر
یا رقیت ممنوع از ارث پدر باشد نیز بر او واجبست وهرگاه دو پسر متساوی باشند
در سن مانند که درزمان واحد آن دو پسر باهم متولد شده باشند آن دو شریك هستند
در ولایت و قضاء میت را تنصیف میکنند واگر مثلا یك نماز بعد از تقسیم باقی
بماند آن یك نماز واجبست برهر دو بوجوب کفائی وواجب نیست بر ولی که
نمازهای میت را خودش بعمل آورد بلکه جایز است دیگری را اجیر کند برای
قضا واجیر نماز را بنیابت میت بعمل آورد نه بنیابت ولی ودر صورتیکه ولی خودش
قضا نماز میت را بجا آورد باید برحسب تکلیف خود باجتهاد یا تقلید رفتار کند
نه بتکلیف میت چنانچه در اصل وجوب قضا بر او اگر مخالف باشد بوجوب
تکلیف خود عمل میکند

در نماز استیجاری

فصل در مسائل نماز استیجاری

بدانکه جایز است اجیر شدن برای قضا نمازهای میت مثل سایر عبادات چنانچه
جایز است کسی بقصد تبرع بدون اجاره عبادات میت را بعمل آورد ونائب خواه
اجیر باشد یا متبرع باید بقصد نیابت وبدلیت از برای میت برای فارغ شدن ذمه
او قربة الی الله بجا آورد وباین عمل ذمه میت فارغ ومأجور است چنانچه نائب

هم مأجوراست ودر نماز استیجاری معتبر نیست قصد قربت بنحویکه بر مکلف در نماز خودش معتبر است وواجب است بر نائب که در آن عمل تعیین کند میت منوب عنه را اگر چه بنحو اجمال باشد **مسئله** کسیکه قضا نماز وروزه بر ذمه دارد بر او واجب است وصیت کند که بعمل آورند وبر وصی او واجب است که اجرت انرا از ثلث ترکه او بردارد بخلاف حج وخمس وزکوة ومظالم وکفارات که باید از اصل ترکه بیرون رود خواه وصیت باخراجان بکند یا نکند بلی در صور تیکه وصیت کند که آنهارا از ثلث بردارند باید از ثلث خارج کنند مگر انکه ثلث وافی بمجموع آنها نباشد که باید تتمه را از اصل بردارند وهر گاه کسی وصیت کند که نماز وروزه برای او استیجار کنند وترکه نداشته باشد واجب نیست بر وصی ونه بر ورثه که بمباشرت یا بمال خود برای او استیجار کنند مگر بر ولی میت یعنی پسر بزرك او که واجب است هر چند وصیت نکرده باشد چنانکه گذشت **مسئله** کسیکه اجیر دیگری شده برای نماز یا روزه یا حج ونحو آنها اگر پیش از عمل بمیرد پس اگر بر اجیر شرط شده بود که خودش بعمل آورد بمردن اجیر اجاره نسبت بباقی ماندهٔ عمل باطل میشود وذمهٔ اجیر مشغول میماند بانچه بازاء باقی ماندهٔ عمل از اجرت گرفته پس از ترکه اجیر آنمقدا ررا بر میدارند وهر گاه در عقد اجاره شرط نشده بود بر اجیر که خودش عمل آورد باید مقدار اجرت باقی مانده را از مال اجیر بردارند ودیگریرا اجیر کنند که بعمل آورد واگر اجیر ترکه نداشته باشد واجب نیست بر ورثه او که عوض دهند **مسئله** معتبر است در اجیر برای عملی آنکه اجزاء وشرایط ومنافیات ومسائل آن عمل را باجتهاد یا تقلید صحیح داند ودور نیست جواز استیجار کسیکه احتیاط میکند بدون اجتهاد یا تقلید **مسئله** شرط نیست در اجیر عدالت وکفایت میکند مجرد امانت که بنفس مطمئن شد که وجه صحیح بعمل می آورد وآیا معتبر است در اجیر بالغ بودن که اجیر کردن صبی ممیز صحیح نباشد اگرچه بدانیم بوجه صحیح بعمل میاورد بیانه دور نیست که بلوغ معتبر نباشد در ذلك اگرچه احوط خلاف آنست **مسئله** جایز نیست اجیر کردن صاحبان اعذار مثل کسیکه عاجز از قیام باشد در نماز با وجود دیگری بلکه اگر بعد از اجیر شدن عاجز شود باید صبر کند تا عذر او

مرتفع شود واگر مدت اجاره منقضی شود اجارهٔ او منفسخ میشود بلی دور نیست صحت اجاره کسیکه صاحب جبیره یا کسیکه تکلیف او تیمم باشد اگرچه خلاف احتیاط است **مسئله** اگر شك یا سهوی عارض اجیر شود بر طبق اجتهاد یا تقلید خود رفتار کند نه بر طبق آنچه تکلیف میت بوده از اجتهاد یا تقلید او مگر آنکه اورا اجیر نماید بر کیفیت مخصوصی که در اینصورت باید بهمان کیفیت عمل کند **مسئله** جایز است اجیره شدن مرد برای نماز زن وزن برای مرد ودر جهر واخفات وکیفیت ستر وساتر نائب بوظیفه خود عمل کند نه بوظیفهٔ میت پس نائب اگر مرد باشد در نماز های جهریه باید جهر بخواند هرچند میت زن باشد واگر زن باشد مخیر است اگرچه میت مرد باشد **مسئله** گذشت که ترتیب در قضاء واجب نیست بنابر اقوی پس اگر جماعتی را برای نماز میتی اجیر کنند لازم نیست تعیین وقت برای هر کدام از آنها تا آنکه ترتیب حاصل شود وبرفرض وجوب ترتیب قدر مسلم آنستکه نماز لاحق را مقدم بر سابق ندارند نه آنکه واجب باشد تقدیم سابق وضرر ندارد که باهم بجا آورند **مسئله** جایز نیست برای اجیر که دیگریرا اجیر کند برای آن عمل بدون اذن مستاجر بلی اگر اجیر عمل را بعهده بگیرد بدون آنکه اجیر شده باشد که خودش بعمل آورد میتواند دیگری را اجیر کند لکن در اینصورت نمیتواند اجرت عمل را اکثر از آنچه قرارداده با جیر دهد مگر آنکه بعض عمل را خود بجا آورد اگرچه کمی باشد **مسئله** اگر برای اجیر وقت ومدتی معین کند وآن عمل را تا انقضاء مدت تمام نکند بعد از آن اجیر نمیتواند بدون اذن مستأجر بجا آورد واگر آورد مستحق اجرت ان عمل نیست بلی بجا آوردن عمل را در مدت معینه بعنوان شرط قرار داده باشد واو تخلف نموده مستحق اجرة المسمی است هرچند مستأجر خیار تخلف شرط دارد واگر فسخ نمود اجرة المسمی را از اجیر پس گیرد واو مستحق اجرة المثل عمل است **مسئله** اگر بعد از عمل معلوم شود که اجاره باطل بوده اجیر مستحق اجرة المثل عمل است وهمچنین است در صورتیکه اجاره را بخیار غبن ونحو آن فسخ کند **مسئله** اگر در اجاره کیفیت عمل را معین نکند از حیث مستحبات واجب است بر اجیر بطور متعارف با مستحبات متعارفه مثل اقامه وقنوت وتکبیر رکوع وامثال آنها بعمل آورد

مطلب هفتم

در نماز عیدین که عید فطر و عید قربان است بدانکه این نماز با حضور امام علیه السلام واجبست و در زمان غیبت بجماعت یا فرادی مستحب است و وقت آن از طلوع آفتابست تا زوال ظهر و اگر فوت شود قضاء ندارد و آن دو رکعت است در هر رکعتی حمد و سوره بخواند و بهتر آنستکه در رکعت اول سورهٔ والشمس و در دویم سورهٔ الغاشیه بخواند یا آنکه در اول سوره سبح اسم و در دویم سوره والشمس بخواند و بعد از سوره در رکعت اول پنج تکبیر بگوید و بعد از هر تکبیری یک قنوت بعمل آورد و بعد از سوره در رکعت دویم چهار تکبیر بگوید بعد از هر تکبیری یک قنوت بعمل آورد و در قنوت کافیست هر ذکر و دعائیکه بر زبان او جاری شود مثل سایر نمازها و افضل آنستکه در هر قنوت دعائیکه وارد شده بخواند بگوید (اللهم اهل الکبریاء والعظمه واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمه واهل التقوی والمغفره [illegible] بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیداً ولمحمد صلی الله علیه وآله ذخراً وشرفاً وکرامه ومزیداً ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنی فی کل خیر ادخلت فیه محمداً وآل محمد وان تخرجنی من کل سوء اخرجت منه محمداً وآل محمد صلواتک علیه وعلیهم اللهم انی اسئلک خیر ما سئلک به عبادک الصالحون و اعوذبک مما استعاذ منه عبادک المخلصون) و بعد از نماز دو خطبه بعمل آورد و در زمان غیبت ترک دو خطبه جایز است هرچند بجماعت بجا آورند و مستحبست جهر قرائت برای امام و منفرد و بلند کردن دستها وقت تکبیرات و بصحرا رفتن برای نماز مگر در مکه و مکروهست نماز عیدین در زیر سقف **مسئله** امام در این نماز مثل نماز جمعه متحمل غیر قرائت نمیشود **مسئله** اگر شک کند در تکبیرات یا قنوتات بنابر اقل گذارد **مسئله** اگر در نماز عیدین موجب سجده سهو عارض شود احوط اتیان باست هرچند در حال غیبت عدم وجوب سجده سهو در آن خالی از قوت نیست و همچنین است حال در قضاء تشهد و سجده فراموش شده **مسئله** اذان و اقامه در این نماز نیست و مستحبست که موذن سه دفعه بگوید الصلوة

مطلب هشتم

در نماز جعفر است

در بعض نمازهای مندوبه (اول) نماز جعفر علیه السلام و این نماز مستحب موکد است و نزد عامه و خاصه مشهور که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله این نماز را از روی محبت و کرامت تعلیم پسر عموی خود جعفر ابن ابیطالب علیهم السلام فرمود وقتیکه از سفر حبشه مراجعت و در خیبر شرفیاب حضور مقدس آن بزرگوار شد و از حضرت صادق علیهم السلام مرویست که رسول خدا صلی الله علیه وآله بجعفر فرمود روز فتح خیبر وقتیکه از حبشه مراجعت کرده بود آیا نمیخواهی چیزی بتو ببخشم عطیه بتو عطا کنم اعلامی نمودهم عرض کرد [illegible] رسول الله و مردم خیال میکردند طلا یا نقره یا ورحمت [illegible] متوجه شده [illegible] عطیه آنحضرت مطلع شوند پس فرمود [illegible] که اگر هر روز بجا آوردی بهتر باشد برای تو از دنیا و آنچه در آنست و اگر بین دو روز [illegible] یا هر آینه و روز را خدا بیامرزد یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال یکدفعه بعمل آوری گناهانیکه در بین آنها کرده [illegible] است وقتیکه [illegible] کند که بجای هر دو محسوب است پس مثلا بنماز مغرب [illegible] چهار [illegible] سلام نیت نافلهٔ مغرب میکند در هر رکعت حمد و سوره میخواند پس پانزده مرتبه میگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در رکوع و بعد از سر بلند کردن از رکوع و در هر [illegible] سجده‌ها و بعد از سر بلند کردن از سجده‌ها ده مرتبه تسبیحات مزبوره را بگوید که در هر رکعتی هفتاد و پنج مرتبه و در مجموع چهار رکعت سیصد مرتبه میشود و ظاهر آنست [illegible] در ذکر رکوع و سجود [illegible] کند ار ذکر [illegible] هرچند احوط عدم اکتفا باست و سوره مخصوص [illegible] رکعت اول سورهٔ اذا زلزلت و در دویم والعادیات و در سیم [illegible] هو الله بخواند [illegible] برای مستعجل که تسبیحات را بعد از نماز بخواند چنانچه اگر حاجت ضروریه داشته باشد جایز است که دو رکعت را بعمل آورد و بعد از قضاء حاجت دو رکعت

دیگری را بعمل آورد **مسئله** اگر فراموش کند تسبیحات را در محل خود و در محل دیگر متذکر شود وقت تذکر قضاء آنرا بجا آورد مثلا اگر تسبیحات رکوع را فراموش کند و بعد از سر بلند کردن متذکر شود در آنحال علاوه از ده تسبیحه وظیفه محل تسبیح رکوع را قضاء کند وهمچنین در باقی احوال واگر متذکر نشود مگر بعد از نماز همانجا تسبیحات را قضاً کند **مسئله** مستحبست در سجدهٔ اخیر بعد از تسبیحات این دعا بخواند (یامن لبس العز والوقار یا من تعطف بالمجد وتکرم به یامن لا ینبغی التسبیح الا له یامن احصی کل شیئی علمه یاذالنعمة والطول یاذالمن والفضل یاذالقدرة والکرم اسئلك بمعاقد العز من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك وباسمك الاعظم الاعلی وکلماتك التامات ان تصلی علی محمد وال محمد وان تفعل بی کذا و کذا) وبجای کذا حاجت خودرا ذکر کند ومستحبست بعد از فراغ از نماز بخواند آنچه را که شیخ طوسی وابن طاوس از مفضل بن عمر روایت کرده‌اند که گفت دیدم حضرت صادق علیه السلام را که نماز جعفر را بجا آورد ودستهای خود را بلند ودعا کرد بقدر یکنفس یارب یارب گفت وبقدر یك نفس یارباه یارباه وبقدر یکنفس ربرب وبقدر یکنفس یاالله یاالله وبقدر یك نفس (یاحی یاحی) وبقدر یك نفس (یارحیم یارحیم) و هفت مرتبه (یا رحمن یارحمن) وهفت مرتبه (یا ارحم الراحمین) پس گفت اللهم انی افتتح القول بحمدك وانطق بالثناء علیك وامجدك ولاغایة لمدحك واثنی علیك ومن یبلغ غایة ثنائك وامد مجدك وای لخلیقتك کنه معرفة مجدك وای زمن لم تکن ممدوحاً بفضلك موصوفاً بمجدك عواداً علی المذنبین بحلمك تخلف سکان ارضك عن طاعتك فکنت علیهم عطوفاً بجودك جواداً بفضلك عواداً بکرمك یالااله الاانت المنان ذوالجلال والاکرام پس بمن فرمود ای مفضل اگر ترا حاجت مهمی باشد این نماز را بجا آور واین دعا را بخوان وحاجت خودرا از خدا سئوال کن که انشاءالله بر آورده وباو است وثوق (دویم)

در نماز غفیله

نماز غفیله است وآن دو رکعت است میان مغرب وعشاء وظاهر آنستکه این نماز غیراز نافله مغرب باشد در رکعت اولی بعد از حمد میگوئی (وذالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له ونجیناه من الغم وکذالك ننجی المؤمنین) ودر رکعت

دویم بعد از حمد میگوئی (وعنده مفاتح الغیب لایعلمها الاهو ویعلم مافی البر والبحر وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولاحبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولایابس الا فی کتاب مبین) پس دست بقنوت بردار وبگو (اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لایعلمها الاانت ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تفعل بی کذاو کذا) وحاجات خود را ذکر کن وبگو (اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی تعلم حاجتی واسئلك بحق محمد وآل محمد علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی) واز خدا حاجت خودرا سئوال کن که عطا میفرماید انشاءالله تعالی (سیم) نماز اول هر ماه است وآن دو رکعتست در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هوالله احد ودر رکعت دویم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه بخواند وآنچه بتواند صدقه دهد سلامتی آنماه را خریده ومستحبست که بعد از نماز بخواند (بسم الله الرحمن الرحیم ومامن دابة فی الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردك بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هوالغفور الرحیم بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر یسراً ماشاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله ونعم الوکیل وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لااله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لاتذرنی فرداً وانت خیر الوارثین) هر وقت از روز اول ماه باشد بجا میاورد (چهارم) نماز شب دفن است در احکام اموات گذشت (پنجم) نماز حاجت است وآن بسیار

در نماز اول ماه

نماز لیلة الدفن نماز حاجت

است دو طریق آن ذکر میشود اول کلینی بسند معتبر از عبدالرحیم قصیر روایت کرده گفت بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم وعرض کردم فدایت شوم دعائی اختراع کرده‌ام فرمود اختراع خودرا بگذار اگر بر تو شدتی نازل شود فزع نما برسول خدا صلی الله علیه وآله ودو رکعت نماز کن هدیه نماز حضور مقدس آنحضرت عرض کردم چگونه بجا آورم فرمود غسل میکنی ودو رکعت نماز میکنی بهمان کیفیت فریضه افتتاح میکنی بتکبیره تا تشهد وسلام وبعد از فراغ میگوئی (اللهم انت السلام ومنك السلام والیك یرجع السلام اللهم صل علی محمد وآل محمد وبلغ روح محمد صلی الله علیه وآله عنی السلام وارواح الائمة الصالحین سلامی واردد علی منهم السلام والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته اللهم ان هاتین الرکعتین هدیة

منی الی رسول الله فانبئنی علیهما ما املت ورجوت فیک وفی رسولک یا ولی المؤمنین پس برو بسجده و چهل مرتبه بگو (یا حی یا قیوم یا حیا لا یموت یا حی لا اله الا انت یاذو الجلال والاکرام یا ارحم الراحمین) پس پهلوی راست صورت را بر زمین بگذار و چهل مرتبه همان دعا را بخوان و پهلوی چپ صورت را بر زمین بگذار و چهل مرتبه بگو پس سر بلند کن ودست خود را بلند کن وچهل مرتبه همان را بگو پس دست خود را بگردن خود انداز وسر سبابه را حرکت ده وهمان را چهل مرتبه بگو پس ریش خود را بدست چپ بگیر وگریه کن یا خود را بگریه بدار و بگو یا محمد یا رسول الله صلی الله علیه وآله اشکو الی الله والیک والی اهل بیتک الراشدین حاجتی وبکم اتوجه الی الله فی حاجتی پس سجده کن وبگو الله الله تغفر لی نفسی (صل علی محمد وآل محمد وافعل بی کذا وکذا) وحاجت خود را ذکر کن حضرت صادق علیه السلام فرمود من ضامنم بر خداوند عز وجل که از سر جای خود حرکت نکرده حاجت او را بر آورد وگفته اند که مکرر بتجربه رسیده ودر مهمات دنیوی ودر امان ماندن از اعداء مجربست

نماز حاجت دیگر

خود از خداء منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود کسیکه حاجتی بخدا داشته باشد برود بمسجد کوفه ووضوی کامل بسازد ودر مسجد دو رکعت نماز بخواند در هر رکعت حمد با هفت سورهٔ قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس وقل هو الله احد وقل یا ایها الکافرون واذا جاء نصر الله والفتح وسبح اسم ربک الاعلی وانا انزلناه بخواند بعد از تشهد وسلام حاجت خود را سؤال کند که بعون الله بر آورده شود انشاء الله مسئله جایز است که نمازهای مندوبه را در حال اختیار نشسته بجا آورد وهمچنین در حالیکه راه میرود پیاده یا سواره چنانکه جایز است یکرکعت آنرا ایستاده ورکعت دیگر را نشسته لکن افضل ایستاده است واگر نشسته بعمل آورد مستحب است هر دو رکعت یک رکعت حساب کند پس نافلهٔ صبح را بجای دو رکعت ایستاده چهار رکعت نشسته بجا آورد بدو سلام وهمچنین سایر نوافل وهر گاه نافله واجب شود بنذر ونحو آن ظاهر آنستکه جواز جلوس اختیاراً در آن باقی ماند

مطلب نهم در نماز مسافر

بدانکه واجب است بر مسافر باجتماع شرایطی که بیان میشود قصر نمازهای

در نماز مسافر و شرایط تقصیر

چهار رکعتی را بخلاف نماز صبح ومغرب که قصر در آنها نیست وشرط است در وجوب قصر بر مسافر چند چیز (اول) طی مسافت که هشت فرسخ است یکراست رفتن تنها یا برگشتن تنها یا مرکب از رفتن وبرگشتن بشرط آنکه رفتن کمتر از چهار فرسخ نباشد خواه متصل باشد برگشتن از آن راه برفتن یا آنکه شب را در آنجا نماند یا آنکه کمتر از مقدار اقامه وسایر قواطع سفر بماند که در اینصورت اقوی وجوب قصر است در نماز وافطار کردن روزه هرچند احوط باحتیاط شدید در صورتیکه شب را در آنجا بماند آنستکه جمع کند بین قصر وتمام ورروزه وقضاء آن مسئله فرسخ سه میل است ومیل چهار هزار ذرع است بذراع دست که طول آن بعرض بیست وچهار انگشت است وعرض هر انگشتی بعرض هفت دانه جو وهر دانه جو بقدر عرض هفت موار اواسط موی یابو میباشد پس اگر چیز کمی از این اندازه کمتر باشد باید باقی بماند بر تمام مسئله اگر رفتن بجائی پنج فرسخ باشد مثلا وبرگشتن سه فرسخ واجب است قصر بخلاف عکس که واجبست تمام بنابر اقوی واگر رفت وآمد کند در کمتر از چهار فرسخ چندین مرتبه که مجموع هشت فرسخ شود قصر نکند هرچند تردد او در خارج حد ترخص باشد پس در هشت فرسخ ملفق از رفتن وبرگشتن لابد است از اینکه ملفق باشد از یکرفتن ویکبرگشتن بشرط آنکه رفتن بمقصد کمتر از چهار فرسخ نباشد اگرچه زیادتر باشد مسئله اگر بلدی دو راه داشته باشد یکی بعید که بقدر مسافت است ودیگری قریب که بقدر مسافت نیست پس اگر از راه دور برود قصر کند واگر از راه نزدیک برود تمام کند واگر از راه نزدیک برود واز دور برگردد پس در صورتیکه رفتن چهار فرسخ باشد قصر کند والا فلا مسئله مبدء حساب مسافت در بلدیکه سور دارد سور است واگر ندارد آخر خانه‌های بلد است واین در شهرهای کوچک ومتوسط است بخلاف بلادیکه بسیار بزرگ باشد که آخر محله مبدء حساب است در صورتیکه محلات آن از یکدیگر جدا باشد وهر گاه محلات متصل بیکدیگر باشد اکتفا بتحقق مسافت از آخر محلهٔ او نمیشود مشکل است پس در صورتیکه از آخر بلد مقصد او بقدر مسافت نباشد احوط جمع است واگر قصد رفتن بیلدی کند ونداند که تا آنجا بقدر مسافت است یا نه یا آنکه معتقد باشد که بقدر مسافت نیست ودر

اثناء سیر معلوم شود که مسافت بوده باید قصر کند هرچند باقیمانده مسافت نباشد
مسئله مسافت بودن ثابت میشود بعلم و بینه بلکه بخبر یک عادل نیز بنابر وجهیکه
بی اشکال نیست پس احتیاط بجمع ترک نشود و هرگاه شک کند که بقدر مسافت هست
یا نه یا مظنه کند که هست تمام کند و واجب نیست اختبار اگر مستلزم حرج باشد
بلی باید بپرسد شاید براو معلوم شود و هرگاه عامی که مسئلهٔ مقدار مسافت
شرعیه را نمیداند شک کند که آیا شرعاً راه بقدریستکه باید قصر کند یا نه واجب
است براو احتیاط بجمع بین قصر و تمام مسئله اگر اعتقاد کرد که راه بقدر مسافت
است و قصر نمود و ظاهر شد که نبوده واجب است اعاده کند و همچنین اگر اعتقادش
این بود که مسافت نیست و تمام کرد و خلاف آن ظاهر شد باید در وقت اعاده کند
بنابر اقوی و در خارج وقت قضا کند بنابر احوط مسئله در مسافت دوریه که
خارج از حد ترخص دور بلد میگردد و مجموع راه هشت فرسخ یا زیادتر باشد پس
اگر مقصود او گردش و هواخوری مثلا باشد و مقصد معینی در بین راه نداشته
باشد قصر کند و همچنین اگر مقصد معینی داشته باشد که از بلد تا مقصد
او چهار فرسخ یا زیادتر باشد بخلاف صورتیکه رفتن از بلد تا مقصد او
کمتر از چهار فرسخ باشد و بانضمام بقیهٔ راه تا بلد هشت فرسخ باشد که در آن
تامل و اشکال است پس در اینصورت احتیاط بجمع بین قصر و اتمام ترک نشود شرط دویم
آنستکه از اول قصد قطع مسافت داشته باشد پس اگر از اول قصد کمتر از مسافت
داشت و بعد از وصول بمقصد مجدداً قصد مقدار دیگر نمود که مجموع بقدر مسافت
باشد کافی نیست هرچند بهمین طور اضعاف مسافت را قطع کند بلی در برگشتن
باید درصورتیکه بتنهائی بقدر مسافت باشد باید قصر کند و همچنین کافی نیست
درصورتیکه مقصد معینی نداشته باشد و نداند بقدر مسافت میرسد یا نه مثل کسیکه
غلام او گریخته یا حیوانی از او گم شده در طلب آن میرود بلی در مراجعت اگر
بتنهائی بقدر مسافت باشد قصر کند چنانچه اگر در اثنای سیر قصد کند که تا محل معینی
برود و آن رفتن یا مراجعت اگر بقدر مسافت باشد باید قصر کند و همچنین کافی
نیست در قصر اگر قصد کند که مثلا تا سه فرسخ برود از آنجا اگر رفیق سفر پیدا
شود بهمراه برود یا آنکه سفرش متوقف بر امری باشد که بر فرض حصول آن

شرط دوم

برود والا برگردد مسئله مدار در قصر بر قصد قطع مسافت است اگرچه بنای
باشد مثلا بخواهد در اثناء راه بدون تخلل قواطع سفر چند روز بماند که تا یکماه
مثلا مسافت را طی کند مگر آنکه بحدی برسد که عرفاً سفر بر آن صادق نباشد مثل
کسیکه برای تنزه روزی بقدر صد قدم مثلا راه میرود که در اینصورت باید تمام
کند و احوط جمع است مسئله معتبر نیست در قصد مسافت آنکه خودش مستقل
در قصد باشد بلکه کافی است برای تابع قصد متبوع او خواه اطاعت متبوع براو
واجب شرعی باشد مثل زوجه و عبد نسبت بشوهر و مولی یا قهری باشد مثل اسیر
یا اختیاری باشد مثل خادم بشرط آنکه بداند که قصد متبوع بقدر مسافت هست
والا باید تمام کند و آیا درصورتیکه نداند واجب است بر آنها که از او بپرسند
یا نه تامل است اگرچه احوط استخبار است ولی بر متبوع واجب نیست خبر دادن
هرچند استخبار را واجب بدانیم مسئله اگر تابع معتقد باشد که متبوع قصد
مسافت ندارد یا شاک در آن باشد و معلوم شود که قاصد بوده پس اگر بقیه بقدر
مسافت باشد قصر کند و الا ظاهر آنستکه تمام کند. شرط سیم. آنستکه
قصد او مستمر باشد پس هرگاه پیش از رسیدن بچهار فرسخ عدول کند از قصد یا مردد
شود باید تمام کند و نماز قصری که بجا آوردهٔ صحیح است و محتاج باعاده نیست
نه در وقت و نه بعد از آن و اگر عدول بازگردد بعد از قصد مسافت بعد از چهار
فرسخ باشد قصر کند هرچند آنروز برنگردد و عازم برعود باشد پیش از ده روز
مسئله کفایت میکند در استمرار قصد بقاء قصد نوع سفر اگرچه از مقصد اول
خود عدول کند بمقصد دیگر مثل آنکه قصد مکانی کرده بود و در اثناء راه عدول
نمود از رفتن آنجا بجای دیگر که با آنچه آمده بقدر مسافت باشد که باید قصر
کند بنابر اصح چنانکه چنین است درصورتیکه از اول قاصد نوع سفر بوده و قصد
جای معینی نکرده بلکه تعیین آنرا موکول نموده برسیدن باخر حد مشترک که کافیست
در وجوب قصر مسئله اگر در اثناء مسافت پیش از چهار فرسخ مردد شود در سفر
و بدون آنکه چیزی از راه را طی کند باز عازم شود بر قصد اول خود قصر کند
هرچند بقیهٔ رفتن یا برگشتن بقدر مسافت نباشد و هرگاه مقداری از راه را با
تردید طی کرده ولکن تتمه یا برگشتن بقدر مسافت باشد باز قصر کند والا

شرط

اشکال در وجوب تمام نیست درصورتیکه آنچه اول پیش از تردید طی کرده با تتمه باسقاط آنچه مردد بوده بقدر مسافت نباشد واگر بقدر مسافت باشد آیا باید تمام کند یا قصر اشکالست احتیاط بجمع ترک نشود (شرط چهارم) آنکه در اثناء مسافت نیت قاطع سفر باقامهٔ ده روز یا زیادتر یا مرور بوطن نداشته باشد مثل آنکه عازم باشد که چهار فرسخ برود ودر آنجا ده روز بماند یا آنجا وطن او باشد وبخواهد از آن بگذرد که باید تمام کند وهمچنین است اگر از اول مردد باشد که در میان راه قصد اقامه کند یا نه یا آنکه مرور بوطن کند یا نه بروجهیکه منافی قصد مسافت باشد که قصر نیست بخلاف صورتیکه قصد مسافت کرده و احتمال دهد که در اثناء راه مقتضی اقامه یا مرور بوطن پیدا شود که باید قصر کند مسئله اگر از اول شروع سفر قصد داشت که پیش از هشت فرسخ قصد اقامه کند یا مرور بوطن نماید یا مردد بود وبعد از قصد خود عدول نمود وجازم شد بمسافت پس هرگاه بقیه بعد از عدول یا برگشتن بقدر مسافت باشد قصر است والا فلا مسئله اگر نیت اقامه نداشت ومقداری از راه را طی نمود وپیش از رسیدن هشت فرسخ نیت اقامه نمود بعد از آن عدول از اقامه کرد وعازم شد بر ترک اقامه پس اگر بقیه بعد از عدول بقدر مسافت است قصر کند وهمچنین است درصورتیکه میان دو عزم خود چیزی از راه را طی نکند واگر طی کند آیا آنچه پیش از عدول از راه رفته با انضمام بقیه باسقاط مقداریکه با تردید طی کرده اگر بقدر مسافت باشد باید قصر کند یا نه اشکالست واحتیاط بجمع ترک نشود نظیر آنچه در شرط سیم گذشت (شرط پنجم) آنکه سفرش جایز باشد بخلاف آنکه سفر معصیت باشد که قصر نیست خواه خود سفر حرام باشد مثل فرار کردن غلام از آقای خود یا مقدمه حرام باشد مثل سفر برای دزدی یا برای ظلم بر رعیت کردن از طرف سلطان جایر ونحو آن بلی اگر غایت سفر معصیت نباشد لکن حرام در بین سفر از او صادر میشود مثل غیبت قصر است بلکه مجرد سوار حیوان غصبی شدن اگرچه حرام است لکن بنابر اقوی سفر حرام نیست و همچنین سفری که مستلزم ترک واجبی باشد مثل آنکه مدیون با مطالبهٔ طلبکار و امکان اداء در حضر سفر کند که نتواند اداء دین واجب کند ونحو آن بلی در

در سفر معصیت

جائیکه سفر برای توصل بترک واجب باشد احتیاط بجمع ترک نشود هرچند اکتفا بتمام خالی از قوت نیست مسئله کسیکه تابع جائر باشد ودر سفر با او مجبور باشد یا آنکه بقصد جاو گیری ظالمی از ظلم تبعیت کند ونحو آن از اغراض صحیحه باید قصر کند بخلاف کسیکه قصد او اعانت ظالم در ظلم باشد یا آنکه متابعت او باعث تقویت ومزید شوکت ظالم باشد باید تمام کند مسئله اگر سفرش برای طاعت ومعصیت باهم باشد لکن داعی معصیت او بالتبع باشد بنحویکه سفرش را بطاعت نسبت دهند قصر کند واگر بالتبع نباشد تمام کند وهرگاه مجموع هر دو داعی بر سفر باشد که اگر یکی از آن دو داعی نبود سفر نمیکرد احتیاط بجمع ترک نشود مسئله اگر ابتداء سفر او بقصد طاعت بود ودر اثناء راه قصد معصیت نمود از آنجا ببعد تمام کند اگرچه مسافت ها قطع کرده باشد واعادهٔ آنچه قصر کرده لازم نیست بلی اگر بعد از قصد معصیت چیزی از راه نرفته از قصد خود برگردد در بقیهٔ سفر نیز قصر کند واگر با آن قصد مقداری طی کرده وبعد از انصراف از قصد تتمه راه یا برگشتن بقدر مسافت باشد قصر کند واگر بقدر مسافت نباشد لکن تتمه با آنچه از اول بقصد طاعت بوده باسقاط مقداریکه با قصد معصیت طی کرده بقدر مسافت باشد باز قصر است واحوط ضم تمام است نیز واگر مقدار حلال از سفر کمتر از مسافت باشد وبضم مقداریکه با قصد معصیت طی کرده مجموع مسافت باشد احتیاط بجمع ترک نشود وهرگاه ابتداء سفر معصیت بود ودر اثناء راه عدول از معصیت نمود قصر کند اگر باقی یا برگشتن بقدر مسافت باشد والا تمام کند واحوط جمع است مسئله اگر ابتداء سفر معصیت بود وقصد روزه کرد پس عدول از حرام نمود پس اگر عدول پیش از زوال بوده باید افطار کند واگر بعد از زوال عدول کند دور نیست حکم بصحت روزه لکن احوط اتمام آن وقضا است واگر ابتداء سفر طاعت بوده وپیش از افطار قبل از زوال عدول بمعصیت نمود باید قصد روزه کند وصحیح است اگر مفطر بعمل آورده یا آنکه عدول بعد از زوال باشد روزه واجب نیست مسئله کسیکه سفر معصیت نموده اگر توبه کرده در برگشتن قصر کند والا دور نیست تمام باشد زیرا که عرفا برگشتن جزء سفر معصیت محسوب است و

احوط جمع است مسئله سفر برای صید لهو چنانچه شغل اهل دنیا است ملحق بسفر معصیت است بخلاف آنکه برای تحصیل قوت باشد که قصر کند واگر صید برای تجارت باشد نسبت بروزه افطار کند ونسبت بنماز مشکلست احوط جمع بین قصر واتمام است واگر سفر بقصد مجرد تنزه باشد ملحق بسفر صید لهوی نیست پس واجبست قصر کند (شرط ششم) آنکه مقر معینی داشته باشد نه آنکه مثل بعض اهل بادیه در گردش باشد که خانه‌های آنها همراه ایشانست هرجا آب وسبزه پیدا کنند منزل کنند که در این سیر مخصوص هرقدر باشد قصر نیست زیرا که مسافر محسوب نیستند بلی اگر آنها برای مقصد دیگری سفر کنند ازحج یا زیارت ونحو آنها باید قصر کنند واگر برای اختیار منزل مخصوصی بجهت آب وعلف و کلاء مخصوصی سیر کنند که بقدر مسافت شد مشکل است واحتیاط بجمع بین قصر و اتمام ترك نشود (شرط هفتم) آنکه سفر شغل او نباشد مثل مکاری وملاح واصحاب سفینه وقاصد ونحو آنها از کسانیکه سفر عمل وشغل و کسب آنها باشد که باید در آن سفر که عمل آنهاست تمام کند هرچند در سفری باشد که برای خود و حمل اهل وعیال ومتاع خودشان از جائی بجائی روند بلی در سفریکه عمل آنها نباشد قصر کند مثل آنکه ملاح کشتی خود را گذارده وبسفر زیارت ونحو آن برود ومدار بر آنستکه سفر شغل وعمل آنها باشد وحاصل میشود بعزم بر آن واشتغال بسفر مقدار معتدبه هرچند در يك سفر طولانی باشد که مکرر از جائی بجائی دیگر غیر بلد خود برود ومعتبر نیست در تحقق آن تعدد سفر سه مرتبه یا دو مرتبه بلی گاهی متحقق نمیشود مگر بتعدد مثل آنکه اشتغال باین عمل در سفر اول زمان کمی باشد که صدق عملیت سفر متوقف است بر تعدد سفر وظاهر کفایت دو سفر است پس در سفر دویم تمام کند اگرچه احوط در سفر دویم جمع ودر سفر سیم معین تمام است مسئله کسیکه شغل او آنستکه در تابستان ملاحی یا مکاری باشد در زمستان یا بعکس ظاهر آنستکه باید تمام کند واحوط جمع است و از جمله کسانیکه در خصوص موسم حج مشغول سفر باشد ظاهر آنستکه قصر کند مسئله کسیکه عمل او سفر باشد باید تمام بخواند بشرط آنکه در بلد خود ده روز متصل ولو بدون نیت نماند و آنکه در بلد دیگر قصد اقامه ده روز نکند و الا حکم عملیت سفر از او

در کثیر السفر است

در...

منقطع شود وبعد از آن در سفر اول باید قصر کند نه در دویم وسیم اگر چه احوط در آن دو سفر جمع است مسئله کسیکه شغل او سفر نباشد ولکن بواسطهٔ عروض عوارض سفرهای پی در پی کند باید قصر کند مثل آنکه در بلدی شغلی دارد که هرچند روز یکدفعه باید سرکشی بآنجا کند بلکه هرگاه شخصی از منزل او تا کربلا مثلا مسافت باشد ونذر کند یا بنا گذارد تا یکسال مثلا هر شب جمعه بزیارت برود ظاهر آنستکه حکم او قصر است بلی ظاهر آنستکه سیاح که در اطراف زمین میگردد ووطن ندارد از کسانیستکه شغل او سفر است واگر او را داخل عنوان سابق کنیم که خانه‌اش همراه اوست بعید نیست و داخل هر عنوانی باشد بر او تمام واجب است مسئله شبان گوسفندان که جای مخصوص ندارد وپیله ور که در کسب خود دور بیابانها میگردد باید تمام کند (شرط هفتم) آنکه سیر که در زمین تا بحد ترخص برسد وپیش از رسیدن بآن قصر نکند ومراد بحد ترخص جائیستکه آنقدر دور شود که صدای اذان بلد را نشنود یا آنکه مخفی شود از او صورت دیوار های بلد وشکل آنها اگرچه سواد آن پیدا باشد واحتیاط بحصول هردو ترك نشود مسئله چنانچه معتبر است در قصر رسیدن بحد ترخص برای کسیکه از بلد خود سفر میکند معتبر است رسیدن بآن برای کسیکه از محل اقامه سفر میکند یا کسیکه سی روز بدون قصد اقامه درمحلی مانده اگرچه اولی در این دو مراعات احتیاطاست مسئله در برگشتن از سفر حکم قصر منقطع میشود در رسیدن بحد ترخص که باید تمام کند هرچند احوط تأخیر نماز است تا داخل منزل شود واگر پیش از آن نماز کند احوط جمع است واما نسبت بکسیکه عازم باشد بر اقامه ده روز پس آیا منقطع میشود حکم سفر برسیدن بحد ترخص آنجا یا نه اشکالست واحتیاط بجمع یا بتاخیر نماز تا برسد بمحل اقامه ترك نشود مسئله در سماع اذان و خفاء جدران مدار بگوش وچشم متوسط ودر صدای موذن وهوا مدار بر متوسط معتدل است مسئله کفایت میکند در نشنیدن اذان تمیز ندادن فصول آن اگرچه اصل صدا را بشنود ومحتمل است اعتبار خفاء صوت حتی صدائیکه مردد باشد بین اذان وغیر ان چنانچه محتمل است اعتبار خفاء صوت بقدریکه تمیز داده نشود که اذان است یا غیر اذان پس رعایت احتیاط در جمیع صور سزاوار است مسئله اگر منزل او جائی

در حد ترخص است

باشد که خانه و دیوار نداشته باشد معتبر استکه آنقدر از آنجا دور شود که بر فرض بودن دیوار مخفی میشد و در چادرنشینان کافی است خفاء چادرها **مسئله** اگر شك کند در رفتن در جائیکه بعد ترخص رسیده یا نه تمام کند و در برگشتن از سفر در محل شك قصر کند **مسئله** مسئله کسیکه در کشتی باشند و نحو آنها باشد و پیش از رسیدن بحد ترخص در رفتن شروع بنماز کند بنیت تمام و در اثناء نماز بحد ترخص برسد اگر پیش از رکوع رکعت سیم بآنجا میرسد قصر کند و صحیح است و اگر بعد از رکوع باشد مشکل است و احتیاط باتمام نماز و اعادهٔ آن بقصر ترك نشود و اگر در برگشتن باشد و بنیت قصر پیش از حد شروع کند و در اثناء بحد برسد نماز را تمام کند بتمام

فصل

در وطن و احکام و اقسام آن

بدانکه سفر منقطع میشود بیکی از چند چیز (اول) رسیدن بوطن که تا قصد مسافت دیگر نکند قصر نیست و مراد بوطن جائیستکه مسکن خود قرار داده که دائما آنجا بماند چه آنجا محل ولادت او و مسکن والدین او باشد یا آنکه آنجارا خودش اختیار کرده باشد و در وطن معتبر نیست ملك داشتن یا شش ماه در آنجا ماندن بلی در جائیکه وطن اصلی او نبوده و او آنجارا برای خود وطن اختیار کرده معتبر است بقدری در آنجا مانده باشد که در عرف آنجارا وطن و مسکن او حساب کنند **مسئله** اگر از وطن اصلی یا از آنچه خود اختیار کرده اعراض نموده و جای دیگر را وطن قرار داد پس اگر در آنجا ملك ندارد یا دارد و قابل سکنی نباشد یا باشد و شش ماه در آن سکنی نکرده باشد بقصد توطن ابدی حکم وطنیت از آن زایل میشود و اگر در آنجا ملکی دارد و بقصد توطن ابدی شش ماه در آنجا مانده مشهور بر آنند که آنجا وطن شرعی او است که بمجرد مرور بر آن حکم سفر منقطع میشود مادامیکه ملك او باقیست بلکه بعضی گفته‌اند که داشتن ملك غیر قابل سکنی نیز کافیست حتی مثل نخل و نحو آن بلکه گفته‌اند که مجرد ماندن جائی شش ماه هر چند بقصد توطن دائمی نباشد بلکه بقصد تجارت باشد مثلا کفایت میکند در وطن شدن و اقوی خلاف تمام مذکورات است که حکم وطن بر آنها جاری نیست و بمجرد اعراض حکم وطنیت مطلقا زایل میشود هر چند احوط جمع بین حکم وطن و غیر آنست در جمیع صور خصوص صورت

در مع

اولی **مسئله** ممکن است کسی دو وطن فعلی داشته باشد دریك زمان بآنکه دو بلد را مسکن دائمی خود قرار دهد که مثلا در هر سال شش ماه دریك کدام بماند و شش ماه در دیگری بلکه ممکن است سه وطن یا زیاد تر داشته باشد که در هر کدام مقداری از سال را در آنجا بماند و حکم وطنیت و قاطع سفر بودن در آنها جاری است **مسئله** ظاهر آنستکه اولاد های کوچك تابع پدر و مادر باشند در وطن تا بعد از بلوغ آنها مادامیکه اعراض از آن نکنند و متوقف نیست وطن بودن آنجا که خود قصد توطن کند بلی پدر و مادر در جائیکه قصد توطن کنند آنجا برای اولاد آنها که بالغ باشد بمجرد تبعیت والدین وطن نمیشود مگر آنکه آنها بر قصد توطن کنند **مسئله** اگر کسی مردد باشد که از وطن اصلی هجرت کند بجای دیگر یا نه ظاهر آنست که بمجرد تردد حکم وطن از آن نیز زایل نشود مادامیکه اعراض از آن نکند و بیرون نرود بلی در وطنی که برای خود اختیار کرده پیش از ماندن آنجا مقداریکه عرفا وطن او محسوب باشد اشکالی نیست که بمجرد تردید در بقاء و هجرت حکم وطنیت از آنجا زایل میشود و اگر بعد از صدق عرفی مردد شود آیا بدون اعراض و بیرون رفتن از آن بمجرد تردید زایل میشود یا نه تأمل است و احتیاط بجمع بین حکم وطن و غیر آن ترك نشود (دویم) از قواطع سفر عزم بر اقامه است ده روز متوالی در جائی یا آنکه بداند که آنجا تا ده روز باقی میماند و او بدون اختیار خود **مسئله** شبهای متوسط داخل در اقامه است بخلاف شب اول و آخر پس کفایت میکند ماندن ده روز و نه شب و اگر وسط روز مثلا وقت زوال مدت اقامهٔ او باشد تا زوال ظهر یازدهم کفایت میکند بنا بر اقوی و مبدء روز طلوع فجر صادق است بنا بر اقوی پس اگر از طلوع آفتاب روزی قصد اقامه کند منتهی میشود بطلوع آفتاب روز یازدهم نه غروب آفتاب دهم **مسئله** معتبر است در حکم بتمام آنکه محل اقامه یکجا باشد و منقطع نمیشود حکم سفر باقامهٔ ده روز در دو جا مثل نجف و کوفه یا هم یا در کاظمین و بغداد با هم و ضرر ندارد به یکجا بودن محل اقامه بودن مثل شط مثل دو جانب بغداد و حله و کافی است ماندن در مجموع دو جانب **مسئله** معتبر نیست در نیت اقامه قصد بیرون نرفتن از سور بلد پس اگر از اول قصد اقامه نیت او این باشد که در بین ده روز بعض باغات و مزارع بلد برود حکم مقیم بر او جاری است

در اقامه و احکام آنست

بلکه نیت بیرون رفتن از حد ترخص تا کمتر از چهار فرسخ نیز ضرر ندارد در صورتیکه قصدش این باشد دو سه ساعت بیشتر نماند و از آنجا برگردد بمحل اقامه که در عرف از صدق اقامهٔ در آن بلد خارج نشود و زیاده بر این مشکل است خصوص در صورتیکه قصدش باشد که شب خارج از محل ترخص بخوابد **مسئله** کفایت نمیکند قصد اجمالی در تحقق اقامه پس اگر زوجه و غلام و رفیق قصدشان این باشد که آنچه متبوع آنها قصد ماندن کرده همانقدر بمانند کافی نیست در تمام اگر چه متبوع آنها قصد ده روز کرده باشد در صورتیکه آنها از اول ندانند مقدار قصد او را و اگر چند روز بهمین حال بگذرد و معلوم شود که متبوع قاصد عشره بوده باید آنها قصر کنند مگر آنکه از آنوقت آنها نیز قصد ماندن ده روز کنند بلی اگر قصد کند اجمالا که تا آخر ماه یا تا روز دهم مثلا بماند و در حال قصد نداند که چند روز است و در واقع ده روز یا زیاده باشد دور نیست کفایت آن در وجوب تمام بر او لکن احوط جمع است **مسئله** اگر اقامه نمود و بعد از آن عدول کرد از قصد خود پس هرگاه با قصد اقامه یک نماز چهار رکعتی بعمل آورده مادامیکه آنجا باشد باید بعد تمام بعمل آورد هر چند بعد از یکساعت سفر کند والا باید برگردد بقصر و کفایت نمیکند نماز دو رکعتی یا سه رکعتی و اگر نماز چهار رکعتی کرده با غفلت از قصد اقامه یا بسبب شرف بعد از غفلت از قصد اقامه و بعد از آن عدول از اقامه نماید احوط جمع است بین قصر و تمام هر چند وجوب تمام در صورت اولی و وجوب قصر در صورت دوم خالی از قوت نیست **مسئله** اگر بقصد اقامه نماز چهار رکعتی از او فوت شود و باید قضای چهار رکعتی بعمل آورد پس اگر بعد از قضا عدول کند از قصد اقامه باقی ماند بحکم تمام لکن احوط جمع است بخلاف آنکه عدول کند پیش از قضا که ظاهر عود بقصر است **مسئله** اگر قصد اقامه نمود و نیت روزه کرده و بعد از زوال پیش از آنکه نماز ظهر کند عدول از اقامه نمود روزه‌اش صحیح است لکن در نماز قصر کند نظیر روزه داری که بعد از زوال سفر کند **مسئله** فرقی نیست در عدول از قصد اقامه بین آنکه عازم شود بر ماندن یا مردد شود در اقامه و عدم آن در آنکه اگر بعد از نماز چهار رکعتی باشد باید بر تمام باقی بماند و الا برگردد بقصر **مسئله** بعد از تمام شدن ده روز اقامه متوقف نیست باقی ماندن

حکم تمام بر قصد اقامه [illegible] سفری نکرده تمام است **مسئله** هرگاه بعد از آنکه قصد اقامه در جائی کرد و وجوب تمام بر او مستقر شد در بین ده روز یا بعد از آن بدون اعراض از محل اقامه بیرون رود برای کاری تا بجائی که کمتر از مسافت باشد و از آنجا بخواهد برگردد بمحل اقامه پس اگر قصدش این باشد که در برگشتن ده روز دیگر در محل اقامه بماند بی اشکال در رفتن و مقصد و برگشتن و محل اقامه باید نماز را تمام بخواند و اگر در برگشتن خیال ماندن ده روز را در محل اقامه نداشته باشد یا آنکه مردد باشد در ده روز ماندن باز هم اقوی آنستکه در هر چهار جا مادامیکه انشاء سفری نکرده تمام بخواند هر چه احوط جمع است خصوص در برگشتن و محل اقامه بلی هرگاه وقتیکه از محل اقامه بیرون رود از آنجا اعراض کند و از همان وقت انشاء سفر کند نهایت اینکه قصدش آنستکه بعد از مراجعت از مقصد عبور کند بر محل اقامه و یک شب مثلا آنجا منزل کند مثل سایر منازل باید در هر چهار جا قصر کند و این تفصیل در صورتیستکه در اول قصد اقامه خیال بیرون رفتن از محل اقامه را بین ده روز نداشته باشد والا گذشت آنکه اگر بنحوی باشد که با قصد اقامت ده روز بلد منافات نداشته باشد یا آنکه قصدش این باشد برود و شب نماند و زود برگردد حکم او تمام است و الا مشکل است و احوط جمع بین قصر و اتمام است و هرگاه در فرض مسئله وقت بیرون رفتن یا دون المسافه مردد باشد که بمحل اقامه برگردد و یا نه یا آنکه غافل باشد از آن پس در صورتیکه برگردد احتیاط بجمع بین قصر و اتمام در رفتن و مقصد و برگشتن و محل اقامه ترک نشود تا وقتیکه قصد اقامهٔ تازه کند یا انشاء سفر نماید **مسئله** اگر مقیم بقصد سفر از محل اقامه بیرون رود و بعد از رفتن چهار فرسخ از سفر منصرف شود و عازم باشد که برگردد بمحل اقامه و ده روز مثلا آنجا اقامه نماید باید در رفتن و محل انصراف و برگشتن قصر کند و اگر پیش از رسیدن بچهار فرسخ منصرف شود از سفر باید بعد از تجاوز از حد ترخص تا وقتیکه عزم عود نموده قصر کند و بعد [illegible] عود تمام کند و نمازیکه قصر خوانده قضا ندارد و اگر قصد اقامه ده روز در محل اقامه سابقه ندارد باید قصر کند حتی در محل اقامه زیرا که از اقامه اعراض کرده

مسئله مسافریکه درجائی قصد اقامه نکرده اگر بنیت قصر داخل نماز شود و دراثناء نماز قصداقامه درانجا کند باید تمام کند واگر قصد اقامه کرد وبنیت تمام داخل نماز شد ودر اثناء ان از اقامه منصرف شد پس اگر انصراف او پیش از دخول در رکوع رکعت سیم باشد قصر کند واگر بعداز رکوع و پیش از فراغ ان نماز باشد احتیاطاباتمام نماز تماماً واعادهٔ نماز بقصر ترك نشود و بعد ان تاسفرنکرده جمع کند بین قصر وتمام (سیم) ازقواطع سفر ماندن سی روز است در جائی بدون قصد اقامه وملحق بمتردداست کسیکه عازم باشد که فردا یاپس فردا بیرون رود ونرود وهمچنین تاسی روز بگذرد بلکه ملحق بانست کسیکه عزم کند مثلا نه روزآنجا باشد وبعدازآن نه روز دیگروهمچنین تاسی روزتمام قصر کند وبعد ازآن تمام کند اگر چه بعد از یك نماز سفر کند

درماندن سی روز مترددا

مسئله ظاهر الحاق ماه هلالی است بسی روز در صورتیکه مبدء تردد اول ماه باشد مسئله معتبر است اتحاد مکان تردد مثل اتحاد در محل اقامه وباتعدد مکان تردد حکم سفر منقطع نمیشود مسئله هرگاه متردد در بین سی روز از آنجا بیرون رود تاکمتر ازچهارفرسخ بانیت برگشتن باینجا نظیر بیرون رفتن مقیم است که گذشت حکم آن مسئله اگرمثلا بیست ونه روزیاکمتر جائی مترددبماند بعداز آن بیرون رود بجای دیگر وآنجا نیز کمتر ازسی روزمترددبماند باقی میماند بقصر مادامیکه چنین است مگرانکه قصداقامه کند یادر جائی سی روز مترددبماند

فصل دراحکام مسافر

بدانکه ازمسافر بعد از تحقق شرائط ساقط است دو رکعت اخیره از نماز ظهر وعصروعشا که چهار رکعتی است چنانکه ساقطست ازاو نوافل ظهر وعصر و بعدٔ نوافل [illegible] عشاء [illegible] مسئله اگر مسافر بعداز تحقق شرائط قصر تمام بخواند باعلم بحکم وموضوع نمازش باطلست وبایداعاده کند در وقت وخارج آن وهرگاه ازجهل باشد باصل حکم که وظیفه مسافرقصراست اعاده و قضا ندارد واگراصل حکم رابداند جاهل ببعض خصوصیات باشد مثل آنکه نداند سفر تاچهارفرسخ باقصد رجوع چند روز بعد موجب قصر است یا نه

یا آنکه عصبرالسفر [illegible] یا آنکه نداند [illegible] باید درسفر اول قصر کند یا تمام نماید ونحو ان باید اعاده کند در وقت وقضا درخارج وقت [illegible] اگر [illegible] بموضوع [illegible] مثل آنکه خیال کند تامقصد او بقدرمسافت نیست وتمام کند باآنکه مسافت باشد بخلاف کسیکه فراموش کند [illegible] تذکر دروقت اعاده کند لکن اگر بعداز انقضاء وقت متذکرشود قضا [illegible] مسئله روزه درآنچه ذکرشد ملحق بنمازاست بنا بر [illegible] که باعلم وعمد باطل و باجهل باصل حکم صحیح است بخلاف جهل بخصوصیات [illegible] جهل بموضوع مسئله کسیکه وظیفه او [illegible] بسبب جهل بحکم قصر کند مسئله اگر ناسی سفر دراثناء نماز پیش ازدخول در رکوع رکعت سیم متذکرشود باید قصر کند واگر بعداز آن متذکرشود باطلست واعادهٔ آن با وسعت وقت اگر چه [illegible] درك یك رکعت باشد واجبست مسئله اگروقت نمازداخل شد [illegible] باید قصر کند و احوط اتمام است نیزاگر چنانکه مسافر بعداز دخول وقت و [illegible] مسئله اگر [illegible] باشد چنانکه اگرنماز قصرازمسافر فوت شود باید قضا ازا قصر کند اگرچه درحضر باشد مسئله اگر نمازی ازکسی فوت شود که در اول وقت حاضر ودر آخروقت مسافر بوده یابعکس باید درقضا مراعات آخروقت را بکند که در اول قصر کند ودردوم تمام مسئله مسافر باعدم قصد اقامه مخیر است درچهار مکان بین قصروتمام (اول) مسجدالحرام (دوم) مسجد [illegible] وآله (سیم) مسجد کوفه (چهارم) حائر حسینی [illegible] واتمام افضلست والحاق بلد مکه ومدینه بمسجدین [illegible] مشاهد مشرفه الحاق باماکن مزبوره نیست ودرمسجد مزبوره فرقی نیست بین صحن وبام وسرداب آنها مثل بیت الطشت مسجد کوفه ودرحائر نیز روضه شریف داخلست بنا براقوی که اطراف ضریح شباك متصل برواق و ازطرف با

تا درو پنجره متصل برواق واز طرف خلف تا حد مسجد هرچند دخول مسجد پشت سر ورواق شریف در تخییر مزبور نیز خالی از قوت نیست لکن احتیاط بقصر در آنجا ترك نشود **مسئله** تخییر مذکور استمراری است و کسیکه به نیت قصر شروع بنماز کرده میتواند عدول بتمام کند و کسیکه به نیت تمام داخل نماز شده میتواند عدول بقصر کند مادامیکه از محل عدول نگذشته باشد بلکه جایز است شروع بنماز که بدون تعیین قصر یا تمام **مسئله** در تخییر مزبور روزه ملحق بنماز نیست وبدون قصد اقامه یا بقاء متردد تا سی روز روزه از مسافر صحیح نیست **مسئله** مستحب است در تعقیب نمازهائیکه قصر میکند بعد از نماز سی مرتبه بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

مطلب دهم

در نماز جماعت است بدانکه بجماعت گزاردن نمازهای واجبی مخصوص فرایض یومیه از مستحبات اکیده است ودر نماز صبح ومغرب وعشاء تاکیدش زیادتر است ونماز جماعت ثواب عظیم دارد که عقول در آن متحیر است وجماعت در اصل شرع واجب نیست نه بوجوب تکلیفی ونه شرطی مگر در نماز جمعه باشرایطیکه درمحل خود مذکور است ومشروع نیست جماعت در نمازهای مندوبه اگرچه بنذر وامثال واجب شده باشد مگر در نماز طلب باران که بجماعت مشروع است وهمچنین در نمازهائیکه در اول اسلام واجب بوده وبسبب عوارض از وجوب افتاده مثل نماز عید فطر وعید قربان که درزمان غیبت امام علیه السلام واجب نیست بلکه مستحب است و بجماعت میتوان بعمل آورد **مسئله** شرط نیست درصحت جماعت اتحاد نماز ماموم با امام بحسب نوع یا کیفیت پس اقتدا کردن هرکدام از نمازهای پنجگانه را بدیگری صحیح است هرچند درعدد رکعات بسبب قصر یا تمام یا اداء وقضاء مختلف باشد وهمچنین صحیح است اقتدا کردن درنماز آیات بنماز آیات اگرچه هردو آیه از یکنوع نباشد بلی جایز نیست اقتدا کردن نماز یومیه بنماز عیدین وبنماز آیات وبنماز میت وبنماز احتیاط وبنماز طواف وهمچنین بعکس آن چنانکه جایز نیست اقتدا کردن هیچکدام از نمازهای غیر

یومیه را ببعضی را ببعضی بلکه درمشروع بودن جماعت در نماز طواف اشکال است **مسئله** کمتر عددی که درغیر نماز جمعه وعیدین جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم خواه ماموم مرد باشد یازن یاطفل ممیز بنابر اقوی **مسئله** معتبر نیست در انعقاد جماعت در غیر نماز جمعه وعیدین که امام قصد امامت کند بلکه بدون قصد امامت نیز منعقد میشود بلی حصول ثواب جماعت برای امام متوقف برقصد امامت است بخلاف ماموم که لابد باید قصد اقتدا نماید والا جماعت منعقد نمیشود اگرچه در افعال و اقوال متابعت امام کند وجایز نیست اقتدا کردن بدو نفر دریك نماز هرچند نماز آن دو نفر مقارن یکدیگر باشد وباید پیش نماز را باسم یاوصف یا اشارهٔ ذهنیه یاخارجیه تعیین نماید مثل آنکه اقتدا کند به پیشنماز حاضر اگرچه اسم ووصف اورا نداند بلی باید عدالت اورا بداند پس کفایت نمیکند اقتدا بیکی مردد بین دو نفر اگرچه قصدش آن باشد که در بین نماز معین کند **مسئله** اگر شك کند که قصد اقتدا کرده یانه بنا بگذارد که اقتداء نکرده اگرچه بداند که قصد جماعت برخواسته بود بلی اگر خودرا در نماز حق ایستاده وساکت به بیند بنا بگذارد که اقتدا کرده **مسئله** اگر اقتدا کند بیکی باعتقاد آنکه زید است ومتبین شود که عمرو بوده پس هرگاه عمرورا عادل نداند جماعت بلکه نماز نیز باطل است اگر بوظیفه منفرد عمل نکرده واگر عمرورا هم عادل بداند دو صورت دارد یکی آنکه قصدش اقتدا بخصوص زید بوده وخیال کرده این شخص حاضر زید است این هم بازمثل سابق جماعت او بلکه نمازش نیز باطل است صورت دیگر آنکه اقتدا بامام حاضر کرده بخیال آنکه زید است ومعلوم شده که عمرو بوده واورا هم عادل میداند جماعت ونمازش بی اشکال صحیح است **مسئله** جائز نیست کسیکه داخل نماز شده بقصد انفراد عدول کند بجماعت در اثناء نماز **مسئله** عدول از جماعت بانفراد در جمیع حالات نماز اختیاراً جایز است اگرچه از اول نماز قصد عدول در اثناء داشته باشد لکن احوط ترك عدول است مگر بسبب ضرورتی مخصوصاً در صورتیکه از اول چنین قصدش باشد **مسئله** اگر بعد از آنکه امام از قرائت فارغ شده پیش از رکوع ماموم قصد انفراد کند قرائت از او ساقط است بلکه اگر

در اثناء قرائت امام منفرد شود کفایت میکند آنچه از قرائت امام باقیمانده اگر چه احوط آنستکه قرائت را بقصد قربت مطلقه از سر گیرد و در هردو صورت خصوص در صورت دویم **مسئله** کسیکه در اثناء نماز قصد انفراد کرده نمیتواند که دوباره عدول از آن کند بجماعت **مسئله** اگر کسی امام را دریابد در حال رکوع پیش از ذکر رکوع یابعد از آن قبل از آنکه امام سر از رکوع بردارد اقتدا نماید و برکوع رود اقتداء او صحیح است و رکعت اول نماز او محسوبست وادراک رکعت در ابتداء جماعت موقوف برسیدن برکوع امام است بخلاف رکعات دیگر که اگر ماموم برکوع امام نرسد ضرر ندارد **مسئله** اگر کسی در اول قرائت امام یا در اثناء قرائت اقتدا کرد و بحسب اتفاق برکوع امام نرسید ظاهر آنستکه جماعت او باطل نشود و رکعت اول او محسوب شود و آنچه در مسئله سابق ذکر شد مختص است بموردیکه در حال رکوع امام اقتدا کند نه جائیکه در اثناء قرائت داخل جماعت شده باشد **مسئله** اگر اقتدا کند بگمان آنکه برکوع امام میرسد و نرسید نمازش باطلست و همچنین در صورتیکه شك کند که برکوع امام رسیده یا نه **مسئله** احوط آنستکه اقتدا نکند مگر در صورتیکه مطمئن باشد که برکوع امام میرسد بلی ضرر ندارد که تکبیرة الاحرام بگوید بقصد آنکه اگر بامام رسید جماعت باشد والا منفرد شود یا آنکه همانطور منتظر بایستد تا امام داخل رکعت دیگر شود **مسئله** اگر بنیت اقتدا تکبیر گفت و پیش از آنکه او برکوع رود امام سر از رکوع بلند نمود باید منفرد شود یا آنکه همانطور بایستد تا برکعت دیگر امام ملحق شود و آنرا رکعت اول خود حساب کند اگرچه باقی ماندن بجماعت خالی از اشکال نیست **مسئله** اگر وقتی بامام رسد که امام در سجدهٔ اولی یا ثانیهٔ از رکعت آخر نماز باشد و بخواهد درك فضیلت جماعت کند تکبیر بگوید و ملحق شود و در سجده و تشهد متابعت امام کند و بعد از آنکه امام سلام داد بر خیزد و نماز را از سر گیرد و اکتفا نکند بهنیت و تکبیریکه گفته بود بخلاف آنکه امام را درك کند در حال تشهد اخیر که ایستاده تکبیرة الاحرام بگوید و بنشیند و متابعت امام کند در تشهد و بعد از سلام امام برخیزد و شروع کند بقرائت بدون آنکه تکبیرة الاحرام بگوید و در هر دو صورت با این متابعت فضل جماعت را ادراك کرده اگرچه درك رکعت نکرده

(فصل)

در شرایط جماعت است علاوه بر آنچه گذشته و آن چند چیز است (اول) آنکه میان ماموم و امام یا بعض مامومین با بعض دیگر حائلی نباشد که مانع از مشاهده او شود و این شرط است برای ماموی که مرد باشد بخلاف زن که باکی نیست بوجود حائل میان او و امام یا بعض مامومین (دویم) آنکه محل ایستادن امام بلندتر نباشد از محل ایستادن مامومین بلندی معتد به و بلندی کمتر از یکوجب ضرر ندارد چنانکه بلندتر بودن جای ماموم از جای امام هر قدر باشد ضرر ندارد (سیم) آنکه دور نباشد بین ماموم و امام یا بین او وصف پیش بدوری فوق العاده و احوط آنستکه بین محل سجده ماموم و محل ایستادن امام یا محل ایستادن ماموم سابق زیاده از یك گام نباشد و احوط از آن آنستکه متصل بیکدیگر باشند (چهارم) آنکه ماموم از امام پیشتر نایستد و احوط آنستکه عقبتر از او بایستد و در هر حال اگر جای ایستادن ماموم مقدم نباشد و بسبب طول قامت او در حال رکوع و سجود جلوتر باشد از امام ضرر ندارد اگرچه مراعات مقدم نشدن بر امام در جمیع احوال نماز احوط است خصوص مقدم نشدن سر های زانوی او از زانوی امام در حال نشستن **مسئله** تاریکی هوا و شدت غبار و بنحویکه مانع از مشاهده باشد حایل محسوب نیست در جماعت و همچنین فصل نهر آب یا جاده که فوق العاده دور نباشد حایل نیست بلکه پنجرهٔ که سوراخهای آن خیلی تنك نباشد که ساتر و دیوار بر او صدق نماید نیز ضرر ندارد بلی اگر سوراخ های آن بشیشه بسته باشد ظاهر آنستکه حایل حساب شود هرچند مانع دیدن آن نشود **مسئله** حایل کوتاه که مانع از مشاهده در احوال نماز نباشد ضرر ندارد بقدر یك وجب یا زیادتر هر چند در حال سجود مانع از مشاهده باشد بلی اگر در حال نشستن مانع از مشاهده باشد مشکل است و احتیاط در آن ترك نشود **مسئله** حایل شدن مامومین در صف پیش ضرر ندارد اگرچه هنوز داخل در نماز نشده باشند و کفایت می کند مهیا بودن آن ها برای جماعت

چیزیکه ضرر ندارد که بعض موضع اول یا بیشتر آنها امام را نبینند بجهت طول صف یا آنکه بعض صف دویم بسبب آنکه طولانی تر باشد صف اول را نبینند مسئله اگر صفوف جماعت برسد مثلا بباب مسجد وصف دیگر طولانی پشت در مسجد منعقد شود که مثلا یك نفر یا دو نفر آنها محاذی باب مسجد باشند و باقی صف پشت دیوار مسجد باشد ظاهر آنستکه نماز جمیع آنها صحیح باشد مسئله اگر در اثناء نماز حایل یا دوری پیدا شود اقوی آنستکه مثل ابتدا موجب بطلان جماعت است و آنها منفرد میشوند مسئله ضرر ندارد حایل غیر مستقر مثل آنکه انسان یا حیوانی مرور کند میان آنها الی آخر یك جمعی متصل یکدیگر میان صف مرور کند حایل محسوب نیست مسئله اگر نماز صف سابق مثلا بواسطهٔ آنکه مسافر باشند تمام شود بقاء جماعت صف لاحق مشکل است مگر آنکه بدون فصل اقتدا کند مسئله اگر بطلان نماز صف سابق معلوم شود جماعت صف لاحق بجهت دوری یا حیلوله باطل میشود بلی اگر صحت و فساد نماز صف سابق معلوم نباشد حمل بر صحت باید بشود و کفایت میکند صحت نماز آنها بحسب تقلید خودشان هر چند بر حسب تقلید اهل صف لاحق نماز آنها باطل باشد مسئله جایز است اهل صف لاحق تکبیرة الاحرام بگویند و اقتدا کنند پیش از آنکه صف سابق اقتدا کنند درصورتیکه ایستاده مهیای جماعت باشند

فصل سیم

در قرائت ماموم در صلوة جماعت

دراحکام جماعت است بدانکه احوط بلکه اقوی آنستکه ماموم در رکعت اول ودویم از نماز ظهر و عصر که اخفاتیه است قرائت را ترك کند و همچنین در نماز جهریه درصورتیکه صدا یا همهمه امام را بشنود بخلاف آنکه صدا یا همهمه او را نشنود که جایز بلکه مستحب است که قرائت را بخواند لکن ماموم در رکعت سیم و چهارم بحکم منفرد است که واجب تخییری است بر او قرائت یا تسبیح چه قرائت یا تسبیح امام را بشنود یا نه مسئله فرقی نیست که نشنیدن صدای امام مستند بدوری از او باشد یا بکثرت صدا یا بسبب کر بودن ماموم و نحو اینها مسئله اگر بعض از قرائت امام را بشنود و بعضی را نشنود احوط ترك قرائت است مطلقا مسئله اگر شك

کند که صدای امام را میشنود یا نه یا در اینکه صدائی که میشنود صدای امام است یا نه احوط ترك قرائت است مسئله واجب نیست بر ماموم طمأنینه در حال قرائت امام اگرچه احوطست و همچنین واجب نیست مبادرت بقیام در رکعت دویم و جایز استکه ماموم سجدهٔ خود را طول دهد و در حال قرائت امام برخیزد مسئله تحمل نمیکند امام از ماموم چیزی از افعال و اقوال نماز را بجز قرائت در رکعت اول و دویم اگر در آنها اقتدا کرده باشد بخلاف رکعت سیم و چهارم که ماموم بحکم منفرد است اگرچه امام آنها را قرائت کند و ماموم قرائت او را بشنود و هر گاه ماموم در رکعت سیم و چهارم امام اقتدا کرد باید قرائت بخواند زیرا که رکعت اول یا دویم اوست پس اگر امام او را مهلت ندهد که سوره بخواند ترك سوره کند و برکوع امام ملحق شود و اگر مهلت ندهد که ماموم حمد را تمام کند احوط قصد انفراد است مسئله اگر در رکعت دویم اقتدا نمود قرائت آن رکعت را امام تحمل مینماید و در قنوت و تشهد متابعت امام میکند و احوط آنستکه ماموم در حال تشهد امام تجافی کند یعنی زانوها را بلند کند و مهیای برخواستن باشد و ماموم در رکعت سیم امام که دویم اوست باید قرائت که خواه امام در آن رکعت حمد بخواند یا تسبیح مسئله بر ماموم واجبست که آهسته قرائت کند اگرچه در نماز جهریه باشد خواه اصل قرائت بر او واجب باشد مثل آنکه ماموم مسبوق بیك رکعت یا دو رکعت باشد یا مستحب باشد مثل آنکه در رکعت اول و دویم نماز جهریه صدای امام را نشنود مسئله اگر در رکعت سیم یا چهارم امام اقتدا کند پیش از رکوع او باید قرائت بخواند و اگر امام او را مهلت ندهد سوره را ترك کند و اگر بداند که اگر داخل جماعت شود مهلت قرائت تمام حمد را ندارد احوط آنستکه داخل جماعت نشود مگر بعد از دخول امام در رکوع آنوقت تکبیرة الاحرام بگوید و ملحق شود بامام در رکوع که در اینحال قرائت بر او نیست

در وجوب متابعت ماموم

مسئله واجبست که ماموم متابعت کند امام را در افعال نماز که مقدم نشود بر او و موخر نشود بتأخیر فاحش بخلاف اقوال که اقوی عدم وجوب متابعت است مگر در تکبیرة الاحرام بدون فرق بین آنچه بشنود یا نه اگرچه در آنچه بشنود از اقوال بخصوص در سلام متابعت احوطست و اگر متابعت نکند در آنچه بر او واجبست گناه کرده

لکن نماز بلکه جماعت او نیز باطل میشود ملی تقدم یا تأخر فاحش بطوریکه از هیئت جماعت خارج شود جماعت او باطل میشود **مسئله** اگر پیش از امام یا باعتقاد آنکه امام تکبیر گفته یا سهوا تکبیرة الاحرام بگوید منفرد است پس اگر خواهد بجماعت برسد عدول بنافله کند ودورکعترا تمام کند وملحق شود **مسئله** اگر مأموم پیش از امام سرازرکوع یاسجود بردارد سهواً بگمان آنکه او سر برداشته باید برگردد ومتابعت امام کند وزیادتی رکن دراینجا ضرر ندارد واگر برنگردد گناه کرده لکن نمازش صحیح است واگر عمداً پیش ازامام سر بردارد گناه کرده وجایز نیست که برگردد واگر عمداً برگردد نمازش باطل میشود بزیادی عمدی واگر سهواً برگردد برکوع باز باطل میشود بسبب زیادی رکن **مسئله** اگر مأموم پیش ازامام سرازرکوع بردارد سهواً وبرگردد برای متابعت و امام پیش از رسیدن او بحد رکوع سر بردارد دور نیست بطلان نماز او واحوط اتمام واعادهٔ آنست **مسئله** اگر مأموم سرازسجده بردارد به بیند امام در سجده است پس بگمان آنکه سجدهٔ اول امام است بقصد متابعت او برگردد بسجده و معلوم شود که سجدهٔ دویمی امام بوده آن سجده مأموم دویمی او محسوب نیست و اگر بگمان آنکه سجدهٔ ثانیه امام است وبقصد سجدهٔ ثانیهٔ خود بسجده رود ومعلوم شود که سجدهٔ اول امام بوده متابعتی مأموم محسوب نیست لکن احوط درهردو صورت خصوص صورت دویم اعادهٔ نماز است **مسئله** اگر مأموم برکوع یاسجود رود پیش ازامام عمداً جایز نیست که برگردد برای متابعت واگر سهواً رفته واجب است برگردد بقیام یا جلوس وبعد باامام برکوع یاسجود کند واحوط اتمام واعادهٔ نماز است **مسئله** اگر مشغول نافله باشد ناگاه جماعت برپا شود وبترسد که درك جماعت نکند جایز است نافله را قطع کند واگر مشغول فریضه باشد بانفراد مستحب است عدول بنافله کند اگر ازمحل عدول نگذشته باشد وبعد ازگفتن سلام گوید وبجماعت برسد

(فصل چهارم)

درشرایط امام جماعت است وآن چند چیز است ایمان وطهارت مولد وعقل و بلوغ درصورتیکه مأموم بالغ باشد ومرد بودن اگر مأموم مرد باشد بلکه مطلقا

بنا براحوط وعدالت وجایز نیست اقتدا کردن بفاسق و مجهول الحال و عدالت عبارت است از حالت نفسانیه که وا دارد اورا بر ملازمت تقوی وترك گناهان کبیره که ازجملهٔ آنها است اصرار بر گناهان صغیره واجتناب ازمنافیات مروت وآن هر کاریستکه ارتکاب آن دلالت کند برمهانت نفس وقلت حیا وبی مبالاتی بدین و گناهان کبیره عبارتست ازهرمعصیتی که وعدهٔ آتش برآن داده شده یا آنکه تصریح شده باشد بکبیره بودن آن مثل شرك بخداوند متعال وانکار آنچه او فرستاده ویأس ازروح وامن ازمکر او ودروغ بستن بخدا یا رسول یا اوصیاء او ومحاربهٔ اولیاء او وکشتن نفس محترمه بغیرحق وعقوق والدین وخوردن مال یتیم بظلم وقذف محصنه وفرار کردن ازجهاد وقطع رحم وسحر وزنا و لواط ودزدی ویمین غموس وکتمان شهادت وشهادت باطل وشکستن عهد و عمل نکردن بوصیت وحیف در آن وشرب خمر وخوردن ربا وسحت وقمار و خوردن میته وخون وگوشت خنزیر وآنچه برای غیرخدا کشته شده بدون ضرورت وکم کردن کیل وترازو برای کم فروشی وتعرب بعد ازهجرت واعانت ظالم کردن ورکون بظالم وحبس حقوق بدون عذر ودروغ گفتن وتکبر کردن و اسراف وتبذیر وخیانت وغیبت وخبرچینی واشتغال بملاهی واستخفاف بحج و ترك نماز ونه دادن زکوة واصرار بر گناهان صغیره **مسئله** اصرار برصغیره متحقق میشود بمداومت وملازمت برمعصیت بدون توبه ودور نیست که عزم برعود بر معصیت بعد از ارتکاب آن اصرار باشد هرچند عود بآن نکند خصوص درصورتیکه حال ارتکاب معصیت اولی بنای عزم برعود باشد وظاهر آنستکه بمجرد توبه نکردن بعد ازمعصیت بدون عزم برعود اصرار متحقق نشود **مسئله** اقوی جواز امامت جماعت است برای کسیکه خود را عادل نداند باعتقاد مأمومین بعدالت او اگرچه خلاف احتیاط است **مسئله** ثابت میشود عدالت بشناختن از بینه وبشیاعی که موجب اطمینان باشد بلکه اطمینان ووثوق باو ازهرجا حاصل شده باشد کافیست هرچند باقتدا کردن جماعتی ازاهل بصیرت وصلاح باو حاصل شود نه جهال وعوام الناس چنانچه کافیست حسن ظاهر که کاشف ظنی است ازوجود حالت نفسانیه که باعث بر

درشرایط امام جماعت است

درتعداد گناهان کبیره است

ملازمت تقوی باشد **مسئله** کسیکه ایستاده نماز میخواند جایز نیست اقتدا کند
بکسیکه نشسته بجا میاورد وهمچنین نشسته اقتدا نکند بمضطجع که خوابیده
نماز میکند و کسیکه قرائت او صحیح باشد اقتدا نکند بکسیکه قرائتش درست نیست
یا کسیکه حرفی را بدل کند بحرف دیگر یا اعراب کلماترا صحیح نخواند اگرچه
نتواند صحیح بخواند و کسیکه زبان دارد اقتدا نکند باخرس اگرچه خودش هم
درست نخواند بلی ضرر ندارد اقتدا کردن در رکعت سیم یا چهارم کسیکه بسبب
عدم تمکن حمد وسوره را نمیتواند درست اداء کند **مسئله** باکی نیست بامامت
کسیکه نشسته نماز میکند برای مثل خود وهمچنین مضطجع برای مثل خود چنانکه
باکی نیست بامامت کسیکه تیمم کرده برای متوضی ونه بامامت صاحب جبیره
برای غیر خود و کسیکه در نماز نجاست همراه داشته باشد بسبب عذر بلکه دور
نیست جواز امامت مسلوس ومبطون مطلقاً **مسئله** اگر امام با مأموم مختلف باشند
بحسب اجتهاد یا تقلید در مسائل متعلقهٔ بنماز ضرر ندارد در صورتیکه در عمل
متحد باشند مثل آنکه یکی از آنها سوره را واجب بداند و دیگری نداند ولی امام
سوره را بخواند اقتدا کردن باو صحیح است واگر نخواند جواز اقتدا محل تأمل
است خصوص در صورت مفروضه که محل خلاف قرائت که امام از او تحمل
میکند باشد پس احتیاط بترک اقتدا ترک نشود بلی اگر اختلاف آنها در
مسائل یا تخالف آنها در عمل معلوم نباشد اقتدا جایز است وفحص واجب نیست **مسئله**
اگر امام باعتقاد دخول وقت وارد نماز شود ومأموم بداند که وقت داخل نشده
یا شاك در آن باشد جایز نیست اقتداء باو بلی هر وقت یقین کرد بدخول وقت
در اثناء نماز امام اقتداء جایز است **مسئله** اگر چند نفر پیشنماز بدون غرض
دنیوی که قادح عدالت باشد برای امامت نزاع کنند انکسیکه مأمومین
اورا مقدم دارند مقدم است بر دیگران واگر آنها نیز خلاف کنند
فقیه جامع الشرائط مقدم است بر غیر واگر نباشد یا متعدد باشند کسیکه بهتر
قرائت کند مقدم است وبعد از او کسیکه مسائل نمازرا بهتر میداند وبعد از
او هر کدام که عمرش بیشتر است مقدم است وامام مسجد اولی است بامامت در آن
مسجد از دیگری اگرچه دیگری افضل باشد لکن بهتر آنستکه او افضل را مقدم

دارد و صاحب منزل اولی بامامت در منزل خود از غیر که مأذون در نماز
باشد وبهتر تقدیم افضلست نیز وسید هاشمی مقدم است برغیر او که در سایر
صفات مساوی باشند وترجیحات مذکوره بروجه ایجاب و لزوم نیست بلکه
از باب استحباب است حتی در اولویت امام راتب مسجد حتّی مزاحمت او
بر دیگری هرچند از جمیع جهات مرجوح باشد حرام نیست **مسئله** مکروه است
پیشنمازی برای کسیکه مرض خوره ویپسی گرفتار باشد و کسیکه ختنه نکرده
باشد ودر ترك آن معذور باشد و کسیکه حد الهی بر او جاری شده و
توبه نکرده باشد و کسیکه مأمومین امامت او را نخواهند و کسیکه
متیمم باشد برای متوضی بلکه اولی امامت نکردن هر ناقصی است برای کامل
مسئله اگر کسی بداند که نماز پیشنماز باطل است بسبب حدث یا ترك رکن
ونحو آن جایز نیست اقتدا کند اگرچه امام معتقد صحت نماز خود باشد جهلا
یا سهواً **مسئله** اگر کسی در لباس پیشنماز نجاست به بیند که عفو از آن نشده
وبداند که فراموش کرده که آنرا تطهیر کند نمیتواند باو اقتدا کند بخلاف
آنکه بداند که امام جاهل بنجاست لباس
است که اقتدا باو جایز است واگر نداند که
امام ناسی است یا جاهل جواز اقتدا مشکل و
احتیاط ترك نشود **مسئله** اگر بعد از نماز
معلوم شود که امام فاسق یا محدث بود مثلا
جماعت باطلست لکن نماز مأموم صحیح
است بشرط آنکه برخلاف وظیفهٔ منفرد عمل
نکرده باشد و ترك قرائت مأموم نظیر ترك
سهوی است ومضر بصحت نماز او نیست

در اشخاصی که مکروه است اقتداء بآنها

(بسم الله الرحمن الرحیم)

٭(کتاب الصوم)٭

و در آن چند فصل است (فصل اول) در نیت مسئله معتبر است در صحت
روزه نیت باینکه عزم کند بر ترك مفطرات معهوده قربة الی الله و واجب نیست
دانستن مفطرات بتفصیل و اگر نیت امساك از هر مفطری کند با عدم علم بعض چیزها مثل
اماله کردن باقی کردن مثلا با گمان کند که مفطر نیست لکن مرتکب شود روزه اش
صحیح است و همچنین اگر نیت کند امساك از امور بسیاری که میداند مفطرات را
شامل است صحیح است بنابر اقوی و معتبر نیست در نیت سوای قصد عمل و قربت
واخلاص و تعیین روزه که قصد کرده و کفایت میکند در شهر رمضان نیت روزه
فردا و محتاج بتعیین نیست که از رمضان است بلکه جهلا یا نسیانا تعیین روز دیگر
کند در آن صحیح است و از رمضان واقع میشود بخلاف آنکه دانسته چنین کند
که از هیچکدام واقع نمیشود و در روزه غیر رمضان ناچار است از تعیین باینکه قصد
کند روزه کفاره یا قضاء یا نذر مطلق بلکه نذر معین نیز بنابر اقوی و کفایت میکند
تعیین اجمالی مثل آنکه بر ذمه او یك صنف از مذکورات بیشتر نباشد و قصد مافی
الذمه کند و اظهر آنستکه در روزه مندوب مطلق تعیین شرط نیست و قصد روزه
فردا کافی است در صورتی که آن روز صلاحیت روزه داشته باشد و مثل عید نباشد
و این شخص بتواند روزه ندبی بجا آورد که روزه واجبی بر او نباشد بلکه در مندوب
معین نیز تعیین لازم نیست که تعیین آن بزمان خاصی باشد مثل ایام البیض یا پنجشنبه
یا جمعه و نحو آنها بلی در احراز ثواب خصوصیت معتبر است تعیین و قصد آن مسئله
معتبر است در قضا روزه غیر قصد نیابت اگر چه روزه دیگر بر ذمه او نباشد مسئله
در ماه رمضان واقع نمیشود روزه غیر رمضان واجب یا مندوب خواه مکلف بروزه
باشد یا نه مثل مسافر و نحو آن بلی با جهل باینکه رمضان است یا نسیان آن اگر

در نیت روزه و کیفیت ن

قصد روزه دیگر کند از رمضان واقع میشود مسئله وقت نیت در واجب معین
رمضان یا غیر آن مقارن طلوع فجر صادق است یا در هر جزئی از شب آن روز که
اراده روزه در آن دارد اگر چه بعد از نیت بخوابد یا آنکه مفطر بعمل آورد لکن
باید عزم بر روزه مستمر بماند تا طلوع فجر این در صورتیستکه بیدار و ملتفت باشد
بخلاف ناسی یا غافل یا جاهل باینکه رمضان است که وقت نیت ممتد است تا زوال
ظهر اگر پیش از آن مفطر بعمل نیاورده و همچنین کسیکه بسبب عذری نیت نکرده
مثل آنکه مریض یا مسافر بود و عذرش پیش از ظهر مرتفع شد و مفطری بعمل
نیاورده و اگر ظهر شده محل نیت فوت شده و وقت نیت در واجب غیر معین اختیارا
باقی است تا زوال پس کسیکه بنای بر افطار بود و مفطری بعمل نیاورده و پیش از ظهر
قصد کند که روزه قضاء رمضان یا کفاره یا نذر غیر معین بگیرد جایز و صحیح است
و بعد از زوال جایز نیست وقت نیت در روزه ندبی باقی است تا پیش از غروب
بزمانی کمی که ممکن باشد تجدید نیت کند مسئله یوم الشك که معلوم نباشد در رمضان
داخل شده یا نه باید بجا گذارد که از شعبان است و روزه آن واجب نیست و اگر
بنیت آخر شعبان قصد روزه ندبی نمود و معلوم شد رمضان بوده کافی است و همچنین
اگر بنیت قضا یا نیت نذر روزه گرفت و در واقع رمضان بوده از رمضان محسوب
است بخلاف آنکه نیت رمضان نمود که از هیچکدام محسوب نیست و همچنین تردید
در نیت که اگر رمضان باشد واجب والا مستحب باشد محسوب نیست مسئله اگر در
یوم الشك بنای بر افطار بود و در اثناء روز معلوم شد رمضان است پس اگر مفطری
بعمل آورده یا آنکه بعمل نیاورده لکن رمضان بودن بعد از زوال معلوم شود باید
باقی روز را از تمام مفطرات تأدبا امساك کند و قضاء آن روزه را بگیرد و اگر
پیش از زوال معلوم شود و مفطری بعمل نیاورده تجدید نیت کند و از او مجزیست
مسئله اگر یوم الشك را بنیت شعبان روزه بگیرد و بعد از آن مفطری بعمل آورد
و معلوم شود رمضان بوده مجزیست از آن بخلاف آنکه اگر روزه دار باشد و نحو آن
قصد کند که مجزی نیست اگر چه پیش از زوال معلوم شود و تجدید نیت کند مسئله
واجب است استدامه نیت تا آخر روز و اگر در واجب معین نیت قطع کند یا آنکه
قصد کند که روزه نباشد باطل میشود بنابر احوط هر چند پیش از زوال بر گردد

در وقت نیت است

بنیت روزه بلی اگر گمان کند که در روزهٔ او اختلالی شده ومعلوم شود خللی نبوده باطل نمیشود بنا براقوی وهمچنین تردد در اثناء روزه که روزه بگیرد یا نه منافی استدامه نیت است بلی اگر تردد او بسبب عروض عارضی باشد که نداند مبطل روزه بوده یا نه ضرر ندارد اگرچه باین حال تردد بماند تا سؤال کند از مجتهد یا رجوع برسالهٔ او کند اینها در روزهٔ واجب معین بود بخلاف غیر واجب معین که اگر نیت قطع کند یا مردد شود وپیش از زوال تجدید نیت کند روزه اش صحیح است

٥(فصل دویم)٥

در مفطرات روزه بدانکه واجبست امساك کردن از چند چیز (اول و دویم) خوردن وآشامیدن معتاد مثل نان وآب وباغیر معتاد مثل سنگریزه و عصاره درخت هرچند خیلی کم باشد بقدر عشر دانه گندم وعشر قطره آب مسئله مدار در مفطریت برصدق اکل وشرب است اگر چه بنحو غیر متعارف باشد مثل رسانیدن آب بداخل از راه دماغ که ظاهر صدق شربست بآن (سیم) جماع کردن با زن یا مرد یا حیوانات در قبل یا دبر زنده یا مرده کوچك یا بزرك روزه دار فاعل باشد یا مفعول که عمداً مبطل روزه است اگرچه انزال نشود بلی با نسیان یا قهریکه مانع از اختیار باشد مبطل نیست واگر بنسیان یا قهر جماع کند ومتذکر شود یا آنکه در اثناء قهر مرتفع شود واجبست فوراً بیرون آورد واگر تعویق انداخت روزه باطل میشود واگر بقصد تفخیذ مثلا باشد وبدون قصد داخل شود باطل نمیشود واگر قصد کند که داخل نماید ومتحقق نشود بسبب نیت مفطر مبطلست ومتحقق میشود جماع بغایب شدن حشفه یا مقدار آن از مقطوع الحشفه (چهارم) انزال منی باستمناء یا ملامسه یا بوسه یا تفخیذ ونحو آنها از کارهائیکه بانها قصد انزال میشود که مبطل روزه است بلکه کسیکه قصد انزال نداشته باشد لکن عادتش بران باشد که بفعل مزبور انزالش میشود نیز مبطلست بلی اگر بدون این مقدمات انزالش شود چیزی براو نیست نظیر آنکه در روز محتلم شود یا امنی باشد مسئله کسیکه در روز محتلم شده وبداند بقیهٔ منی در مجری موجود است استبراء بول یا خرطات ضرر بروزهٔ او ندارد چنانکه بر کسیکه در خواب

منی از محل خود باحتلام حرکت کرده واجب نیست که بعد از بیدار شدن تحفظ کند از بیرون آمدن منی خصوص با حرج وضرر (پنجم) باقی ماندن برجنابت تا بصبح عمداً در شهر رمضان وقضاً آن بلکه اقوی بطلان روزهٔ قضاء رمضانست بآنکه صبح شود واو جنب باشد اگرچه عمداً نباشد چنانکه اقوی بطلان روزهٔ رمضان است درصورتیکه فراموش کند غسل جنابت را پیش از فجر تا چند روز مثلا بر او بگذرد بلکه احوط الحاق نذر معین ونحو آنست برمضان واما روزهٔ واجب موسع ومندوب پس در بطلان آنها بتعمد بقاء بر جنابت اشکالست احوط بطلان است بخصوص در واجب موسع اگرچه اقوی صحت است خصوص در مندوب مسئله کسیکه خودرا جنب کند که تا صبح وقت بقدر غسل یا تیمم بدل آن باقی نمانده محکم بقاء عمدی است واگر فقط وقت تیمم باقی مانده که کار است ودر روزه واجب معین از او صحیح است واحوط قضاء آن است نیز مسئله اگر بمظنهٔ وسعت وقت خود را جنب کرد وخلاف آن معلوم شد چیزی براو نیست در صورتیکه با مراعات وقت مظنه بهمرسانیده والاقضا براو لازمست مسئله باقی ماندن برحیض ونفاس عمداً تا بصبح نیز مبطل روزه است پس اگر زن از حیض یا نفاس پاك شود در شب رمضان واجب است پیش از صبح غسل کند واگر وقت تنك باشد تیمم کند واگر ترك کرد روزه اش باطل است وهمچنین معتبر است بنابر احوط درصحت روزهٔ مستحاضه غسلها ئیکه در روز برای نماز باید بعمل آورد بخلاف اغسال که شب باید بعمل آورد که شرط صحت روزه نیست پس اگر پیش از نماز صبح یا ظهر وعصر مستحاضه شود یا مستحاضه که باید غسل کند برای نماز مثل متوسط و کثیره اگر ترك کرد غسل را روزه اش باطل است بخلاف آنکه اگر بعد از نماز ظهر وعصر ببیند که روزهٔ او باطل نیست اگرچه برای نماز مغرب وعشاء غسل نکند مسئله کسیکه نه آب دارد برای غسل ونه خاك برای تیمم ساقط است از او اشتراط رفع حدث برای صحت روزهٔ او وبباقی ماندن برجنابت یا حیض یا نفاس روزه اش باطل نمیشود بلی در خصوص قضاء رمضان که صبح کردن بجنابت مفسد آن است مطلقاً اگرچه عمدی نباشد ظاهر بطلان است مسئله در صحت روزه شرط نیست غسل مس میت وضرر ندارد بروزه مس میت نمودن در اثناء روزه مسئله

کسیکه متمکن از غسل نباشه بسبب نبودن آب یا بواسطهٔ سایر چیزها که مجوز تیمم باشد ولو برای تنگی وقت باشد واجب است بر او که برای روزه تیمم کند وترك تیمم مثل ترك غسل است وبعد از تیمم احوط آنستکه تا صبح بیدار بماند **مسئله** اگر بعد از صبح بیدار شود ومحتلم شده باشد پس اگر بداند احتلام او شب بوده وروزهٔ او مضیق باشد صحیح است ومستحب است بر او که مبادرت بغسل کند واگر واجب موسع باشد پس اگر قضاء رمضان باشد باطل است واگر غیر قضاء رمضان باشد یا روزه ندبی باشد صحیح است اگرچه احوط الحاق آن دو بقضاء رمضان است واگر نداند احتلام او شب بوده یا بداند که بعد از صبح بوده حکم کسیکه در روز محتلم شود یعنی او بدون اختیار آید که روزه‌اش باطل نیست بدون فرق بین واجب موسع وغیر آن ومندوب ومبادرت بغسل نیز واجب نیست چنانچه مبادرت بغسل واجب نیست بر هر کسی بی اختیار در روز جنب شود هرچند احوطست **مسئله** کسیکه شب رمضان جنب شود جایز است پیش از غسل بخوابد بشرط آنکه احتمال بیدار شدن بدهد بلکه خواب دویم بلکه زیادتر هم حرام نیست خصوص درصورتیکه عادت او بیدار شدن باشد اگرچه احتیاط شدید در ترك خواب دویم وزیاده است واگر با احتمال بیدار شدن بخوابد وبیدار نشود تا صبح پس اگر بانی بوده بر ترك غسل پیش از صبح یا مردد بوده در غسل کردن ونکردن قضا وکفاره بر او واجب است واگر بانی بر غسل بودهٔ نه قضا بر او است ونه کفاره بلی در خواب دویم اگر بیدار نشد تا صبح روزه‌اش باطلست ولکن واجب است بر او امساك كند بقصد روزه وقضا کند آنرا ودر خواب سیم اگر بیدار نشد مشهور گفته‌اند که علاوه کفاره نیز بر او واجب است لکن عدم وجوب کفاره خالی از قوت نیست هرچند احوطست وهرگاه غافل از غسل باشد بانکه نه بانی بر غسل باشد ونه بر ترك آن آیا ملحق بکسیکه بانی بر غسل باشد وقضا وکفاره بر او نیست یا ملحق ببانی بر ترك غسل است که هر دو بر او واجب است دو وجه است اوجه وجه اول است (ششم) دروغ بستن بر خدا ورسول وائمهٔ علیهم السلام عمداً و همچنین بر باقی انبیاء و اوصیاء بنابر احوط

در دروغ بر خدا و رسول

بدون فرق بین امور دنیویه ودینیه بین آنکه دروغ گفتن بگفتن باشد یا بنوشتن واشاره وکنایه ونحو آنها که صادق باشد بر آن دروغ بر ایشان بسته پس اگر کسی از او سئوال کند که پیغمبر چنین فرموده یا نه او در جواب اشاره کند که بلی بجای نه یا نه بجای بلی روزه‌اش باطل میشود وهمچنین اگر براستی خبری از پیغمبر ص حکایت کند بعد بگوید دروغ گفتم یا آنکه مثلا شب خبری بدروغ نقل کند وروز بگوید خبری را که نقل کردم راست است روزه‌اش فاسد میشود بلی اگر قصد جدی در خبر دادن نداشته باشد وبشوخی ولغو چیزی بگوید فساد بر آن مترتب نیست **مسئله** اگر اعتقاد کند که خبر او راست است و معلوم شود اشتباه بوده ضرر ندارد چنانکه اگر بخیال کذب چیزی نقل کند ومعلوم شود راست بوده ضرر ندارد بلی در اینصورت با علم بانکه این نسبت دادن مبطل روزه است داخل در قصد مفطر است که حکم آن گذشت **مسئله** فرق نیست در دروغ بین آنکه مجعول خودش باشد یا مجعول دیگری مثل آنکه آن دروغ را در بعض کتب سیر وتواریخ و اخبار برخلاف واقع نوشته باشند واو بدون نسبت بکتاب انشاء خبر کند بلی نقل از آن کتاب ضرر ندارد (هفتم) سر زیر آب کردن بنابر احوط اگرچه بدن او خارج باشد واحوط الحاق آب مضاف است باب وضرر ندارد آب را بر سر بریزد بنحویکه سر زیر آب کردن محسوب نباشد اگرچه آب زیادی باشد وضرر ندارد فرو بردن بعض سر زیر آب اگرچه منافذ باشد و نه فرو بردن تمام سر بتعاقب بانکه مثلا نصف سر را فرو برد زیر آب وبعد از بیرون آوردن نصف دیگر را فرو برد بنحویکه تمام سر باهم زیر آب نباشد **مسئله** اگر کسی خود را در آب بیندازد بگمان آنکه سرش زیر آب نمیرود ورفت ضرر ندارد **مسئله** اگر روزه دار بقصد غسل سر زیر آب نماید وروزه او مستحبی یا واجب موسع باشد روزه‌اش باطل وغسل صحیح است واگر واجب معین باشد وبا ول ارتماس قصد غسل کند روزه وغسل هر دو باطل است واگر در حال مکث زیر آب یا بیرون آوردن سر قصد غسل کند در غیر رمضان روزه‌اش باطل وغسل صحیح است ودر رمضان هر دو باطلست (هشتم) رسانیدن غبار غلیظ بحلق بلکه غیر غلیظ نیز بنابر احوط خواه غبار را خودش بجاروب کردن ونحو آن برا کنده کرده

در ارتماس است

باشد یادیگری باباد پراکنده شده باشد واو متمکن از تحفظ باشد وعمداً تحفظ نکند واگر اجتناب ازغبار متعسر باشد یابسبب نسیان یاغفلت از روزه قهراً بامحال آنکه غبار بحلق او نمیرسد وبرسد ضرر ندارد مگر آنکه ازحلق او بر گردد بفضاء دهن مثل گل و آنرا اختیاراً فروبرد که مبطلست وملحق بغبار است بخار غلیظ ودود تتن وتنباکو بنابر احوط (نهم) اماله کردن بمایع اگرچه بقصد معالجه باشد وشیاف کردن ضرر ندارد اگرچه احوط ترك آنست نیز وضرر ندارد رسیدن دوا بداخل بدن از سوراخ جراحت (دهم) عمداً قی کردن اگرچه برای ضرورت باشد بخلاف قی که بدون اختیار وعمد بیرون آید ومدار بر صدق مسمای قی است و اگر شب ببلعد چیزیرا که در روز لابد شود ازقی کردن روزه اش فاسد میشود باانحصار اخراج آن بقی وباعدم انحصار صحیحست مسئله اگر باروغ زدن چیزی ازحلق بیرون آید وبفضای دهن برسد وبی اختیار بر گردد باطل نمیشود بخلاف آنکه باختیار ببلعد که روزه اش باطل وموجب قضا و کفاره است وجایز نیست برای روزه دار اروغ زدن اختیاراً اگر بداند بان چیزی از حلق بیرون میاید که قی بر آن صادق باشد یا آنکه بعد ازبیرون آمدن بدون اختیار برمیگردد بخلاف آنکه نداند که باروغ زدن بیرون نه اید وفرومیرود بلکه احتمال دهد که ضرر ندارد بلکه اگر با آنکه چنین احتمال میداد اختیاراً اروغ زد وبدون اختیار بیرون آمد وفرو رفت روزه اش باطل نیست مسئله بلعیدن آبیکه دردهن جمع شود اگرچه بتذکر چیزهائی باشد که بسبب جمع شدن آب شود مفسد روزه نیست وهمچنین بلعیدن نخامهٔ دماغ که بفضاء دهن نرسد بدون فرق میان انچه از سرفرود آید یا ازسینه بالا آید بنابراقوی واگر بفضاء دهن برسد احتیاط بترك بلعیدن آن ترك نشود واگر ازدهن خارج شود بعد آنرا ببلعد بی اشکال مبطل روزه است وهمچنین است آب دهن بلکه اگر ریگی دردهن او باشد که آلوده برطوبت دهن باشد وآنرا بیرون آورد وباهمان رطوبت برگرداند بدهن آنوقت آب دهن را ببلعد مبطل روزه است وهمچنین است اگر انگشت ویا مسواك را برطوبت دهن تر کند ودوباره آنرا بدهن گذارد بارطوبت وببلعد آن رطوبت را یا آنکه مسواك را که برطوبت دهن آلوده است بیرون آورد دو باره بدهن

گذارد و آن رطوبت را ببلعد که مبطل روزه است مگر آنکه رطوبت که درمسواك وامثال آن بوده در آب دهان مستهلك شود بنحویکه صدق نکند آب دهان را یا چیز دیگر بلعیده ومثل آنست چشیدن نمك آش وجا ویدن طعام برای طفل یا کبوتر وآنچه از آب مضمضه در دهن میماند وهمچنین فاسد نمیکند روزه را جابیدن علك بنابر اصح هرچند طعم آب دهن را تغییر دهد مادامیکه تغییر طعم مستند باجزاء جداشده از علك نباشد هرچند باب شدن آن اجزاء باشد مسئله تمام آنچه ذکر شد ازمفطرات روزه بجز قی و برحمات که کلام در آن بتفصیل گذشت درخصوص صورت تعمد مفطر است بخلاف آنکه بانسیان روزه و بدون قصد واقع شود که مبطل نیست وباعمد که مبطلست فرق نیست بین عالم بحکم وجاهل بآن پس اگر نسیاناً مفطری بعمل آورد و گمان کند روزه اش باطل شده و عمداً افطار کند متعمداً است و روزه او باطل است و اگر دیگری جبراً مثلا آب را بحلق او ریخت و فرورفت مبطل نیست بخلاف آنکه اوراجبر کند که خودش مفطر بعمل آورد که مبطلست اگرچه برای تقیه باشد مثل انکه روز عیدانها با انها افطار کند

فصل سیم

در مکروهات صائم

در کارهائیکه بر روزه دار مکروهست وان چند چیز است (اول) مباشرت زنان ببوسیدن ودست مالی وبازی کردن برای کسیکه شهوت او حرکت میکند باین کارها بشرط انکه قصد انزال المنی نکند وعادت او هم انزال نباشد والا حرامست درروزهٔ واجب معین بلکه بهتر ترك این کارها است برای کسی که بحسب عادت شهوت او حرکت نکند با احتمال آنکه حرکت کند (دویم) سرمه کشیدن خصوص اگر باشیدن سرمه وشبه آن درچشم باشد یاسرمه که در آن مسك باشد یا آنکه چیزی ازآن بحلق برسد یاباخوف رسیدن بحلق یاطعم آنرا بواسطهٔ صبری که در آن است درحلق بیابد (سیم) بیرون کردن خون که باعث ضعف او شود بمثل حجامت بلکه هر کاریکه موجب ضعف او شود یاسبب هیجان صفرا شود بدون فرق بین روزه رمضان وغیر آن اگرچه کراهت آن در رمضان بیشتر است بلکه حرامست در آن ودر روزه واجب معین درصورتیکه بداند موجب غش

کردی باشد که مبطل روزه است بدون ضرورت (چهارم) حمام رفتن اگر بترسد که باعث ضعف او شود (پنجم) انفیه کشیدن خصوص با علم برسیدن آن بدماغ بلکه با تعدی بحلق روزه را فاسد میکند (ششم) بوئیدن ریاحین خصوص نرجس و مراد بریاحین هر گیاهی است که بودار باشد بلی ضرر ندارد بوی خوش که زیرا که بوی خوش تحفهٔ روزه دار است بلی بهتر ترك بوئیدن چیزهائیست که بوی غلیظ داشته باشد و بحلق برسد **مسئله** باکی نیست بآنکه مرد روزه دار در اب بماند و برای زن مکروهست و برای مرد و زن مکروهست تر کردن لباس و گذاردن بر بدن و ضرر ندارد جائیدن طعام برای طفل و کبوتر و نچشیدن نمك اش و غیر ان که بحلق نمیرسد یا بدون قصد یا بنسیان بحلق رسد و فرقی نیست بین انکه گذاردن چیزی در دهن بغرض صحیح عقلائی باشد یا نه بلی چشیدن چیز مکروهست و باکی نیست بمسواك کردن بچوب خشك بلکه مستحبست و دور نیست کراهت بچوب تر و مکروهست کندن دندان بلکه هر کاریکه موجب بیرون امدن خون باشد

فصل چهارم

در احکامیکه بر افطار روزه مترتب است **مسئله** مفطرات مذکوره چنانکه موجب قضاء است موجب کفاره نیز هست در صورتیکه عمداً و اختیاراً بدون اکراه و اجبار مرتکب شود مگر درقی که بنابر اصح کفاره ندارد و فرق نیست بین عالم محکم و جاهل مقصر بخلاف جاهل قاصر که ملتفت بسئوال نباشد که ظاهر عدم وجوب کفاره است اگر چه احوط است **مسئله** کفارهٔ افطار رمضان یکی از سه کار است ازاد کردن بنده یا روزهٔ دو ماه پی در پی یا اطعام شصت مسکین و مخیر است میان آنها اگر چه احوط مراعات ترتیب مذکور است بالامکان و واجب است کفارهٔ جمع بین هر سه کار در صورتیکه در روز افطار کند بحرام مثل خوردن مال مغصوب و شرب خمر و جماع حرام و نحو انها **مسئله** اقوی اینست که کفاره مکرر نمیشود بتکرر افطار در یکروز غیر جماع اگر چه جنس مفطر مختلف باشد مثل انکه بخورد و بیاشامد و سر زیر اب کند و نحو انها و اما در جماع پس مکرر میشود کفاره بتکرر ان **مسئله** واجب نمیشود کفاره مگر در افطار رمضان و همچنین قضاء رمضان اگر بعد از زوال افطار

کند و در افطار روزه نذر معین و در غیر اینها از اقسام روزه کفاره ندارد چه روزه واجب باشد یا مندوب پیش از زوال افطار کند یا بعد از زوال بلی جماعتی در روزهٔ اعتکاف قائل شده‌اند بوجوب کفاره بهر مفطری افطار کند چنانکه بعضی گفته‌اند یا بخصوص جماع چنانکه بعض دیگر گفته‌اند لکن ظاهر انستکه موجب کفاره خصوص جماع باشد چنانکه ظاهر استکه کفاره برای ابطال اعتکاف باشد نه برای افطار روزه ان و از این جهت استکه فرق نیست بین جماع در شب یا روز بلی اگر اعتکاف در شهر رمضان باشد و جماع کند در روز دو کفاره واجب است و اگر بغیر جماع باشد کفارهٔ شهر رمضان کافیست **مسئله** اگر افطار کند عمداً و بعد از ان سفر کند کفاره بسفر از او ساقط نمیشود چه پیش از زوال سفر کند یا بعد از ان و همچنین واجبست کفاره اگر سفر کند و پیش از رسیدن بحد ترخص افطار کند بلکه اگر افطار کند عمداً و بعد از ان عارض شود عارض قهری مثل حیض یا نفاس یا مرض و نحو انها احتیاط بدادن کفاره ترك نشود بلی اگر روز اخر رمضان افطار کند بعد از آن معلوم شود که شوال بوده اقوی سقوط کفاره است مثل قضاء **مسئله** اگر جماع کند با زن خود در روز رمضان و هر دو روزه باشند و زن تمکین کند بجماع بر هر کدام از زن و شوهر کفاره واجبست و باید زن و شوهر را تعزیر کنند هر کدام را بزدن بیست و پنج تازیانه و اگر زن را اکراه بجماع کرده کفاره و تعزیر زن را مرد نیز باید تحمل کند و اگر در ابتداء اکراه نمود زن را بجماع و در اثناء زن نیز تمکین نمود احوط آنستکه زن کفارهٔ خود را بدهد و مرد دو کفاره بدهد بلکه خالی از قوت نیست و این حکم مختص بزوجهٔ مکرهه است و در کنیز و اجنبیه جاری نیست و فرق نیست در زن بین زوجهٔ دائمه و منقطعه و هر گاه زن شوهر را اکراه کند بر جماع تحمل نمیکند از شوهر چیزی را **مسئله** اگر شوهر مفطر باشد بسبب سفر یا مرض و زوجه روزه دار باشد جایز نیست اورا اکراه کند بر جماع و اگر اکراه کرد متحمل کفاره و تعزیر او نمیشود **مسئله** مصرف کفارهٔ اطعام خصوص فقرا هستند یا بایدکه آنها را از طعام سیر کند یا بهر کدام یك مد گندم یا جو یا آرد یا برنج یا نان یا غیر آنها از اقسام طعام بدهد و احوط دو مد است

ودریك کفاره نمیتواند یکنفر رادو مرتبه بایشتر بطعام سیر کند با چند مد باو دهد و متعدد حساب کند بلکه لابد است از طعام شصت نفر ولی اگر فقیر عیال باشد میتواند بعدد عیالات او هر کدام مدی از طعام دهد و مد ربع صاع است و صاع ششصد و چهارده مثقال صیرفی وربع مثقال پس مد یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم وربع ربع مثقال است و اگر بهر یك از فقرا سه ربع وقیه بوزن نجف بدهد متجاوز از بیست مثقال زیاده داده **مسئله** جایز است تبرع کردن کفاره افطار از میت بروزه گرفتن یا اطعام دادن یا آزاد کردن بنده و در جواز تبرع از زنده اشکال و خلاف احتیاط است خصوص روزه **مسئله** کفایت میکند در روزه دو ماه پی در پی آنکه یك ماه اول متصل بیکدیگر روزه بگیرد با یکروز از ماه دوم و بیست و نه روز بقیه را متفرق روزه بگیرد اختیاراً ضرر ندارد بخلاف ماه اول که بدون عذر جایز نیست در اثناء آن افطار کند و اگر افطار کرد بدون عذر باید از سر گیرد و اگر افطار او بعذر شرعی باشد مثل مرض و حیض و نفاس و سفر اضطراری از سر گرفتن لازم نیست بلکه بعد از رفع عذر تتمهٔ آنچه روزه گرفته بعمل آورد و از جمله اعذار شرعیه سیان نیت است یا عدم تذکر مگر بعد از زوال **مسئله** کسیکه عاجز باشد از کفارات ثلاث در کفارهٔ شهر رمضان مخیر است که هیجده روز روزه بگیرد یا هر قدر که بتواند صدقه بدهد و اگر قدرت روزه و صدقه بهیچوجه ندارد استغفار کند بقصد بدل کفاره و اگر بعد از کفاره دادن متمکن شود بدهد **مسئله** واجبست قضاء تنها بدون کفاره در چند مورد (اول) کسیکه جنب شود در شب ماه رمضان و بخوابد و بیدار شود دوباره بخوابد و بیدار نشود تا صبح واجبست قضاء کند و همچنین اگر از خواب سیم بیدار نشود تا صبح اقوی کفایت قضاء تنها است اگرچه احتیاط شدید کفاره است و خوابیکه در آن محتلم شده از خوابها محسوب نیست (دویم) در صورتیکه روزه‌اش باطل شده باشد بمجرد نیت نکردن و مفطری بعمل نیاورده باشد (سیم) اگر غسل جنابت را فراموش کند و یکروز یا چند روز براو بگذرد چنانکه گذشت (چهارم) آنکه بدون مراعات فجر مفطر بعمل آورد بعد معلوم شود که صبح بوده خواه قدرت بر مراعات فجر داشته باشد یا نه و همچنین است اگر مراعات فجر کرده و یقین بقاء شب نکرده باشد یا شك در بقاء یا ظن ببقاء شب مفطر بعمل آورد

در بیان آنچه موجب قضا تنها است بدون کفاره

و معلوم شود که صبح بوده ولی اگر با مراعات و یقین ببقاء شب مفطر بعمل آورد و خلاف آن معلوم شود روزه‌اش صحیح است و این در خصوص رمضان است بخلاف روزهٔ غیر رمضان از اقسام روزهٔ حتی واجب معین که ظاهر آنستکه مجرد اتیان مفطر بعد از طلوع فجر موجب بطلان روزه است مطلقاً حتی با مراعات و یقین ببقاء شب (پنجم) آنکه اعتماد کند بقول کسیکه خبر دهد ببقاء شب و مفطر بجا آورد و معلوم شود که صبح بوده (ششم) آنکه اعتماد نکند بقول کسیکه خبر داده بطلوع فجر بگمان اینکه مخبر سخریه میکند **مسئله** کسیکه یقین بفجر داشته باشد جایز است بدون فحص مفطر بعمل آورد پس اگر معلوم نشود که آنوقت صبح بوده یا نه چیزی براو نیست بخلاف آخر روز که جایز نیست افطار کند مگر با یقین بدخول شب پس اگر در حال شك افطار کند واجبست براو قضا و کفاره اگرچه یقین بکند که روز بوده (هفتم) اعتماد کردن بقول کسیکه اعتماد بقول او جایز است مثل عدلین یا عدل واحد بدخول شب و افطار کردن و حال آنکه شب داخل نشده بوده که قضا واجبست و اگر مخبر عادل نباشد و افطار کند کفاره هم واجبست بنابر اقوی (هشتم) افطار کردن در صورتیکه بسبب تاریکی یقین کند که شب شده یا عدم وجود علتی در آسمان که باید قضا کند بخلاف صورتیکه علتی در آسمان باشد و بمظنهٔ دخول وقت افطار کند بعد از آن خطاء او ظاهر شود که قضا واجب نیست (نهم) آنکه آب در دهن کند برای خنك شدن یا بعنوان مضمضه یا غیر آن و بی اختیار چیزی از آن داخل حلق شود باید قضا کند روزه را بخلاف آنکه روزه را فراموش کند و عمداً فروبرد که قضا ندارد چنانکه اگر در وضوی نماز مضمضه کند و آب بی اختیار فرورود قضا روزه واجب نیست و احوط قصر آن بر وضوء برای نماز فریضه است

فصل پنجم

در شرایط صحت و وجوب روزه بدانکه شرایط صحت روزه چند چیز است اسلام و ایمان و عقل و خالی بودن از حیض و نفاس پس روزهٔ غیر مؤمن باطلست اگرچه در جزئی از روز باشد و اگر در اثناء روز مرتد شود و بر گردد مؤمن شود

در شرایط صحت و وجوب روزه است

شود روزهٔ آنروز باطلست هرچند روزهٔ واجب معین باشد و پیش از زوال تجدید نیت کند و همچنین روزه مجنون باطلست اگرچه ادواری باشد در تمام روز مجنون باشد یا بعض آن و همچنین صحیح نیست از مست و بیهوش لکن اگر قبل از مستی و بیهوشی نیت کرده صحت روزه آنها خالی از قوت نیست و کسیکه شب نیت روزه فردا کرده و بخوابد و بیدار نشود مگر بعد از مغرب روزهٔ او صحیح است و صحیح نیست روزه از حایض و نفساء اگرچه پیش از غروب یك لحظه حیض یا نفاس عارض شود یا آنکه خون قطع شود از آنها بعد از فجر یك لحظه و از شرایط صحت روزه نبودن مرض و چشم دردی استکه روزه براو ضرر داشته باشد که باعث شدت مرض یا طول کشیدن یا شدت درد آن بشود خواه یقین بضرر داشته باشد یا ظن یا احتمالی که موجب خوف ضرر باشد و کفایت میکند خوف حدوث مرض یا ضرر بسبب روزه واگر با اینحال روزه بگیرد روزه صحیح نیست و جایز بلکه واجبست افطار کند و کفایت نمیکند حدوث ضعف اگرچه مفرط باشد در جواز افطار مگر درصورتیکه بحسب عادت تحمل آن نکنند که جایز است افطار کند و اگر روزه بگیرد باعتقاد آنکه ضرر نمیرساند و بعد از فراغ از آن معلوم شود که مضر بوده احتیاط بقضاء روزه ترك نشود و از شرایط صحت روزه آنستکه مسافر نباشد بسفریکه موجب قصر در نماز باشد که روزه اگرچه ندبی باشد از مسافر صحیح نیست مگر در سه موضع (اول) روزه سه روز در سفر حج بدل گوسفند (دوم) روزه هیجده روز بدل شتر از کسیکه عمداً پیش از غروب عرفه از عرفات بیرون رفته باشد (سیم) روزهٔ کسیکه نذر کرده باشد که در خصوص سفر یا در سفر و حضر روزه بگیرد با تصریح بتعمیم مذکور بخلاف کسیکه نذر مطلق کرده باشد بدون تخصیص بسفر یا تعمیم مز ور **مسئله** شرطست در صحت روزهٔ ندبی علاوه از آنچه ذکر شد آنکه روزه واجبی بذمهٔ او نباشد از قضاء یا کفاره یا غیر اینها اگرچه در تعمیم این حکم نسبت بغیر قضاء اشکال است **مسئله** تمام مذکورات علاوه بر شرط صحت شرط وجوب نیز هست غیر از اسلام و ایمان و از شرایط وجوب نیز بلوغ است که در اینجا واجب نیست روزه مگر کسیکه [illegible] ده باشد یا آنکه بقصد ندب روزه گرفته باشد

درصوم مسافر

و در اثناء روز بالغ شود بلکه اگر پیش از زوال بالغ شود و از صبح تا آنوقت مفطری بعمل نیاورده دور نیست بر او واجب شود روزه و تجدید نیت **مسئله** اگر حاضر باشد و پیش از ظهر سفر کند واجبست افطار کند و اگر بعد از ظهر باشد واجب است اتمام روزه و اگر مسافر باشد و بوطن خود یا بمحل اقامه که ده روز میماند برسد پیش از ظهر و هنوز مفطری بعمل نیاورده باید روزه بگیرد و اگر بعد از زوال باینجا برسد یا آنکه در سفر مفطری بعمل آورده باشد واجب نیست **مسئله** مسافری که جاهل بحکم باشد اگر روزه بگیرد صحیح و مجزی است چنانکه در احکام نماز مسافر گذشت زیرا که قصر در نماز مثل افطار روزه است و روزه مثل نماز تمام است پس جمیع آنچه در نماز مسافر گذشت در روزه جاریست و کسیکه واجب باشد بر او نماز تمام مثل مکاری و سفر معصیت و کسیکه قصد اقامهٔ ده روز کرده یا سی روز بتردید در جائی مانده و غیر آنها که باید نماز تمام بخوانند واجبست بر آنها روزه بگیرند بلی در چهار موضع که مخیر است در نماز قصر و اتمام واجبست افطار کند چنانچه اگر اثناء سفر کند بعد از ظهر واجبست اتمام روزه اگرچه در نماز باید قصر کند و همچنین اگر بعد از ظهر بلد خود بمحل اقامه برسد واجبست بر او افطار اگرچه در نماز باید تمام کند و گذشت که مدار برسیدن بحد ترخص است در نماز در اینجا نیز جایز نیست بر روزه داریکه پیش از ظهر اثناء سفر کند قبل از رسیدن بحد ترخص افطار کند و الا بر او کفاره واجبست با قضا **مسئله** جایز است سفر کردن باختیار در ماه رمضان بنابر اصح اگرچه برای فرار از روزه باشد لکن پیش از روز بیست و سیم کراهت دارد مگر در سفر حج یا عمره یا برای مالیکه بترسد تلف شود یا برادریکه بترسد هلاك شود و اما در غیر رمضان از روزه‌های واجب معین پس احوط آنستکه اختیار سفر نکند و اگر مسافر باشد احوط آنستکه قصد اقامه کند با امکان آن **مسئله** کسیکه در رمضان مسافر باشد بلکه هر که جایز باشد بر او افطار مکروه است سیر کند شکم خود را از طعام و آب بر کند و همچنین مکروهست بر او جماع کردن بلکه احوط ترك جماع است هرچند اقوی جواز آنست **مسئله** جایز است افطار شهر رمضان برای چند نفر مرد پیر و زن پیر اگر طاقت روزه نداشته باشند یا مشکل باشد بر آنها و برای کسیکه مرض عطش داشته باشد خواه طاقت نداشته

باشد بر صبر بر تشنگی یا آنکه مشکل باشد بر او صبر بر آن و برای زنیکه وضع حمل او نزدیك باشد و روزه براو یا بر طفل او ضرر داشته باشد و برای زنیکه طفل شیرخوار دارد و شیر او کم باشد و روزه بر او یا بر طفل او ضرر رساند که این جماعت افطار میکنند و بر هر کدام واجبست کفاره دادن باینکه بدل هر روزی یك مد از طعام صدقه بدهند احوط دو مد است **مسئله** فرق نیست در مرضعه بین اینکه از طفل خود او باشد یا از دیگری که مجاناً یا باجرت او را شیر دهد و احوط بلکه اقوی اقتصار بر صورتی است که دیگری نباشد که بجای او طفل را شیر دهد تبرعاً یا باجرت از کیسه پدر طفل یا از خود زن یا از متبرعی **مسئله** واجبست بر حامل و مرضعه بعد از آن قضا روزه که افطار کرده چنانچه احوط بلکه اقوی وجوب قضا است بر شیخ و شیخه و ذوالعطاش اگر متمکن شوند

فصل ششم

در ثبوت هلال

در ثبوت هلال رمضان و شوال بدانکه ثابت میشود هلال بدیدن آن هر چند دیگری نه بیند و بتواتر و شیاعیکه مفید علم باشد و بگذشتن سی روز از هلال ماه پیش و بشهادت دو عادل بدیدن هلال و بحکم حاکم که خطاء مستند حکم او معلوم نباشد و اعتباری نیست بقول منجمین و نه بطوق داشتن و نه بغایب شدن هلال بعد از شفق که ثابت نمیشود شب سابق هلال بوده اگرچه مفید مظنه باشد **مسئله** لابد است در بینه از شهادت برؤیت هلال و کفایت نمیکند شهادت علمیه **مسئله** معتبر نیست در حجیت بینه عدله آنکه نزد حاکم شرع شهادت دهند بلکه کفایت میکند شهادت نزد هر کس که آنها را عادل بداند اگرچه حاکم شهادت آنها را رد کند بسبب عدم ثبوت عدالت آنها نزد او یا آنکه دیگری آنها را عادل میداند و باید بر شهادت ایشان ترتیب اثر کند از روزه و افطار و معتبر نیست در قبول شهادت اینها آنکه در یکوقت با هم دیده باشند بلی معتبر است کیفیت هلال را که وصف مینمایند با یکدیگر متخالف نباشند **مسئله** اعتباری نیست بشهادت زنان در ثبوت هلال و نه بشهادت عدل واحد منضمه بقسم او **مسئله** فرق نیست بین آنکه شهود از اهل بلد باشند یا از خارج در صورتیکه در آسمان علتی باشد و الا در حجیت بینه از اهل

بلد تامل و اشکال است **مسئله** حجیت حکم حاکم مختص بمقلدین او نیست بلکه حجت است حتی بر حاکم دیگر اگر خطاء مستند حکم نزد او معلوم نباشد **مسئله** اگر در بلدی هلال ثابت شود کفایت میکند برای بلادیکه نزدیك آنست یا آنکه توافق افق با آنجا معلوم شود و الا فلا **مسئله** اعتماد بر تلغراف نمیتوان نمود مگر باتفاق بلد آن و علم بثبوت هلال در آنجا به بینه یا بحکم حاکم

فصل هفتم

در قضاء روزه

در قضاء روزهٔ رمضان بدانکه واجب نیست قضا روزهٔ که در حال طفولیت از او فوت شده و همچنین قضا آنچه در حال دیوانگی یا بیهوشی افطار نموده یا در حال کفر اصلی از او فوت شده و بر غیر آنها واجب است قضا کند روزه هائیکه از ایشان فوت شده حتی مرتد نسبت بزمان ردهٔ او و همچنین حایض و نفساء باید روزه‌های خود را قضاء نمایند اگرچه نمازهای آنها قضا ندارد **مسئله** گذشت کسیکه پیش از زوال بالغ شود و هنوز چیزی نخورده باشد یا نیت روزه نفلی کرده واجب است که تجدید نیت کند و آن روزه را تمام کند پس اگر از او فوت شود قضاء آن بر او واجبست **مسئله** اگر بسبب مستی روزه از او فوت شود واجب است قضاء آن خواه برای معالجه استعمال مسکر کرده یا بر وجه حرام مست شده باشد و مخالف روزهٔ را که بر وفق مذهب خود گرفته مثل نماز او که بعد از مستبصر شدن قضاء ندارد و اگر از او فوت شده باشد قضاء آن واجب است **مسئله** واجب نیست قضاء روزه را فوراً بعمل آورد بلی تأخیر قضاء آن تا رمضان دیگر جایز نیست و بر فرض عصیان بتأخیر موسع میشود بعد از آن رمضان **مسئله** ترتیب در قضاء روزه واجب نیست و نه تعیین ایام پس اگر چند روز قضا بر او باشد و بعدد ایام بجا آورد کفایت میکند **مسئله** اگر قضاء روزهٔ دو رمضان یا بیشتر بر ذمهٔ او باشد مخیر است که قضاء سابق را مقدم دارد یا مؤخر بلی در صورتیکه قضا رمضان سال گذشته بر او باشد با قضاء رمضان پیش از آن پس مادامیکه وقت قضاء هر دو باقی است تا رمضانیکه میاید مخیر است در تقدیم هر کدام اگر

وقت باقی نباشد مگر بقدر قضاء رمضان گذشته متعین میشود براو که قضاء لاحق رامقدم دارد واگر عصیاناً لاحق را مقدم بدارد ظاهر آنستکه روزه‌اش صحیح باشد لکن کفارهٔ تأخیر قضاء رمضان سال پیش براو واجب میشود **مسئله** اگر روزه رمضان ازاو فوت شود بسبب مرض یاحیض یانفاس وپیش از تمام شدن رمضان بمیرد قضاء روزه براو نیست اگرچه مستحب است بنیابت او بجا آورند

مسئله اگر تمام روزهٔ رمضان یابعض آن بعذری ازاو فوت شود وباقی باشد عذر او تارمضان دیگر پس اگر بسبب مرض بوده قضا براو نیست بلی بعدد هرروزی باید یك مد طعام کفاره دهد وقضاء مجزی از کفاره نیست واگر بسبب سفر ونحو آن بوده احتیاط بجمع بین قضاء و کفاره مدترك نشود وهمچنین درصورتیکه سبب فوت مرض بوده وعذر تأخیر قضاء غیرمرض باشد یاعکس آن که احوط جمع است نیز **مسئله** اگر عمداً روزهٔ ماه رمضانرا افطار نمود بدون عذر قضاء و کفاره براو واجب است پس اگر قضاء آنرا تأخیر انداخت تارمضان آینده داخل شد علاوه کفارهٔ تأخیر که مد است براو واجب است بدل هر روزی وهمچنین واجب است کفارهٔ تأخیر اگر درافطار معذور بوده ودرقضاً آن سستی کرده بدون عذر تارمضان آینده بلی اگر بعداز ارتفاع عذر عازم قضا بوده ودرضیق وقت عذر دیگر طاری شده دراینصورت قضا کافی باشد لکن احتیاط بکفاره نیز ترك نشود

مسئله کفارهٔ تأخیر مکرر نمیشود بتکرر سالها پس اگر قضاء سه رمضان متوالی براو باشد از هرماه یك روز برای رمضان سال گذشته که قضاء آن تأخیر نیفتاده کفاره ندارد وبرای سال اول وسال دویم هرکدامی علاوه ازقضا یك کفاره بیشتر لازم نیست

مسئله جایز است کفاره چند روز رایك فقیر بدهد **مسئله** جایز است روزهٔ قضاء رمضانرا مادامیکه مضیق نشده پیش از زوال افطار کند وبعداز زوال حرام است افطار کردن اگرچه برفرض افطار امساك بقیه روز براو واجب نیست لکن باید کفاره بدهد باینکه ده نفر فقیررا اطعام کند بهرکدام یك مد طعام واگر قدرت ندارد سه روز روزه بگیرد **مسئله** قضاء روزه که از میت فوت شده ومعذور بوده وفوت آن موجب قضاء بوده بر ولی او واجب است بخلاف

قضاء روزیکه در اثناء آن بمیرد یا آنکه فوت روزه بواسطهٔ مرض بوده وآن مرض تارمضان دیگر مستمر بماند که قضاء ندارد ومرفوع است که میت را ترکه داشته باشد که صدقه کنند برای او یابه اگرچه با وجود ترکه و رضای ورثه احوط جمع بین صدقه وقضاً است و بعض فروع متعلقه باینجا در قضاً نماز گذشت

فصل هشتم

در اقسام روزه

در اقسام روزه وآن چهار است واجب ومندوب ومکروه وحرام و روزهٔ واجب شش است روزهٔ ماه رمضان وروزهٔ کفاره و روزهٔ قضاً و روزهٔ بدل هدی در حج تمتع وروزهٔ نذر وعهد و یمین ونحو آنها و روزهٔ روز سیم اعتکاف اما روزهٔ کفاره پس اقسامی است (اول) آنچه واجب میشود روزه با غیر آن مثل کفاره قتل عمدی و کفاره افطار شهر رمضان بحرام که واجب است براو سه چیز بنده آزاد کردن واطعام شصت مسکین و دو ماه متتابع روزه (دویم)

در اقسام روزه کفاره

روزهٔ که واجب میشود بعداز عجز ازغیر آن وآن در کفارهٔ ظهار و کفارهٔ قتل خطااست که اولا واجب است عتق رقبه واگر عاجز باشد از آن واجب میشود روزه و کفارهٔ افطار قضاء ماه رمضان بعداز زوال که بعداز عجز از طعام روزه واجب است و کفارهٔ قسم که اولا [illegible] اطعام ده مسکین یاپوشیدن آنها است وبعد ازعجز از آنها سه روز روزه و کفارهٔ صید شترمرغ دراحرام که بعد از عجز از بدنه روزه هیجده روز است و کفاره صید گاو وحشی که بعداز عجز از کشتن گاو روزه نه روز است و کفارهٔ صید آهو که بعد از عجز از گوسفند سه روز روزه است و کفارهٔ بیرون رفتن ازعرفات پیش ازغروب روزعرفه عمداً بعداز عجز از بدنه هیجده روز روزه است و کفاره خراشیدن زن صورت خودرا در مصیبت ناخون بیرون آید و کفاره کندن موی سر درمصیبت و کفاره پاره کردن مرد پیراهن خودرا در موت زوجه خود که مثل کفارهٔ قسم است

سیم انکه روزه‌وغیر آن واجب‌شود بوجوب تخییری و آن در کفارهٔ افطار شهر رمضان‌است و کفارهٔ اعتکاف و کفارهٔ بریدن زن موی خودرا در مصیبت که مخیراست بین عتق‌واطعام و صیام وهمچنین کفارهٔ خلف‌نذر وعهدبنابرمشهود و اقوی آنستکه کفارهٔ نذرمثل کفارهٔ یمین‌است **مسئله** واجبست انکه‌روزه‌را پی دربی بگیرد دردوماه کفاره جمع‌وتخییر و کفایت‌میکند درحصول‌تتابع‌انکه ماه اولرا بایك روز ازماه دوم‌بگیرد پس تتمه‌را میتواند متفرق‌بگیرد چنانکه گذشت وهمچنین‌واجبست‌تتابع‌در هیجده‌روز بدل دوماه بلکه تتابع درروزه‌های کفارات دیگراحوطست وانقطاع‌بسبب‌اعذارقهریه مثل‌حیض‌مضر بتتابع نیست‌وباید بعداز رفع عذر بنا گذارد بر انچه بعمل آورده و بلافاصله تتمه را بجا آورد اماروزه‌های مندوبه پس مؤکد آنهاچند مورداست (اول) در هر ماهی سه روز روزه بگیرد وافضل آنستکه اول‌پنجشنبه وآخرپنجشنبه واول چهارشنبه وسطه‌را اختیار کند (دویم) روزه‌ایام البیض که‌سیزدهم‌وچهاردهم وپانزدهم ازهرماه (سیم) روزهٔ روزعیدغدیر که هیجدهم ذی‌الحجه است (چهارم) عید مولود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که هفدهم ربیع‌الاول‌است (پنجم) روزمبعث که بیست‌وهفتم رجب‌است (ششم) روز دحوالارض که بیست‌وپنجم‌ذی‌القعده است (هفتم) روزعرفه برای کسیکه روزه اورا ضعیف نکند از دعا ها که ارادهٔخواندن دارد بتحقق هلال که‌احتمال ندهد که‌عید اضحی‌باشد هشتم‌روز مباهله که‌بیست‌وچهارم ذی‌الحجه‌است (نهم) روزهٔهر پنجشنبه‌وجمعه (دهم) اول ذی‌الحجه تانهم آن (یازدهم) روزه‌ماه رجب وشعبان کلاوبعضاً (دوازدهم) روزهٔ عیدنوروز (سیزدهم)اول‌وسیم وهفتم محرم (چهاردهم) روزهٔ شش روز بعد ازعید فطر وبهتر آنستکه ازچهارم شوال شروع کند بآن (پانزدهم) روزه بعضهای لاولی اماروزه‌مکروه‌پس‌روزه‌عرفه‌است برای کسیکه‌اورا‌ضعیف کند ازدعاها که‌افضل‌ازروزه‌است وهمچنین روزهٔعرفه‌باشك درهلال‌اگرچه بواسطهٔ وجود ابر ونحو آن‌باشد که‌مبادا درواقع دهم‌ماه باشد که عید است و مکروه است روزهٔ‌ندبی میهمان بدون‌اذن‌مهمان دار وهمچنین با نهی او که‌دراینصورت

دررروزه های‌مندوبه

دررروزه های مکروهه

احوط ترك روزه‌است بلکه‌احوط ترك‌روزه‌است‌بدون اذن او نیز وهمچنین روزهٔپسر بدون‌اذن پدر وبانهی او در صورتیکه بواسطهٔ شفقت‌او موجب‌اذیت اونباشد بلکه‌احتیاط بترك روزه بدون اذن او ترك‌نشود چه رسد بانهی او و احوط اجراء حکم برولد‌ولداست واجراءحکم والد است بر جد بلکه بهتر مراعات اذن‌مادر است نیز **مسئله** مستحب‌است بر کسیکه روزهٔ ندبی یا واجب موسع گرفته افطار نماید اگر برادردینی‌اورادعوت کند بدون‌فرق که‌طعامی‌برای او مهیا کرده‌باشد یانه و مخالفت بر او شاق باشد یانه واما روزهٔ حرام پس روزهٔعیدفطر وعیدقربان‌است وروزهٔ ایام تشریق‌است برای کسیکه‌درمنی‌باشد و روزه‌یوم‌الشك بنیت رمضان و روزهٔوفا بنذر معصیت وروزه‌سکوت اگرچه بعض روزباشد ولی‌ضرر ندارد مجردسکوت کردن‌درتمام‌روز روزه اگرچه‌در روزباشد وهمچنین حرامست روزهٔ وصال بانکه چیزی از شبرا درنیت داخل روزه کند ضرر ندارد تأخیر درافطار تاسحر بلکه تاغروب روز دیگر بدون دخول آن در نیت اگر چه احوط اجتناب از آنست و احوط آنستکه زن‌ومملوك بدون اذن شوهر و سید روزهٔ ندبی نگیرند بلکه دور نیست حرام‌باشد بامزاحمت حق‌ایشان و احتیاط بترك با نهی انها ترك نشود

دررروزه های‌حرام

[illegible]

در اعتکاف وآن ماندن در مسجد است بقصد تعبد بآن ومعتبرنیست در آن قصد عبادات دیگر اگرچه احوطست واعتکاف مستحبست باصل شرع‌وگاهی بسبب‌نذر یاعهد یایمین یا اجاره ونحو انها واجب میشود در وقتیکه روزهٔآن صحیح‌باشد و افضل اوقات آن شهر رمضان‌است‌خصوص درعشرهٔاخیر آن و کلام در شروط واحکام آن درچند فصل‌است

دراعتکاف

فصل اول

درشروط آن‌بدانکه درصحت آن‌معتبر استچند چیز (اول)عقل‌وصحیح‌نیست‌از مجنون اگرچه ادواری باشد دردور جنون او ونه از مست وبیهوش(دویم)نیت

درشروط اعتکاف

ومعتبر نیست در آن زیاده از تعیین واخلاص و قصد قربت لکن قصد وجوب و
ندب لازم نیست اگرچه احوط آنستکه در واجب قصد وجوب ودر مندوب قصد
ندب کند لکن اعتکاف روز سیم ندبی واجب میشود و بهتر ملاحظهٔ آنست در ابتداء
نیت بلکه اولی آنستکه روز سیم تجدید نیت وجوب کند و وقت نیت ابتداء اعتکاف
است که اول فجر روز اول باشد که نیت را از اول آن تاخیر نیندازد و جایز است
نیت در شب آنروز کند بلکه احوط دخول شب اول است در آن (سیم) روزه
وبدون آن صحیح نیست ومعتبر نیست که روزه مقید باعتکاف باشد و کفایت میکند
قصد هر روزه واجبی و ندبی برای خود [illegible] یا دیگری بدون فرق بین اقسام اعتکاف
و انواع روزه ها پس جایز است اعتکاف که واجب شده باشد بنذر یا اجاره در ماه
رمضان بجا آورد بلکه اگر نذر کند اعتکاف ایام معین را میتواند روزهٔ واجب بنذر
دیگر را در آن ایام بگیرد که روزه بنذر محسوب شود (چهارم) آنکه کمتر از
سه روز نباشد ودو شب وسط داخل آنست و زیادتر از سه روز ضرر ندارد اگرچه
بعد از هر دو روز سیمی واجب میشود مثلا اگر پنج روز اعتکاف کرده روز ششم
واجب میشود و بعد از هشت روز اعتکاف روز نهم وهمچنین هرچه بالا رود ومراد
بروز از طلوع فجر است تا مغرب پس اگر اعتکاف کند از طلوع فجر تا مغرب روز
سیم کافی است ولازم نیست داخل کردن شب اول وشب چهارم اگرچه جایز است
ودر کفایت سه روز ملفق بشروع از روز [illegible] ظهری مثلا تا ظهر روز چهارم تامل و
اشکال است (پنجم) آنکه اعتکاف در مسجد جامع باشد و کفایت نمیکند در مسجد
قبیله وبازار واحوط با امکان خصوص چهار مسجد است مسجد الحرام و مسجد
پیغمبر (ص) و مسجد کوفه و مسجد بصره (ششم) اذن کسیکه اذنش معتبر است مثل
سید نسبت بمملوك مطلقا یعنی عبد مبعض که مولای او چند روزی برای او معین کرده
و چند روز برای خودش میتواند در ایام خود بدون اذن سید اعتکاف کند بلکه با
منع او جایز است وهمچنین اذن مستاجر نسبت باجیر خاص و اذن شوهر نسبت
بزوجه در صورتیکه اعتکاف مزاحم حق شوهر باشد و اذن والدین نسبت باولاد در
صورتیکه باعث اذیت آنها باشد و با عدم منافات واذیت اذن آنها معتبر نیست اگر
چه احوط است (هفتم) استدامهٔ ماندن در مسجد و اگر خارج شود عمداً و اختیاراً

بدون اسباب مبیحه باطل میشود اگرچه جاهل بحکم باشد بلی اگر بیرون رود
نسیاناً یا باکراه دیگری باطل نمیشود وهمچنین بیرون رفتن برای ضرورت عقلیه یا شرعیه
یا عادیه مثل قضاء حاجت بول وغایط یا برای غسل جنابت و نحو آنها وواجب
نیست در مسجد غسل کند بر فرض امکان بدون تنجس مسجد اگرچه احوط است
مسئله شرط نیست در صحت اعتکاف بلوغ و از صبی ممیز صحیح است بنابر اقوی مسئله جایز
نیست عدول از اعتکافی باعتکاف دیگر اگرچه در وجوب یا ندب متحد باشند و نه
از اعتکاف بنیابت کسی باعتکاف بنیابت دیگری یا برای خود یا بعکس مسئله جایز
است اعتکاف ندبی را قطع کند در دو روز اول بخلاف روز سیم که واجب میشود
وهمچنین واجب میشود هر سیمی بعد از اعتکاف کردن دو روز اول مثل روز
ششم ونهم بنابر اقوی چنانکه گذشت وقطع اعتکاف واجب معین بنذر ونحو آن
جایز نیست مطلقا وواجب غیر معین بحکم مندوب است مسئله اعتکاف باید در سه
روز متصل بهم باشد و دو شب وسط داخل است و اگر نذر کند اعتکاف
سه روز منفصل را یا بدون دو شب وسط منعقد نمیشود وهمچنین است اگر نذر کند اعتکاف
یکروز یا دو روز بقید عدم زیادة که منعقد نمیشود بلی اگر مقید نکند بان صحیح است
وواجب است تتمهٔ سه روز را بر آن اضافه نماید مسئله اگر نذر کند اعتکاف یك
ماه را مجزی است اعتکاف بین دو هلال اگرچه ماه ناقص باشد ولکن باید ضمیمه
کند بر آن یك روز دیگر بنابر اقوی زیرا که بعد از هر دو روز اعتکاف روز سیم
واجب است مسئله معتبر است در محل اعتکاف واحد در یك مسجد باشد و کافی
نیست که در دو مسجد معتکف شود اگرچه نزدیك هم باشد بلی اگر بطوری متصل
باشد که یك مسجد حساب شود ضرر ندارد وهر گاه تمام کردن اعتکاف در مسجد
بسببی مثل غرق یا خراب شدن ونحو آن متعذر شود اعتکاف باطل میشود و کفایت
نمیکند که در جامع دیگر تمام کند مسئله بام وسرداب ومحراب مسجد از مرافق
آن محسوب است مادامیکه معلوم نباشد خارج بودن آن واز اینستکه بقعهٔ مسلم بن
عقیل وهانی ظاهراً از مسجد کوفه خارج باشد مسئله اگر در نیت اعتکاف محل خاصی
را معین کند که از آنجا بمحل دیگر از مسجد رود متعین نمیشود حتی بام یا سرداب
آن مسئله جایز است بیرون رفتن از مسجد برای اداء شهادت وحضور جماعت وعیادت

مریض یا تشییع جنازه یا مسافر واستقبال کسیکه وارد شود وغیر آنها هرچند بر اومتعین نباشد ازجاهائیکه رفتن بآنجا عقلا یاشرعا یاعادتا واجب یا راجح باشد ازکارهائیکه متعلق بدنیا یاآخرت است اگرچه بیرون رفتن ازمسجد برای آنها ضروری براو وارد نباید بلی احوط مراعات راه نزدیکتر بمسجد واقتصار برمقدار حاجت وضرورت است و واجب است براو که درخارج مسجد زیرسایه ننشیند بلکه راه نرود باامکان بلکه احوط ترک نشستن است مطلقا مگر بقدرضرورت **مسئله** اگر در مسجد جنب شود واجب است براو بیرون رود ازمسجد غسل کند واگر بیرون نرود برای غسل اعتکاف او باطل میشود بسبب حرمت ماندن او در مسجد **مسئله** اگرمعتکف غصب کند جائیرا از مسجد یا یکدیگر براکه پیشتر جا گرفته ازآنجا دفع کند وخودش بنشیند اعتکاف او باطل میشود وهمچنین است نشستن روی فرش غصبی اگر چه در آن تامل واشکالست بلی باجهل بغصب یانسیان آن بی اشکال صحیح است واگرفرش کرده باشد مسجدرا بخاك یا آجرغصبی وممکن باشد ازاله واجتناب از آن بحکم فرش غصبی است والا ماندن در آن مشکل وخلاف احتیاط است **مسئله** اگر درموارد ضرورت بیرون بودن معتکف ازمسجد طول بکشد بحدیکه از صورت اعتکاف خارج شد باطل میشود **مسئله** جایز است برای معتکف که در نیت اعتکاف شرط کند که هروقت بخواهد دست ازآن بردارد حتی روزسیم خواه شرط کند که برفرض عروض عارضی رفع ید کند یا باختیار که برحسب شرط جایز است عمل کند چنانکه درنذر اعتکاف نیزمیتواند جنین شرط کند وعمل بشرط جایز است وکراهتی ندارد وخلف نذر نشده واحوط آنستکه شرط مزبور را درنیت اعتکاف منذور نیز ذکر کند وکفایت نمیکند ذکرشرط مزبور پیش از نیت یا بعد از آن وظاهر آنستکه این شرط باسقاط ساقط نشود

فائده در احکام اعتکاف

بدانکه حرام است بر معتکف ومعتکفه چند کار (اول) مباشرت زنان بجماع ودست بازی و بوسیدن بشهوت بلکه اینها اعتکاف را باطل میکند برمردان

وزنان (دویم) طلب منی کردن بنابراحوط (سیم) استعمال بوی خوش وریاحین برای تلذذ وبرای کسی که شامه او خراب است که لذت نمیبرد ضرر ندارد (چهارم) خریدن و فروختن بلکه صلح واجاره وغیر آنها از کسب بنابر احوط لکن معامله او صحیح است بنابر اقوی واشتغال بامور دنیویه حتی خیاطی ونساجی ونحو آنها ضرر ندارد بلکه بیع وشراء برای اکل وشرب که محتاج آنست مانعی ندارد اگرچه ممکن باشد دیگری راو کیل کند یا بدون بیع وشراء تمکن کند واحوط اقتصار برصورت ضرورت است (پنجم) مجادله کردن برامر دنیوی یادینی بقصد غلبه ویا اظهار فضیلة وضرر ندارد برای اظهار حق وبرگرداندن خصم را ازخطا بلکه دراین صورت افضل طاعات است واحوط اجتناب معتکف است از آنچه برمحرم حرامست اگرچه اقوی خلاف آنست خصوص پوشیدن رخت دوخته وازالهٔ مو وخوردن صید وعقد نکاح که جمیع آنها برای معتکف جایزاست **مسئله** درحرمت محرمات مذکوره بر معتکف فرق نیست بین روزه وشب مگر درافطار **مسئله** مفطرات روزه در روز مبطل اعتکاف است زیراکه اعتکاف مشروط بروزه است وهمچنین جماع در شب نیز مبطل اعتکاف است وهمچنین دست بازی و بوسیدن بشهوت بلکه احوط بطلان آنست بسایر محرمات مذکوره نیز وبطلان اعتکاف مختص بحال عمد واختیار است مگر جماع که سهوا نیز مبطل است ودر صورتیکه اعتکاف باطل شود واجب است قضاء کند آنرا هرچند در اعتکاف واجب معین باشد ومبادرت بقضاء اعتکاف واجب نیست اگرچه احوط است واگر اعتکاف واجب غیر معین باطل شود باید ازسر گیرد واگر اعتکاف ندبی را در روز اول ودویم فاسد کند چیزی براو نیست بلکه مشروع بودن قضا آن مشکل است ووجوب قضاء یا استیناف دراعتکاف واجب مختص بصورتی است که درحال نیت شرط رجوع نکرده باشد واگر شرط کرده قضا یا استیناف واجب نیست **مسئله** اگر اعتکاف فاسد شود بجماع اگرچه در شب باشد واجب است بوجوب تخییری کفاره مثل کفارهٔ افطار شهر رمضان اگرچه خوده ترتیبی است مثل کفارهٔ ظهار **مسئله** اگر معتکف فاسد کرد اعتکاف خودرا بجماع در روزه رمضان واجب میشود براو دو کفاره وهمچنین در قضاء رمضان بعد از زوال واگر معتکف زن خودرا که روزه دار باشد در رمضان اکراه کند بجماع دو کفاره

براو واجب است یکی برای ابطال روزهٔ خود ودویمی برای افساد اعتکاف سیم برای افساد روزهٔ زوجه‌اش باکراه درصورتیکه زن معتکفه نباشد بلکه اگر معتکفه هم باشد یک کفاره کافی است اگرچه احوط در اینصورت کفاره چهارمی است برای ابطال اعتکاف زن وهرگاه زن معتکفه درشب تمکین کند بجماع شوهر معتکف خود برهر کدام یک کفاره است واگر در روز تمکین کند برهر کدام دو کفاره است

﴿ كتاب الزكوة ﴾

بدانکه وجوب زکوة از ضروریات دین است ومنکر آن کافر است وکسیکه قیراطی از زکوة راندهد از اسلام وایمان بهره ندارد ووقت مردن یا یهودی بمیرد یا نصاری وکسیکه مالی یادرخت خرما یا انگور یازرعی داشته باشد که متعلق زکوة باشد وندهد خداوند قهار زمین آنرا از طبقه هفتم بکند ومثل طوق بگردن او بیندازد تاروز قیامت وکسیکه زکوة مالی را ندهد خداوند آن مال را اژدهائی کند از آتش که مثل طوق بگردنش بپیچد وگوشت او رابخورد تامردم از حساب قیامت فارغ شوند وخدا اورا درزمین بی آبی حبس کند ومسلط کند براو اژدهائی را که از زیادی سم موئی برسرش نباشد وقصد او کند وچون خواهد از او فرار کند ناچار دست خودرا دردهن اژدها گذارد که مثل شتر نر دندان خود در دستش فروبرد پس آن اژدها مثل طوقی بگردنش بپیچد وفضیلت دادن زکوة بسیار است واجرش بیشمار وکافی است اخباریکه درفضل صدقه دادن وارد شده که خدا صدقه را تربیت میکند چنانچه مرد بچه شتر خودرا تربیت کند وروز قیامت حاضر کند آنرا ببزرگی کوه احد وصدقه دفع میکند مردن بد را وازدهان هفتصد شیطان رها میکند وآتش غضب خدا را خاموش مینماید وگناه بزرگ رامحو میکند وحساب روز قیامت را آسان ومال را برکت وعمر را زیاد میکند ودراینجا دو مقصد است **مقصد اول** در زکوة مال و کلام در چند مقام است

شرائط تعلق زکوة

مقام اول در شرایط کسیکه زکوة براو واجب میشود وآنها چند چیز است

(اول) بالغ بودن که بر غیر بالغ واجب نیست بلی در صورتیکه بمال طفل تجارت کنند یااملاک وباغستان او را زراعت کنند بر ولی او مستحب است که زکوة مال التجاره وغلات او رابدهد لکن دادن زکوة شتر وگاو و گوسفندان طفل خلاف احتیاط است وزکوة مال طفل راولی او بدهد نه خودش زیراکه او ممنوع است از تصرف ودر زکوة نقدین وانعام که در تعلق زکوة بآن گذشتن سال شرط است وجوب زکوة مشروط است بر آنکه مالک آنها درتمام سال بالغ باشد ودر غلات معتبر است بلوغ مالك در وقت تعلق (دویم) عقل ومال مجنون زکوة تعلق نمیگیرد ومعتبر است عاقل بودن دروقت تعلق زکوة بغلات ودرتمام سال درنقدین وانعام پس اگر دربین سال جنونی عارض اوشود اگرچه زمان کمی باشد فاقد الشرط است وزکوة مال او واجب نیست بخلاف خواب که مانع تعلق زکوة نیست بلکه مستی وبیهوشی هم مانع نیست بنابراقوی (سیم) آزاد بودن وبر عبد زکوة واجب نمیشود اگرچه بگوئیم که مالك مال میشود چنانکه اقوی است پس اگر مملوك مالی بقدر نصاب مالك باشد زکوتی ندارد نه برعبد ونه برمولی و هرگاه مال مولی بدست غلام باشد پس اگر بطوری نیست که هروقت مولی بخواهد میتواند ازاو بگیرد وازسایر جهات نیز دارای شرایط باشد زکوة آن برخود مولی واجب است واگر برحسب متعارف مولی بر او مسلط نباشد که از دست او بگیرد وتصرف کند در زکوة براو نیست وفرقی نیست بین اقسام عبد ملی عبدیکه بعض او آزادشده وحصهٔ آزادی او از مال قدر نصاب وجامع شرایط باشد باید زکوة آنرا بدهد (چهارم) مالك بودن پس مالیرا که باو بخشیده یاقرض داده باشند پیش از آنکه قبض کرده باشد زکوة براو نیست زیراکه مالك نمیشود مگر بقبض وهمچنین اگر مالی برای او وصیت کرده باشد که پیش از موت موصی وقبول موصی له مالك نشده اگرچه عدم اعتبار قبول او خالی از وجه نیست لکن احتیاط در آن ترك نشود وزکوة مال وقف اگرچه خاص باشد تعلق نمیگیرد وهمچنین ماء وقف عام اگرچه مصداق آن منحصر بفرد باشد (پنجم) تمکن از تصرف پس مالیکه نزد دیگری داشته وشده و او منکر باشد زکوة آن بر مالك نیست اگرچه بتواند بهبینه یاشاهد وقسم اثبات کند وبگیرد وهمچنین مالیکه دزد برده یادرجائی دفن کرده ومحل آن را فراموش

کرده یا در دریا غرق شده یادر بیابان کم کرده باشد یا مالی را بارث مالک شده وهنوز باو یابو کیل او نرسیده یامالیکه از کسی طلبکار باشد وباو نداده اگرچه متمکن از استیفاء آن باشد ویامالیکه رهن گذارده زکوة نداردبلی در صورتیکه متمکن باشد از فك آن احتیاط ترك نشود (ششم) مالك نصاب بودن وتفصیل آن بیاید **مسئله** اگرشك کند که مال وقت تعلق بحدنصاب رسیده بود یانه بااز وقتیکه نصاب رسیده زکوة بان تعلق شده یانه زکوة آن واجب نیست وهمچنین است کسیکه مجنون بوده شك کند که وقت تعلق عاقل شده بود یانه بخلاف کسیکه عاقل بوده وشك کند که وقت تعلق زکوة جنون عارض او شده یانه که باید زکوة بدهد **مسئله** شرطست دروجوب زکوة در نقدین و انعام که گذشتن سال بر آنها معتبر است آنکه درتمام سال متمکن از تصرف در آن مال باشد پس اگر در اثناء سال وقتی ممنوع شده از تصرف در آن و بعداز آن رفع منع شد بعداز رفع منع محتاج سال جدید است واما در غلات که گذشتن سال در آن معتبر نیست پس آیا تمکن از تصرف دروقت تعلق زکوة معتبر است یانه محل تأمل است واقوی اعتبار تمکن است هرچند خلاف احتیاط است **مسئله** ثبوت خیار فسخ برای غیر مالك مانع تعلق زکوة بر مالك نیست پس اگر گله گوسفندی خریده وبرای بایع مثلا خیار فسخ باشد تاسال منقضی شود زکوة آن بر مشتری است ومبدء سال اواز وقت خریدن است نه از وقت سقوط خیار **مسئله** تعلق نمیگیرد زکوة بنماء وقف عام مادامی اینکه موقوف علیه نماء آنرا قبض نکرده وبعداز قبض بحکم سایر اموال اوست پس اگر متولی نخلستان که وقف بر فقراء است میوة آنرا پیش از زرد شدن یا سرخ شدن خرما بفقری بدهد وبعداز قبض کردن خرمای آن زرد یاسرخ شود بحکم مال شخصی اوست که با اجتماع شرایط زکوة آنرا باید بدهد وهمچنین اگر گله گوسفند وقف بر فقراء باشد ومتولی نتایج آنرا که بقدر نصاب باشد بفقیری بدهد بگذشتن سال بر آن زکوة آن برفقیر واجبست **مسئله** زکوة قرض برقرض گیرنده است بعداز قبض وحلول سال نه بر قرض دهنده مادامیکه اداء بوی نکرده است هرچند نکردن آن بقصد فرار از زکوة باشد **مسئله** اگر بعداز تعلق زکوة بسبب

عروض مانعی ممنوع از تصرف شود هروقت متمکن از تصرف شود باید زکوة آنرا بدهد زیرا که زکوة براو مستقر شده واگر مالی داشت وبسبب مانعی سالها متمکن نبود از تصرف آن بعداز رفع مانع وحصول تمکن مستحب است زکوة یکسال گذشته را بدهد بلکه درصورتیکه ممنوع بودن او بیش از یکسال نباشد نیز استحباب آن قوی است **مسئله** معتبر است در تعلق زکوة مال مشترك بین چندنفر که حصه هر کدام از شرکاء که بقدر نصاب باشد باید بدهد والا فلا **مسئله** اگر مالی بقدر نصاب مالك شود بان مال مستطیع شود پس اگر قافلهٔ حاج که با آنها میتواند بمکه رود بعداز حلول سال یا تعلق زکوة حرکت میکنند باید اول زکوة آنرا بدهد بعداز دادن زکوة اگر باستطاعت باقی است حج واجب است والا فلا واگر بعد از حرکت قافلهٔ اخیر سال او منقضی میشود یا وقت تعلق زکوة میرسد وآن مال را صرف حج کند زکوة براو واجب نیست واگر با آنکه مستطیع بود بحج نرفت گناه کرده وزکوة آن مال را بعداز تعلق باید بدهد واگر حلول حول یا وقت تعلق مقارن شود با حرکت قافله زکوة واجبست نه حج **مسئله** زکوة بر مال کافر تعلق میگیرد ولی بدادن بری الذمه نمیشود بلی امام علیه السلام یا نایب او وابر فرض تمکن میرسد که زکوة را قهراً از او بگیرد بلکه برفرض آنکه کافر مال زکوی را تلف کرده باشد قوت دارد که از او عوض بگیرند وهرگاه بعداز تعلق وپیش از گرفتن اداو مسلمان شود زکوة آن مال باسلام او ساقط میشود اگرچه عین مال زکوی موجود باشد لکن دراینصورت سقوط زکوة بی اشکال نیست اینها در صورتیست که بر کفر باقی بوده تاسال تمام شده وزکوة بر آن تعلق گرفته بخلاف آنکه قبل از انقضاء سال ولو بیك لحظه اسلام آورد که ظاهر وجوب زکوة است براو **مقام دویم** در بیان چیزهائی که زکوة بر آنها تعلق میگیرد وآنها نه چیزاست (شتر وگاو وگوسفند وپول طلا ونقره وگندم وجو وخرما ومویز) ودر غیر این نه چیز واجب نیست بلی مستحب است زکوة چیزهائیکه اززمین میروید وبکیل یاوزن فروش میرود از حبوبات ومیوه جات وغیر آنها حتی اشنان بخلاف سبزیجات و شبدر وبادنجان وخیار وخربوزه ونحو آنها که زکوة ندارد وایضاً مستحب است درمال التجاره بنا بر اصح

ومادیان بخلاف اسب نر وقاطر والاغ وغلام وکنیز که زکوة ندارد پس کلام

در زکوة انعام

در چند فصل است

فصل اول

در زکوة انعام بدانکه علاوه از شرایط عامهٔ مذکور معتبر است در تعلق زکوة بانعام چهار چیز (اول) رسیدن بحد نصاب (دویم) آنکه خوراك آنها در تمام سال از صحرا باشد نه از علف (سیم) آنکه یکسال تمام مالك آنها باشد (چهارم) آنکه کارکن نباشند ونصاب آنها در ضمن چند مسئله بیان میشود مسئله شتر دوازده نصاب دارد (اول) پنج شتر و زکوة آن یك گوسفند است (دویم) ده شتر و زکوة آن دو گوسفند است (سیم) پانزده شتر و در آن سه گوسفند است (چهارم) بیست شتر و در آن چهار گوسفند است (پنجم) بیست و پنج شتر ودر آن پنج گوسفند است (ششم) بیست و شش شتر وزکوة آن یك بنت مخاض است وآن ماده شتری است که داخل سال دویم شده باشد (هفتم) سی وشش وزکوة آن یك بنت لبون است وآن ماده شتریستکه داخل سال سیم شده باشد (هشتم) چهل وشش وزکوة آن یك حقه است وآن ماده شتریستکه داخل سال چهارم شده باشد (نهم) شصت ویك شتر وزکوة آن یك جذعه وآن ماده شتریستکه داخل سال پنجم شده باشد (دهم) هفتاد وشش شتر وزکوة آن دو بنت لبون است (یازدهم) نود ویك شتر وزکوة آن دو حقه است (دوازدهم) صدوبیست ویك شتر است ودر زکوة آن و هرچه زیادتر باشد گفته اند مخیر است در آنکه هر چهل شتر یك بنت لبون یا هر پنجاه شتر یك حقه بدهد لکن تخییر مزبور در صورتیستکه بهر دو حساب مطابق در آید مثل دویست شتر که مطابق است با پنج چهل وبا چهار پنجاه وهرگاه مطابق نشود مگر آنکه بعضی را چهل و بعض دیگر را به پنجاه حساب کند معین است چنین کند تا آنکه تمام عدد را فراگیرد وتتمه اگر چیزی زیاد بماند عفو است وبنابر لزوم مراعات مطابقه هر قدر بر عدد شتر افزوده شود مقدار عفو از یکعدد تا نه عدد زیاد تر متصور نیست و تمام عقود عشرات ومآت والوف لابد یا مطابق است با احد العددین یا با هر دو و بنا بر آن در صدو بیست و یك معین است که باید سه چهل حساب کند ویکی

باقیمانده عفو است وجایز نیست دو پنجاه حساب کند که بیست ویك زاید عفو باشد تا برسد بصدو سی باید دو چهل ویك پنجاه حساب کند تا برسد بصد وچهل باید دو پنجاه ویك چهل حساب کند تا برسد بصدو پنجاه که معین است سه پنجاه حساب کند تا برسد بصد وشصت که معین است چهار چهل حساب کند تا برسد بصدوهفتاد که معین است سه چهل ویك پنجاه حساب کند تا برسد بصدو هشتاد که معین است دو چهل و دو پنجاه حساب کند تا برسد بصدو نود که معین است یك چهل وسه پنجاه حساب کند تا برسد بدویست که گذشت مخیر است در آن وهمچنین هرچه بالا رود مسئله گاو میش در زکوة از گاو محسوب است ودر گاو دو نصاب است (اول) سی گاو وزکوة آن یك تبیع یا یك تبیعه وآن گاو یستکه داخل سال دویم شده باشد چه نر باشد وچه ماده (دویم) چهل گاو وزکوة آن یك مسنه وآن ماده گاویست که داخل سال سیم شده باشد ومابین سی وچهل عفو است چنانچه زاید بر چهل تا بشصت نرسیده نیز عفو است ودر شصت معین است دو سی حساب کند تا برسد به هفتاد معین است یك سی و یك چهل حساب کند تا برسد بهشتاد معین است دو چهل حساب کند تا برسد بنود که معین است سه سی حساب کند ودر صد مطابق است با دو سی و یك چهل تا برسد بصدو ده که معین است یك سی ودو چهل تا برسد بصدو بیست در اینجا مخیر است بین آنکه سه چهل حساب کند یا چهار سی وهمچنین هرچه بالا رود سر هر عقد عشرات لابد یا مطابق است با احد العددین یا با هر دو مسئله در گوسفند پنج نصاب است (اول) چهل گوسفند وزکوة آن یك گوسفند است (دویم) صدو بیست ویك وزکوة آن دو گوسفند است (سیم) دویست ویك وزکوة آن سه گوسفند است (چهارم) سیصدو یك وزکوة آن چهار گوسفند است (پنجم) چهارصد وهرچه بیشتر باشد زکوة هر صدی یك گوسفند است مسئله انعام مذکور تا بحد نصاب نرسد زکوة ندارد وبعد از رسیدن بنصاب اول مثلا هرچه بیشتر باشد مادامیکه بنصاب دویم نرسد غیر از زکوة نصاب اول چیزی بر او نیست وهمچنین است در نصابهای بعد مسئله گذشت که بنت مخاض ماده شتریستکه داخل سال دویم باشد وبنت لبون ماده شتریستکه داخل سال سیم باشد وحقه ماده شتریستکه داخل سال چهارم باشد وجذعه ماده شتریستکه

داخل سال پنجم باشد وتبیع گاوینکه داخل سال دویم باشد ومسنه گاوینکه داخل سال سیم باشد و کسیکه در زکوة باید بنت مخاض بدهد و نداشته باشد میتواند بعوض آن بنت لبون بدهد وبعوض تفاوت زیادی که دارد دو گوسفند یا بیست درهم ازفقیر بگیرد وهمچنین بعکس پس اگر باید بنت لبون بدهد ونداند میتواند بنت مخاض بدهد وبعوض کمی که دارد دو گوسفند یا بیست درهم علاوه باو بدهد ومیتواند اختیاراً بجای بنت لبون ابن لبون که شتر نربست که داخل سال سیم شده بدهد واحوط اقتصار برصورتیست که بنت لبون نزد او نباشد نه مطلقا) بلی در صورتیکه هیچکدام را نداشته باشد مخیر است که هر کدام را بخواهد بخرد وبدهد

مسئله در نصاب مال کسی را با مال دیگر ضمیمه نمیکنند هرچند مشترك یا مخلوط بیکدیگر باشد ومحل چراگاه وخوابگاه ومحل آشامیدن آب ودوشیدن شیر ونحل آنها یکی باشد بلکه مال هر کدام که بحد نصاب برسد زکوة آنرا باید بدهد اگرچه درجاهای متفرق ودور از یکدیگر باشد و <u>کلام در شرط دویم</u> انعام که باید در صحرا چریده باشد درضمن چند مسئله بیان میشود **مسئله** معتبر است در تعلق زکوة بانعام آنکه خوراك آنها درتمام سال از علف صحرا باشد واگر در اثناء سال چندی مالك آنها را علف خوراك داده که در آن وقت عرفاً آنها را سائمه گویند زکوتی بر آنها نیست بلی خوردن بعض جزئیات از علف کاشتنی که آنها را در عرف ازسائمه بودن بیرون نبرد ضرر ندارد وبعلف خوردن یکروز یا دو روز مشکل است از سائمه بودن خارج شود واحتیاط طریق نجات است **مسئله** فرق نیست درسقوط زکوة ازمعلوفه بین آنکه علف آنها در ملك مالك روئیده باشد یا در ملك دیگری باذن صاحبش باشد یا بدون اذن هر آن جزء باشد چنانکه فرق نیست در آن اینکه اختیاراً چندی برای فرار از زکوة آنها را علف دهد یا بسبب مانع مثل شدت برف وبیم آنها را بصحرا نفرستد چنانکه فرق نیست که علف چیده را برای خوراك آنها بریزد یا آنکه آنها را بفرستد درزراعتگاه که درجمیع صور از سائمه بودن خارج میشود بلی ظاهر آنستکه بچرانیدن درعلف زار دیگری که خود بخود بدون زرع روئیده بخریدن یا اجاره کردن زمین ازصاحبش برای چرانیدن آنها از سائمه بودن خارج نشود چنانچه خارج نمیشود بدادن مبلغی بحکومت که

در شرط دوم که سائمه بودن است

اورا منع نکند از چرانیدن آنها در زمین مباح و <u>کلام در شرط سیم</u> که حلول سال باشد درضمن چند مسئله بیان میشود **مسئله** متعلق میشود تمام شدن سال بتمام شدن ماه یازدهم لکن وجوب زکوة مستقر نمیشود مگر بتمام شدن ماه دوازدهم بنابراقوی اگرچه احوط بجا گذاردن براستقرار آنست و درهر حال ماه دوازدهم ازسال اول محسوب است نه ازسال دویم پس ابتداء سال دویم از انقضاء ماه دوازدهم است وهر گاه دراثناء یازده ماه اختلالی در شرایط وجوب زکوة عارض شود مثل آنکه ازنصاب کمتر بماند یا آنکه بسبب عارضی ممنوع از تصرف آن شود یا آنکه معاوضه کند نصابرا یا بعض آنرا بغیر جنس آن هرچند بعین زکوی باشد یا بهمان جنس مثل آنکه گله گوسفندی را که سائمه بوده در بین سال مبادله کند بمثل خود سال منقطع میشود بلکه ظاهر انقطاع سال است بمبادله آن اگرچه قصد فرار از زکوة باشد بلکه بنابر مختار که وجوب زکوة مستقر نماند مگر بانقضاء ماه دوازدهم اگر اختلالی عارض شود درماه دوازدهم نیز سال او منقطع میشود اگرچه گذشت که احوط بنابر استقرار آن است **مسئله** هرگاه در نصاب مالك باشد بدون زیاده مثل چهل گوسفند وچند سال براو بگذرد و در هرسال بدون تأخیر زکوة آنرا ازجای دیگر خریده وداده اداء واجب نموده زیرا همیشه مالك نصاب بوده واگر دراداء آن از سر سال تعویق انداخته وبعد از دو سه مثلا زکوة را خریده وداده مدت سال بعد بقدر تعویق عقب میافتد واگر زکوة را ازعین نصاب داده درسال بعد بر او زکوة واجب نیست زیرا که بالفرض بقدر نصاب باقی نمانده بلکه هرگاه عصیاناً زکوة سال اول را ندهد وهمه را طول سال حق مستحقین زکوة که در گوسفندان او موجود است واجب است بدهد و برای او در گوسفندها باقی نمانده مگر سی ونه عدد که کمتر از نصاب است وهرگاه مثلا از اول بنجاه گوسفند داشته که ازنصاب اول بیشتر و بنصاب دوم نرسیده و [illegible] ده سال زکوة آنرا که ده گوسفند است نداده باید زکوة آنرا بدهد و برای او باقی نمانده مگر چهل گوسفند که حد نصاب است پس اگر بهمین حال [illegible] ندهد سال یازدهم نیز باید بدهد وآنچه برای او بعد از وضع زکوة یازده سال باقیمانده سی ونه عدد است که کمتر از نصاب است ودیگر در سال دوازدهم زکوة

در شرط ... که گذ... سال ا...

سالهائیراکه تعلق نمیگیرد وضابط آنستکه عدد آنچه زاید از نصاب دارد زکوة سالهائیرا که نداده بهمان عدد بضمیمهٔ یک عدد باید بدهد ودر صورت مفروضه که پنجاه عدد داشته که نه عدد زاید بر نصاب داشته باید زکوة یازده سال بدهد پس اگر فرضاً یازده سال زکوة پنجاه گوسفند را نداده تا پانزده سال بیشتر زکوة بر او واجب نیست مسئله کسیکه مالک نصاب حیوانات مزبوره باشد و علاوه بر آن در بین سال تازه نیز مالک شود بزائیدن آنها یا بخریدن یا بارث ونحو آنها سه قسم است یا آنچه تازه مالک شده نه بقدر نصاب مستقل باشد ونه بقدریستکه تکمیل نصاب دیگر بآن شود و یا بقدر نصاب مستقل است و یا آنکه بآن تکمیل نصاب دیگر میشود پس در قسم اول زکوة تازه بر او نیست مثل آنکه پنج شتر ماده مثلا داشته وچهار بچه زائیده اند یا چهل گوسفند داشته چهل بچه زائیده اند نظیر آنستکه از اول سال نه شتر یا هشتاد گوسفند داشته که علاوه از زکوة نصاب اول چیزی بر او نیست ودر قسم دوم که ملک تازه بقدر نصاب مستقل باشد مثل آنکه پنج شتر داشت وهر کدام یک بچه زائیده اند باید ملک تازه را ضمیمه قدیمی کند بلکه برای هر کدام از مادران و بچه ها سال علیحده است پس بعد از تمام شدن سال هر کدام از آنها یک گوسفند زکوة بدهد و بعد سال بچه شترها از تولد بچه پنجمی است انقضاء یکسال که یک گوسفند برای زکوة بچه ها بدهد واما قسم سیم مثل آنکه شش شتر داشت وچهار بچه در بین سال زائیدند یا آنکه سی ویک گاو داشت و در بین سال ده بچه زائیدند در اینصورت بعد از تمام شدن سال قدیمیها زکوة آنها را بدهد و در هر دو مثال از نصاب اول منتقل میشود بنصاب دوم که ده شتر یا چهل گاو است ومبدء سال مجموع از انقضاء سال قدیمیها است و مبدء سال اولاد تولد بچه آخری است نه وقتیکه از شیر مادر مستغنی شوند بچریدن حتی در صورتیکه مادران آنها معلوفه باشند مسئله بنا بر اقوی وکلام در شرط چهارم که کارکن نباشند در ضمن مسئله ذکر میشود مسئله معتبر است در انعام آنکه کارکن نباشند پس در صورتیکه تمام سال یا بعض سال کارکن باشند زکوة تعلق نمیگیرد بآنها اگرچه سائمه باشند و مرجع در صدق کارکن بودن عرفست مقام سیم در آنچه از بابت زکوة انعام هم نیز است

بگیرند مسئله حیوان مریض را بابت زکوة مستحقی که مریض نباشد نمیتواند گرفت ونه حیوان پیر را از نصابیکه جوان باشند وحیوان کور را از نصاب سالم نگیرند اگرچه کور جزء نصاب شمرده شود بلی اگر تمام نصاب مریض باشند یکمریض صاحب نصاب را تکلیف نمیکنند که سالم بخرد برای زکوة آن واگر بعض نصاب سالم وبعضی مریض باشند احوط اگر نگوئیم اقوی دادن سالم است از اوسط گوسفندان بدون ملاحظهٔ تقسیط و گوسفندی که تازه زائیده تا پانزده روز نمیتوان گرفت اگرچه لک بدهد آنرا مگر آنکه تمام نصاب چنین شده و همچنین گوسفندی که برای خوردن فربه کرده باشند وقوچیکه برای آبستن کردن ماده ها باشد نباید بگیرند بلکه نباید جزو نصاب حساب کنند بنابر اقوی اگرچه احوط حساب کردن آنهاست از نصاب مسئله گوسفندیرا که در زکوة گوسفند وشتر ویا تفاوت مابین بنت مخاض یا بنت لبون میگیرند اقلا باید داخل سال دویم شده باشد اگر از جنس میش یا گوسفند باشد وداخل سال سیم شده باشد اگر از جنس بز باشد و گرفتن نر بعوض ماده یا بعکس و بز بعوض میش وبعکس کفایت میکند زیرا بز یا میش در زکوة یک جنس محسوبست چنانکه گو با گاومیش وشتر عراب با بختی یک جنس محسوبست مسئله کسیکه اموال زکویهٔ مختلفه در جاهای متفرقه داشته باشد میتواند زکوتیرا که بر او تعلق گرفته از هر کدام بخواهد بدهد ومعین نیست بر او که از خصوص نصاب یا از خصوص اموال زکویه بیرون کند اگرچه دادن از عین نصاب افضلست بلکه جایز است زکوة بقیمت سوقیه از غیر جنس زکوی بدهد اگرچه بغیر درهم ودینار باشد ومدار بر قیمت روز یستکه میدهد وهمچنین مدار بر قیمت بلدیستکه میدهد در صورتیکه عین جنس زکوی را تلف کرده وغرامت میکشد بخلاف آنکه عین موجود باشد که مدار بر قیمت بلدیستکه عین در آنجا است

فصل دویم

در زکوة نقدین

در زکوة بودن طلا و نقره بدانکه معتبر است در تعلق زکوة [illegible] شرائط عامه مذکوره چند امر (اول) رسیدن بحد نصاب ودر طلا دو نصاب

است (اول) بیست دینار وهر دیناری یکمثقال شرعی استکه عبارتست از سه ربع مثقال صیرفی پس بیست دینار مطابق پانزده مثقال صیرفی است وزکوة آن نیم دینار است که بوزن معمود طلا باشد و در کمتر از بیست دینار زکوتی نیست و بعد از زیاده بر آن تا بچهار دینار برسد که سه مثقال صیرفی باشد وآن نصاب دویم است وزکوة آن دو قیراط است وهر قیراطی عشر دینار است و همچنین هر چهار دیناری که اضافه شود دو عشر دینار بر زکوة افزوده خواهدشد ودر اضافه کمتر ازچهار دینار زکوتی نیست ودوپول نقره نیز دو نصاب است (اول) دویست درهم وهر درهمی شش دانق که مطابق است با نصف مثقال شرعی و خمس آن زیراکه هر ده درهم هفت مثقال شرعی است وزکوة آن پنج درهم است ودر کمتراز دویست درهم وزیاده بر آن زکوتی نیست تا بچهل درهم برسد که نصاب دویم است وزکوة آن یك درهم است بعداز آن هرچهل درهمی که علاوه شود یك درهم زکوة آن است فائده ضابط کلی درزکوة نقدین بعدازرسیدن هرکدام ازآنها بحد نصاب که بیست دینار طلا و دویست درهم نقره باشد وهرچه بالا رود انستکه چهل یك آنرا بدهد کافیست اگرچه بعض اوقات قدر کمی علاوه داده که زیاده خیراست (امردویم) آنکه منقوش باشد بسکهٔ معامله مثل زمانها ومکانها خواه سکه سلاطین اسلام باشدیا کفر چیزی بر آن نوشته باشد یا نقش دیگر اگرچه مسح نزدد ابادی سکهٔ آن محو شده باشد بخلاف آنکه ازاصل نقشی بر آن نباشد که زکوتی بر آن نیست مگر آنکه رواج باشد که احوط دادن زکوة است واگر مسکوك آنرا زینت کنند مثلا حکم آن زایل نمیشود اگرچه بزینت کردن قیمت آن کمتر شود یا زیادتر مادامیکه معامله بآن ممکن باشد واگربر پشت قرار دادن ازمعامله ساقط شود وقیمت طلا بی سکه آنرا بخرند زکوة ندارد (سیم) گذشتن سالست بر مقدار نصاب تمام پس اگر دراثناء سال ازنصاب کمتر شود بآنکه عین نصاب رامبادله کنند بهمان جنس یاغیرآن یاآنکه آب کنند بقصد فراراز زکوة یا بدون آن زکوة بر آن نیست اگرچه در صورتیکه بقصد فرار کرده باشد مستحب است دادن آن بلکه احوطست واگربعداز تعلق زکوة تبدیل کنند یاآب کنند

وجوب زکوة ساقط نمیشود مسئله معتبر نیست در تعلق زکوة بنقدین آنکه تمام از یك سکه ویك اسم باشد و کفایت میکند با اختلاف اسم وسکه و کمی وزیادی قیمت ورغبت بآن پس قران ایرانی ومجیدی عثمانی و روپیه را بایکدیگر ضم کنند وحساب نمایند بلکه کفایت میکند در تحقق نصاب آنکه رایج فعلی را با سکه مهجور ضمیمه نمایند امانسبت به بیرون کردن زکوة پس اختیار آن بامالك است اگرازپولی بدهد که قیمت آن بیشتر باشد احسان کرده والا ازهر کدام ازاقسام پول بالنسبة چهل یك آنرا بدهد بنابراحوط اگرچه جوازاکتفا بپولیکه قیمت آن کمترباشد اقوی است مسئله پولیکه طلایانقره آن مغشوش باشد بخلط باچیز دیگر که ازاسم نقره خالص اگرچه ردی باشد خارج شود زکوة ندارد تاآنکه خالص آن بقدر نصاب برسد واگرشك کند وراهی برای فهمیدن آن نداشته باشد زکوة ندارد و وجوب تصفیهٔ آن برای اختبار مقدار خالص آن محل تأمل و اشکالست اگرچه احوطست مسئله اگر بعداز تعلق زکوة بنقدین خالص یامغشوش در مقام اداء زکوة پول مغشوش بدهد پس اگر بداند آنچه داده خالص آن بقدر واجب هست کافیست والا واجبست آنقدر بدهد تایقین کند باداء قدر واجب از خالص مسئله اگر مالك نصاب نداند که در آن مغشوش هست یا نه احوط اگر نگوئیم اقوی دادن زکوة است مسئله اگر بقدر نصاب پول طلا یانقره قرض کند وبگذارد تاسال بر آن بگذرد زکوة آن بر قرض گیرنده است نه بر قرض دهنده بلکه اگرشرط کند که زکوة برقرض دهنده باشد وفاء بشرط لازم نیست درصورتیکه مقصود از شرط تعلق تکلیف شرعی بر قرض دهنده باشد ولی اگر شرط کند که آنچه برقرض گیرنده واجب شده اوتبرعاً بدهد وفاء بشرط لازمست اگرچه بی اشکال نیست ودرهرحال اگر قرض دهنده وفاء بشرط نکند وجوب زکوة ازقرض گیرنده ساقط نمیشود مادامیکه باید ازمال خود اداء نماید

د زکوة غلات

فصل سیم

در زکوة غلاتست گذشت که واجب است زکوة در گندم و جو وخرما ومویز واحوط الحاق سلت است بجو که در طبیعت مثل جو و در

بی‌پوستی و نرمی مثل گندمست و همچنین احوط الحاق علس است بگندم بلکه خالی
از قوت نیست بواسطه قوت احتمال آنکه نوعی از گندم باشد که در هر پوستی دو
دانه دارد و در غیر آنها واجب نیست لکن مستحبست زکوة آنچه از زمین میروید
و بوزن یا کیل فروش میرود از حبوبات مثل برنج و ماش و ذرت و نحو آنها بخلاف
سبزیجات و محضرات مثل بادنجان و خیار و امثال آنها چنانکه گذشت و حکم چیزهائیکه
زکوة آنها مستحبست در اعتبار نصاب و قدر و مقدار دادن زکوة حکم غلات
است و کلام در زکوة غلات در چند مطلبست مطلب اول شرط است در تعلق
زکوة بآنها دو چیز (اول) رسیدن بحد نصاب و آن پنج وسق است و وسق
شصت صاع است پس نصاب سیصد صاعست و هر صاعی نه رطل عراقی باشش
رطل مدنی است و رطل عراقی مطابق است با شصت و هشت مثقال صیرفی و ربع
مثقال پس نصاب بحساب حقه بغداد و کربلا که عبارتست از صد و سی و سه مثقال و ثلث
مثقال هشتصد و پنج حقه و نیم الا ربع و هشت مثقال و ثلث مثقالست و بعبارت
اسلامبول که دویست و هشتاد مثقالست بیست و هفت من و ده حقه و سی و پنج
مثقالست و بمن شاهی که متداول بعض بلاد ایران و عبارتست از هزار و دویست
و هشتاد مثقال صیرفی یکصد و چهل و چهار من الا چهل و پنج مثقال صیرفی است
و بمن تبریز که نصف من شاهی است و در غالب بلاد ایران متداول است دویست و هشتاد
و هشت من الا چهل و پنج مثقال صیرفی است و اگر جزئی کمتر از نصاب باشد زکوة آن واجب
نیست و هر قدر زیادتر باشد کم یا زیاد زکوة آن واجبست مسئله مدار در نصاب ملاحظه وزن
حال خشک شدن غلات است اگر چه زمان تعلق زکوة پیش از آنست پس اگر در حال
تر بودن بقدر نصاب باشد و بعد از خشک شدن کمتر از آن شود حتی مثل رطب برنی
و شبه آن که رطب آنرا میخورند وقتی زکوة بر آن واجب میشود که خشک آن
بقدر نصاب شود هر چند بر حسب مصرف بیکار آید خرما شود مگر قلیلی و اگر
نرسد شود که خشک آنرا خرما نگویند زکوة در آن واجبست مسئله اگر
در بلاد دور از یکدیگر باغستانها و املاك داشته باشد از نخل یا انگور یا زراعت
که بعضی از آنها زودتر از بعضی میرسد بنحوی که یا دو میوه از یکدیگر ولکن از
یکسال محسوب باشد پس اگر مقداری که اول رسیده بحد نصاب باشد زکوة بر آن

متعلق است و باید بدهد و آنچه هنوز نرسیده بعد از رسیدن کم باشد یا زیاد باید
زکوة آنرا بدهد و اگر آنچه اول رسیده بتنهائی بقدر نصاب نباشد حساب آنرا
نگاه دارند تا با آنچه بعد میرسد تکمیل نصاب شود و اگر درخت یا خرمائی
باشد که در سال دو دفعه بار میدهد و دفعه اولی بقدر نصاب نباشد باید بمیوهٔ دفعهٔ
دویم تکمیل نصاب نماید اگر چه بی‌اشکال نیست (دویم) مالك شدن آن بزراعت
در صورتیکه از زارع باشد یا آنکه زراعت یا میوه را یا درخت یا بدون آن مالك شده
باشد پیش از تعلق زکوة که زکوة بر آن واجب شود اگر چه زارع دیگری باشد
مسئله مشهور آنستکه وقت تعلق زکوة بسته شدن دانه گندم و جو و زرد و سرخ
شدن خرما و منعقد شدن غوره است و بعضی گفته‌اند که تعلق میگیرد زکوة وقتیکه
آنرا گندم و جو و خرما و انگور گویند و قول مشهور خالی از رجحان نیست لکن
خالی از اشکال هم نیست پس در ثمرهٔ مترتبه بر دو قول احتیاط ترك نشود مسئله
وقت دادن زکوة بعد از تصفیه دانه از کاه و بریدن خرما و چیدن انگورست که
اگر تاخیر بیندازد از آن وقت و تلف شود ضامن خواهد بود و جایز است در آنوقت
کسیکه زکوة را جمع میکند از مالك مطالبه کند و بر مالك واجبست اطاعت
کند بخلاف پیش از آنوقت که اگر ساعی مطالبه کند واجب نیست بر مالك قبول
کند اگر چه مالك را میرسد که بعد از زمان تعلق زکوة را بدهد و بر ساعی واجب
است قبول آن و بالجملة وقت اداء زکوة بعد از وقت تعلق است مسئله اگر مالك
بخواهد که پیش از مویز شدن غوره یا انگور بچیند یا پیش از خرما شدن بسر یا
یا رطب ببرد میتواند و واجبست زکوة آنرا از عین یا قیمت آن بدهد در صورتیکه
میوهٔ آنها بر فرض خرما و مویز شدن بقدر نصاب باشد مسئله مالك میتواند زکوة
خرما و مویز را پیش از چیدن و بریدن از عین میوه بدهد یا آنکه با فقراء شریك شود
یا از قیمت آن بدهد مسئله اگر نخل یا درخت انگور یا زراعت را مالك شود پیش
از وقت تعلق زکوة و در وقت تعلق ملك او شده باشد زکوة آن بر او واجبست
بر فرض اجتماع شرایط بخلاف آنکه بعد از زمان تعلق مالك شود که زکوة بر
مالك وقت تعلق بوده و فروختن آن پیش از دادن زکوة صحیح است [illegible]
اگر مشتری بداند یا احتمال دهد که بایع میدهد چیزی بر او نیست [illegible]

بداند که نداده یا نمیدهد که بر مشتری واجب است بدهد و عوض آنرا رجوع کند
بابایع **مسئله** اگر زرع یا میوه را فروشد و شك کند که فروش آن پیش از تعلق
زکوة بوده تا بر مشتری باشد یا بعد از آن بوده تا بر خودش باشد چیزی بر بایع
نیست مگر آنکه زمان تعلق را بداند و زمان بیع را نداند که در اینصورت واجب است
بر او دادن زکوة بنابر اقوی واگر مشتری شک کند که خرید او پیش از تعلق
بوده یا بعد از آن ولی بداند که بر فرض آنکه خرید او بعد از تعلق زکوة بوده
بایع زکوة آنرا نداده و نمیدهد واجب است بر مشتری مطلقاً زکوة آنرا بدهد
بخلاف آنکه بداند که بایع داده یا نه و احتمال دهد که بر فرض مذکور داده یا میدهد
که چیزی بر مشتری نیست مطلقاً حتی صورتیکه زمان بیع را بداند و در تقدم
و تأخر تعلق شك داشته باشد بنابر اقوی اگر چه احوط در اینصورت آنستکه بدهد
مسئله اگر مالك بعد از تعلق زکوة و پیش از دادن آن بمیرد زکوة را از ترکه او
باید بدهند و اگر پیش از تعلق بمیرد زکوة واجب است بر هر کدام از ورثه که
سهم او بقدر نصاب باشد با اجتماع سایر شرایط پس اگر سهم هیچکدام از ورثه
بقدر نصاب نباشد زکوتی واجب نیست و اگر معلوم نباشد که مردن او پیش از زمان
تعلق بوده یا بعد از آن پس هر کدام از ورثه که حصه او بقدر نصاب رسیده با
اجتماع شرایط باید زکوة حصه خود را بدهد زیرا که میداند در هر حال متعلق
زکوة شده اگر چه نداند که زمان حیوة پدرش تعلق گرفته یا بعد از آن بخلاف
کسیکه حصه اش بقدر نصاب نباشد که چیزی بر او نیست مگر در صورتیکه وقت
تعلق زکوة بداند لکن نداند که پدرش پیش از آن فوت شده یا بعد از آن که احوط اگر
نگوئیم اقوی آنستکه زکوة آنرا بدهد **مسئله** اگر زارع یا صاحب نخلستان و انگورستان
بعد از تعلق زکوة بمیرد و قرض داشته باشد باید زکوة آنرا بدهند اگر چه قرض
او مستوعب تمام ترکه باشد و برای ورثه چیزی نماند و زکوة مقدم بر دیون است
و طلبکاران مزاحمت با مستحقین زکوة نمیکنند یعنی چیزی از زکوة کم نمیشود
مگر در صورتیکه او در حیات خود مال زکوی را تلف کرده یا نزد او بسبب
تفریط تلف شده و ذمه او مشغول بعوض زکوة شده باشد که حال
زکوة حال سایر دیون است و طلبکاران با ارباب استحقاق

زکوة متروکه اورا غرماء میکنند هر کدام نسبت طلب خود از ترکه سهم
حصه میبرند و هرگاه پیش از تعلق زکوة بمیرد واجبست بر هر کدام از ورثه که
نصیب او بقدر نصاب و دارای شرایط باشد زکوة حصه خود را بدهد و قرض مورث
مانع تعلق زکوة نیست بحاصل در ملك ورثه نیست هر چند خالی از اشکال هم نیست
و اگر فوت مورث بعد از ظهور دانه زراعت و ظهور ثمره باشد و ورثه قرض
مورث را داده باشند یا بذمه گرفته باشند بضمان یا رضای طلبکاران پس سهم هر
کدام از ورثه بقدر نصاب باشد باید زکوة آنرا بدهد و الاظهر آنستکه با وجود
دین مستوعب یا غیر مستوعب آنچه از زکوة مقابل دین باشد واجب نباشد اگر
چه احوط آنستکه ورثه زکوة بدهند و طلبکاران را هم راضی کنند **مسئله** در مزارعه
و مساقات صحیحه که حاصل مشترك است بین مالك و عامل سهم هر کدام از آنها
که بقدر نصاب باشد با اجتماع شرایط دیگر باید زکوة آنرا بدهد بخلاف آنکه ملك
را اجاره کرده برای زراعت که زکوة بر مستأجر است نه بر موجر اگر چه
مال الاجاره گندم و جو یا خرما و مویز باشد **مسئله** در مزارعه فاسده زکوة بر
صاحب بذر است و اجرت زمین و زراعت از مؤنه محسوب نیست پس بنابر آنکه زکوة
بعد از اخراج مؤنه است زکوة بر تتمه تعلق میگیرد و همچنین است حکم مساقات
فاسده که زکوة بر صاحب درختان است و اجرت باغبان از مؤنه محسوب است
مسئله باغیکه انواع خرما داشته باشد از زاهدی و خستاوی و قطار و نحو اینها باید
خرماهای آنرا روی هم حساب کنند تا بحد نصاب رسد و احوط آنستکه زکوة هر
نوعی را برحسب نسبت بدهد هر چند اقوی عدم وجوب آن و اکتفاء بدادن
خرمای خوب است بابت زکوة مجموع با آنکه خرمای خوب تر هم در آن باغ موجود
باشد و جایز نیست دادن خرمای پست در زکوة آن بنابر احوط و همچنین است
انواع انگور **مسئله** جایز است که اهل خبره خرما و انگور باغ را تخمین کنند تا که
مقدار میوه یا زکوة آنرا تعیین کنند و وقت تخمین کردن حین تعلق زکوة است
و فایده تخمین آنستکه مالك را میرسد بعد از آن هر تصرفی در میوه بکند بی
حاجت بضبط و حساب و متصدی تخمین کسی است که ساعی در جمع زکوة است
یا وکیل او و اقوی جواز تخمین کردن خود مالك یا وکیل او در صورتیکه اهل خبره

وعادل باشد بااحتمال اکتفاء بامانت قوی است وتخمین کردن محتاج بصیغه وعقد نیست وکفایت میکند بیان آنچه بنظرش میرسد وبعداز تخمین صحیح اگر معلوم شود میوه از آنچه تعیین کرده زیادتر یاکمتر بوده ضرر ندارد نفع وخسارت آن راجع بمالک است بلی هرگاه بعداز تخمین بآفت آسمانی یازمینی یابظلم ظالمی تلف شود مالک ضامن مقدار زکوة نیست **مطلب دویم** بدانکه واجب میشود زکوة بعداز بیرون کردن آنچه سلطان بعنوان مقاسمه ازعین حاصل میگیرد مثل ثلث یاربع یاخمس ونحو آنها بلکه بعداز بیرون کردن آنچه پول باسم خراج و باج ومالیات میگیرد بنابراصح واما آنچه مأمورین زیاده از قرارداد سلطان بظلم میگیرند پس آنقدریکه ازعین حاصل میگیرند ظلم بر مالک وبر حصه فقراء بالنسبه بر هردو وارد آمده ومالک ضامن حصه فقراء نیست پس بحکم مالیات وازمؤنه محسوب نیست **واما** آنچه ازغیرغله میگیرند مثل پول ونحو آن احوط آنستکه مالک خود متحمل شود وبر فقراء حساب نکند خصوص درصورتیکه برشخص مالک بغرض ظلم وارد آمده که در اینصورت ضمان مالک خالی ازقوت نیست خلاصه درمقاسمه که سلطان ازعین غله میگیرد حصه سلطان را کنار گذارند و بقیه اگر بقدر نصاب است زکوة آنرا بدهند وآنچه ازغیر غله میگیرد احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه ازمؤنه حساب نکنند **مسئله** ظاهر آنستکه حکم خراج و مقاسمه در زکوة مختص نباشد بآنچه سلطان مخالف که بعنوان خلافت وولایت واستحقاق میگیرد بلکه شامل باشد آنچه را سلاطین شیعه که مدعی اند ونیابت میگیرند بلکه دورنیست شامل باشد کسانیرا که مسلط ومستولی بر مسلمین باشند وازآنها مالیات بگیرند اگرچه مدعی سلطنت نباشد وآنچه از غیر اراضی خراجیه میگیرند اراضی صلح یا زمین که موات بوده و باحیاء مالک شده آیا ازمؤنه محسوب است یانه دو وجه است ومحسوب بودن ازمؤنه خالی ازقوت نیست **مسئله** اقوی جواز بیرون کردن تمام مؤنه زراعت است بدون فرق بین آنچه پیش ازتعلق زکوة مصرف نموده یابعد ازآن لکن احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه کفایت کند دروجوب زکوة برغله بقدر نصاب بودن پیش از اخراج مؤنه پس اگر غله بحد نصاب رسیده اولا مؤنه زراعت را ازآن بیرون

کند بعداز آن هرچه باقیمانده اگرچه مقدار کمی باشد زکوة آنرا بدهد بلی اگر بعداز وضع مؤنه چیزی باقی نماند زکوتی نیست ومراد بمؤنه هرچیزی است که مالک خرج زرع یامیوه کرده باشد مثل بذر وپول آب که برای آن خریده واجرت ملاح وزراع وشبان و ساقی و کسیکه آنرا حصاد کرده و بریده واجرت گاوها که برای شخم کردن زمین اجاره کرده واجرت زمین آن هرچند غصب باشد باآنکه قصد دادن مال الاجاره بمالک زمین نداشته باشد وآنچه صرف خشک نمودن خرما ومویز واصلاح های آنها نموده وآنچه در اصلاح درخت مثل بریدن کرب ونحو آنها مصرف کرده وآنچه خرج صاف کردن زمین وپاک کردن نهر بلکه حفر آن نموده در صورتیکه زرع یا درخت خرما وانگور محتاج بآن باشد وظاهر آنستکه آنچه مالک صرف باغ میکند در کندن چاه یانهر یا بناء دولاب یاناعور یادیوار باغ یاطوف ونحو آنها که برای تعمیر باغ باشد نه مصرف میوه آن از مؤنه محسوب نباشد بلی درصورتیکه کسیکه درخت خرمارا بضمان گرفته ومیوه آنرا خریده ومصارف مزبوره راکه برای میوه که خریده بکند آنها ازمؤنه ثمره محسوب است وخود مالک اگر باغبانی وزراعتی کند اجرت عمل خود وپسرش وعیالش و کسانیکه تبرعا در آن باغ یازراعت خدمت میکنند ازمؤنه حساب نکنند چنانکه اگر زمین ملک او باشد اجرة المثل زمینی وگاویکه ملک اوست وبآن زمینرا شخم میکند یاآب کشی مینماید ازمؤنه آن حساب نمیکنند بلکه احوط آنستکه قیمت گاو وآلات وادوات آب کشی که برای زرع وباغ خریده واعیان آنها بعد از استیفاء حاصل باقی میماند ازمؤنه آن محسوب ندارد اگرچه حساب کردن نقصان قیمت آنها که باستعمال درزرع وزراعت کم میشود بی وجه نیست لکن خلاف احتیاط است ودر احتساب ولی که داده زراعت یا میوه را خریده از مؤنه زراعت اشکال است **مسئله** ظاهر آنستکه باید در بذر ملاحظه قیمت وزمان افشاندن آنرا بکنند چه بذر ملک مالک بوده بزراعت یا آنکه خریده باشد واگر بذر سابقا متعلق زکوة بوده ونداده زکوة آن بذمه او تعلق گرفته وقیمت بذره آن از مؤنه این زرع محسوب است **مسئله** اگر در باغ غیر خرما وانگور میوه دیگر زرع شد مؤنه وخراج را قسمت کند بر

زکوی وغیران وسهم زکوی را از آن بیرون کند وهمچنین درزرع وابادر
سهم گندم وجو ازمؤنه ملاحظهٔ کاه آرا نیز میکنند یا نه اوجه اینستکه ملاحظه
میکنند که چه قدر مؤنه بازاء کاه بوده **مسئله** اگر مؤنه که صرف میوه میکند تا چند
سال درمیوه اثر دارد جایز است که مؤنه وا برای سال اول حساب کند و سالهای
بعد بدون مؤنه باشد ومیتواند مؤنه را قسمت کند درمیوه آن سالها هر سالی بقدر
سهم آن سال حساب شود **مطلب سیم** مقدار زکوة غلات ده یك است درصورتیکه
باب جاری آب داده باشند اگرچه بکندن نهر ونحو آن باشد یا بمکیدن ریشهٔ آن از آب
زمین یا باران سیراب شود بخلاف صورتیکه باآلات وادوات ازدلو و طناب
وچرخ وناعور یا گاو یا حیوانات دیگر ونحو آنها سیراب شود که زکوة آن نصف
عشر است واگر بهردو کیفیت آب داده باشند لکن بیشتر ازقسم اول باشد
که عرفاً سیراب شدن آنرا آب جاری شمارند وغیر آن اتفاقی باشد یا بالعکس
آن حکم زکوة تابع مقدار غالب است ودرصورتیکه طرفین علی السویه باشد ومشترک
حساب کنند باید زکوة نصف غله را عشر دهند ونصف دیگر را نصف عشر و
اگر شك کند که از کدام قسم است دادن اقل قدر متیقن واکثر احوط است
مسئله زراعتی که باآلات آب داده میشود بمجرد بارانهای عادی که درایام
سال نازل میشود از حکم خود بیرون نمیرود مگر در صورتیکه انقدر ببارد
که مستغنی شود از آلات آب کشی یا مشترک حساب شود **مسئله** اگر کسی باآلات
وادوات اب دهد زمین مباحی را بلا بحث یا بسبب غرضی ودیگری بیاید در
ان زمین زراعت کند یا درخت انگور وخرما غرس کند و ریشه ان بهمان آب سیراب
شود زکوة ان عشر است بنابر اقوی وهمچنین است اگر آن زمین را باآلات آب
داد بدون قصد زراعت بعد از آن خودش غله کاشت و ریشهٔ آن بهمان آب سیراب
شد بلکه همچنین است اگر برای زراعتی بآلات آب کشی کرده بود و زیاد آمد
وجاری شد در زمین دیگر پس در اینجا غله کاشت وسیراب شد بان **مقام سیم**
در مواردیکه زکوة انها مستحب است وانها درچند چیز است اول مال التجاره
بنابر اصح وان سرمایه ایستکه بان تجارت میکند بتبدیل ان بمال دیگر بقصد
حصول ربح خواه تملك ان سرمایه بعقد معاوضه وبیع وشراء بوده یا بالهبه

وصلح محاباتی یا بارث باو رسیده بنا براقوی وآیا حکم استحبابی مزبور بمجرد مهیا
کردن مال برای تجارت کافی وجاریست اگرچه هنوز شروع بتجارت نکرده باشد
یا نه مشکل است اقوی عدم جریان حکم است اگرچه احوط جریان است واگر
مالی را جمع کرده برای مال داری یا صرف کردن درمؤنه خود وبعد بخیال تجارت
بیفتد زکوتی بر آن نیست مادامیکه شروع بکسب نکند بدادوستد ومعاوضه بلی
اگر آنمال پیش از انتقال باو مورد تجارت وکسب بوده مثل آنکه پدرش تاجر
بوده وبان مال تجارت مینموده ومرده بوارث رسیده وقصد وارث نیز تجارت
باشد آیا باین مقدار اکتفاء میشود در اجراء حکم مزبور یا نه دو وجه است اوجه
عدم جریان است ومعتبر است در تعلق زکوة بمال التجاره چند چیز (اول) نصاب
وآن نصاب یکی از طلا ونقره است واگر سرمایه جنس باشد کفایت میکند قیمت
آن بقدر نصاب نقره که یکصدوپنج مثقال صیرفی است باشد اگرچه بقدر نصاب
طلا نباشد واگر سرمایه کمتر از آن باشد زکوتی ندارد (دوم) گذشتن یکسال از شروع
بتجارت بنابر معتبر واز وقت قصد تجارت بنابر احتمال دیگر (سیم) آنکه درتمام
سال قیمت متاع او کمتر از سرمایه نشود پس اگر سرمایهٔ او صد تومان بود ومتاعی
بازاء همین آن خرید ونگاه داشت بخیال آنکه ترقی میکند و در بین سال واو
یکروز قیمت متاع کمی تنزل کرد واز آنچه خریده کمتر شد یا آنکه قصد نمود که
آن متاع را برای خود نگاه دارد ونفروشد زکوة آن ساقط میشود ومراد بسرمایه
چیزیستکه عوض متاع داده وزکوة مال التجاره چهل یك است که زکوة نقدین است
وفروع دیگری در اینجا ذکر میشود بسبب آنکه غالباً محل ابتلا نیست متعرض نشد.
(دویم) از چیزهائیکه زکوة آن مستحب است حبوبیکه بکیل ووزن فروش میرود
غیر از غلات اربع مثل عدس وماش ولوبیا وباقلا و برنج وغیر اینها ما عدای
خضروات مثل سبزیجات وفواکه بادنجان وخیار وبطیخ وحکم آنها از قدر نصاب
وقدر زکوة آنها از عشر یا نصف عشر وبیرون کردن مالیات وخراج دیوانی و
سایر مؤن وغیر آنها حکم غلات است (سیم) ماده اسب بشرط آنکه سائمه
باشد وسال بر آن گذشته باشد پس زکوة هر اسب ماده که پدر و مادر او عربی
باشند دو دینار که یك مثقال ونیم صیرفی طلا است بدهد وزکوة اسب ماده غیر عربی

یک دینار که هیجده نخود طلا است بدهد و اگر اراضی مشترک باشد بین جماعتی شرکاء
باهم زکوة آنرا بدهند چهارم اجاره دکاکین و حجرات و حمام و کاروانسرا
و نحو آنها که برای اجاره دادن گرفته باشد و ظاهر آنستکه رسیدن بنصاب یکی از
نقدین در آن معتبر باشد و زکوة آن چهل یک است (پنجم) زیور و حلی زنانه
و زکوة آن عاریه دادن است **مقام چهارم** در ذکر کسانیکه مصرف زکوة میباشند

در مصرف و مستحقین زکوة است

و آنها هشت طائفه هستند (اول و دوم) فقیر و مسکین و حال مسکین از فقیر
سخت تر است و فقیر کسیستکه مالک مصارف سالیانه خود و عیالات خود نباشد
بنحویکه لایق بحال آنها باشد نه فعلا و نه قوة و کسیکه صاحب کسبی باشد که مؤنه
خود و عیال خود را بنحو لایق پیدا میکند فعلا یا قوة غنی است نه فقیر و نه مسکین
و زکوة برای او حلال نیست و همچنین کسیکه صاحب صنعتی یا صاحب ملکی باشد
که از عایدی آن مؤنه خود را در آورد و کسیکه قدرت بر کسب دارد لکن نمیکند
و بیکار میگردد احوط آنستکه از زکوة نگیرد **مسئله** گذشت که مراد بفقیر کسیستکه
مالک مؤنه سال خود و عیالاتش فعلا یا قوة نباشد و مقابل او غنی است و مقصود
سال فقیر از وقتی استکه میخواهد زکوة بدهد ملاحظه کند که اگر از آن وقت تا
یکسال بقدر کفایت مؤنه خود و عیالات فعلا یا قوه ندارد فقیر است و جایز است
زکوة بدهند و او میتواند بگیرد والا غنی است و ممکن است حال شخصی در یک
روز چند مرتبه متبدل شود از فقر بغنی و بعکس مثلا کسیکه حرفه نداشته باشد و مثلا
روزی یکقران مؤنه سال اوست بدون کم و زیاد و دارد و باین سبب غنی است
و بعد از صرف مثلا یکقران معدوم شد فقیر شد پس یکقران زکوة گرفت غنی شد و همچنین
چند مرتبه **مسئله** اگر سرمایه دارد که خود آن کافی است برای مؤنه سال او لکن
ربح آن وافی نیست یا آنکه دکانی یا کاروانسرائی یا بستانی دارد که بر فرض فروختن
وافی بمؤنه یکسال یا چند سال او باشد ولی عایدات آن کفایت نکند غنی نیست و
جایز است سرمایه یا ملک را بحال خود بگذارد و ربح یا مال الاجاره را صرف
نماید و بقدر بقیه مؤنه زکوة بگیرد **مسئله** جایز است بفقیر زکوة بیکمرتبه زیادتر
از مؤنه سال بلکه بقدر مؤنه چند سال بفقیر بدهند و او را غنی کنند و در ربح
زیراکه مدار غنی شدن جایز نیست او بدهند ولی در کاسبیکه کسب او وافی باشد

یا تاجریکه ربح آن کافی نباشد یا صاحب ملکی که عایدات آن برای مؤنه او بس
نباشد احوط آنستکه زیادتر از بقیه مؤنه سال زکوة نگیرد **مسئله** خانه مسکونی و
خدمتکار و اسب سواری که بحسب حال عزت و شرف خود محتاج بآنها باشد و
لباس زمستانه و تابستانه از سفری و حضری و فروش و ظروف و کتب و نحو
آنها داشتن مانع از جواز گرفتن زکوة نیست بلی اگر زیادتر از قدر حاجت دارد
برحسب حال خود که هرگاه مقدار زاید را بفروشد وافی بمصارف سالش باشد جایز
نیست بگیرد **مسئله** اگر قادر بر کسب باشد اگرچه هیزم کشی و [illegible]
باشد لکن این عمل لایق شأن او نیست یا آنکه بواسطه پیری یا مرض و نحو
آنها برای او مشکل است جایز است زکوة بگیرد و همچنین است صاحب صنعت و
حرفه که بسبب نداشتن اسباب کار یا نبودن طالب ممکنش نباشد مشغول بکار شود
میتواند زکوة بگیرد **مسئله** کسیکه حرفه و صنعتی فعلا ندارد که لایق شأن او باشد
لکن میتواند بدون مشقت شدیده یاد بگیرد ترک تعلم و گرفتن زکوة مشکل و خلاف
احتیاط است ولی مادامیکه مشغول تعلم است بی اشکال جایز است بگیرد **مسئله** طلبه
علوم دینیه که قادر بر کسب لایق باشد لکن کسب او مانع از اشتغال بتحصیل یا باعث
فتور در آن باشد جایز است زکوة بگیرد چه تحصیل بر او واجب عینی یا کفائی
باشد یا مستحب **مسئله** اگر شک کند که آنچه دارد وافی بمصرف سالیانه او هست
یا نه جایز نیست بگیرد مگر آنکه مسبوق بفقر بود و مقدار آن چیزی بدستش آمده
که باعث شک او شده که در اینصورت میتواند بگیرد **مسئله** کسیکه از فقیر طلبکار
باشد جایز است که طلب خود را بابت زکوة حساب کند اگرچه مدیون مرده باشد
بشرط آنکه ترکه او وافی بدین او نباشد و الا جایز نیست بلی اگر ترکه دارد
و ممکن نباشد بسبب امتناع ورثه یا غیر آن طلب خود را از ترکه استیفا کند ظاهر
جواز احتساب است **مسئله** مدعی فقر که صدق یا کذب او معلوم نباشد با سبق
فقر او بدون قسم مصدق است و اگر پیشتر فقیر نبوده احوط اعتبار ظن بفقر است
که ظاهر حال کاشف از آنست خصوص در صورتیکه پیشتر غنی بوده **مسئله** لازم نیست
که آنچه بفقیر میدهد اعلام کند او را که بابت زکوة است بلکه مستحب است زکوة
را که بفقیری میدهد و او از گرفتن زکوة استنکاف و حیا میکند در ظاهر صورت

تعارف وصله باو بدهد **مسئله** اگر زكوة بكسى دهد باعتقاد آنكه فقير است و
معلوم شود غنى بوده اگر عين آن باقى است پس بگيرد بلكه اگر آنكس ميدانسته
كه بقصد زكوة داده واو گرفته وتلف كرده نيز عوض آنرا ازاو ميگيرد اگرچه جاهل
بحكم بوده كه زكوة گرفتن بر غنى جايز نيست بخلاف صورتيكه وقت گرفتن نميدانسته
زكوة است وتلف كرده كه ضامن نيست بدون فرق بين آنكه زكوة جدا كرده را
باو بدهند وبين غير آن وهمچنين است در صورتيكه صاحب مال جاهل بوده بحرمت زكوة
براى غنى داده واگر نميتواند ازاو زكوة را پس بگيرد در هر دو صورت با آنكه زكوة
نزد او تلف شده يا تلف كرده صاحب مال ضامن است وبايد زكوة را بدهد بلى اگر صاحب
مال بمجتهد يا وكيل او داده باشد وآنها اشتباهاً بغنى داده باشند به آنها ضامن هستند و
نه مالك در صورتيكه دادن بمجتهد بعنوان ولايت بر فقراء داده باشد بخلاف آنكه مالك
بعنوان وكالت از خود بمجتهد داده كه ظاهر آنست مالك ضامن باشد ودوباره بايد بدهد
طايفه سيم از مستحقين زكوة عاملين هستند كه از جانب امام عليه السلام يا نايب
او منصوبند براى گرفتن زكوة وضبط وحساب آن كه بسبب عمل خودشان سهمى
از زكوة باو ميرسد اگرچه غنى باشد وامام عليه السلام يا نايب او ميتوانند براى
او قدر معين اجرت قرار دهند در مدت معلومة كه باين خدمت مشغول باشند
وميتوانند بدون قرارداد هرچه صلاح دانند از زكوة بازاء شغل آنها بدهند وآيا
اين طايفه در زمان غيبت امام عليه السلام از گرفتن سهم زكوة ساقط هستند اگرچه
مجتهد مبسوط اليد موجود باشد يا نه محل تامل واشكال است **چهارم** مؤلفة قلوبهم و
ايشان كفارى هستند كه مقصود تأليف قلوب آنها باشد تا مايل باسلام شوند يا آنكه
در جهاد كفار با مسلمين همراهى كنند ويا مسلمانانيكه عقايد آنها ضعيف است وظاهر
آنستكه زكوة دادن باين صنف در زمان غيبت هم ساقط نباشد **پنجم** آزادى بندگان
وآنها سه صنف هستند (اول) مكاتبى كه از اداء مال الكتابه عاجز باشد (دويم)
غلام وكنيزيكه تحت شدت باشند وكار بر آنها سخت شده باشد كه از زكوة آنها
را بخرند وآزاد كنند اگرچه مستحق زكوة موجود باشد (سيم) مطلق آزاد كردن
بندگان در صورتيكه مستحق زكوة موجود نباشد آنها را بزكوة بخرند وآزاد كنند
ششم قرضداران كه بولى قرض كرده باشند وصرف معصيت واسراف نكرده

باشند وازاداء آن عاجز باشند هرچند مالك مؤنه سال باشند **مسئله** مراد بقرض ماليست
كه بر ذمه كسى باشد اگرچه مهر عيال باشد يا مال كسى را تلف كرده باشد كه بايد
غرامت بكشد يا آنكه مال نزد او تلف شده واو ضامن شده باشد وآيا معتبر است
در دين مؤجل كه وقت اداء آن شده باشد يا نه محل اشكالست اقوى عدم اعتبار آن
است اگرچه خلاف احتياط است **مسئله** اگر مديون كاسب باشد كه بتواند بتدريج
اداء دين كند مشروط طلبكاران راضى بتأخير نشوند بى اشكال جايز است بابت زكوة بگيرد
وقرض را بدهد بخلاف صورتيكه راضى شوند كه احوط نگرفتن است **مسئله**
اگر مديون واجب النفقه مالك زكوة باشد ميتواند زكوة خود را باو بدهد كه قرض
خود را بآن اداء كند وجايز نيست دادن باو كه صرف نفقه اش كند **مسئله** كيفيت
صرف زكوة در اين مصرف بدو نحو است (اول) آنكه بمديون دهد كه قرض
خود را اداء كند (دويم) آنكه خود مالك زكوة را بطلبكار دهد بعنوان
وفاء دين او واگر كسى مديون زكوة دهنده باشد جايز است كه بقصد زكوة بمديون
بدهد واو بقصد اداء دين پس دهد چنانكه جايز است كه بعنوان زكوة ذمه اورا
برى كند بدون آنكه باو بدهد با آنكه مديون زكوة دهنده را وكيل در قبض
كند بلكه با بدون اطلاع او حساب كند **مسئله** كسيكه مديون زكوة دهنده وطلبكار از
فقير باشد جايز است كه زكوة دهنده را حواله كند بر فقير كه طلب خود را ازاو بگيرد وبعد
از حواله زكوة دهنده بتواند آنچه از فقير طلبكار شده بحواله بابت زكوة حساب كند **مسئله**
گذشت كه در دادن زكوة بمديون شرط است كه دين را صرف معصيت نكرده باشد واگر
وقت قرض كردن قصد صرف در معصيت نكرده لكن بعد از گرفتن صرف معصيت
نموده از اين سهم باو ندهند بخلاف آنكه از اول قصد صرف در معصيت نموده
بود لكن صرف در غير معصيت كرد جايز است باو بدهند **هفتم** سبيل الله وآن
هر كار خيريست مثل ساختن پلها وبناء مدرسه ومسجد وكاروانسرا ونحو آنها و
اعانت حاج وزائرين واكرام علماء ومشتغلين وخلاص كردن شيعه از دست ظلمه
ونحو آنها على الاحوط در حاج وزائر ونحو آنها اعتبار فقر است اگرچه اقوى
خلاف آنست لكن معتبر است كه بر فرض غنى بودن آنها دسترسى بمال خود
نداشته باشند بلكه جايز است دادن اين سهم در هر عمل راجح هرچند گيرنده
بتواند آن عمل را بغير زكوة بجا آورد **هشتم** ابن السبيل وآن كسيست كه در غربت [illegible]

ومنقطع از مال خود باشد ودر بلد خود مالدار باشد بشرط آنکه سفر او مباح باشد والا باو ندهند وهمچنین اگر ممکن باشد بغیر زکوة خود را ببلدش برساند بقرض و نحو آن واگر از زکوة گرفت ومقداریکه برحسب شأن و لیاقت او است صرف کرد تا ببلد خود یا جائیکه ممکن باشد قرض کند رسید وچیزی از آنچه گرفته زیاد آید اگرچه بسبب تنگ گیری برخود باشد باید برگرداند بنابر اقوی حتی مثل مال سواری ولباس ونحو آنها و بدهد بحاکم شرع وخبر کند او را که زکوة است **مسئله** اگر کسی بنذر یا شبه آن ملتزم شود که زکوة خود را بفقیر معینی دهد متعین است که او را اختیار کند لکن اگر سهواً بدیگری دهد مجزیست و نمیتواند از او پس گیرد حتی با بقاء عین زیرا که فقیر بقبض مالك شده بلکه ظاهر آنستکه با عهد والتفات همچنین است اگرچه در اینصورت بسبب خلف نذر گناه کار است وکفاره براو واجب است **مقام پنجم** در اوصاف مستحقین زکوة وآن چند چیز است (اول) ایمان وجایز نیست بکافر یا بغیر اثنی عشری از مسلمین بدهد حتی بمستضعفین مگر از سهم مؤلفة قلوبهم چنانچه گذشت و از زکوة فطره با عدم وجود مؤمن در آن بلد بمستضعفین میتوان داد و بولد زنا از مؤمن وغیر آنها که صغیر باشند نمیتوان داد وباطفال شیعه پسر یا دختر ممیز وغیر ممیز میتوان داد بلکه متولد از مؤمن وغیر ایشان خصوص آنکه پدرش مؤمن باشد میتوان داد وزکوة را بدست طفل ندهند بلکه بولی او بدهند یا آنکه خود مالك یا بتوسط امینی صرف او کنند و مجنون مثل طفل است وسفیه میدهند هر چند محجور باشد (دویم) عدالت بنابر احوط و دادن بغیر عادل خصوص متجاهر بفسق خلاف احتیاط است اگر چه اقوی کفایت ایمان است بلی در صورتیکه دادن زکوة بفاسق اعانت بر فسق یا اغراء بقبیح باشد وبه ندادن ردع از منکر باشد عدم جواز قوی است و احوط اعتبار عدالت است در عامل بخلاف مدیون و ابن السبیل و بندگان که عدالت در آنها معتبر نیست چه رسد بمؤلفة قلوبهم ومطلق سبیل الله (سیم) آنکه واجب النفقه مالك نباشد مثل پدر ومادر هر چند بالا روند از جد وجده ومثل اولاد و اولاد اولاد هرچه پائین آید ومثل زوجه دائمه

دراوصاف مستحقین

که وجوب نفقه او بشرط ونحو آن ساقط نشده باشد ومثل مملوك خواه مضیع باشد یا فرار کرده باشد که نمیتواند زکوة را برای مصرف نفقه آنها بدهد اگرچه وجوب نفقه او از مالك بسبب عجز و نحو آن ساقط باشد بدون فرق بین آنکه عاجز باشد از بعض نفقه آنها مثل خوراك یا لباس آنها از تمام آن عاجز باشد بلی دور نیست جواز دادن زکوة بآنها برای توسعه برایشان اگر چه خلاف احتیاط است لکن در صورتیکه آنها عیالی داشته باشند که نفقه عیال بر آنها باشد مثل آنکه پدرش یا پسرش زوجه یا غلام داشته باشد جایز است بابت زکوة بآنها بدهند برای مصرف عیالشان نه خودشان لکن دیگری میتواند زکوة خود را بآنها دهد اگرچه برای نفقه بآنها ندهد وهر که صاحب نفقه آنها بر او واجب است احوط آنستکه برای نفقه بآنها ندهند وهر گاه صاحب زکوة نفقه کسی را تبرعا متحمل شود بدون آنکه بر او واجب باشد ضرر ندارد زکوة خود را باو بدهد چنانکه جایز است دیگری باو زکوة دهد برای انفاق با توسعه خواه رحم او باشد یا اجنبی باشد وجایز است زن زکوة مال خود را بشوهرش بدهد اگر چه شوهر آنچه از او بعنوان زکوة میگیرد صرف نفقه خود زن کند وهمچنین غیر زن از کسانیکه واجب النفقه او باشند **مسئله** ممنوع بودن واجب النفقه از گرفتن زکوة مختص است بسهم فقرا بخلاف سهم قرض داران ومؤلفة قلوبهم و سبیل الله وبندگان وابن سبیل در صورتیکه واجب النفقه از مصادیق آنها باشد اگر چه در ابن السبیل خالی از اشکال نیست وجایز است برای پدر که زکوة خود را به پسر طلبه خود بدهد برای صرف در کتب علمیه یا نحو آنها که طلبه بآن محتاج است از سهم سبیل الله بلکه جایز است از این سهم باو بدهد برای خرج عروسی یا برای سفر حج یا زیارت **مسئله** جایز است که شوهر زکوة دهد بزوجه دائمه خود در صورتیکه وجوب نفقه او بسبب شرط ساقط شده باشد بخلاف آنکه بسبب نشوز ساقط شده باشد که مشکل است زیرا که زن میتواند دست از نشوز بردارد وهمچنین جایز است دادن زکوة بمتعه خود که واجب النفقه خود او نباشد بخلاف آنکه بسبب نشوز ونحو آن واجب النفقه خود او نباشد بخلاف آنکه بسبب شرط ونحو آن واجب النفقه باشد که جایز نیست بلکه دیگری هم در صورتیکه شوهرش نفقه او را ندهد

نمیتواند زکوة خودرا بابت سهم فقراء باو بدهد (چهارم) آنکه هاشمی نباشد در
صورتیکه زکوة دهنده هاشمی نباشد بخلاف آنکه هاشمی باشد که مانعی ندارد و همچنین
جایز است که هاشمی در حال اضطرار زکوة بگیرد از غیر هاشمی لکن احوط اگر
نگوئیم اقوی اقتصار بر قدر ضرورت است روز بروز چنانکه احوط اجتناب
هاشمی است از هر صدقه واجبه اگرچه وجوب آن بسبب عارضی باشد لکن اقوی
جواز آنست و ضرر ندارد دادن صدقه مندوبه بهاشمی اگرچه زکوة تجارت باشد
و کسیکه هاشمی بودن او مشکوك باشد و بینه و شیاعی هم نباشد بحکم غیر هاشمی است
و اگر ادعای هاشمیت کند بسبب اقرار خود از زکوة غیر هاشمی ممنوع است و بسبب عدم ثبوت
هاشمیت او از خمس نیز ممنوع است **مقام ششم** در بقیه احکام زکوة بدانکه واجب نیست
که زکوة را هشت قسمت کنند و باصناف آن برسانند اگرچه مستحب است در
صورتیکه زکوة بسیار و اصناف موجود باشند و میتواند ببعض اصناف بدهد
چنانچه واجب نیست بسط زکوة بر افراد یك صنف پس جایز است زکوة خودرا
ببعض فقرا بدهد **مسئله** زکوة دادن از عبادات است و معتبر است در آن نیت
قربت و تعیین قصد وجوب و ندب لازم نیست اگرچه احوط است و اگر واجب
باشد بر او زکوة و کفاره باید وقت دادن معین کند که بابت کدام است
بلکه اگر زکوة مال و زکوة فطره هردو بر او واجب باشد احوط بلکه اقوی لزوم
تعیین است ولی لازم نیست تعیین کند که بابت زکوة کدام جنس است از انعام یا
نقدین یا غلات و کفایت میکند مجرد قصد آنکه زکوة است بدون فرق بین آنکه
یك زکوة بیشتر بر او نباشد یا متعدد باشد و بدون فرق بین آنکه یك حق بیشتر بر
او نباشد مثل آنکه چهل گوسفند دارد و پنج شتر که برای هر کدام یك گوسفند باید بدهد
و بین آنکه حقوق متعدده بر او باشد مثل آنکه زکوة نقدین و زکوة گوسفند
مثلا بر او باشد و چیزی بعنوان زکوة بدهد بدون تعیین آنکه برای کدام است
لکن اگر در نیت یك کدام را تعیین کند متعین میشود و اگر کسی زکوة مالش را نمیدهد
و حاکم شرع از اموال او بردارد و به نیت او دهد کافیست و اگر کسی دیگری را
وکیل کند که زکوة او را بدهد وکیل باید نیت کند در صورتیکه مال زکوی
دست وکیل باشد و او زکوة را بدهد بخلاف آنکه خود مالك زکوة بدهد

بکسی که او بفقیر برساند که خود او وقتیکه بوکیل میدهد نیت کند و محتاج به نیت
وکیل نیست و هرگاه مالی را بدون نیت بفقیر دهد و عین آن مال نزد فقیر موجود
باشد اگرچه بعد از مدتی باشد میتواند نیت کند و اگر مال نزد فقیر تلف شده
باشد بنحویکه ذمه فقیر مشغول باشد باز میتواند آنرا زکوة حساب کند مثل
سایر دیون بخلاف آنکه تلف شده باشد نزد فقیر بدون ضمان که محلی برای
نیت زکوة نمانده **مسئله** اگر مال غایبی داشته و بداند باقیست یا تلف شده و مقدار
زکوة آن مالرا بفقیر دهد باین قصد که در صورتیکه باقی باشد زکوة آن مال
باشد و الا صدقه مستحبه یا مظالم باشد صحیح و مجزی است **مسئله** احوط اگر
نگوئیم اقوی آنستکه با امکان زکوة را از وقت وجوب تأخیر نیندازد اگرچه جدا
کردن از مال خود باشد بلکه در صورتیکه مستحق موجود باشد احوط دادن
باو است اگرچه جواز تأخیر دادن تا یکماه یا دوماه اقوی است خصوص با انتظار مستحق
معینی یا مستحقی که افضل باشد لکن اگر بدون عذر تأخیر بیندازد و تلف شود
ضامن است و جایز نیست پیش از وقت وجوب بقصد زکوة بدهد بلی میتواند
بعنوان قرض بفقیر بدهد و بعد از آنکه واجب شود و مدیون بر صفت فقر خود
باقی و مال زکوة دهنده بر صفت وجوب باقی بماند بابت زکوة بر او حساب کند
و میتواند طلب خودرا از او بگیرد و بدیگری بدهد لکن اولی بلکه احوط آنستکه
بر آن فقیر حساب کند **مسئله** افضل بلکه احوط آنستکه در زمان غیبت زکوة را
بفقیه بدهد بخصوص در صورتیکه از او طلب کند زیرا که فقیه بهتر ارباب استحقاق را
میشناسد اگرچه اقوی عدم وجوب آنست مگر آنکه بنحو ایجاب از روی مصلحت
موجبه بر او حکم کند بدادن و زکوة دهنده مقلد او باشد که متابعت او واجبست
مسئله مستحب است بر زکوة دهنده که مستحقین ارحام و اقارب خودرا مقدم دارد بر
اجنبی و اهل فضل و فقه و عقل را مقدم دارد بر غیر آنها و فقیری که سؤال نمیکند مقدم
دارد بر اهل سؤال **مسئله** جایز است زکوة را جدا کند و در محل خاصی تعیین
نماید اگرچه از غیر جنس مال زکوی باشد حتی با وجود مستحق و آن مال امانت
است دست او و ضامن آن نیست بر فرض تلف مگر آنکه تعدی و تفریط کرده
باشد و نمیتواند آنرا عوض کند بمال دیگر **مسئله** اگر زکوة را که جدا کرده

دیگری سبب که متلف ضامن است نه مالك درصورتیکه تاخیر بینداخته باشد
که موجب ضمان او باشد والا هردو ضامن هستند اگر چه قرار ضمان بر
متلف است مسئله اگر بمالیکه بقصد زکوة جدا کرده تجارت کند ربح آن برای
فقراست وخسارت آن برمالك وهمچنین است بنابراحوط اگر بمالیکه متعلق
زکوة باشد پیش ازدادن زکوة تجارت کند که ربح آنرا بالنسبه توزیع کند و
حق ارباب زکوةرا از ربح ضمیمهٔ زکوة کرده بدهد اگرچه اقوی اختصاص
ربح است بمالك مسئله نقل زکوة ببلد دیگر جائزاست اگرچه مستحق دربلد
موجود باشد لکن دراینصورت اگر تلف شود ضامن است بخلاف آنکه مستحق
درآن بلد نباشد که ضامن نیست ومؤنه نقل بر مالك است مطلقاً مسئله بعد
ازآنکه زکوة بدست فقیه رسید بعنوان ولایت برفقراء ذمهٔ مالك از زکوة فارغ
میشود اگرچه بتفریط یابدادن بغیر مستحق اشتباهاً تلف شود بخلاف آنکه
فقیه راوکیل کند دررسانیدن زکوة یاو بعنوان وکالت بگیرد که ذمهٔ مالك فارغ
نمیشود مگر آنکه [illegible] مسئله اگر دادن زکوة متوقف باشد بر
کیل ووزن [illegible] مالك است نه بر زکوة مسئله کسیکه زکوة بر
ذمهٔ اومتعلق گردید ومرگ اورسید واجب است [illegible] او وصیت کند که ازترکه او
بیرون کنند وهمچنین است سایر حقوق واجبه واگر وارث یاوصی او مستحق
باشند میتوانند بابت زکوة قبول کنند وخودشان تملك کنند لکن مستحب است
مقداری ازآنرا بدیگری بدهند مسئله مکروه است برصاحب مال آنکه از فقیر
طلب کند که آنچه را بعنوان زکوة [illegible] باو داده برگرداند
[illegible] آنچه راکه بعنوان زکوة گرفته
[illegible] اختیاراً بخواهد [illegible]
بفروشد صاحب مال سزاوار [illegible] بدون کراهت وهمچنین اگر
[illegible] متمکن باشد [illegible] آنکه
[illegible] وارد آید مالك میتواند
[illegible] دیگری [illegible] ضروری [illegible]
از فقیر بخرد بدون کراهت مقصد دوایم درزکوة فطره است بدانکه دادن فطره از
مهمات ونددادن آن موجب خوف مرگ است وازتمامیت روزه ماه مبارك رمضان
دادن فطره است چنانچه تمامیت نماز بصلوات برحضرت پیغمبر وآل اوصلوات

درزکوة فطره است

علیهم اجمعین است وکلام درآن چند مقام است درکسیکه براو فطره واجب است
ودر جنس فطره ومقدار آن ووقت آن و مصرف آن مقام اول در بیان
کسیکه فطره بر او واجب است مسئله واجب است زکوة فطره بر مکلف حر غنی
بالفعل یابالقوه پس واجب نیست برصبی ومجنون اگرچه ادواری باشد [illegible]
نیست برولی آنها که ازمال ایشان بدهد [illegible] فطره از کسیکه [illegible]
یامجنون باشد قوی است وهمچنین واجب نیست برکسیکه اول غروب شب عید
ظطریبهوش باشد ونه برمملوك ونه برفقیریکه زاید برمقدار دیون ومستثنیات
دیون مالك مؤنه سال خود وعیالات باشد فعلا یا قوت علی الاحوط [illegible] کسیکه
زاید بر مؤنه یك روز ویك شب داشته باشد آنکه فطره را بدهد [illegible]
است بر فقیر مطلقا بلکه اگر چه یك صاع باشد بقصد فطره دست گردان کند [illegible]
خود وعیالات خود وبعد از آن که بخودش منتهی شود [illegible] مسئله
وجود شرایط مزبوره معتبر است دراول غروب شب عید وکفایت میکند وجود
شرایط پیش از آن وبعد از آن [illegible] در وقت غروب پس هرکه [illegible]
[illegible] وبیك لحظه بالغ شود یامجنون عاقل شود یاکسیکه بیهوش [illegible]
آنکه فقیر غنی شود یا بنده آزاد شود که مقارن غروب واجد شرایط باشد واجب
میشود بر او فطره بخلاف کسیکه پیش از [illegible] واجد شرایط [illegible]
فاقد یکی از شرایط شود که واجب نیست براو چنانکه واجب نیست [illegible]
اگر چه یك لحظه بعد از آن واجد شود بلی مستحب است برکسیکه [illegible]
روزعید واجد شود مسئله واجب است بر کسیکه اول وقت واجد [illegible] بدهد
فطره خود وفطره هرکس عیال او باشد ازمسلم [illegible]
حتی طفلیکه پیش از غروب [illegible] متولد شده باشد [illegible]
او شده باشد حتی مهمان که براو وارد شود [illegible]
در خانه او چیزی نخورده باشد که [illegible]
از غروب متولد شود یاکسیکه بعد از آن داخل عیلولهٔ او شود [illegible]
براو واجب نیست بلی اگر تا قبل از ظهر عید داخل شود فطره [illegible] مستحب است
بعد مسئله هرکس فطره او بر دیگری واجب باشد مثل مهمان یا عیال [illegible]

دربیان کسیکه فطره بر او واجب است

[illegible]

او ساقط است هر چند فی نفسه غنی وجامع الشرایط باشد بلی اگر میهمان غنی و
میزبان فقیر باشد وجوب فطره بر خود میهمان قوی است بلکه هرگاه عیال کسی
مهمان محل که مکلف بدادن فطرهٔ اواست نسیاناً یا عصیاناً نداده احوط آنستکه
خودش بدهد بلکه اگر میهمان خیال ماندن مدتی نزد میزبان نداشته باشد
ودر عرف از عیالات او محسوب نباشد ومیزبان فطره او را بدهد احوط آنستکه
خود او نیز بدهد مسئله کسیکه مکلف بدادن فطره است اگر از عیالات خود غایب
باشد باید بر حسب تکلیف فطرهٔ آنهارا بدهد مگر درصورتیکه آنهارا وکیل کرده
باشد که از مال او فطره خودرا بدهد مسئله ظاهر آنستکه مدار در وجوب فطره
عیال عیلوله فعلیه است نه کسیکه نفقه اش بر او واجب باشد اگرچه احوط مراعات
هر دو امر است پس اگر زوجهٔ دائمه او در عیلوله او باشد فطره او را باید
بدهد اگرچه بسبب نشوز یا غیر آن نفقه اش بر او واجب نباشد بخلاف آنکه
در عیلوله دیگری باشد که فطره اش با دیگر است واگر در عیلوله کسی نباشد
وخودش غنیه ودارای شرایط وجوب باشد بر خودش فطره اش واجب است
اگرچه نفقه اش بر شوهر واجب باشد واگر فقیره باشد بر کسی واجب نیست و
همچنین است مملوک مسئله اگر کسی در نفقه دو نفر باشد فطره او را آن دو نفر
مشترکاً باید بدهند اگر هر دو غنی باشند واگر یکی از آنها فقیر باشد ودیگری
غنی بر غنی واجبست نصف فطرهٔ او را بدهد مسئله فطرهٔ غیرهاشمی بر هاشمی
حرامست ومدار بر هاشمی بودن یا نبودن معیل است نه عیال اگرچه مراعات
هر دو احوطست مسئله واجبست در اداء زکوة فطره نیت مثل سایر عبادات
وکسیکه مکلف بفطره دادن است خود یا وکیل او وقت دادن قصد قربت میکند
ولی اگر کسی را وکیل کند در رسانیدن فطره بفقیر خودش وقت دادن بوکیل قصد
قربت میکند وجایز است کسی را وکیل کند که از مال خود بدهد وعوض آنرا
از او بگیرد زیرا در اینصورت دادن وکیل بمنزله دادن از مال موکل است و
وکیل نیت کند واگر او را وکیل کند که از مال خود بدهد بدون عوض جواز
آن خالی از اشکال نیست چنانکه جواز تبرع در دادن فطره مشکل است
مقام دویم در جنس فطره مسئله ضابط در جنس فطره چیزهائیستکه قوت غالب

مردم باشد مثل گندم وجو وخرما ومویز وبرنج وکشک وشیر واحوط اقتصار
بر مذکورات است اگر چه در شمول آن مجزی است بنابر اقوی مگر آنکه احوط
آنستکه غیر مذکورات را بعنوان قیمت یکی از آنها بدهد واحوط از آن اقتصار
بر خصوص چهار اول وشیر است واز آن احوط چهار اول است وغیر آنهارا
بعنوان قیمت بدهد بلکه احوط آنستکه نان وآرد را بعنوان قیمت نیز بدهد
چه برسد بغیر آنها مسئله جنس فطره باید صحیح باشد وکفایت نمیکند معیوب آنها
چنانکه دادن جنس ممزوج بچیز دیگر که در عرف از صرف آن مسامحه نکنند
کافی نیست مگر آنکه بعنوان قیمت بدهد زیرا که جواز دادن قیمت آن اقوی
است واعتبار بقیمت بلد ووقت دادن است مسئله دادن خرما افضلش بیشتر است
بعد از آن مویز بعد از آن قوت غالب بلد وبعضی ترجیح داده اند آنچه را که نفع بحال
فقیر است بحسب مرجحات خارجیه چنانکه ترجیح داده اند برای فطره کسیکه
خوراک او گندم اعلی باشد از همان گندم بدهد نه از گندم پست تر ونه از جو
مقام سوم در مقدار فطره وآن یک صاع است از هر کدام از مذکورات حتی از
شیر وصاع ششصد وچهارده مثقال صیرفی وربع مثقال است که بحسب حقهٔ نجف
نیم حقه ونیم وقیه وسی ویک مثقال الا دو نخود است وبحسب حقه اسلامبول دو
حقه وسه ربع وقیه ویکمثقال وسه ربع مثقال است وبحسب من شاهی که هزار
و دویست وهشتاد مثقال است نیم من الا بیست وپنج مثقال وسه ربع مثقال است
مقام چهارم در وقت وجوب آن وآن غروب آفتاب شب عید است ووقت دادن
فطره از غروب است تا ظهر روز عید وافضل واحوط آن است در روز پیش
از نماز عید بلکه در صورتیکه نماز عید میخواند احتیاط بدادن قبل از
آن ترک نشود واگر وقت فطره فوت شود و فطره را جدا نکرده باشد
احوط بلکه اقوی عدم سقوط آن است باید بدهد بقصد قربة بدون قصد اداء و
قضا مسئله جایز نیست فطره را پیش از وقت در غیر ماه رمضان بدهد بلکه در
رمضان نیز جایز نیست بنا بر احوط ولی باکی نیست باینکه مقدار فطره را بفقیر
قرض دهد وبعد از رسیدن وقت وجوب بابت فطره حساب کند مسئله جایز است
جدا کردن فطره وتعیین آن در مال معین از اجناس مزبوره یا قیمت آن وآنچه را معین

در جنس فطره

در مقدار فطره

در وقت وجوب فطره و دادن آن

کرده از مال اوخارج ومال فقراء میشود واگر کمتر از فطره جدا کرده باشد تبدیل آن جایز نیست وتتمه راباید بدهد واگر بیشتر جدا کرده آیا مشترك میشود بین مالك وفقراء ومتعین میشود یا آنکه بحکم آنست که جدا نکرده ومتعین میشود اشکال است بلی اگر معین کند درمالیکه بنحو اشاعه مشترك باشد بین او ودیگری اظهر آنستکه متعین میشود درصورتیکه حصهٔ او بقدر فطره یا کمتر باشد ودرهر حال اگر جدا کرده فطره را دروقت جایز است دادن بفقیر را تاخیر بیندازد خصوص باملاحظهٔ مرجحات لکن درصورتیکه مستحق موجود ومتمکن از رسانیدن باو بوده وتلف شود ضامن است بخلاف صورتیکه متمکن نبوده که بتلف ضامن نیست مگر باتعدی وتفریط در حفظ آن مثل سایر امانات **مسئله** احوط باعزل و وجود مستحق دربلد نقل نکردن فطره است ببلد دیگر اگرچه اقوی جواز آن است **مقام پنجم** درمصرف زکوة فطره احوط اقتصار بر خصوص فقراء مؤمنین باضمان واطفال آنها ومساکین ایشان است اگرچه عادل نباشد وجایز است دادن فطره بمستضعفین مخالفین درصورتیکه مؤمنین موجود نباشند اگرچه درزکوة مال جایز ندانیم واحوط آنستکه بهر فقیری از یك صاع وبافیمت آن که فطره یکنفر است کمتر ندهد اگرچه جماعتی از فقراء حاضر باشد که بهر کدام یکقدر نرسد وجایز است بیکنفر زیادتر از یك صاع بدهد تا غنی شود ومستحب است اختیار که ارحام فقیر وهمسایگان وکسانیکه برای تحصیل احکام دین بغربت باشند خصوص صاحبان عقل وعفت ونحو آنها که یکی از مرجحات را دارا باشد ومعتبر نیست در مستحق عدالت بلی احوط ندادن بشراب خوار ومتجاهر بمعصیت وکسانیکه پردهٔ حیارا دور انداخته اند وجایز نیست دادن بکسیکه آنرا صرف معصیت میکند

درمصرف فطره

٥(کتاب الخمس)٥

کتاب الخمس

بدانکه خداوند سبحان جل شأنه خمس را برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وذریهٔ آن بزرگوار قرار داده بجای زکوة که او ساخ اموال ناس است وذریهٔ طیبه را

باختصاص خمس گرامی داشته وکسیکه یك درهم خمس بر او باشد وبایشان نرساند در عداد ظالمین وغصبین حقوق آنها محسوب است واز حضرت صادق ع منقولست که فرمود خدائی که بجز او خدائی نیست چون صدقه را برما حرام فرمود عوض آن خمس را برای ما مقرر نمود پس صدقه برای ما حرام وخمس که برای ما فریضه داده وبان مارا گرامی داشته برای ما حلال است واز آن حضرت مرویست که معذور نخواهد بود کسیکه از خمس چیزی بخرد میگوید پروردگارا مال خمس نداده بخرم تا آنکه اهل خمس او را اذن دهد واز حضرت باقر ع مرویست که حلال نیست برای کسیکه از مال خمس چیزی بخرد تا آنکه حق مارا بما برساند واز آن بزرگوار علیه السلام مرویست که آسان ترین چیزیکه بنده را مستحق آتش جهنم میکند آنستکه درهمی از مال یتیم بخورد ویتیم ما هستیم وکلام در چند مقام است در چیزهائیکه خمس در آنها واجبست ودر مستحقین آن ودر کیفیت تقسیم آن ودر انفال **مقام اول** در بیان چیزهائیکه متعلق خمس است **مسئله** واجب است خمس درهفت چیز (اول) غنیمتی که بجنگ وغلبه از کفار حربی بدست مسلمانان میرسد درصورتیکه جنگ باذن امام باشد وکفار حربی کسانی هستند که کشتن آنها واموال آنها واسیر کردن زنان واطفال آنها حلال باشد ودر غنیمت فرق نیست بین آنچه لشکر مسلمین جمع کنند وغیر آن مثل زمین ونحو آن بنابر اصح بخلاف جنگی که درزمان حضور امام علیه السلام وبا تمکن از استیذان آن بزرگوار بدون اذن او واقع شود که غنیمت آن از انفال ومختص بامام است ودر جنگی که درحال غیبت وعدم امکان اذن امام علیه السلام واقع شود احوط بلکه اقوی وجوب خمس آنست خصوص درصورتیکه برای دعوت باسلام باشد وهمچنین است چیزهائیکه از کفاریکه هجوم کنند بر بلاد مسلمین درمقام دفاع بدست مسلمین برسد هرچند در زمان غیبت باشد واما چیزهائیکه مسلمین از کفار میربایند بعنوان دزدی وغیله یا از آنها سود میگیرند یا بدعوای باطل ونحو آنها بمسلمین میرسد پس اگرچه احوط دادن خمس آنها است بعنوان غنیمت بدون اخراج مؤنه سال خود لکن اقوی عدم وجوب آنست مگر بعنوان فوائد بعد از اخراج مؤنه ومعتبر نیست در وجوب خمس غنیمت آنکه بیست دینار برسد

در چیزهائی که خمس بآنها تعلق دارد

بنا بر اصح لکن معتبر است که آن مال را کافر از مسلمان یا از ذمی یا از معاهد ونحو آنها از کسانیکه مال آنها محترم باشد غصب نکرده باشد بخلاف مالیکه از کفار حربی بدست آن کافر باشد اگرچه آنها در آن جنگ محارب با مسلمین نباشد که از غنیمت است والحاق ناصبی بکافر حربی در اباحهٔ غنیمت از آنها و تعلق خمس بان اقوی است بلکه ظاهر آنستکه مال ناصبی در هر حال و بهر وجه و بهر عنوانی که یافت شود و بدست مسلمان بیفتد تملك آن جایز و خمس آن واجب است

در معدن

(دویم) معدن و مرجع آن عرف عقلاء است مثل طلا و نقره و قلع و آهن و مس و زیبق و یاقوت و زبرجد و فیروزه و عقیق و قیر و نفت و کبریت و شوره و سنگ سرمه و زرنیخ و نمك بلکه گچ و گل سرخ و گل سرشور و گل ارمنی بنابر احوط وچیزیکه معدن بودن آن مشکوك باشد باین عنوان خمس ندارد و معتبر است در تعلق خمس بمعدن آنکه قیمت آن بعد از وضع مصارف بیرون آوردن و تصفیه به بیست دینار که پانزده مثقال صیرفی طلا است برسد یا آنکه وقتیکه بیرون میاورد صاف نکرده باین قیمت باشد اگرچه احوط دادن خمس معدن است اگر قیمت آن بیکدینار برسد بلکه مطلقاً اگرچه کمی باشد و معتبر نیست در آن که هر دفعه که بیرون میاورد بقدر نصاب برسد بلکه اگر بتدریج آنقدر بیرون آورد که مجموع بقدر نصاب برسد خمس مجموع واجب است حتی در صورتیکه اول کمتر از نصاب بیرون آورد و از آن اعراض کند بعد از آن برگردد تکمیل کند تا مجموع بنصاب برسد بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی و اگر چند نفر شرکت در معدنی بیرون آورند آیا نصیب هر کدام آنها باید بقدر نصاب برسد یا کفایت میکند که مجموع بنصاب برسد دویم احوط است اگرچه اول خالی از قوت نیست و اگر یك معدن مشتمل باشد بر دو جنس یا زیادتر کفایت میکند قیمت مجموع بنصاب برسد بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی و معادن متعدده که از یك جنس باشد و جمع آنها بنصاب برسد کافیست خصوص اگر نزدیك یکدیگر باشد و اگر از اجناس مختلفه باشد شرط است در آنچه از هر کدام بیرون میآورد بنصاب برسد نه مجموع آنها بنا بر اقوی

مسئله فرق نیست در وجوب خمس معدن بین آنکه از زمین مباح بیرون آورد یا از زمین مملوك اگرچه در اول مال کسیستکه بیرون آورده و در دویم خمس

بصاحب زمین است هر چند دیگری بیرون آورد پس در اینجا هر که بامر مالك زمین بیرون آورده مالك زمین خمس آنرا باید بدهد بعد از مؤنه بیرون آوردن که از آنجمله است اجرت بیرون آورنده در صورتیکه متبرع نباشد و اگر بدون امر مالك زمین و بیرون آورده تمام مال مالك زمین است و مالك باید خمس آنرا بدهد بدون استثناء مؤنه زیرا او مؤنه برای بیرون آوردن صرف نکرده و آنچه بیرون آورنده صرف کرده چون بدون امر مالك بوده بر مالك نیست و اگر معدن در زمین مفتوح العنوه باشد آنچه در معموره آنست مال مسلمانان است و هر مسلمی که بیرون آورده مالك میشود باید خمس آنرا بدهد و اگر کافری در آورده مشکلست مالك شود و آنچه در زمینی که روز فتح آن زمین موات بوده در آید هر کس بیرون آورد مالك میشود و بر او است خمس آن اگرچه کافر باشد مثل سایر زمینهای مباح و اگر طفلی یا مجنون معدنی بیرون آورد بر آن خمس تعلق میگیرد و ولی آنها باید بدهد مسئله گذشت که در تعلق خمس بمعدن فرق نیست که بیرون آورنده مسلم باشد یا کافر در صورتیکه آن زمین معدن آنها یا زمین مباح باشد پس معادنیکه بدست کفار است از طلا و نقره و آهن و نفت و زغال سنگ و نحو آنها متعلق خمس است و مقتضای قاعده آنستکه بر ما حلال نباشد آنچه از آنها میخریم بیش از دادن خمس آن و بر ما لازم باشد خمس آنرا بدهیم لاکن حضرات ائمه علیهم السلام برای شیعیان مباح فرموده‌اند خمس اموالی را که از غیر معتقد بخمس از کافر یا غیر کافر بشیعه منتقل شده از ربح تجارت و غیر آن

در کنز

(سیم) کنج آنچه را در عرف کنج گویند و صاحب آن معلوم نباشد خواه در بلاد کفار یا در زمین موات یا در خرابه های بلاد اسلام پیدا شود و چه اثر اسلام بر آن باشد یا نه در جمیع صور ملك کسیستکه پیدا کرده و باید خمس آنرا بدهد و اگر در زمینی پیدا شود که ملك پیدا کننده باشد بخریدن و نحو آن باید از مالك سابق جویا شود و اگر او مالك کنج نباشد از مالك پیش از او جویا شود و همچنین پس اگر هیچکدام او را نشناسند مال کسیستکه پیدا کرده و خمس آن بر او واجب است و شرط است در وجوب خمس در کنج آنکه اگر از جنس طلا باشد بقدر پانزده مثقال صیرفی برسد و اگر نقره باشد بیکصد و پنج مثقال صیرفی برسد و

اگر غیر طلا ونقره است قیمت آن بقدر نصاب طلا یا نقره برسد والا واجب نیست وملحق بگنج است آنچه پیدا شود درشکم حیوانیکه خریده که باید بتفصیل مزبور از مالکین سابق که میشناسد جویا شود واگر نداند مال مشتری است وخمس آنرا باید بدهد بدون اعتبار نصاب بلکه ملحق بآنست بنابر احوط آنچه پیدا شود در شکم ماهی که خریده ودر آن جویا شدن ازبایع نیز لازم نیست مگر در بعض فروض نادره بلکه احوط الحاق غیر ماهی است در عدم اعتبار نصاب بماهی (چهارم) آنچه بفرو رفتن زیر آب بیرون میاورد از جواهرات

در ارباح مکاسب

مثل مروارید ومرجان ونحو آنها وفرق نیست در آنچه بیرون آورده از یکنوع باشد یا انواع متعدده وآنکه یك دفعه بیرون آورد یا دفعات متعدده که اگر یك دینار ارزش داشته باشد باید خمس بدهد والا فلا واگر جماعتی در بیرون آوردن آن شریك باشند آیا معتبر است که سهم هر کدام اقلا بقدر یك دینار باشد یا کفایت میکند که مجموع بنصاب مزبور برسد دو وجه است دویم احوط است اگرچه اول خالی ازقوت نیست مسئله اگر جواهرات را بدون فرورفتن زیر آب بالات و ادوات بیرون آورد بحکم غوص است بنابر احوط بلی اگر چیزی خودبخود بر ساحل بیفتد یا بر روی آب بیاید وآنرا بگیرد بدون فرورفتن بعنوان غوص خمس ندارد بلکه داخل اکتساب است که بدون اعتبار نصاب بعد ازمؤنه سال خمس آنرا باید بدهد مسئله اگر از نهرهای بزرگ مثل نیل ودجله وفرات جواهری بیرون آورد بفرو رفتن زیر آب حکم غوص دارد مسئله اگر چیزی در دریا غرق شود ومالك از آن اعراض کند بعد از آن اگر کسی بفرورفتن بیرون آورد مالك میشود واحوط دادن خمس است خصوص اگر مثل مروارید یا مرجان باشد مسئله عنبر را اگر بفرو رفتن زیر آب بیرون آورد بحکم غوص است واگر از روی آب بگیرد یا کنار ساحل افتاده بردارد احوط دادن خمس آنست بدون اعتبار نصاب مسئله در غوص ومعدن وگنج وجوب خمس آن بعد ازمؤنه کندن وتصفیه وآنچه صرف آلات وادوات نموده است میباشد بلکه اعتبار نصاب بعد از

در غوص

بیرون آوردن مؤنه است (پنجم) آنچه از مؤنه سال خود وعیالات او زیاد بیاید از عایدی صناعات وزراعات وارباح تجارات وسایر تکسبات او هر چند جمع

آوری مباحات صحرا باشد مثل حشیش وهیزم ونحو آنها باشد یا بنماء اشجار و زائیدن گوسفند وشتر وگاو ونحو آنها باشد یا بزیادتی قیمت متاع یا غیر آنها باشد از کارهائیکه آنرا تکسب گویند بلکه احوط تعلق خمس است بهر فایده که باو برسد اگرچه بکسب آنرا تحصیل نکرده باشد وبنابراین اگر بهبه هدیه وجوائز ومیراثی که گمان نمیبرد باو برسد خمس تعلق میگیرد بنابر احوط بلکه احوط تعلق خمس است بمطلق میراث وصداق وعوض خلع اگرچه اقوی آنستکه این سه خمس ندارد چنانکه اگر مالی را بعنوان خمس یا زکوة مالك شود واز مؤنه سال اوزیاد باشد خمس ندارد بلی اگر نمائی از آن در ملك او پیدا شود خمس آنرا باید بدهد وهرگاه بعنوان صدقه مندوبه چیزی را مالك شود واز مؤنه سال او زیاد باشد احوط آنستکه خمس آنرا بدهد مسئله اعیانی که متعلق خمس نباشد یا آنکه متعلق بوده وخمس آنرا داده باشند اگر قیمت سوقیه آنها زیاد شود ارتفاع قیمت آنها خمس ندارد در صورتیکه آن اعیان را مال التجاره وسرمایه کسب قرار نداده باشد ومقصودش آن باشد که اعیان آنها بملك او باقی بماند واز نماء و منافع آن منتفع شود بخلاف آنکه مقصود او تجارت بآن اعیان باشد بفروختن آنها که ظاهر آنستکه بارتفاع قیمت آنها خمس واجب میشود بشرط آنکه درحال ارتفاع قیمت فروختن آن در آن سال ممکن بوده باشد واگر نقل وانتقال آن ممکن نباشد مگر در سال بعد ارتفاع قیمت آنها از ارباح مکاسب سال دویم محسوبست نه از سال اول بنا بر اظهر مسئله اموالی را که بآن تجارت میکند وقیمت آن زیاد شده اگر بعض آنهارا بنسیه فروخته وقیمت آنرا ازمشتری طلب دارد وبعض دیگر را در آخر سال بنقدی بفروشد یا بیع آن ممکن باشد بنقدی بعد از انقضاء سال واجب است خمس ربح وخمس زیادی قیمت آنرا بدهد یا آنکه آنچه از مردم طلب دارد اگر اطمینان بوصول آن دارد که طلب از آنها مثل وجه نقد در کیسه او باشد خمس زاید از راس المال آنرا هم بدهد واگر اطمینان بوصول آن ندارد هر وقت وصول شود بدهد مسئله خمس در ارباح مکاسب بعد از بیرون کردن غرامات و مصارفی است که در تحصیل نماء وربح صرف کرده وتعلق نمیگیرد مگر بآنچه از مؤنه سال او زیاد بیاید که مبدء سال او شروع بکسبست برای کسیکه شغل

او کاسبی باشد وفوائد کسب او بتدریج روزبروز باو میرسد وبرای کسیکه شغلش
کاسبی نباشد مبدء سال او حصول فائده است ومبدء سال زارع اول حصول فائده
زراعت است که بتصفیه غله حاصل میشود ومبدء سال کسیکه باغ دارد بریدن خرما
وچیدن میوه است واگر میوه یا زرع را پیش از وقت بریدن و چیدن آن
بفروشد مبدء سال او وقت فروش و مالك شدن قیمت است **مسئله** مراد بمؤنه
چیزی است که خرج معاش خود وعیال واجب النفقه و کسان خود میکند و
آنچه صرف زیارات و صدقات و جوائز و هدایا و میهمان ورفت وآمد ها
میکند وآنچه حقوق لازمهٔ بنذر یا کفاره میدهد و آنچه محتاج بآن است از
حیوان سواری وبارکشی وغلام و کنیز وخانه و فرش و کتاب و اسباب
که از ارباح میخرد وآنچه صرف تزویج خود واولاد وختنهٔ آنها میکند و
آنچه خرج ناخوشی ومردن کسان خود مینماید و معتبر است در جمیع آنها
اقتصار برمقداریکه لایق بحال او باشد نه خرجهای بی فائده که آنها را اسفاهت
واسراف شمارند پس هرگاه زیاده از مقدار لایق خرج کند از مؤنهٔ او
محسوب نیست وباید خمس آن زیاده را بدهد بلکه احوط مراعات اقتصاد
ومیانه روی است در مؤنه نه بوسعت زیاد که لیاقت آنرا نداشته باشد هرچند
بحد اسراف نرسد اگرچه اقوی خلاف آنست ومناط در مؤنهٔ آنستکه بالفعل
صرف میکند نه مقدار آن پس اگر برخود وعیالات تنك گیری کند یا آنکه
دیگری معاش او را تبرعاً متکفل شود باید خمس مقدار زاید را بدهد واو را
نمیرسد که بمقدار متعارف بازاء مصارفیکه نکرده از ربح کنار گذارد واز مؤنه
اثناء سال باید صرف واجب مثل حج و اداء دین و کفاره و نحو آنها نماید
وعصیاناً ترك کند مقدار مصرف نکرده را نمیتواند کنار گذارد واز مؤنه
حساب کند بنابر اقوی **مسئله** اگر کسی چند نوع عایدی داشته باشد مثل تجارت
وزراعت وصنعت و نحو آنها باید در آخر سال مجموع عایدات و واردات
خود را از هر جهت حساب کند بعد از اخراج مؤنه سال آنچه ازمجموع باقی
مانده خمس آنرا بدهد ولازم نیست که برای هر نوعی سال علیحده قراردهد
مسئله احوط بلکه اقوی آنستکه نمیتواند از ربح کسب خود در عرض سال

سرمایه بردارد وسرمایه داشتن را هم جزء مؤنه حساب کند درصورتیکه آنرا
از ربح کاسبی تحصیل کرده باشد پس اگر کسی مالی نداشت وناچار بکارگری شدن
وزحمت زیاد مقداری مال تحصیل نمود ومیخواهد قدری از آن را برای خود خمس
نداده سرمایه کند وبآن تجارت کند میتواند وهمچنین اگر از ارباح تجارت
درعرض سال بخواهد ملکی بخرد تا از عایدی آن نان بخورد باید خمس آنرا بدهد
وبخرد **مسئله** اگر کسی املاکی دارد از اشجار وحیوان مثلا که خمس بآنها تعلق
نگرفته مثل آنکه بارث باو رسیده یا تعلق گرفته وداده است برسه قسم است
(اول) آنکه مقصود او باقی گذاردن اعیان آنها و کاسبی بعایدی منفصل بآنها
است مثل درختهای غیرمثمره ازقبیل بید وچنار وامثال آنها که مقصود تکسب
بچوب وشاخه‌ی آنها است وهمچنین گوسفندانیکه مقصود بزرگ وفربه
شدن و تکسب بگوشت آنها است (دویم) آنکه مقصود او کاسبی کردن
بنماء منفصل ازآنها باشد مثل فروختن میوه درختان ونتاج حیوانات یاشیر یا
پشم آنها (سیم) آنکه مقصود او تعیش بنماء آنها باشد برای معاش خود
وعیالات ومیهمان خود پس در قسم اول خمس بنماآت منفصلهٔ آنها تعلق میگیرد
مثل شاخهای زیادی و برك درخت وپشم ومو و کرك حیوان بلکه بنماآت متصله
آن مثل کلفت شدن چوب درخت وچاق شدن حیوان نیز تعلق میگیرد ودر
قسم دویم خمس بنماآت منفصله مثل میوه وشیر وپشم حیوان ونحو آنها تعلق
میگیرد لکن بنماء متصل تعلق ندارد ودر قسم سیم تعلق میگیرد بآنچه زاید از
معیشت او باشد ازنماء آنها **مسئله** اگر بسرمایه خود در عرض سال تجارت
کند یك نوع از تجارت وداد وستد نماید در بعض معاملات خسارت کند و
در بعض دیگر ربح کند جبران میکند خسرانرا بربح پس اگر خسارت وربح
مساوی باشند بعد از جبران ربحی ندارد واگر ربح زیاد تر باشد همان تفاوت
ربح اوست واگر چند قسم تجارت دارد احوط آنستکه خسارت نوعی از
تجارت راجبران نکند بربح نوع دیگر واگر در تجارت مثلا خسارت کرد احتیاط
بعدم جبران آن بمنفعت زراعت شدید تر بلکه اقوی است **مسئله** اگر برای مؤنه
سال از ارباح بعض چیزها بخرد مثل گندم وجو وبرنج وروغن وزغال وهیزم

وحبوبات وقند وچای وتباکو ونمك و فلفل و زرد چوبه ونحو آنها ودر آخر
سال چیزی ازآنها زیاد آید کم باشد یا زیاد واجب است خمس باقیمانده را بدهد
بخلاف آنکه فرش یا ظرف یا اسب یا اسباب حاجت خانه که از آنها با بقاء
اعیان آنها منتفع میشود که ظاهر عدم وجوب خمس آنهاست مسئله کسی که
محتاج بخانهٔ محل سکنی باشد وخریدن آن متوقف باشد بر تدریجاً گذاردن فاضل
مؤنه چندسال باآنکه محتاج باشد یا آنکه بشم گوسفندان خود را چند سال
جمع کند تا بآن فرشی یا لباسی که محتاج بآن باشد بسازد پس مقداریکه درسال
اخیر که خانه میخرد یا لباس وفرش درست میکند ازمذکورات پیداشود ازمؤنه
آن سالست که خمس ندارد بی اشکال ومقداریکه ازسالهای سابق جمع کرده بود
مؤنه بودن آنها مشکل است پس احتیاط بدادن خمس آن ترك نشود مسئله اگر کسی
دراثناء سال تجارت خود بمیرد وربحی حاصل نموده اعتبار اخراج مؤنه بقیه
سال برفرض حیوة او ساقطست وآنچه از مؤنه او وقت مردن از ارباح زیاد
باشد واجبست خمس آن مسئله کسیکه مالی داشته باشد که خمس بآن تعلق
نگرفته یا گرفته وداده وربح تجارت وزراعت هم دارد مثلا اقوی جواز صرف
ربح است درمؤنه خود و لازم نیست براو که مؤنه خودرا از خصوص آنچه
خمس ندارد صرف کند یا آنکه توزیع کند وازهردو بالنسبه صرف کند اگرچه
احوطست خصوص توزیع واگر دیگری مصارف سال اورا تحمل مینماید خواه
تحمل براو واجب باشد یا تبرعا باید خمس تمام ربح را بدهد مسئله اگر دراول
سال برای مؤنه خود قرض کرده یا آنکه بعض چیزها نسیه خریده یا آنکه بعض
سرمایه را خرج کرده پیش ازحصول ربح جایز است ازربح آن سال قرض
خودرا بدهد وآنچه ازسرمایه برداشته برگرداند مسئله دینی که قهرا برذمه اش
آمده مثل قیمت چیزهائیکه ازمردم نزد او تلف شده وارش جنایات ونذر و
کفارات درهر سالی اداء آنها ازمؤنه آنسال است وازربح آن سال باید بردارد
واگر قرض کرده یا نسیه گرفته برای مؤنه آن سال نیز ازمؤنه همانسال است واگر
اداء نکرده میتواند ازربح آن سال اداء کند بخلاف دینی که بسبب مؤنه سنوات سابقه
بذمه او مانده که آیا میتواند ازربح آنسال ادا کند یانه محل تأمل و اشکالست

واحتیاط ترك نشود مسئله اگر مستطیع شود درسال ربح وهمان سال بحج
برود مصارف سفر حج از مؤنه اواست وخمس ندارد واگر بسبب عذری یا
عصیانا تاخیر انداخت وبرفت خمس ربح را واجبست بدهد واگر استطاعت حاصل
شود بمجموع ارباح چندسال خمس ربح سالهای سابق که هنوز استطاعت
حاصل نشده واجبست وخمس سالیکه استطاعت او کامل میشود درمقدار متمم استطاعت
واجب نیست درصورتیکه صرف حج کند بلی بنابر آنچه گذشت که اگر مال
خمس داده یا مالیکه متعلق خمس نبوده داشته باشد از ربح میتواند تمام مؤنهٔ
خودرا از ربح بردارد دراینجاهم میتواند ازخصوص ربح آن سال مؤنه سفر حج
خودرا بردارد مثلا اگرمصرف حج صدلیره باشد واززیادی ارباح سالهای سابق
هشتادلیره جمع کرده ودرسالی که حج میکند مثلا صدلیره ربح دارد جایز است تمام ربح
سال اخیر را صرف حج کند وخمس آنرا ندهد ومتعین نیست براو که بیست لیره
از ربح بردارد باهشتاد لیره که ازسالهای سابق داشته حج کند و خمس هشتاد
لیره که ازربح امسال مانده بدهد مسئله خمس بعین مال تعلق میگیرد اگرچه
مالك رامیرسد که ازمال دیگر خمس رابدهد ومالك نمیتواند خمس را برذمهٔ
خود بگیرد وتصرف کند درتمام مال که خمس بآن متعلق است بلی جایز است
که مالك باحاکم شرع یا وکیل او مصالحه کند تاجایزشود براو تصرف در آن
مال مسئله درتعلق خمس بارباح وغیر آن گذشتن سال معتبر نیست بلکه بمجرد حصول
آن واجب میشود بلی بعض ارفاق مالك جایزاست در خصوص ارباح دادن
خمس واتاخیر بیندازد تاسرسال برای آنکه مؤنه خودرا از آن بردارد پس
میتواند بمجرد حصول ربح خمس آنرا بدهد واگر تعجیل نمود وخمس آنرا داد
بعد معلوم شد که زاید برمؤنه سال نبوده وآنچه رامستحق داده او تلف کرده
باعدم علم بحال نمیتواند عوض آنچه را بعنوان خمس داده ازاو پس بگیرد (خمس)
زمینی که کافر ذمی ازمسلمان بخرد که خمس آن برذمی است اگر باختیار
ندهد قهراً ازاو بگیرند بدون فرق بین زمین زراعت یا زمینی که برای خانه یا
دکان یا کاروانسرا یاغیر آنها درصورتیکه زمین آنها را مستقل بخرد واما اگر
خانه یا حمام یادکان راخریده وزمین آنها بالتبع باشد که بزمین آن آیا خمس

تعلق میگیرد یا نه محل تأمل است و آیا این حکم مختص است بانتقال زمین بذمی بعنوان خریدن یا اینکه بسایر معاوضات نیز حکم وجوب خمس جاریست محل تأمل است احوط آنستکه در عقد معاوضه بر او شرط کنند که خمس آنرا بدهد وضرر ندارد دادن خمس بارباب استحقاق در مورد عدم ثبوت ولی نمیتواند درضمن عقد بیع شرط کند که خمس از او ساقط باشد واین شرط باطلست چنانکه اگر شرط کند که خمس آن بر بایع باشد صحیح نیست بلی اگر ذمی شرط کند بر بایع که مقدار خمس را بنیابت او بدهد صحیح است اگرچه بی اشکال نیست واگر ذمی زمین را که خریده بفروشد بذمی دیگر یا بایع یا بمسلم دیگر بلکه اگر زمین را برگرداند ببایع باقاله یا خیار وجوب خمس از او ساقط نمیشود چنانچه اگر مسلمان شود بعد از خریدن نیز ساقط نمیشود ومصرف این خمس همان مصرف سایر مواردست بنا بر اصح بلی در این خمس نصاب معتبر نیست ونه قصد قربت حتی از حاکم در وقت گرفتن از ذمی یا دادن بسید بنا بر اصح مسئله خمس بر خود زمین متعلق است لکن ذمی مخیر است که خمس را از عین زمین بدهد یا قیمت آنرا بدهد واگر از عین زمین داد وآن زمین مشغول بدرخت یا بناء باشد ولی خمس که حاکم شرع است میتواند درخت یا بناء آنرا که در حصه خمس از ذمی است بکند وبر ذمی است که اجرت حصه خمس را بدهد واگر بخواهد خمس قیمت زمین را بدهد باید زمین که مشغول بزرع یا درخت یا بناء دیگری است با اجرت قیمت کند وخمس آنرا از او بگیرند مسئله اگر ذمی زمین مفتوح العنوه را بخرد پس هر گاه در مقامی است که بیع آن بتبعها جایز باشد مثل آنکه ولی مسلمین برای مصلحت آنها آنرا بفروشد یا آنکه اهل خمس سهم خودرا که با آثار رسیده بفروشند اشکالی در وجوب خمس بر ذمی نیست و اگر زمین را تبع آثاریکه دارد از درخت یا بناء بفروشد اشکال است واشکل از آن صورتیستکه زمین زراعت را که مسلمانی از حکومت نقل نموده باشد بذمی بفروشد که برگشت این معامله بنقل حق اختصاصی است که آن مسلم دارا بوده واحوط در هر دو صورت آنستکه بر ذمی شرط کند خمس آنرا باهل آن بدهد مسئله اگر ذمی بعد از آنکه زمینی از مسلمی خریده وخمس آن بر او واجب است آن خمس را از ولی

خمس که حاکم شرع است بخرد باز خمس آن خمس بر او واجب است وهمچنین خمس خمس هرچه بالا رود (هفتم) مال حلالیکه مخلوط بحرام باشد واصلا صاحب آنمال حرام معلوم نباشد نه بتفصیل ونه باجمال در ضمن عدد محصور ومقدار حرام نیز معلوم نباشد که باید خمس آنرا بدهند تا تتمه حلال شود هرگاه مقدار حرام معلوم باشد و صاحبش را بشناسد باید باو رد کند وخمس ندارد بلکه اگر صاحبش را بنحو اجمال بداند در عدد محصور احوط تخلص از جمیع آنها است بترضیهٔ ایشان واگر تخلص از همه ممکن نباشد آیا باید مالک را بقرعه تعیین کند یا آنکه مقدار معلوم از مال را قسمت کند بین عدد محصور بالسویه یا بحکم مجهول المالک است که باید بحاکم شرع دهد سه وجه است وجه دویم که تقسیم بین محصورین بالسویه باشد وجیه تر است واگر صاحبش را بنحو اجمال هم نشناسد حتی بمظنه هم نتواند تشخیص کند باید آنمقدار را صدقه دهد واگر مظنه داشته بنحو اجمال که صاحبش در عدد محصور است این مظنه فائده ندارد وهرگاه مالك را بشناسد ومقدار مال او را نداند باید خود را خلاص کند از حرام بمصالحهٔ با او ومصرف این خمس نیز مثل مصرف غیر آنست بنا بر اصح مسئله اگر بداند مقدار حرام زیادتر از خمس است هر چند تفصیلا مقدار را نداند ظاهر کفایت دادن خمس است برای تحلیل وتطهیر مال مگر آنکه احوط آنستکه بعد از دادن خمس با حاکم شرع مصالحه نماید تا یقین بفراغ تحصیل کند وحکم مجهول المالك هم بر آن جاری کند مسئله اگر ذمه کسی مشغول بحق دیگری باشد نه در عین المال او محلی برای خمس نیست بلکه اگر مقدار آنرا بداند و صاحبش را نشناسد نه بتفصیل ونه باجمال در عدد محصور باید قدر معلوم را برای صاحبش صدقه بدهد باذن حاکم شرع یا بدهد بحاکم واگر صاحبش را بنحو اجمال در عدد محصور میداند در آن سه وجه است چنانچه گذشت اوجه تقسیم مالست بالسویه مابین محصورین و هرگاه مقدار مال معلوم نباشد ومردد باشد بین اقل واکثر قدر اقل را بمالك بدهد اگر معین باشد واگر مردد باشد بین محصورین حکم آن گذشت واگر صاحبش مجهول باشد یا مردد باشد بین غیر محصور صدقه دهد واحوط مصالحه نمودن با حاکم شرع است

بمقداریکه متوسط باشد بین اقل واکثر ودراین حال بحکم معلوم المقدار میشود

مسئله اگر مال حرام که با حلال مخلوط شده از بابت خمس یا زکوة یا وقف خاص یا وقف عام باشد بحکم معلوم المالك است وبدادن خمس آن حلال نمیشود

مسئله اگر خمس مالی را نداده باشد ومخلوط بحرام شود که باید آنرا تطهیر کند مخمس باید بعداز تطهیر هم خمس بقیه را بدهد

مسئله در مختلط بحرام اگر مالك آن بعداز اداء خمس معلوم شود باید غرامت آنرا بکشد بنابر احوط اگر نگوئیم اقوی واگر بعد ازدادن خمس معلوم شود که مقدار حرام کمتر ازخمس بوده مقدار تفاوت را میتواند پس بگیرد واگر معلوم شود که مقدار حرام زیادتر بوده مقدار تفاوت را صدقه بدهد بنابر احوط

مسئله اگر تصرف کرد در مال مختلط پیش ازدادن خمس باتلاف مقدار حرام منتقل میشود بذمهٔ او و ظاهر سقوط خمس است وحکم مظالم که صدقه دادن است درآن جاریست واحوط دادن مقدار خمس آنست بهاشمی بقصد آنچه درذمه اواست باذن مجتهد واگر آن مال مختلط را فروخته معامله او نسبت بمقدار حرام مجهول المقدار فضولی وموقوف بامضاء حاکم شرع است پس اگر امضاء کرد عوض بجای معوض متعلق خمس خواهد شد زیراکه مصداق مال مختلط است که مقدار وصاحبش معلوم نیست وتمام معوض ملك مشتری میشود واگر حاکم امضاء نکند معوض بحکم مال مختلط باقیست وعوض مختلط بحرامی است که مقدار آن مجهول وصاحبش معلوم است وحاکم شرع میتواند بهر کدام از بایع ومشتری رجوع نماید پس اگر بایع خمس آنرا بدهد بیع صحیح وتمام ثمن ملك او وتمام مبیع ملك مشتری است وهمچنین است اگر مشتری مال دیگر خمس را بدهد لکن مشتری رجوع میکند ببایع و عوض آنچه را داده میگیرد واگر مشتری خمس آنرا ازعین بدهد چهار خمس دیگر برای او میماند ورجوع میکند ببایع بخمس ثمن

مقام دویم درقسمت خمس ومستحقین آن

درکیفیت قسمت خمس ومستحقین آن

مسئله خمس شش سهم است یك سهم برای خداوند جل شأنه و سهم دیگر برای پیغمبر خدا وسهم دیگر برای امام علیه السلام واین سه سهم الان مال امام ارواحنا فداه وعجل الله فرجه میباشد وسه سهم دیگر برای ایتام ومساکین و ابن السبیل سادات است که ازطرف پدر منتسب باشند بعبدالمطلب علیه السلام بخلاف

کسیکه ازطرف مادر منتسب باین بزرگوار باشد که خمس برای او حلال نیست وصدقه برای او حلال است بنابر اصح

مسئله معتبر است که در گیرنده خمس بجمیع اقسام آن ایمان یا بحکم ایمان ولکن عدالت درآنها معتبر نیست بنابر اصح اگر چه بهتر ملاحظهٔ رجحان است درافراد آنها بخصوص متجاهر بفسق را سزاوار نیست از خمس بدهند بلکه درصورتیکه دادن خمس اعانت براثم وعدوان واغراء بقبیح و ندادن موجب ردع ازمعاصی باشد عدم جوازدادن قوی است

مسئله اقوی اعتبار فقراست دریتیم بخلاف ابن السبیل یعنی مسافریکه درسفر طاعت یا غیر معصیت باشد که فقر دربلد خود معتبر نیست بلی معتبر است درآنجا که خمس میگیرد محتاج باشد چنانکه درزکوة گذشت

مسئله احوط اگر نگوئیم اقوی آنستکه خمس را بواجب النفقه بخصوص زوجه نمیتوان داد برای صرف آن در نفقه خود بخلاف آنکه باو بدهد برای صرف درغیر نفقه از چیزهائیکه محتاج بآنست وبرشوهر واجب نیست مثل دواء ونفقه طفل او که ازدیگری دارد که ضرر ندارد چنانکه ضرر ندارد که دیگری خمس بواجب النفقه کسی بدهد حتی برای انفاق درصورتیکه آن کس معسر باشد

مسئله کسیکه مدعی سیادت است بمجرد دعوی تصدیق اورا نمیکنند وکفایت میکند درثبوت سیادت مشهور بودن بسیادت دربلد خود وکسی منکر او نباشد واگر سیادت او مجهول لکن عدالتش محرز ومعلوم باشد میتوان بگردن او بیندازد باینکه خمس را بدست او بدهد ووکیلش کند که آنرا بمستحق برساند هر که باشد بنحویکه شامل خود او هم بشود لکن بهتر آنستکه چنین نکند

مسئله احوط آنستکه ازخمس زیادتر ازمؤنه سال بمستحق ندهد مثلا کسیکه مصرف سال او صد تومان باشد یك دفعه زیادتر ازاین مبلغ باو ندهند چنانکه برای مستحق هم احوط نگرفتن زیاده است هرچند درزکوة جایز است چنانکه گذشت

مسئله نصف خمس که حق ایتام ومساکین وابن السبیل سادات است خود مالك میتواند بی مراجعه بمجتهد بایشان بدهد اگرچه اولی بلکه احوط دادن بمجتهد است یادادن بمستحقین باذن او ونصف دیگر که مال امام علیه السلام است امرش راجع بمجتهد جامع الشرائط است ولابداست بمجتهد بدهد تا او بحسب فتوای خود عمل کند یا آنکه ازمجتهد اذن بگیرد بدستورالعمل او رفتار کند ومشکل است دادن مال امام بمجتهد دیگر

غیر آنکه تقلید او میکند زیرا که شاید مصرف آن در نظر او کماً و کیفاً مغایر
باشد با نظر کسیکه تقلیدش میکند مگر آنکه بداند موافق است **مسئله** اقوی جواز
نقل خمس است ببلد دیگر بلکه گاه میشود که بسبب بعض مرجحات رجحان
داشته باشد حتی با وجود مستحق در بلد لکن اگر بنقل تلف شود در راه ضامن
است بخلاف صورتیکه در بلد خود مستحق خمس موجود نباشد که بتلف ضامن
نیست چنانکه اگر باذن مجتهد نقل کند ضامن نیست مطلقاً بلکه در صورتیکه
مستحق فعلا در آنجا موجود نباشد وبعد از آنهم وجود او مترقب نباشد نقل
ببلد دیگر واجبست واگر مالك در بلد دیگر مالی دارد خود یا وکیل او آن
مالرا بعنوان خمسی که در بلد مالك باو تعلق گرفته بمستحق دهد نقل محسوب
نیست چنانکه اگر از سیدیکه در بلد دیگر است طلبی دارد ومالك طلب خودرا
از بابت خمس بر او حساب کند نقل نیست وهمچنین اگر مالك مالرا ببلد دیگر
نقل کند وآنجا بقصد خمس بمستحق دهد نقل محسوب نیست **مسئله** اگر در بلد
مالك مجتهد جامع الشرائط باشد متعین است بر او نقل کند حصهٔ امام علیه السلام
را بآنجا یا استیذان کند که در بلد خود بدهد بلکه اقوی جواز نیست در صورتیکه
در بلد خود مجتهد باشد نیز بلکه اولی و احوط نقل است در صورتیکه در آنجا
بافضل میرسد یا انکه در آنجا بعض مرجحات دیگر باشد وهرگاه مجتهدیکه
مرجع تقلید مالك است جای دیگر باشد متعین است نقل بآنجا که یا باذن
او در بلد خود بدهد چنانکه گذشت **مسئله** جایز است برای مالکیکه خمس را
بمال دیگر اداکند اگرچه مثلی باشد غیر پول ورضای مستحق در آن شرط نیست
حتی رضای مجتهد نسبت بمال امام علیه السلام معتبر نیست لکن معتبر است که
متاع را بقیمت واقعیه حساب کند که ارزش داشته باشد نه زیادتر و الا ذمهٔ
او نسبت بمقدار زیاده بری نمیشود اگرچه مستحق راضی شود **مسئله** اگر کسی
طلبکار باشد از سید مستحق میتواند طلب خود را از بابت حق سادات از خمس
حساب کند و نسبت بسهم امام علیه السلام از خمس موکول بنظر مجتهد است
مسئله جایز نیست که سید بابت خمس چیزی از مالك بگیرد و دوباره باو رد کند مگر در
بعض موارد مثل آنکه کسی مبلغ معتنابهی بابت خمس مدیون باشد و قدرت بر

اداء آن نداشته باشد و بخواهد ذمهٔ خودرا فارغ کند وعلاجی نداشته باشد در
این صورت جایز است سید احسان باو نموده مبلغی را که ازاو گرفته بابت خمس
بسبب عجز باو رد کند وباین حیله ذمه‌اش را فارغ کند **مسئله** اگر مالیکه متعلق
خمس باشد از کسیکه معتقد بخمس نباشد مثل کافر ومخالف منتقل شود بکسی واجب
نیست برآن کس که خمس آنرا بدهد و تمام مال بر او حلال است وائمه
علیهم السلام مباح فرموده اند آن مالرا بر شیعیان خود چه از نوع تجارت باشد یا
از معدن یا غیر آنها وخواه از مناکح مثل کنیز که مخالفی اسیر گرفته و فروشد
بشیعه وخواه از مساکن ومتاجر یا غیر آنها چنانچه در مثل این زمانها که آن
بزرگواران مبسوط الید نیستند مباح فرموده‌اند برای آسایش شیعیانشان گرفتن
اراضی خراجیه را از دست حاکم جور واذن داده‌اند ایشان را در معامله [illegible]
اراضی با حاکم وگرفتن عطایای او ونحو آنها از اموالیکه بدست حاکم و
تابعین او میرسد خلاصه حاکم را بمنزله خود تنزیل فرموده اند وکارهای
آنها را نسبت بآنچه محل ابتلای شیعه است امضاء کرده‌اند تا آنکه شیعیان ایشان
در حرام محفوظ ودر عسر وحرج واقع نشوند

فصل

در انفال است بدانکه انفال چیزهائیستکه بسبب منصب امامت وولایت مطلقه
مختص امام علیه السلام است چنانچه در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله بسبب منصب
نبوت وریاست الهیه مخصوص آنجناب بوده وآنها چند چیز است (اول) زمینی
است که در بدو اسلام بدون جنگ بدست مسلمین افتاده خواه سکنه آن از ترس
مسلمین آنجارا تخلیه نموده و بیرون رفته باشند یا آنکه بطوع و رغبت بدست اهل
اسلام داده باشند (دویم) اراضی موات که بیفایده افتاده وانتفاع بآنها موقوف بر تعمیر
واصلاح ورسانیدن آب بآنها باشد خواه هرگز آباد و بدست کسی نبوده مثل
بیابانها ویا آنکه سابقا وقتی آباد بوده لکن صاحبان آن بیرون رفته و حال ایشان
معلوم نباشد وملحق است بلادیکه خراب و ویران شده مثل بابل و کوفه و نحو
آنها که زمین و آثار و آجر وسنگهای آن تمام از انفال است و ملك امام

علیه‌السلام است وهمچنین‌است بیابانها که دراراضی مفتوح العنوه موجود است که بنابر اقوی از انفال است ولی زمینهائیکه معلوم باشد بدو اسلام روزیکه مسلمین آنهارا بجنگ وغلبه گرفته اند معمور بوده وبعد خراب شده آیا بحکم معمورهٔ آن ملك تمام مسلمین است یا آنکه از انفال و مخصوص امام علیه السلام است محل اشکال است و ارجح در نظر آن است که از انفال است (سیم) زمینهائی که اطراف دریا ونهرها باشد بلکه هر زمین بی صاحبی اگر چه قابل انتفاع باشد بدون زحمت مثل جزیره‌ها که وقت کم شدن آب در دجله وفرات ونحو آنها بیرون می افتد (چهارم) سر کوهها وانچه در آن روئیده شود از نباتات ودرختها وغیر آنها وهمچنین مجری سیل وآجامها ونیزارها وجنگلها هرچند دراراضی مفتوح العنوه باشد از انفال است ولی زمینهائیکه سابقا ملك کسی بوده وقهراً نی زار شده بملك صاحبش باقیست (پنجم) چیز های تحفه ونفیس وصفایا وقطایع که مخصوص سلاطین است (ششم) چیزهای اعلا که درجنگ بدست مسلمین ازغنائم میرسد مثل اسب ولباس فاخر وکنیز خوشرو وشمشیر برنده وزره خوب ونظایر آنها ازانفال است (هفتم) غنایمی که در جنگ باکفار بدون اذن امام علیه‌السلام بدست مسلمین برسد (هشتم) میراث کسیکه وارث نداشته باشد (نهم) معدنها که درغیرزمین مالك دار پیداشود مخفی نماند آنستکه جمیع انفال درزمان غیبت مباح باشد برای شیعه بنحویکه حکم ملك آنها برآن جاری باشد بدون فرق بین غنی شیعه وفقیر آنها ولی در خصوص میراث کسیکه وارث ندارد احوط اگر نگوئیم اقوی اعتبار فقر است بلکه احوط تقسیم آنست بین فقراء بلد میت واحوط آن آنست بدست مجتهد بدهد چنانچه اگر غیر شیعه نیز حیازت کند حشیش وهیزم وگیاههای اراضی انفالرا مالك میشود واگر زمین مواتی‌را احیاء کند مثل شیعه مالك میشود

تمام شد بحمدالله وحسن توفیقه ترجمه جلد اول
وسیلة النجاة بید مترجم آنم جانی ابوالقاسم
الموسوی النجفی الاصفهانی عفی عنه

بسم الله خیر الاسماء

پس از ستایش الهی و درود بر پیغمبر ستوده وآل گرامی علیهم‌السلام بویژه پسرعم بزرگوارش امیرالمؤمنین که سر چشمهٔ فضائل و علم احکام است چون رساله صراط النجاة ترجمه وسیلة النجاة آیت‌الله العظمی آقای آقا سید ابوالحسن اصفهانی متع الله المسلمین بطول بقائه که یگانه پیشوا و مرجع تقلید شیعه میباشد این‌رساله علم احکام ومسائل حلال و حرام موجب رسیدن بسعادت ابدیه است نسخهٔ اش کمیاب شده لذا جامع دنیا و آخرت جنس جوان وروشن فکر جناب آقای آقا میرزا محمد کازرونی هزینه چاپ آنرا عهده دار شدند امید است که مؤمنین بهره مند و مؤسس را بدعای خیر یاد فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
«	۱۲	[illegible]	[illegible]	۳۱	۶	[illegible]	[illegible]
«	۱۴	[illegible]	[illegible]	«	۸	[illegible]	ازان است راه
۱۴	۷	[illegible]	[illegible]	«	۲۱	[illegible]	از اتام
«	۱۰	[illegible]	[illegible]	«	۲۵	[illegible]	[illegible]
۱۵	۱۱	است	[illegible]	۳۶	۷	[illegible]	[illegible]
«	۱۷	[illegible]	[illegible]	«	۱۷	[illegible]	[illegible]
«	۲۲	خرابه	[illegible]	«	۱۹	«	«
۱۶	۷	[illegible]	[illegible]	«	۲۰	«	«
۱۷	۱۰	[illegible]	[illegible]	«	۲۱	«	«
«	۲۰	«	[illegible]	۳۷	۱	«	«
«	۲۱	«	[illegible]	«	۱۰	[illegible]	[illegible]
«	۲۲	«	[illegible]	«	«	[illegible]	[illegible]
«	«	«	[illegible]	۴۲	۷	طی	وطی
«	۲۶	«	[illegible]	۴۴	۱۰	[illegible]	[illegible]
۱۹	۱۶	[illegible]	[illegible]	«	۱۵	[illegible]	[illegible]
«	«	[illegible]	[illegible]	۴۶	۶	[illegible]	[illegible]
۲۱	۱۱	[illegible]	[illegible]	«	۱۵	[illegible]	[illegible]
«	۲۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲۱	[illegible]	[illegible]
«	۲۵	[illegible]	[illegible]	۴۹	۱۳	[illegible]	[illegible]
۲۲	۲۴	متوسط	[illegible]	۴۹	۴	[illegible]	[illegible]
۲۴	۶	[illegible]	[illegible]	«	۱۶	[illegible]	[illegible]
۲۵	۱۶	[illegible]	[illegible]	«	۱۳	[illegible]	[illegible]
۲۶	۱۵	[illegible]	[illegible]	۵۲	۶	[illegible]	[illegible]
۲۷	۱۰	[illegible]	[illegible]	«	۱۳	[illegible]	[illegible]
۲۸	۲	[illegible]	[illegible]	۵۳	۱	[illegible]	[illegible]
	۶	[illegible]	وکفایت	«	۱۳	[illegible]	[illegible]
«	۷	[illegible]	جمع	«	۲۶	[illegible]	[illegible]
«	۱۰	فرق	[illegible]	۵۴	۱۴	[illegible]	[illegible]
۲۹	۱۵	ومشاهده	[illegible]	«	«	«	«
«	۲۶	[illegible]	[illegible]	۵۵	۱۵	[illegible]	[illegible]
۳۱	۲۳	[illegible]	ازاطراف	۵۶	۱۴	[illegible]	[illegible]
۳۲	۹	[illegible]	[illegible]	۵۷	۱۶	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۸	۲۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]
۵۹		[illegible]	[illegible]	«	۱۰	[illegible]	[illegible]
«	۱۳	[illegible]	[illegible]	۸۰	۱۳	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۹	[illegible]	[illegible]	«	۱۴	[illegible]	[illegible]
۶۲	۱۵	[illegible]	دارالاسلام	«	۲۱	[illegible]	[illegible]
«	۱۹	[illegible]	[illegible]	۸۱	۷	[illegible]	[illegible]
«	۲۳	[illegible]	[illegible]	۸۳	۸	[illegible]	[illegible]
۶۴	۱۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱	[illegible]	[illegible]
«	۱۶	[illegible]	[illegible]	«	۲۴	[illegible]	[illegible]
۶۵	۱۷	[illegible]	[illegible]	۸۶	۱۳	[illegible]	[illegible]
۶۶	۲	[illegible]	[illegible]	۸۷	۲	[illegible]	[illegible]
۶۸	۱۴	[illegible]	او را	«	۱۴	[illegible]	[illegible]
«	۲۵	[illegible]	[illegible]	«	۱۸	[illegible]	[illegible]
۷۰	۷	[illegible]	[illegible]	«	۲۲	[illegible]	[illegible]
۷۱	۶	[illegible]	[illegible]	«	۲۶	[illegible]	[illegible]
«	۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲	[illegible]	[illegible]
«	۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]
۷۳	۲۰	[illegible]	[illegible]	۹۲	۹	[illegible]	[illegible]
«	۱۷	[illegible]	[illegible]	«	۲۱	[illegible]	[illegible]
«	۴	[illegible]	[illegible]	«	۲۲	[illegible]	[illegible]
۷۵	۳	[illegible]	[illegible]	«	۲۳	[illegible]	[illegible]
«	۴	[illegible]	[illegible]	۹۳	۱۰	[illegible]	[illegible]
«	۹	[illegible]	[illegible]	۹۴	«	[illegible]	[illegible]
«	۲۰	[illegible]	[illegible]	«	۲۳	[illegible]	[illegible]
«	۲۴	[illegible]	[illegible]	۹۵	۳	[illegible]	[illegible]
«	۲۶	[illegible]	[illegible]	«	۲۳	[illegible]	[illegible]
۷۶	۹	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]
«	۲۵	[illegible]	[illegible]	۹۷	۱۶	[illegible]	[illegible]
۷۷	۲۴	[illegible]	[illegible]	«	۱۹	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴	[illegible]	[illegible]
«	۷	[illegible]	[illegible]	۹۹	۱۶	[illegible]	[illegible]
۷۹	۱	[illegible]	[illegible]	«	۱۹	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٠٠	١	[illegible]	[illegible]
١٠٢	١٣	کرده	[illegible]
١٠٣	١١	[illegible]	بالانحصار طرف مان و با عدم انحصار
١٠٤	٣	[illegible]	در
>	٤	[illegible]	[illegible]
١٠٥	١٣	[illegible]	فی ظلمات الارض
>	١٦	[illegible]	تعلم
>	١٧	[illegible]	[illegible]
>	٢١	[illegible]	[illegible]
>	٢٢	[illegible]	[illegible]
١٠٤	٣	[illegible]	[illegible]
>	٦	[illegible]	مابین دووقت
>	٢١	[illegible]	[illegible]
١٠٦	٢٥	[illegible]	استمرار
١٠٧	٧	[illegible]	[illegible]
١٠٨	٢٣	[illegible]	[illegible]
١١٠	٧	[illegible]	[illegible]
١١١	٢١	[illegible]	[illegible]
١١٢	٦	[illegible]	[illegible]
>	١٩	[illegible]	[illegible]
>	٢٢	[illegible]	[illegible]
١١٣	١٧	[illegible]	[illegible]
١١٤	>	[illegible]	[illegible]
>	٢٠	[illegible]	[illegible]
>	٢٥	[illegible]	[illegible]
١١٥	١٥	[illegible]	[illegible]
>	٢٣	[illegible]	[illegible]
>	٢٣	[illegible]	[illegible]
>	٢٦	[illegible]	[illegible]

قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تلهكم اموالكم ولا اولادكم عن ذكر الله ومن يفعل
ذالك فاولئك هم الخاسرون وقوله تعالى انما اموالكم واولادكم فتنة
وانفقوا مما رزقناكم من ان يأتي احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتني الى اجل
قريب فاصدق واكن من الخاسرين ولن يؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها
والله خبير بما تعملون

صفحه	سطر	غلط	صحيح	صفحه	سطر	غلط	صحيح
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

صورت حساب ... از ماه شوال

A4
کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55149114

A4
کتابخانه آیت الله بروجردی(ره)
55149114